

استاد مسمی صولت خضنقریہ و شوکت عمریہ و منتخب فکر صفدریہ تصنیف عالم عالم
فیاض کامل جامع الحقول و المنتقل حاوی فروع و سہول زبدة المتکلمین مولانا

رشید اللہ والدین و جواب رسالہ صماتہ مبارکہ ضمیمہ منتخب مجملہ مجاز
تالیف مولوی سید محمد لکھنوی مجتہد طریقیہ امامیہ و مطبع دار السلام لاہور

مطالعہ عرض قاضی کدر الہ آباد و منکلمات شہر شاہجہان آباد و مسند اقل العباد
نایب حسین ہتھام بندہ خاکسار نور الدین احمد علی اللہ تعالیٰ تعالیٰ علیہ طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل الكتاب نوراً مبيناً لمن سلك طريقه

الاستقامة من الامانة المحمودة بخطاب الحق والعمرة لله وحده في الكفاية وحرم
السفاح وافي معناه وفصل اوامر ونواهي لعباده وفضوة والصلوة والسلام
على من نصب دعائهم العباد والاحكام ورفع شك الحلال والحرام وكسر
بيوت الاصنام لا يستقامت ربيع الماسلام وعلى ابن ميثم المطهر بن عن جبريل الخاتم
آله اهلين في مورد لا يتجاوزون في الله لومته لا يحمي لاسيما على الاثنى عشر
من البيوت الطالعة على افق الشرف والكرامة والبرج الثابتة في سماء
السعادية والامانة الذين من دخل في دائرة اتباعهم مقام على طريقه
الابرار ومن خرج عن محيط اتباعهم وقف في حيزه الادبار واصحاب البر
الكرام القائمين مقام النجوم لهداية الانام خصوصاً على الاوثان والاربعه
سما الخلفه واراض الحكومه وعلى من جهم باحسان من الذين نشر واعلمهم

الامام بن ميثم
روى عن ابي جعفر

في اوله واولى
منه وبقية
سند صحيح
جميع ونام و
شماره است
كوكب راسه
اعوان وكنز
راسه كرام
كوكبه ان
سواد عظيم
اوله واولى
استه است

برهان في فضله
والاوهام سكو
ان روى است
مقدار ١٢

علومهم الظاهرة والمكتومة اما بعد میگوید بنده نسکین کترین طایفه علوم دینی
 محمد شید الدین ^{استاد} صاحب الله عنده يوم الدين که در او آخر حد و دستگیر دارد و در
 وسی دهنفت از بخت ^{استاد} محمد انام علیه و علی آله الف الف تحیه و سلام مولو صاحب
 عالی مراتب مولوی ملوک علی صاحب که از احقر البریه کتبات شهر علوم عقلیه
 و نقلیه نموده اند و جامع اوصاف میستوده اند رساله که فاضل رفیع المقام
 سلاله الکرام عالی الکعب فی الفنون العقلیه و النقلیه ^{استاد} راسخ القدم فی العلوم الفریق
 و الاصلیه ^{استاد} محمد خف المولی الاکمل و العجبر المجل مجتهد الشیعه طالع المقام
 زی صاحب الفخر المجل مولانا دلداری علی در ابحاث متعدده تالیف کرده اند نزد
 احقر العباد آورند و مکاتبت مولو صاحب جم المناقب مولوی محمد
 صاحب بهار نیوری و دیگر احبای انجا متضمن در خواست تحریر جواب
 آن رساله رسانیده و از طرف خود هم در این باب مراتب مبارک را
 از حد در گذرانیدند احقر العباد و پاسخی این سوال بنیاد عذر پیش نهاد
 و گفت که حال قلب فرصت بجهت کثرت تدریس پرشما عیان و فی الحال
 پیش نظر نبودن کتب شیعه که برای تحریر جواب همچو رسائل بجای داده صالح می
 باشد غیر محتاج به بیان و نمهند انسا لها منت که احقر از پوچ گفت و گویان
 در زبده لهذا از نیت طالب اجلیت کلی بهر سیده در مضیورت مناسب که
 ازین اقترح دست بردارند و احقر را ازین تکلیف معاف دارند
 بجواب گفتند که چون باجهای وطن بر نویسانیده آورد و جواب
 رساله مذکوره و عده متشکل کرده ام و عهد و موثیق بران اعماد و انجا
 این اقترح در میان آورده ام بنابران دست بردار شدن ازین درخواست
 بی انقضای کتبات

نسخ کتبات
 نسخ کتبات
 نسخ کتبات

مستحق

مستحق

در شروع مدوت اردو است غرض که هر کس رساله مذکوره را بنویسد و بخیر
 جواب بدهد این هیچد ان لازم کردند و با اینهمه باز فقیر حقیر در تحریر جواب
 آن زور کشی می کرد و بطائف الجیل توفیق در نشر فروع آن بمل می آورد
 لیکن چون حال سال بغرب خانه فروکش بودند همیشه تحریک بر تحریر جواب
 مینمودند آخر الامر ناچار شروع در تحریر آن کرد و بسبب قلت فرصت
 قریب بنصف گذشته یک نظر اجمالی بر چند مطلب آن رساله انداخته محضر
 معاونت محفوظات سابقه بدون انضمام تصفحات لاحق آن پنج بخش
 در اول نظر بخاطر قاضی رسید بقل می آورد و تا اینکه در بعضی چند از طبیعت
 با نظرات آن از جانب مبداء فیاض در انسیض هر ارض بیضی قوتی قوی
 آنقدر را مل گشت که مطالب و ادله باز بخاطر کل کرد و برگ و بار آورد و بجز
 عجایب مطالب سلخ کرد و دیده که اگر از تطویل اندیشیده آنهمه را بر صفحه قراطس
 میکشیدت کتابی مضاعف این عجایب ترتیب می یافت بهر حال در هر سه اوقات
 بطریق اجمال چنینی مطالب جواب بطور مسوده نوشته داد و بجهت شدت تقاضا
 نشان ایقاع انظار که بر آن اتفاق پیدا داشت تا آن خوش کمان جوابات
 مرتجله را بطریق تفسیر شناسانند و بتبیین آن پرداختند چون کتاب بعد تالیف در
 اقطار شایع و انظار علمای کبار بران واقع می شود و لهذا التماس از
 ناظرین هم مشرب و متبحرین تحقیق طلب آنکه اگر بر خطا اطلاع یا بنده اصلاح
 آن شتابند که گمان ساز و قسسه و نسیان و اصلاح کلام غیر مباح اگر بشود
 نیک بنه اوان و اگر بسبب قلت تنوع کتب فریقین و عجلت در تحریر جواب جای
 غفلت از ذکر مالا بدست داده و یا غلطی در ذکر شود اید و و نهی

محضر من مینا و قریه
 می و در عرب است برای شیشه
 سکرانی در ریاض و کلبه در رزم
 که اندیشه های قوی و قوی
 پیدا میکند با کبر و قوی

این کتاب را
 در سال ۱۲۸۴
 در شهر تهران
 در روز ۱۲
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۴

این کتاب را
 در سال ۱۲۸۴
 در شهر تهران
 در روز ۱۲
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۴

این کتاب را
 در سال ۱۲۸۴
 در شهر تهران
 در روز ۱۲
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۴

نصیر...
نصیر...
نصیر...

و دینی در عبارت ^{حق} افتاده باشد غدر کمی فرصت و قلبت تتبع کتب را
واقع شمارند و احقر العباد را در وقوع این قسم تصور معذور دارند
و آنچه از کتب شیعیه در بیان عجاای منقول شده گمان نباید کرد که انهم فی
الحال از مولفات ایشان بر آورده بلکه اکثرش منقول از مولفات سابقه
احقر و نقل می کنی الحال بر حسب محفوظ و از مظان آن بر آورده است
کمتر و با پیشه اگر احادی از انصاف منشان بدیدن بعضی تحقیقات
جدیده و استنباطات مفیده که تا حال احادی از علمای اهل سنت که در آن نگزیده
و مثل آن بگوشت مخلص ^{چندین} حطی حاصل نماید این سید کار ضایع روزگار
را بوعای خیر می یافد که ان الله لایضیع اجر المحسنین و در این مقام باید دانست
که احقر العباد و دیده و دانسته جواب درشتی می فرادان و دستمزرات
شنیده و ایهامات آن که صاحب سالکی سبب و زائد بر مطلب در
حق استناد الانام و الکرام حامی آیات السنه السعیه البیضا را حی سماء البعده الدنیه
النوحا و محرر قوانین الانظار البدیعه العلویه منور بر این انصار شیعیه الاولی حجه الله
عنده ثلثه ^{چندین} صاحب نسخه الاثره عشریه بزم ظلمه الی یوم القیامه و غیره من العلماء
المجاورین ^{چندین} زبان آورده بچند وجه طرح کرده اول آنکه صاحب رساله و ملک
سلالات کرام منتظم و مراعات احترام شلک یک کافه اهل اسلام محترم و عظیم
آنکه جواب بخش نمایان مثل آن بعید از داب علمای با ادب و قیاسیه
عوام مغلوب الغضب سیوم آنکه بعد طی شدن یک دو مرتبه از بیچ سوال و
جواب درشتی تاب نوبت بجائی می رسد که بر عامی کور سواد که خواهد شنیدی
چند سر وید و آنرا جواب شام نام نهند و در حقیقت احقر العباد را از

حق استناد الانام و الکرام حامی آیات السنه السعیه البیضا را حی سماء البعده الدنیه

النوحا و محرر قوانین الانظار البدیعه العلویه منور بر این انصار شیعیه الاولی حجه الله
عنده ثلثه ^{چندین} صاحب نسخه الاثره عشریه بزم ظلمه الی یوم القیامه و غیره من العلماء
المجاورین ^{چندین} زبان آورده بچند وجه طرح کرده اول آنکه صاحب رساله و ملک
سلالات کرام منتظم و مراعات احترام شلک یک کافه اهل اسلام محترم و عظیم
آنکه جواب بخش نمایان مثل آن بعید از داب علمای با ادب و قیاسیه
عوام مغلوب الغضب سیوم آنکه بعد طی شدن یک دو مرتبه از بیچ سوال و
جواب درشتی تاب نوبت بجائی می رسد که بر عامی کور سواد که خواهد شنیدی
چند سر وید و آنرا جواب شام نام نهند و در حقیقت احقر العباد را از

تحریر این عجا و تسطیر این مقال در سرفراز است بل از اول کلمات شصت و اندوایل
طهارت آمده برده و اعلام صاحب سال و هم شربان با و بر معنی که کلام اعلام را محال
صحیح و صریح موجود و با وجود آن حمل کلام نشان بر وجه ظاهره البطالین و بنیاد
و استنباز بر این غیر محمود و صاحب سال نام آن بار و ضمیمه و نقشب جمله مختاریه مقرر
کرده و احقر العباد نام این عجا و صولت غضفیه و شوکت عمریه و نقشب کثره
صفه بریه قرار داده و اگر چه بعضی مقامات خطبه را منظر و قریبها نیز قابل
تقرض بود لیکن محض و با الاختصار اعراض از آن نمود و الآن شرع می
تحریر الجواب متوکلا علی الله تعالی و الخیر و العصب قال فائده اولی در بیان آنکه
کافه اهل اسلام اجماع نموده اند بر جواز و اباحت شته در عهد کرامت مهد
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجماع و دلالت میکند بر آن قول
امام اهل سنت فخر الدین رازی در تفسیر کبیر حیث قال فی ذیل قول القائل
فما یستقیم الا به و التفویض علی انها کاتب مباحه فی ابتداء الاسلام
روى ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم تقدم کة فی عمرته فشمی اصحابه الرسول
طول الغزیر به فقال استقموا امن بنده للشاه و ایضا دلالت میکند بر این
اتفاق و اجماع آنچه عنقریب مذکور خواهد شد از اقوال و عبارات
علماء که تعلق محل و نسخ متد و کسی را در این باب مجال انکار نیست
سید کا کما جماع است حلت متد به ثبوت قطعی رسید پس مقتضای
استصحاب حکم مذکور ثابت خواهد بود و اما میگردانیم رافع یقینی آن یافته
نشود و چه هر حکمی که بدلیل یقینی ثابت گردد از تعلق انهم محتاج بدلیل
قطعی میباشد فان الیقین لا یزول الایقین مثل چنانچه در محل خود در مرتبه

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the letter or a separate note, written on a separate sheet of paper.

Handwritten signature

اصول فقه طرفین مثبت و میرین شده و اصل عدم نسخ است فلا بد من اثبات
و زخرط انقا و پس الحال بر عهده مخالفین که مدعی نسخ اند لازم است
پس مقبول الطرفین زوال و ارتفاع این حکم متفق علیه باینهاست رسانند
ما هم ذلک انشبی الخوال این دلیل از قدما ی شیعه متواتر است و
ما ی ایشان تغییرات بسیمه تقاریر آن کرده اند و تقریری که صاحب سواد
ذکر فرموده تا خود از کلام شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی و نظرای اوست قال
فی التہذیب فی باب تفصیل احکام الکساح الذی یل علی اباحہ المتعہ اجماع
المسلمین علی ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان قد اباحها فی وقت
و لم یقیم قاطع علی حصرہا بعد ذلک ففسنی ان تكون مباحة علی کانت حتی
یتقوم دلیل و لا دلیل فی الشرع یدل علی ذلک انشبی و اگر چه احتیاط را بجا آید
آن وجوہ بسیار بجا طرح زن است لیکن بنا بر اختصار بوجہ و جازان
اکتفا کند اول آنکه میگوید اگر مراد از جواز و اباحت منع در عهده حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جواز مطلق و اباحت مؤبدہ آن بلا ضرورت دایم
الیهاست پس اجماع کاذب اهل اسلام بر آن ممنوع است چه نزد علمای اهل سنت
حکم اباحت چند روزہ آن در بعضی اشعار نظر بر ضرورت سفر بکام فاعده
مفرزہ شرعیہ یعنی الضرورات تبيح المحظورات اتفاق افتاد و بود
قال الحارثی عن کتاب الناسخ و المنسوخ للاحادیث النبویہ عامہ و
الصلوة و الحجیہ و لم یثبت ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اباحها امی التعمیم
و ہم فی یوتهم و اولادهم و ذلک ہناہم عنہا غیر مرۃ و اباحہا لہم فی اوقات
مختلفہ بحسب الضرورات انشبی و اگر مراد از ان جواز و اباحت منع فی الجملہ

و لو فی بعض الاوقات ضرورت دایمی الیهایس اجماع اهل اسلام است
لیکن آنچه گفته است که پس مقتضای استصحاب حکم مذکور ثابت خواهد بود
مادامیکه رافع یقینی آن یافته نشود الخ ممنوع است چه بر ارفع حکمی مقتضای
ضرورت دایمی تجویز آن شده باشد ارتقاع ضرورت مذکوره کفایت
نمیکند لما تقرّر فی الاصول من انه یرفع الحکم بارتقاع العلم المتقنیه
در ارفع دیگر بر آن در کار نیست و ایضا امری که نظر بر ضرورت دایمی از طرف
شارع مجتهد باشد اینجائی حکم آن استصحاب در اوقات رفع ضرورت
ممنوع است و ویم آنکه این دلیل در رنگه مخالفه عبادۃ الورد است که هر
از قایلین به نسخ حکم بر وجهی نسخ آن باین دلیل متشبیث می تواند شد
مثل آنکه پیروان نصاری در سنده لال خود بقای شریعت موسوی و عیسوی بمقتضای
اهل اسلام بگویند که حقیقت شریعت موسوی و عیسوی اجماع ما و شماست و وقت ثبوت
قطعی دارد پس مقتضای استصحاب خفیت آن باقی خواهد ماند و الحال بر ذمه اهل
اسلام که مدعیان نسخ این لازم است که بلیل قطعی مقبول الطریقین ذوالارتقاع
آن اثبات رسانند وافی بهم ذلک زیرا که خصوص قرآنی مقبول پیروان نصاری
نیست و از خصوص توریه اثبات نسخ آن منعذر خصوصاً در صورتیکه پیروان
تائید آن دارند بعضی لاجتراض الی یوم اللیمه که بر غم آنها ثابت است و دلیل عقلی بر
نسخ آن غیر قایلیم فها هو اکرم لهم عن طلبهم دلیل یقبله الطرفان فهو جابنا لکم کائناتاً
ما کان سیوم آنکه همین سنده لال قایلیم است بر کسانی از شیعه که بازند از سخن
قائل اند خود با الله منه بیان آنکه ایمان شیعیان با اجماع اهل سنت و قائلین
بازند و ثابت است زیرا که اگر انداد کفر طاری علی الاسلام را گویند نه کفر اصلی

اصلی را پس معتد را سبق سلام لازم و نیز ایمان شخنین سبب معدود نمودن کبریا
 شیعه ایشان را در عدا و صحابه بلکه اکابر قباثل ثبوت زیر اگر ایمان نزد شیعه هم از
 شتر و ط صحابه است چنانکه قاضی نور الله شومستری در مجالس المؤمنین
 در اد اول مجلس سیوم میفرماید تعریف صحابی بنا بر اظهار اقوال آنست که ملاقات
 نموده شد با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که ایمان باو آورده باشد
 الی آخر ملاقات حال آنکه کی از کلام عظمای شیعه که شخنین را در عدا و صحابه
 بلکه اکابرشان معدود نموده اند باید شنید پس از انجمله است آنچه صاحب
 تفسیر منیع الصابوقین و تفسیر کریمه فحما استمعتم به منهن الایه در جواب
 احتجاجات اهل سنت بر حرمت متعنا فاعلم عن کثر العرفان لافقه اد میگید و روایت
 دیگر مردی است از عمر بن الخطاب که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را ازین داد و در سه
 سه روز بعد از آن حرام گردانید در قول عمر حجت نیست بجهت رجوع آن بقول صحابی
 و این معارض است بقول ابن عباس و این مسعود و غیرهما انتهى و این عبارت بطریق
 عبارت النص دلالت بر صحابه حضرت عمر دارد و بطریق اقتضا مثبت بودن
 حضرت عمر از اکابر صحابه است زیرا که بنشینج بمقدام کلام حضرت عمر را معارض قول
 ابن عباس و ابن مسعود و غیرهما گفته و این عباس نزد شیعه هم از اهل صحابه است
 چنانکه علامه حلی در خلاصه الاقوال در ترجمه ایشان میفرماید و هم من اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه و سلم کان محبا علی قلبیه و حاله فی الجلاله و الاموال
 لایبر المؤمنین شهر من ان یخفی انتهى و چون در معارضه تساوی کلامین در
 قوت شرط است کما هو مصرح فی کتب اصول الحدیث و ظاهر است که معارضین
 کلام اکابر کلام اشغالشان میباشند نه کلام دانی پس از قول مقداد

لازم آمد که حضرت عمر بن الخطاب از اجد صحابه باشند چنانکه نزد مقداد قول حضرت عمر رضی الله عنه
معارضه قول ابن عباس و دیگر صحابه نمیدانست در عبارت خود و لفظ معارضه اطلاق
نمیکرد بلکه میگفت رومی کند قول عمر بن الخطاب را قول ابن عباس و ابن مسعود
و از آنجمله است آنچه که صاحب تفسیر مذکور در شان نزول کریمه تا کان یلتین
یکون له اسکر الایه گفته آورده اند که روز بعد رفتن کسیر شدند و از جمله
ایشان عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب بود حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم در باب ایشان با کابر صحابه مشاوره کرده و عرض حضرت
ازین مشوره آن بود که اخص اصحاب بحضرت رب الارباب و قطع طمع ایشان
از حطام دنیای سرریح الحساب معلوم کند ابو بکر که از قوم مهاجر بود گفت
یا رسول الله اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشائر تواند اگر نه هر یک بقدر
طاقت و استطاعت فدائی بدهد باشد که روزی بدولت هدایت برسند عمر گفت یا
رسول اینها ایمنه کفراند و ترا از منزل خود برون می کنند ایشان رحم کن و بفرما
تا همه را کردن بزنند الی آخر و روایه و دخل کردن مفسر مذکور شیخ را در اکابر صحابه و
ظهور کمال اخص حضرت عمر بحضرت رب الارباب و قطع طمع ایشان از
حطام دنیای سرریح الحساب و توافقی را برای خیر البشر با سه عدیق کسیر
منطوق صریح این میباشد و همچنین مفسر مذکور شیخ را جابجا و عموماً
صحابه بعد و دمی کند مثل شان نزول کریمه یا ایها الذین آمنوا لم تحرموا
طیبات ما اخل الله لکم و غیره من الایات الکثیره انبست اندکی از بیان
تفصیلات علمای شیعه بر ایمان شیخین که بطریق نمونه بیان کرده اند
آندم بر ذکر اقوال کسانی از ایشان که بارتدادشان و امثال شان

نشان قائل اند خود با الله منه پس از انجمله است آنچه گشتی از حضرت صادق
 علیه السلام روایت کرده و حاجت جناب عن اقتساب ذلک و نه الفاط
 الروایة لما مات النبی صلی الله علیه وسلم از نه الصحابة کلهم الاربعة مقداد و حذیفه
 و سلمان و ابی ذر و قاضی نور الله شوستری در مصابح الوهاب گوید مراد
 از گشتی من الصحابة سیهنا من عدا ذوالفرس من اصحاب النبی و من عدا ما ذکره
 من مشاییر الصحابة المداوین علی لازمة النبی المستعین للیض الجلی فی شان
 امیر المؤمنین علیه السلام انتهی و از انجمله است آنچه که قاضی مذکور در اخلاق
 الحق بر تقدیر تسلیم بعضی آیات فضایل صحابه گفته قد وقع منهم بعد النبی صلی
 الله علیه و آله و سلم ما جاز سبباً لا حابطاً ما صدر عنهم من سوء الاعمال قد انشأ
 ارتد او بهم انبثی و چون این مطلب میرسد گشت گویم ایمان شیخین بعضیها با جماع
 قطع بین السنی و الشیعه و عموم الآیات الدالة علی فضلیتهم تا باشد پس الحاله
 بر عهده قائلین باز تداد لازمست که بیلی قطعی که نظام این قطعات باشد از حد
 شیخین بعضیها ثابت کنند و آنی بهم ذلک چها روم اندک دلیل مقبولی نظر فرماید
 حرمت متذوق فی فصل و کلام متین الاصل حضرت ابی القاسم شیخ علی مرتضی است که
 شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی آنرا در تهذیب در باب تفصیل احکام النکاح
 و در استبصار در باب تحلیل المتعد روایت نموده عن ابی جعفر علی بن ابی حمزة
 علی علیه السلام قال ثم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیر لکم و یوم خیر
 الالبیه و نکاح المتواتر و نهایت تاویل شیعه در این بیت حمل آن بر تعدیست
 و آن بخند و جهل مسموع و د فوع است اول آنکه مسئله متعه از مسائل
 فروعیه است و در قرن اول طلت آن مختلف فیها بود و در این قسم مسائل

ہر یک مذہب خود را بیا بک بندے گفت چنانکہ در یہیں مسئلہ پر صحابی کہ محل آن
 قائل بود تفریح بآن سے کہ وہر کسی کہ بطرف حرمت آن رفت یا علم آن
 ذکر آن سے نمود و علی بن القیاس در دیگر مسائل فرعون شلی عجز از عدم جواب
 بیج امہات الاولاد و غیر آن مسائل یہیں دستور جاری کیو لہذا در بیان
 اختلافات صحابہ تحقیقات و مناظرات نشان فرمایند کہ ببادون در شہر مدینہ
 حدیث میلین و اختلافات حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیہ السلام و امام حسین
 عایتہ صدیقہ زین عباس و ابن مسعود و آئین بن کعب و غیر ہم با دیگر صحابہ
 کبار بغایت مشہور و انکار شدیدی حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ حضرت
 عثمان و اباب منقہ الحج خود صاحب رسالہ در فائدہ حاد و غی مشران
 جامع الماصول نقل کردہ و نہایت مناظرہ و مناوہ و در بیان حضرت عمر
 و حضرت عثمان و مسائل مجاہد میر سبید کہ ناظران بدینہ و کہ ایشان کامی
 یام متفق نخواہند شد چنانکہ شیخ جمال الدین سیبونی در تاریخ
 الخلفاء از ابی سلمہ بن عبد الرحمن و سعید بن المسیب روایت ہستہ کہ کہ
 گفتہ اند ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان کا بابتیناز عاتہ بن اسلمہ
 بینہا حتنی قول الناظر الیہما انہما لایجتمعا ابداً فہما یفترقان الا علی حسد
 و اجماع استہ و اکثر شواہد آہرین مطلب در جواب فائدہ ثانیہ خواهد آمد و نہایت
 قدیم و حدیث حرمت متع بطور نفیہ از جناب امیر المؤمنین و در
 دہیم آئیہ اگر حضرت امیر را بطرف تفریح بحرمت متع ضرورتی دایم
 سے بود ہمیں قدر در رفع آن کفایت سے کہ ذکر میفرمودند و نہایت
 حرمت نسبت حرمت آن بطرف جناب رسالت بآب صلوات

صلی الله علیه وسلم از امام صادق القول که مور و حدیث علی مع الحق و الحق
 مع علی باشد لازماً ضرورتاً و عیبه الیهما غفلاً و دیانه ممنوع شیوم آنکه بطریق
 تنزل گوئیم اگر علمای شیعه این دلیل قایل القبول را که در طریق شیعه و سنی
 با سائید صحیح از حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام مروی است
 بنا بر این حمل آن بر تقیه مسلم ندارند از آن در دلیل تحقیقی اهل سنت که بمثل تقیه
 امامیه قایل نیستند خللی واقع نمی شود چه هیچ مائل خصم خود نمیگوید که دلیل
 تحقیقی توان تمام است بجهت آنکه من حمل آن بر مضاد و مفادش محض بجهت حفظ
 مذہب خود میکنم اینست بعضی وجوه جواب از اشند لال شیعه بر حجت متوجه
 بتقریری که صاحب رساله اقامت آن نموده است و چون از جوابات
 اصل دلیل فرغت حاصل کردیم حالا نظر تفصیلی بر مقدّماتی که صاحب
 رساله از تقایر بر علمای خود ما خود نموده برای ابرام دلیل اعلا نه کرده
 است می گوییم و حالش بقید تحریری آرییم **قول** پس مقتضای استحباب حکم
 مذکور ثابت خواهد بود و البتّه گوئیم در حجت استحباب علمای شیعه فیما بینهم
 و علمای اهل سنت فیما بینهم اختلاف دارند اکثر حقیقه و مشککین نفی حجت
 آن نموده اند کما هو فی عنایت الطهور و فی کتب الاصول للمذنبین مسطور
 قال الشیخ العالمی فی زیدة الاصول الاستحباب و هو اثبات الحكم
 فی الزمن انما ینتوی علی ثبوت فی الاول و الاظهر الحق وفاقاً لاکثر اصحابنا
 و خلافاً لمرتنی و غلب الحنفیة و اکثر المتکلمین انتهى پس مستدل اما خود نمود
 مقدمه که نه در فرقه او متفق علیها است و نه در فریق خصم او در رعایت
 استبعاد خصوصاً در صورتیکه عامه حقیقه و مشککین که جم غفیر و جمع کثیر اهل

۴
اسلام و بین بلاد اند در اینمقدّم مخالف مستدل باشند قوله فان یسین لایزول
الایقین مثل الخ گویم این مقدمه تا خود است از عبارت احقاق الحق که در بحث
متعدّد واقع است و بی نده و الملخص ان الجواز کان یقیناً بالکتاب و استند و اجاز
الامنه و لایزول الایقین مثل الخ بالجمله چنانکه این مسئله در کتب اصول فقه طهرین
مثبت و میرسد مسئله ترجیح تحریم بر اباحت بوقت اجتماع آیه و دین
متفق علیها است بین الفریقین چنانکه کتب اصول و فروع اهل سنت بدان
ملو و در کتب اصول فقه شیعه هم موجود شیخ بهار الدین عالمی در زبده
الاصول در پنج حاشی که در ترجیحات است فرموده و لما الدلولی قال
لتحریم علی ۱۱ باخه پس مقتضای این قاعده اصولی قبول الطهرین حرمت
مستور اجماع بر اباحت آن باشد **قال** فانه ثانیة در بیان استدلال
جو از متعدّد بآیه کریمه و محلّ لکم ما و از ذلکم ان یتقوا با موالکم محصنین غیر مسافحین فما
استمتعتم به منهن فأتوهنّ اچو رسن فریضه و لا جناح علیکم فیما تراضیتنّ بهنّ
الفریضه ان الله کان علیماً حکیماً بمحصل مضمون هر بیت مشحون آنست که حلال
و مباح نموده شد برای شما آنچه غیر این محرمات است که در اسبق این آیه
مذکور شده تا آنکه طلب نماید با لهای خود زنان حلال را در حالتیکه با
باید و نباشد زن نکند کان پس هر گرامتعدّد کردید از زنان حلال پس
بدهید بایشان نزدای ایشان که آن فریضه است و چیزی نیست بر شما
اچو با هم راضی شوید بان بعد از صدائیکه وجب شده بد رستیکه خداست
و انامی درست کردار و این آیه وافی بدایت دلالت صریحه دارد و بر جواز
متعدّد النساء چنانچه روایات اهل سنن و اقوال صنادید مشرین این طایفه

۱۵
 طائفة بان طاق است فخر الدین رازی در تفسیر کبیر از عمران بن حصین
 نقل کرده که او گفت تزلزلت آیه المتع فی کتاب الله ولم یزل بعد ایه متع
 و این روایت در مستدر احمد حبل نیز مذکور است و هذا لفظ علی بن نقل عنه عن
 عمران بن حصین قال تزلزلت متع النسا فی کتاب الله وعلنا مع النبی
 ولم یزل قسراً آن تجریمها و لم یزل عنها حتی مات و جاز الله ز محشری
 در تفسیر کشاف و قاضی بیضا در تفسیرش در ذیل تفسیر آیه مذکور
 گفته و اللفظ للبیضا وی قیل تزلزلت الایة فی المتع التي كانت
 انام حین فتح مکة ثم شخخت و ازین کلام صریح مفهوم میشود که اباحت
 متع باین آیت در زمان جناب رسالت تأب صلی الله علیه و آله و سلم
 بوقوع آمده باز منسوخ شده و معلوم است که نسخ فرع ثبوت منسوخ
 است و مطلوب ما اثبات دلالت آیه است بر اباحت متع اما حال نسخ پس نسخ
 در فواید آیه ظاهر خواهد شد و همچنین صاحب مدارک در تفسیرش گفته و قرطبی در
 تفسیر خود در ذیل این آیه گفته قال مقاتل یعنی المتع و امام زاهد سبانی در
 تفسیر زاهدی در ذیل این آیه چنین نوشته اند که اگر گفت مهر و صداق گفت
 دلیل نیست که مراد متع است و نیز گفته قیل انما نکاح المتع لان النبی ص
 کان فی غزاه مع اصحابه فسکوا الیه الشیخ قزلت الایة با بانه المتع و در تفسیر
 در مشهور سیوطی از عبد الرزاق دابن حمید و ابن جریر از مجاهد روایت
 نموده نما استمتم به منهن قال یعنی نکاح المتع و ابن جریر از سدی درین
 آیه آورده قال ندیم متع الرجل ینکح المرأة بشرط الی حبل یتیم
 قاذ انقضت الله فلیس له علیها سبیل و هی منه بریة و علیها ان تفسیر

انی در حیا و لیسین بینها میراث و لیسین برث و احد منها صاحب انتهی این جمله
 که اندکی از بسیار بعرض تحریر آمده دلالت تام بر اباحت متعه و ملازمت شدن
 کریمه در این باب دارد و فخرالدین رازی بعد ذکر وجود استندلال باین
 آیه گفت و گوی بسیار زن بعجز در آورده و تضعیف احوال باین دلالت
 آیت پرداخته و گفته و الذی یحب ان یعتد علیه فی هذا الباب من نقول
 انما لا ننکر ان المتو کلات مباحه انما الذی نقول انها صارت منسوخه و علی
 هذا التقدير نه الاية و الله علی انها مشروعه لم یکن ذلک قاصدا فی غرضنا
 انتهی موضع الحاحه حاصلش آنکه آنچه درین باب معتد علیه نیست که
 بگوئیم که با انکار اباحت متعه نمیکنیم تا اینکه آیه مخالفت بطلوب داشته باشد
 آنچه میگوئیم نیست که اباحت متعه منسوخ شده پس دلالت آیت بر مشروعت
 آن فخل غرض ما نخواهد بود و این کلام مشعرست بر تسلیم دلالت کریمه بر
 اباحت متعه چون مطلوب ما درین فائده محض اثبات اباحت متعهست
 باقرار مخالفین و بیان تسلیم ایشان بحد اینهمه و تدراکتا رفت و انقیاد
 دلالت دارد بر آن قرارت ابی بن کعب و عبد الله بن عباس فاما استتمت
 منهن الی اجل مسمى چنانچه فخرالدین رازی در تفسیر کبیر آورده و حیث قال
 و روی ان ابی بن کعب کان یفسر از فاما استتمت منهن الی اجل مسمى و هذا
 ایضا قرارة بن عباس و الا متما انکر و اعلیها فی هذه القرارة و این قرارت
 نص صریح است بر اینکه مراد ازین کریمه اباحت متعهست و احتمالی
 دیگر ندارد زیرا که تعیین مدت که مدلول الی اجل مسمى است خاصه متعه
 است و در کساح نمی باشد و محشری در تفسیر کشاف از ابن عباس نقل

نقل کرده که یقیناً فما استمتعتم به منهن ای اجل مسمی و ثعلبی که ابو اکابر مفسرین
 اهل سنت است در تفسیر خود از حبیب بن ثابت روایت کرده قال اعطانی عبد الله بن عباس
 مصفحاً فقال لی هذا علی قراءة ابی بن کعب قرأیت فی المصحف فما استمتعتم به منهن
 ای اجل مسمی و یقیناً روایت کرده از ابی نصره قال سألت ابن عباس عن المنة
 قال القیراء سورة النساء قلت لی قال فما یقرأ فما استمتعتم به منهن ای اجل
 مسمی قلت لا اقرأ بما یکنز قال ابن عباس والله ینزلها انما تنزلها
 و نیز این روایت را شمس الدین بغوی در معالم التنزیل آورده و یقیناً
 ثعلبی پسند خود از سعید بن جبیر نقل کرده اند که قال فما استمتعتم به
 منهن ای اجل مسمی و ایضا حاکم که از مشایخ علمای طائفة اهل سنت
 است در مستدرک بسند خود از ابوبکر روایت کرده قال سمعت ابی نصره
 یقول قرأت علی بن عباس فما استمتعتم به منهن ای اجل مسمی قال ابی نصره
 فقلت اما تقرؤا ما ینزل قال ابن عباس والله لا تنزلها کتب و حاکم در مستدرک
 بعد تصریح این حدیث فرموده هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و هر گاه بخواهیم
 از اقوال علمای سنیان و اخبار ایشان که دلالت هر چه دارد بر اینکه آیه کریمه در
 بیان بابت متون نازل شده و بر حل آن دلالت دارد و اطلاع حاصل گردید پس
 معلوم شد که آنرا بعضی از باب عصیت دلالت از اناناشی از کمال اعوجاج
 و اعتساف است و مبنی بر غفلت از کلام علمای اعلام مذہب خودشان هر که
 سنی داشته باشد بکلام ایشان رجوع نماید بحدیث انشاء الله کما نقل انتهی کلام
 صاحب را **اقول** تقاریر متعارف است لال بابیه کریمه بر جواز متوالف
 و تفسیر کریمه و دیگر تفاسیر مبسوطه منقول و ان تقاریر مطرح انظار فحول لیکن

چون صاحب سال نظر بر کدام مصلحت بساخته آنرا طرح کرده تقریر دیگر بنیاد
نهاد و ما نیز بتناقض تحریر جواب بمطابق تقریر او بعلی آیم و میگوئیم حاصل
تقریرش آنکه نزول کریمه فها استمتعتم الی در باب جواز متع النساء روی
تفاسیر معتبره اهل سنت ظاهر و عدم نسخ آن بمطابق احادیث کثیره صحیحه ایشان
ثابت پس جواز متع الی الآن باقی باشد و این استدلال مختل الحاصل است بسببه
وجه اول آنکه در تفسیر کریمه مذکوره در تفاسیر معتبره اهل سنت و در نقول
است یکتا قول جمهور در اجماع مشهور و دوم قول بعض و مرجوح و مجهول امام
رازی در تفسیر کبیر میفرماید فی هذه الآية قولان احدهما هو قول اکثر
العلماء ان قوله ان تمتعوا بالاموالکم المراد منه ابتعا النساء بالاموال علی طریق النکاح
وقوله فها استمتعتم بهن فاقوهن اجورهن ای مجورهن فان استمتع بالدخول بها انما
مهر با تمام و ان استمتع بعقد النکاح آتاء نصف المهر و القول الثانی ان
المراد بهذه الآية حکم المتعة و هی عبارة عن ان يستاجر الرجل المرأة بال معلوم
الی اجل معین فجامعها و اتفقوا علی انها کانت مباحة فی ابتداء الاسلام
روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما قدم مکة فی عمرته تزین له
نساء اهل مکة فنشکى اصحاب الرسول صلی الله علیه و سلم طول العزوة فقال
استمقوا من هذه النساء و خالفوا فانی انها نسخت ثم لا ذنب السواد
الا عظم من الائمة الی انها صارت منسوخة و قال الشواذ منهم انها بعیت
مباحة کما کانت انتهی و علامه نیشابوری در تفسیر خود در تفسیر این کلام
قرنین این مرام چنان افاده فرموده قال کثیر علماء الائمة ان الآية فی
النکاح المؤبد و قيل المراد بها حکم المتعة و هی ان يستاجر الرجل المرأة بال

بهال معلوم فجا معها واتفقوا على أنها كانت مباحة في أول الإسلام ثم
 السواد الأعظم من الأئمة على أنها صارت منسوخة وذهب الباقر وبنهم الشيعة
 إلى أنها ثابتة كما كانت انتهى مختصراً وقاضياً وفي تفسير خودی دربابه
 فما استمتعتم به من المنكوحات أو فاء استمتعتم به منهن من جماع أو
 عقدهن فان أجورهن مهورهن فان المهر في مقابلة الاستمتاع فريضة
 حال من الاجور + مقروضة او حقة مصدر محذوف ايتهام ورضا او مصدر
 موكد ولا جناح عليكم فيما تراضيتن به من بعد الفريضة فيما بيزا وعلى السمي وخط
 عت بالتراضى او فيما تراضيا من نفقة او من مقام او من سراق وقيل كنت
 الآية في المتعة التي كانت تثلثة ايام حين تحت كذا ثم نخت كما روى انه عليه
 السلام اباجها ثم اصبح يقول يا ايها الناس اني كنت امرتكم بالاستمتاع من
 هذه النساء الا ان الله حرم ذلك الى يوم القيمة وهي النكاح الموقت بوقت
 معلوم سمي به او الفرض منه مجرد الاستمتاع بالمرأة وتمتعها بالوطى وجوزا بن
 عباس ثم رجع عنه انتهى وحين در ديكر تفاسير كثيره شبيهه اهل سنت
 او حجت نزد دل كبريه مذكوره در نكاح و مرجعيت نزد دل آن در متعه منسوخه
 موجود و جوف طوالت سند و نقول از اينهم تفاسير نرك كرده بر نقل اين مطلب از
 تفسير كبير و ميثا پوري و ميانا وى كه صاحب محلكه نيز در اين مقام دور
 فائده سابقه تفريح معتبر بودن اين تفاسير نزد اهل سنت نموده است
 اكتفا كرده شد و هر گاه از روى تفاسير معتبره اهل سنت از حجت قول
 اول و مرجعيت قول ثاني نزد ايشان ظاهر شد پس قول ثاني بمقابله
 قول اول از صلاحيت استدلال بر ايشان دور باشد و اين معنى اگر چه

مسند احمد بن حنبل
 مسند شيخنا القصب

برای هر سبب ظاهر و با هر سبب یکن بخوف انکار منکرین مذکور بعضی
شواهد اسقاط علمای امامیه اقرار شایسته و مرجوح را بمقابل اقرار مطر
راجع از درجه اعتبار و عدم اتحاده اعتراض باقتال آن بر اقرار واجب و مضاده
آن مردیه در طریق امامیه از ائمه اطهار بر داشته می شود پس از آنجمله است آنچه
شیخ الطائفة در تهذیب روایت کرده عن جمیل قال سالت الماعیذ بالله عن نصرانی
شبهه علی شهابه و قد غم اسلم بعد ایحور شهابه و قد قال لا بعد از آن فرموده بنده
خبر شایسته و لما قد مناه من الاخبار الکثیره و لا یغرض بانه حکمه علی ما تقدم
من الاخبار لما قد تبین فی غیر موضع انتهی و فی ذلک الکتاب من شواهد بنده
الباب ما کاد ان لا تخصی کما لا یخفی علی من نظر الیه من اولی النبی و از آنجمله است
آنچه صاحب نزیه اثنا عشریه جایجا در مجلدی که در باب نهم صفحه اثنا عشریه
تالیف کرده در بیان عذر از طرف امامیه می گوید قوی که مصنف تحت ذکر
مکرده شایسته و مرجوح و متروک است منوطا بغير ضریف بر فرقه نمی تواند شد
چنانکه در جواب سئوال نکر نماز جمعه میفرماید قوی که ذکر کرده است مذکور
متروک است منوطا بغير ضریف بر فرقه نمی تواند شد و در سئوال عدم توارث و اهل الولد گفته قوی که ذکر
کرده قول متروک است منوطا بغير ضریف بر فرقه نمی تواند شد و هم چنین در سئوال عرض بجام
حق اگر سنه و دیگر مواضع بسیار گفته پس هرگاه غیر شیخ الطائفة با حدیث شایسته بغير ضریف
انخبار کثیره غیر جایزا باشد و تصریح صاحب نزیه اثنا عشریه که صاحب سائر دوالد ماجدش از تعبیر بعضی
ثقات میکند قول مرجوح و متروک شایسته و منوطا بغير ضریف بر فرقه شود پس قول متروک که بر مذکور
در حق مستند با وجود تصریح بنسخ آن که قول اقل در مقابل اکثر است چنانکه
در تفسیر کبیر منقول است و قول مرجوح و مذکور بصیغه غریض چنانکه از تفسیر شایسته

نیشاپوری و یحیی و یحیی منقول شده با وجود وجود قول راجح در مقابل آن
چگونه صحت استدلال بر اهل سنت خواهد داشت و مطابق قاعده مقرر شده
مقرنا از اجابرا احتمال بطلان استدلال چگونه بطلان آن راه نخواهد یافت
و چه دویم آنکه گوئیم آیا بر علم شیما حجت بر مخالفت بعض وجود روایات و
اقوال محمدیه در طریق او که ظاهرش مخالفت بذهب او و دلالت بر مطلب
مستدل دارد تمام میشود و گویند روایات و اقوال در طریق او شاذ و
متروک و ماول و مخالفت اولیه قطعی باشد و یا حجت بر او بر روایاتی
واقعه الی که در طریق او صحت استدلال داشته باشند قائم میشود و اگر شق اول
اختیار کرد پس حجت اهل سنت بر شیعه بوجود روایات تحریم متعه که از تهذیب
و استنبصار منقول شده اند تمام و نیز سایر الزامات صاحب تحفه که بر روایات
امامیه بر ایشان دارد کرده است نافذ و توجیهات علمای امامیه که بحجوب
آن بر پا کرده اند ساقط از درجه اعتبار و نیز آنچه والد بزرگوار شهادت در کتاب
صوارم بحجوب عقیده سیزدهم تحفه فرموده اند بدینکه کم مذہبی خواهد بود که
بعضی از روایات بی اصل یا بی دین در آن نباشد و بر مثل همین تحقیق از
طرف هشامین و امثالهما که قدح نشان در احادیث کثیره کافی کلینی
واقع است بنای جواب نهاده اند و نیز آنچه شیخ الطائفه در اکثر ابواب
تهذیب و استنبصار احادیث بسیار مخالف مذہب خود و اخراج مینماید
و توجیهاتش می پردازد و در بعضی مقامات حدیث را با وجود محنت
سندش محض نابریشتن و ذی ادعای انعقاد اجماع امامیه بر خلاف
آن ترک می کند همه آن بیکار خواهد شد و اگر شق ثانی اختیار

نمودند پس اولاً اثبات نمایند از اقوال نزول کریمه مذکوره در امر متوجه است
از استدلال اهل سنت دارند بعد تثبیت بان فرایند حالانکه انفاً بعض
بیان کند که این اقوال مروج و شاذ و قول اقل بمقابل اکثر اند و اقوالی
که چنین باشند با عرف علمای فریقین حدیثی حجتند لال مخالف و لیاقت
اتجاه اعتراض بان بر صاحب مذهب ندارند و نیز در جواب فایده سابعه
بظهور خواهد پیوست که این اقوال مخالف نظم قرآنی اند و هر قوی که در
تفسیر قرآن مخالف نظم قرآنی واقع باشند مجموع و مقبول نیست پس
این اقوال نزول سنت مجموع و مقبول نباشند و چه بسیم آنکه اگر این
اقوال را مستند بها فرض کنیم پس چون در آنها تصریح واقع است بدسخ
متوجه بعد الا باحت در اینجا شیعه را در ان اقوال کدام مقام استندلال
در ویاتی را که صاحب رساله دال بر عدم نسخ کسان کرده و فایده قائلان ذکر کرده
عدم دلالت بان بر مطلوبش از همان مقام بظهور خواهد پیوست فاش نظر در جواب
از جواب اجمالی دلیل مذکور فراغت حاصل کردیم حالاً کلام تفصیل
بر مقدمات آن که صاحب رساله برای ابرام دلیل مذکور ذکر کرده است می
نمایم و قبل از شروع در مقصود می گوئیم که آنچه در ترجمه کریمه مذکوره
فرموده است که محصل مضمون کبرایت مشحون است الخ درین ترجمه چند
جمله صاحب رساله تسامح واقع شده در این مقام رؤفاً لکالاختصار
بر بیان دو تسامح اکتفا می رود و ادان آنکه در ترجمه لفظ فریضه آن فریضه
و در این ترجمه تسامح ظاهر است چه این کلام ترجمه لفظ انه فریضه بالرفع
است و در قرآن شریف فریضه بالنصب است و چون صاحب

صاحب رساله از کشف و بیضاوی و تفسیر کبیر در این مقام نقلها
آورده پس تعجب که ترکیب لفظ فریخته چگونه در آن نظرش نرسیده امام را از
در تفسیر کبیر نقل عن الکشاف فرموده فی قوله فریخته نشه اوجه احد
انه حال من الاجور یعنی مغرور و غیبه و تلینها انها وضعت موضع ایتار لان
الایتار مغرور و غیبه و تلینها انها وضعت موضع ایتار انتهى
و دیم آنکه در معنی لاجناح علیکم فیما تراضیتم به گفته است و چیزی نیست
بر شما آنچه با هم راضی شوید حال آنکه حاصل معنی جمله مذکوره مطابق
فهم مجوزین متدانیست که گناه نیست بر شما در چیزی که راضی شدید بر آن
بزیادت اهل و مهر کما ذکر فی التفاسیر الشهیره و ایضا نقل عنها صاحب
الزبده الاثناعشریه و اگر چه از صاحب رساله همین قسم در اکثر تراجم احادیث
و بعضی اسامی الرجال لغیر آنها اقتاده لیکن بنا بر قلت جدوی ظهور آن بر
مهر کما فی دیکه وجوه از تراجم ذکر آن در هر مقام عرض نموده شد
مگر در مبادی مباحث از تسامحات ترجمه کریمه منبوره بعضی را بطریق
نموده ذکر کرده تا ناظر بوقت الملاحظه تراجمه بر بصیرت باشد قوله فی الزبده
رازی در تفسیر کبیر از عمران بن حصین نقل کرده الخ گوئیم این نقل غیر مطابق باصل است چه
در جیبیم از فایده ثانی که در اینجا صاحب رساله اعاده این روایت
نموده است به تفصیل خواهد آمد قوله و این روایت در سند احمد حبل نیز
ذکر است و بد الفظه علی ما نقل عنه الخ گوئیم این نقل غیر مطابق باصل است چه
در سند امام احمد هرگز لفظ را با لفظ متعده نیست بنیت ناقل اول لفظ
از طرفت افزوده صاحب رساله کتاب مذکور را از مقام مستند

مسند عمران بن حصین به مبتدا حال نقل این ناقل دریافت نماید و حقیر العباد
بنابر تحقیق تصدیق اذ التماس میکند که در کتاب مذکور سه روایت متقارب اللفظ
بار و اینتی که صاحب رساله ذکر نموده است بنظر قاصر رسیده لول عن ابن
رجل جابر عن عمران بن حصین قال نزلت آیه المنته فی کتاب الله تبارک و تعالی
و علیها بیاض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی بان انتهی الفاظ این روایت در دست برد آید که چه سالی نقل آن در
نموده دویم حدیثنا بهر و حدیثنا عفان المعنی قال حدیثنا بهام عن قتاده عن مطرف قال قال عمران بن حصین بیاض رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و انزل فی القرآن فمات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لم یبق
عنها و لم یبق منها شیء قال رجل برایه یاشاء سیوم عن الحسن عن عمران بن حصین
قال تمثنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلم ینبنا و لم ینزل فیها شیء
انتهی و اینهمه روایات در متقه الحج وارد است چنانکه بیان آن عنقریب
بیاید و چون در این مقام ایضاح عدم مطابقت نقل با اصل منظور بود و لهذا
به بیان آن اکتفا رفت قوله جازا الله محشری در تفسیر کشاف و قاضی
بیضا در تفسیرش در ذیل تفسیر آیه فرولو گفته الحج گوئیم واقعی این عبارت
درین هر دو تفسیر مسطور و جوازش در وجهی که الف با قلم آمده است مذکور
قوله و معلوم است که نسخ فرع ثبوت نسخ است الحج گوئیم حال دلالت
آیت بر ابحاث متعدده معلوم شده اما حال نسخ پس عنقریب در نواید آینه ظاهر
خواهد شد قوله دوم چنین صاحب دارک در تفسیرش گفته الحج گوئیم آری صاحب
دارک نیز مثل صاحب تفسیر کشاف و تفسیر بیضاوی تزلزل کرد که مذکور را اولاً
بصیغه جزم در کتاب ذکر کرده بعد از تزلزل آنرا در جواز متقه بقید تفسیر
بر وقت فتح که بصیغه تحریر نقل نموده تصریح تسخیر آن کرده است قال فی

فی تفسیر کریمه فما استمتعتم بهن منهن فاما تهنه منهن فاما تهنه منهن فاما تهنه منهن
الی ان قال بعد استطراد قیل ان قوله فما استمتعتم منهن فی المتعه التي كانت
ثلاثة ایام حین فتح الله مكة علی رسول الله صلی الله علیه و آله ثم انسخت انفسی و ما سبق
به ضوح یوسته که در انقسام روایات بنوعی مقام تثبیت شیعه نیست قوله
قوله طی در تفسیر خود در ذیل این آیه گفته قال مقائل یعنی بالمتعه الخ گوئیم ای المتعه التي
كانت عدة ایام ثم نسخ فلما تنكس فی الشیخ علی دوام اباحة المتعه قوله امام زاهد
سینان در تفسیر زاهدی در ذیل این آیه چنین نوشته الخ گوئیم آری این عبارت
در تفسیر زاهدی مذکور است و جوابش آنکه داب صاحب زاهدی نیست که تمام
آیه را اخذ کرده اولاً ترجمه آن عبارت فارسی ذکر می نماید بعد جمله
آنرا اخذ نموده بطور مفسرین روایات متعلقه بآن و احتمالات ترکیب و
غیرها متعلق تفسیر با تحت آن بیان میکند پس مفسر مذکور مطابق داب
خود کریمه و المحصنات من النساء را تا ان الله کان علیها حکماً ذکر نموده
ترجمه اش عبارت فارسی نوشته و در ترجمه جمله داخل لکم ما و از آن لکم درجود
و حلال کرد شمارا جز این محرمات که یاد کردیم که مجوید با ایهای خویش
با نکاح بکامین معلوم العشرة فما فوقها یا بملک یمن ثمین عنبه مقدریا
باشید نازنا کنند هر چه بر خور داری برداشتید بر تو و بعد و بندگی است
و چون در جمله فما استمتعتم الیه دو قول منقول است یکی قول راجح و شایع
که آن اخذ استمتاع یعنی انتفاع است و دویم مرجع و میجو که آن
تفسیر استمتاع بقره متوجه است لهذا اولاً قول اول را بیان کرده باینطور
که در تفسیر فما استمتعتم معنی لغوی آن گفته اند معنی عقد متعه و بعد از آن

۲۶
 اول بصرحت قول ثانی را بکنایت ذکر نموده حیث قال بذکر آنچه گفتم
 مبرر اصد این گفتم دلیل است که مراد منتقد است انتهی بیان کنایت در این
 مقام آنکه چون بدلول لازم دلیل است پس مفسر مذکور ذکر دلیل که ملزوم اراده
 منتقد است نموده تا از ان انتقال بطرف لازم آن که عقد شده است صورت
 بند و بعد از ان هرگاه عبارت عربی تفسیر آن شروع نموده قول
 مجبور را بصیغه تمییز و قول مشهور را بصیغه جزم ذکر کرده دلیل قول
 اول و جواب قول ثانی را که در ترجمه ذکر کرده بود بیان نموده حیث
 قال فما استنتقم منهن ای الجماعه کنی الجماع بالاستمتاع قبل اراذ نکاح
 المتع لان النبی علی السلام کان فی غزوة مع اصحابه فشکوا الیه الشبق فزیل
 الایة لایاخذ المتع قول غرض جل فالتوهم الجورین ای مهورین ای ما فرضتم علی انفسکم
 لهن ثم انتسخ هذا الحكم وقال بعضهم المراد منه النکاح لا یعطف علی اباة النکاح
 وهو قول یحل لکم ما وراذ لکم والاجماع معنی المهر قال العز وجل فالتوهم
 باذن اهلین و آتوهم اجورین و اراد المهر انتهی کلامه پس در کلام صاحب
 سیر زاهدی زیاده تر نیز کلام دیگر مفسرین نمایند قول اول است بجهت ذکر
 ترجمه لفظ استمتاع بمعنی لغوی آن اولاً و بمعنی جماع ثانیاً و بیان دلیل
 اراده نکاح از ان ذکر این قول بصیغه جزم و ذکر اراده منتقد بصیغه تمییز
 و رد دلیل آن که در ترجمه نقل نموده بود و عبارت عربی که بطور تفسیر
 ذکر نموده در اینجا است دل صاحب رساله بیک جمله از عبارت
 تفسیر زاهدی که خود مفسر مذکور آنرا بعد چند سطر رد نموده در غایت
 استحباب قوله و در تفسیر در منشور سیوطی از عبد الرزاق داین

این سخن منتقد است
 در رد قول اول
 که در ترجمه ذکر کرده
 است

و این حمید و ابن جریر از مجاهد روایت نموده فَمَا اسْتَعْتَمِبُ مِنْهُمْ قَالُوا لَيْسَ لَكَ فِيهِ حَاجَةٌ
الْحَكِيمُ اِي الْمُنْتَهَى لَيْسَ لَكَ فِيهِ حَاجَةٌ ثُمَّ نَبَّخَتْ كَمَا مَرَّ مَرَّةً فَلَيْسَ لَكَ فِيهِ حَاجَةٌ اَشْأَلُكَ هَذَا اَوْ اَيَا
مُتَسَكِّبٍ لِيَنْتَقِدَ اِبَاخَةَ الْمُنْتَهَى اِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ قَوْلُهُ فخر الدین رازی بعد
ذکر وجوه استدلال باین آیه گفت و گوی بسیار تنبجز در داده تضعیف
اقوال مانعین دلالت آیه پرداخته الح گوئیم کلام صاحب رساله در انقیاد
محل استغراب است بدو وجه اول آنکه تنقید احوال دیگر آن به بیان ضعف
و قوت آن و ذکر تحقیق جدید و بیان کلام سدید از طرف خود و اب
علمای اعلام و توفیق اهل کلام است و مطابق همین داب امام رازی
چندین از طرف جمهور بر حرمت منتزه ذکر کرده حجت اول را کلام حسن
گفته و بر حجت دومیم آنچه ایراد نموده از آن جواب داده حجت سیوم
را نه حسن گفته و نه بر آن اشکالی وارد کرده بعد آن حجج قایلین با با حجت
منتزه ذکر کرده در صد و بیان جواب آن شده و در آخر آن فرموده
هَذَا مَا قَالَهُ ابُو بَكْرٍ الرَّازِي وَ هُوَ ضَعِيفٌ وَ الَّذِي يَحْبِبُهُ اَنْ يَعْتَمِدَ عَلَيْهِ فِي هَذَا الْبَابِ
اِلَى آخِرِ الْعِلَّةِ الَّتِي نَقَلَ عَنْهُ صَاحِبُ الرَّسَالَةِ لَيْسَ اِنْ صَاحِبَ رَسَالَةِ مِي
پرسیم که آیا هیچ عاقل تضعیف قول دیگران و ذکر قول معتد علیه را از
طرف خود و محرم نماید و دوم آنکه در نقل عبارت خطای ظاهراً واقع
است بیانش آنکه صاحب رساله در عبارت را از عبارت امام از جمله
وَعَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ يَنْبَغِي دَالَةٌ عَلَى أَنَّهُا مُشْرُوعَةٌ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ قَادِحًا فِي
غَرَضِنَا اَنْتَهَى حذف کرده حال آنکه در تفسیر کبیر جمله مذکور به شرطیه
است باینطور که و عَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ لَوْ كَانَتْ هَذِهِ الْآيَةُ دَالَّةً عَلَى أَنَّهُا مُشْرُوعَةٌ

لیکن ذلک تا دحافی غرضاً انتہی ظاہراً یا صاحب رسالہ بنا بر دلالت کلام
 امام بر مشروعیت جزمی متغی آنرا بحدف حرف شرط نقل نموده یا دیگر عبارت
 امام را باینچنین تصرف نقل کرده باشد صاحب رسالہ نقل اورا مستند دانسته
 در رسالہ خود باز و نقل کرده باشد و اگر چه سقم نسخہ تفسیر کبیر کہ بوقت نقل
 پیش نظر شریفش خواهد بود محتمل است لیکن چون لفظ لم مکن کہ در عبارت
 امام واقع است ظاہر است کہ جزائی کہ ام شریعت است کما لا یجفی علی من
 ادنی مبارکۃ با سالیب الکلام پس غفلت صاحب رسالہ از ہر سقم ظاہر
 نسخہ منقول عنہا و ترجمہ کردن همان عبارت سقیمہ و مبارک رفع اختلاف
 از کلام کہ بجهت حذف حرف شرط لازم آمدہ ترجمہ لفظ دالتہ کہ در عبارت
 امام بصیغہ اسم فاعل واقع است بلفظ دالات بعینہ مصدیر نمودن جیت قال
 پس دلالت آیہ بر مشروعیت متغی محل غرض مانحو اید بود انتہی محل استعجاب
قولہ و ایضاً دلالت دارد بر ان قرارت ابی بن کعب و عبد اللہ بن عباس
 فما استمتعتم بہن من الی اجل سمنی الیہم کریم جویش و تفسیر کبیر کہ صاحب رسالہ
 این عبارت را از اینجا آورده باین طور بطریق تعزیل مذکور است کہ ہذا القرارة
 علی تقدیر ثبوتہا لا یتول الا علی ان المتعہ کانت مشروعہ و ثمن لاننا نزع فیہ انما الذ
 نقول ان النسخ طر علیہ انتہی ہما یام نووی در شرح صحیح مسلم در جواب ابن حبان
 انما وہ فرمودہ و تعلقوا بقولہ تعالی فما استمتعتم بہن من الی اجل سمنی و قراردہ ابن مسعود
 ہندہ شدہ لا یخفی بہا قراناً و لا جرراً و لا یلزم العلم بہا انتہی و مولانا عقیق
 الدین حسینی در رسالہ خود کہ در مخزنم متغی تالیف کردہ است بجا اب این
 قرارت چنان تفصیل دادہ و الجواب عن ہذا انما لا نسلم ان ہذا

هذه القراءة قد شاع في الصدر الاول من الصحابة والتابعين وما شاع
 فيهم من القراءة الغير المتواترة بالقراءة بعد الله بن مسعود واكثر عليه الصحابة
 اجمع منهم ابي بن كعب وزيد بن ثابت وغيرهما من العلماء الصحابة ووقع بينهم التنازع
 حتى اال الامر الى عثمان رضي الله عنه ففعل ما فعل بحضر الصحابة منهم سيدهم علي بن
 ابي طالب رضي الله عنهم اجمعين وما اكرهوا عليه واجمعوا على انه لا يكون تسليماً
 ولا يصح الصلوة به غاية الامر انه لما لم يزلهم حسن الظن يكون بمنزلة خبر الواحد
 وكثيراً ما يكون بصحة ولا يعمل به الا ترى ان صحيح البخاري ومسلم قد تلقوا الامنة
 بالقبول وكلم من احاد يشتركون العمل بالاجماع على خلافه اذ عارضوا حديثه
 هو اصح منه ان يكون مساوياً له ان يكون على خلاف قياس جلي او غيره كما هو
 مبين في اصول الفقه وقد خالفت الشيعة كثير من المقررات الشاذة
 كيف وقد عارض هذه القراءة اجماع الصحابة والابرار الصالحين كما سياتي
 وادنى من ذلك يعني في سقوط الاستدلال فكيف بالاجماع الذي
 هو اقوى الحجج انتهى وچون صاحب رساله در فائده صاحب قول صاحب
 تحفه را که بجواب این تفرات شایسته نوشتن ثبت نقل کرده و آن
 کرده است باینکه در انتقام بکلامی که مناسب آن محل خواهد بود ابرام
 کلام صاحب تحفه خواهم نمود قوله وحاکم درستدرک بعد از تخریج این
 حدیث فرموده هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم الخ گوئیم کتاب مستدرک
 که در حقیقت اعتراضات است بر امام بخاری و مسلم در طبقه ثانی است نزد
 اکثر محدثین در شهرت و قبول بمرتبه صحیحین و بقیه صحاح سته و مسند
 امام احمد غنیت و اکثر احادیث آن نزد فقها غیر معمول میباشد که

صاحب تحفه در رساله اصول حدیث میفرماید طریقه ثالثه احادیثی که جماعه از
 علمای متقدمین بر زبان بخاری و مسلم یا معاصرین آنها یا لاحقین آنها در
 تصانیف خود روایت کرده اند و کتب آنها در شهرت و قبول در مرتبه
 طبقه اولی و ثانیه نرسیده و رجال آن کتب بعضی موصوف بعد از آنند
 هنوز بعضی مجهول و اکثر آن احادیث معمول به نزد فقهاء نشد و اند بلکه احادیث
 برخلاف آن منقشه و اسامی آن کتب نیست مسند دارمی مسند
 ابی یعلی موسلی مسند عبید بن حمید سنن دارقطنی صحیح ابن حبان مستدرک
 حاکم کتب بی همتی انتهی مختصر و درستان الحدیث میفرمایند و بسیار هم از
 احادیث مستدرک که او حکم بصحت آن نموده و مثل صحیحین انگاشته
 است بلکه علما او را تحلیف کرده اند و بروی آن تکیه نموده و اینها از بعضی گفته
 است که هلال نیست که بر آن تکیه حاکم نموده و شد و تا وقتی که تحقیقات
 و تحقیقات مراندیشد و نیز گفته است آن احادیث بسیار است در مستدرک
 که بر شهرت و محبت نیست بلکه بعضی از احادیث موضوع غیر نیست که تمام
 مستدرک با آنها معیوب است و اینها همی میگویند که تمام مستدرک و تصحیح آن
 شده و جب القبول نیست و در مسنده میفرماید میگویند است این روایت
 لغو الی اجل سنی از حد قنارت عا و بدون نمی آید و قرآنیت آن
 ثابت نمی شود چه از بعضی صحت حمل نموده بعضی محدثین تو اثر آن که مشهور
 تر نیست است غیر لازم که لا یخفی علی اولی النبی قلان داده
 ثالثه در ذکر روایات معتبره اهل سنت و اقران صحابه و غیرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم که دلالت بر جواز و مشهور و محبت شود و محکم

خاتمه ثانیه

بر عدم نسخ آن وارد و محقق نماند که اگر چه اثبات نسخ عهده رضی است و ما را
 مجرد نسخ کافی و اثبات عدم آن بر ما غیر لازم لکن بحکم الله ما تیر نماز احوال
 و روایات ایشان با اثبات میرسانیم که نسخ جواز متعذر از جانب خداست
 و رسول بعمل نیامده بلکه ما نسخ آن دیگری بوده است **اقول** اگر چه
 ثبوت نسخ آن از حدیث حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام که از کتب شیوه نقل
 تهذیب و تبصار نقل آن گذشته و از صحاح بسیار از کتب اهل سنت نقل آن
 نواید آمد ظاهر و با هر یک در نواید آیه تفصیل هر چه تمام تر از اوله شرعیه
 ثابت خواهیم نمود که نسخ آن شارع فرموده و برگزینا نسخ آن دیگری نبوده
قال و در این مقام گفتفاست نمایم بذکر وجوه عیدیه و وجه اول کلام صدق
 نظام طایفه ثانیست که فخر الدین رازی در تفسیر کبیر بیان عبارت روایت کرده
 روی آن بحکم رضی الله عنه قال علی المنبر متکلماً کانما مشروعتین فی عهد رسول الله
 وانا انبئی بهما متعذرا و متعذرا الکناج و این کلام فاروق بنضعت است خرج بر یک
 در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله نسخ نشده بود و کتب آن جناب ایشان بوده
 این عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و الا سنا و آن بقدر خود معینه
 ندارد پس باید که اهل سنت کلام امام خود و صدق و دل تصدیق نمایند و این کلام
 را هیچ کس از جمیع غیر از طایفه ایشان بعبایات متفاوت و تفاوت بسیار در کتب
 خود جمع کرده است و انکار آن نموده در صد و تاویل آن گشته اند مانند فخر الدین
 رازی در نهجیه العقول و تفسیر کبیر و قاضی عیاض و غیره و کتب معتزله و کتب اهل البدع
 و مشرک خود و فضل بن رزین و ابی طالب و خواج نصیر الله کاتبی و
 سوادیم خود و شاه عبدالعزیز و بی درخت مسردقه خود و غیر ایشان و

بمقتضای التفریق تشبیه بکل حشیش سواى ارتکاب تا دلیل بعید و توجیه غیر سدید
 چاره نیافته اند و هر چند بر غم خود اصلاح آنکلام خواسته اند لکن بمقتضای
 سه لن يصلح العطاء را فسد الدهر فلید از آن عاید بحال قائل آن نگردیده
 چه تا دلیل آن باین نحو نموده که معنی انا انہی عنہما و انا احرمہما نیست که من مبین
 و مکر که تحریریم پیغمبر خدا مستم و اصل تحریم از آنحضرت بود و ظاهرست که این تا دلیلی
 عیس و توجیه بغایت رکیک و بلی دلیل چه احدی از مستانین کلام عرب
 این معنی را که مصداق العن فی بطن الشاعر است از کلام مذکور نمی تواند
 فهمید و مع هذا استنافات دارد بایروایات آیه که عنقریب از صحاح و غیره
 کتب ایشان بمعرض ارقام آید استیجاء و برحق که خالق افعال
 عباد است مگر حق را بی اراده صاحب رسال بکمال با وجود اراده منافی
 آن بر زبانش جاری کرده که کلام حضرت عمر را که دال بر حرمت متوہت صدق
 نظام گفته و الحق این کلام صدق نظام که صاحب رسال در معرض استدلال
 بر مشروعیت متوہت و عدم منہوضیت آن ذکر کرده حجت شرعیہ قطعیہ است بر
 آنکه شارع علیہ السلام متوہت را حرام فرموده و ما اولایا یقول حضرت عمر اوقات
 استدلال بر حرمت متوہی ناہیم و حجت صاحب رسال را بر او منقلب میسازیم
 آنرا بسبب توجه اعضا باید فرمود و تماشای قدرت الہی باید نمود و بعد از آن جواب
 مشبہ صاحب رسال که آنرا بطریق بسیار ذکر نموده است تحریر خواهیم نمود
 پس در توضیح حجت خود میگوئیم کہ حضرت عمر ^{رضی اللہ عنہ} متوہت را بر منبر علی رؤس
 الاشهاد ارشاد کرده بودند پس اگر حلت آن بوقت بیان ایشان
 از جمله اقرار فی الشریع می بود سکوت جمیع صحابہ از جواب آن خلاف

خلاف عادت اهل آن قرن بود چه در آن وقت هر صحابی بر سلامت کلمه
 که خلاف معلوم اومی بود بی محابا برسم شده رد آن می نمود خصوصاً حضرت
 امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه که بموجب تصریحات علمای فریقین در
 مسائل بسیار در غیبت و حضور بر قول حضرت عمر رد نموده اند و ایشان
 تسلیم آن کرده اند بلکه بعضی عوام رو بردی حضرت عمر آتی را که با مسنده
 ساتھ ربطی نداشت خوانده اند و ایشان بلاحظه جلالت شان قرآن و مسائل
 ادر شایع که در باب عدم معارضه بعضی آیات بعضی دیگر وارد است از جوامع
 آن سکوت در زبده اند اگر چه در مناظرات و مطارحات و تعقیبات صحاب
 غیاثینیم و احتجاج میکنیم بر دیگر مثل کتاب احتجاج
 در طریق شیعه و کتب بسیار در طریق اهل سنت مؤلف شده اند لهذا مطلب
 نزد اولی الایصار کالمشخص فی رافعه النهار در غایت اشتهار است لیکن بنا بر خوف انکار
 نمکنند که چند شاهد در باب مخالفت حضرت امیر و صحابه کبار دیگر بلکه بعضی عوام
 نیز با حضرت عمر بر راخته می شود پس از آنجمله است آنچه شیخ الطائفة ابو جعفر
 طوسی در تهذیب در باب الزیادات فی القضاة روایت کرده عن بسیاری عن ابی
 رفاعه قال جاء رجل الى عمر فقال ان امرأته نازعة فقال لها سفلت فقال لها ان كان
 سفلت فبی طالق فقال عمر ان كنت ممن یمنع القضاة و یمنی فی غیر حاجه و یأتی ابوا
 السلطان فقد بانت منك فقال له امیر المومنین علیه السلام لم یس کما قلت اتی فقال له عمر
 ایته فاستمع ما یفتیک فاته فقال له امیر المومنین علیه السلام ان كنت لابن ابی قال له
 فانت سفلت و الا فلاشی علیک و از آنجمله است منع حضرت علی مرتضی علیه السلام حضرت عمر رضی
 از رجیم حامله را نیه چنانکه علامه سی در پنج الحق در مطاع حضرت عمر میفرماید و منها انه امر برجم امرأه حمله فقال له امیر

المؤمنین ان کان لک علیہا سبیل فلیس لک علی فی بطنها سبیل فقال لولا علی
 لہلک عمر و از انجمله است منع حضرت علی مرتضیٰ علیہ السلام ایشان را از رحم مجنونہ
 چنانکہ علامہ عزیزی بعد عبارت مسطورہ گوید و منها انہ امر بحرم مجنونہ فکندہ امیر المؤمنین علیہ السلام
 و قال القلم فرج عن المجنون حتی یقتق فقال لولا علی لہلک عمر انتہی و از انجمله است ایچہ قاضی نوید
 شوسر در احقاق الحق در اواخر مطالع حضرت عمر جانی کہ فضل بن رزبجان ذکر فضائل
 حضرت عمر نموده است گفتہ ہنوات لسان عمر و خطبہ فیما ہی عنہ او امر کثرت من العدد
 و المرء اوسع من ثلث القمر حتی قال فی سبعین سئل علی اشتہر لولا علی لہلک عمر انتہی
 و این یکشاد قائم مقام ہتھا و شاد ہست و مؤید این مطلب است ایچہ شیخ الطائفہ در
 تہذیب در باب حکم الجناتہ از زارہ از ابی جعفر علیہ السلام روایت کردہ قال جمع عمر بن
 الخطاب اصحاب النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فقال ما تقولون فی رجل یاتے اہلہ
 فحاطبھا و لا یزول فقال الانصار المار من المار و قال المہاجرین اذا التقوا النصار
 فقد حبس علیہ الغسل فقال عمر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ما تقولون انما یأبوا احسن فقال علی التوجہون علیہ الرحمہ
 و الحد و لا توجہون علیہ عملہ عامر بن رافا التمی النخعیان فقد و حب علیہ الغسل فقال عمر
 القول ما قال المہاجرین و دعوا ما قالت الانصار انتہی و از یہیمن قبیل است اختلاف
 در میان حضرت عمر و حضرت علی مرتضیٰ در بیع امہات اولاد و ہومن غایۃ الظہور کا لنور
 علی شایق الطور و لا یتصور انکارہ عن جاحد حتی یحتاج الی ذکر شہادت ہست ہندی از
 شواہد مخالفات حضرت علی مرتضیٰ علیہ السلام با حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بایا
 گوئیم چون حضرت علی مرتضیٰ شریک حضرت عمر در حل مسائل مقضد می بودند حضرت
 عمر بنا و بخدا می بستند از مسئلہ مشککہ کہ در پیش آمد و حضرت امیر از ان شریک
 شان نمی بودند چنانکہ جاسدہ المجتہدین سند المستدین و الداجد صاحب تحفہ در

در قره العین در فضایل حضرت امیر مکتوب ماند و کان عمر بنوفذبا الله من سلسله لها
الواحسن انتهى و جمله قضیه و الا باحسن لها مثل مثل در متن صحابه مشهور و در کتب
متعارف و اول تحصیل مسطور در نیهورت سکوت حضرت امیر در مواضع خلاف
معقول اما مخالفتات دیگر صحابه با حضرت عمر پس از انجمله است مخالفت و تشد و ابی
بن کعب بر حضرت عمر وقتی که ایشان انکار بر قرأت او که بشخصه تعلیم آن کرده بود
نموده بودند در حدیث طویل که حاتم اشش میست یقول امی ابی فی الثالثه ای
المره الثالثه و هو یحضر ان نعم و الله لقد اترکها الله علی جبریل و انزلها جبریل علی
محمد قلم یتأمر فیها الخطاب و لا یرینه فخرج عمر و هو رافع یدیه و یقول الله ابر
اخرجه لیاکم و ان انجمله است مخالفت و تشد و ابی مذکور با ایشان در قرأت کریمه
و الذین اتبعهم باحسان که قرأت حضرت عمر بدون واد بود و قرأت ابی
و دیگران بواو بود و چنانکه در منهاج الهدایه در تفسیر کریمه و السابغون الاولون
من المهاجرین و الانصار الخ می فرماید و روی ان عمر سمع رجلا یقرأ یقول
من اقرأک هذا فقال قرأه بن کعب فذاعه فبالمه فقال قرأه رسول الله
و انک تتبع القراط بالیقین قال صدقت الی اخر الروایه و ان انجمله است منازعات
در میان حضرت عمر و حضرت عثمان که در جواب قائده اولی از تاریخ الخلفاء
منتقل شده اما مخالفت مردم عوام با ایشان پس از انجمله است ملاحظه زنی
در باب منع ایشان از مخالفت مهر و سکوت ایشان بعد شما آیه و ان ایتهم احدین
فقط الخ از زبان او چنانکه در کشف الحق و دیگر کتب کلامیه شیعه مذکور است و انجمله است
اچیز صاحب کشف الحق در مطاعن ایشان گفته و منها ابیه سوره علی قوم فوجدهم علی منکر قالوا
اعطات من جهات تخست و قد قال الله تعالی و لا تخسوا و دخلت الدار من غیر الباب

توضیح
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره

توضیح
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره

وانه يقول لا تاتوا البيوت من ظهورها واتوا لبيوت من ابوابها ودخلت فغير ان
وقد قال الله تعالى لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستسوا ذكرا لم تعلم وقد قال الله تعالى
وتسلموا على اهلها الخ وازا جمله است آنچه قاضی نور الله شومستی در احقاق الحق در مطلب
ثانی از بحث خامس که در ذکر فضائل حضرت امیر المومنین علی مرتضی است از قاضی ابوالحسن
ماوردی شافعی نقل کرده ان امرأة اتت عمر بن الخطاب فقالت يا امير المؤمنين
ان زوجي يصوم النهار ويقوم الليل وانا اكره ان اشكوه وهو يعمل لطاعة الله فقال نعم
الرجل زوجك فجلت ثم ر عليه القول وهو يكبر عليه الجواب فقال كعب بن سور
الاسدي يا امير المؤمنين هذه امرأة تشكو زوجها في مباحة ايامها عن امر الله فقال
عمر كما فهمت كلاهما فاقض بينهما الى اخر الرواية وروايات بعضي ائمة مخالفت که
شعبه انرا در مطاعن حضرت عمر ذکر کرده اند تفصیل هر چه تا متر در تحفه انشا عشره
و دیگر کتب کلامیه است مذکور اند و چون در مقام عرض بایان مضامین
مخالفت حضرت علی مرتضی کردم الله چه در دیگر اعالی و ادالی با حضرت عمر بود و ذکر
جوابات مطاعن براندر بر عرض اینها نموده شد و چون انقدقه مجید شد
گویم بر مع عاقل پوشیده نیست که اگر احدی را مجال کلام در حلت مشقه می بود مطاعن
د اب مردم آن قرن بدگر حجت حلت آن می برداخت و لا اقل اگر کریمه خا شتم
میخواند حضرت عمر بموجب اب خود که در باب ادب کتاب الله مرعی میداشتند بمقابله
آن ساکت میشدند مقام تعجب است که یکن پرده نشین و ترکیب مناسی را یارای آن باشد
که بمقابله حضرت عمر تلفظ بآیات قرآنی نموده ایشان را ساکت نمایند و عامه مهاجرین و
انصار خصوصا جناب حیدر گرار که بکرات و مرات بد قول حضرت عمر می پرداختند
حتی انشا بمقتاد بار بر منبر کلمه لولا علی الهناک عمر علی ماصرح به القاضی احقاق الحق با وجود موجود

۳۴۰
 آیت و احادیث در حل متوی را پی رد قول ایشان نباشد فالحمد لله العظیم المتعال علی
 تمامیه الاستقلال و اصل همین شد لال مانخواست از تفسیر کبیر که فقیر از ابتغی کثیر و
 ذکر مرید بسیار بیان نمود و بر تقریر شبهات صاحب رساله که در فائده را به
 بر تقریر امام باری دارد کرده است متوجه نیست و بیان عدم ورود آن بر تقریر
 امام در جواب فائده را بعد از خواهد آمد فانظر و احسن از انما استند لال خود قول امام
 البقر حضرت عمر رضی الله تعالی عنده بر حرمت متوه فزاعف حاصل کردم حالا دفع نوی
 که صاحب رساله مشتاقین علامی شیعہ بر آن وارد کرده است می نمایم و می گویم که
 آنچه بعد در این تفسیر بیان کردیم که تقریر بجواب آن خارج از شرط این مجالد است فرموده که
 تاویل آن با این معنی انما انتهی عنهما و انما احرم انیت که من معین و منو که ختمیم پنجم
 خدا استم و اصل این تحریم از حضرت ابو دعلاب است که این تاویل است حلیل و تبصیر
 است بغایت ریک و دلیل الخ قابل استجاب الی الالباب است زیرا که استعمال
 لفظ حرم الشیء بمعنی تمنع و اخیر عنها و حکم بها و کذا لفظ اباح الشیء بمعنی تمنع
 اباحت و اخیر عنها و حکم بها بغایت شایع کما یقال حرم تشافی بالنبی و اباحت و اباحت
 و حرم البوصیفه الفی و اباحت و الشافی سیبویه ثانی علامه نقض زانی که از
 ائمہ عربیت است و صاحب رساله هم در وجه سیوم همین فائده او را از علامی اویس
 گفته در شرح تقاضا در جواب مطاعن حضرت عمر میفرماید معنی احرم حکم مجتهدین
 و اعتقد ذلک بقیام الدلیل کما یقال حرم الثالث الشافی و اباحت البوصیفه انتقد
 و امام راغب اصفهانی که از ائمہ عربیت است در مفردات خود میفرماید و قوله
 تعالی لم یحرم ما اهل الله لک اسی تم حکم تحریم ذلک انتقد و قاضی بیضاوی
 در تفسیر کربیه الذی جعل لکم الارض فرأیت میفرماید و التضریر کون بالفعل تأییداً

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۱۵

و با بقول و العقد خسرى انتحى و مولانا بعد الحكيم در حاشیه متعلقه این مقام میفرماید
کون الفضل و التفسير الحقبة و اما القولی و الاعتقادی نحو قوله تعالى و جعلوا الملکة المدينه
انما الخ و بعضی محشیان آن کتاب و ایشانال تصیر قولی نوشته اند جعلت زیدا امیرای
قلت فی شأنه کذا و در مثال تصیر اعتقادی نوشته اند جعلت زیدا عالمی یا معتقد ته
که لک انتحی و در احوال و بیث نبویه علی صدرنا الصلوة و التجهیز فی الزمان اقبلوا و خیر معنی
حل الاشیاء و حرمتها و اقصت چنانکه شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع از جبر
از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده اما ازین بیگای الاثم بکلمه حتی و توانی مثل هذا
بعضیون القرآن بعضه بعضا کان من حلال فاحلوه و اما کان من حرام فحرموه
و اما کان من منشا به فاموا به و شیوع لفظ اباح الشیء بمعنی موی یا حرمه رسیده که
صیان کافیه خوان از همد که ترکیب الشطرخ اباحی فنی و به الشیء می پرسند و
گوئیم حساب علمه افعال بطرف مبین آن بر احدی از علمای فنون متنوعه صفتی نیست و
بناء علی هذا الحارقه میگویند اثبت فلان فلهذا الحکره فلکما و او جد بضمها اگرچه اثبت
الاشهر اقیون بعد مجرود و در سبب هم ای بینوا اثبت هذه الاشیاء بالجملة اگر قدر
معتد به از شواهد و مودات این طلاقات بقلم آید رساله بر سهبا ترتیب یابد لیکن در
این مقام رؤیا لا اختصار بر اقل قیل الکفار و بنا بر ظهور این معانی علامی رضوا الله
علیهم متصدی کثیر شواهد آن نشده اند اینست توجیهات روایتی که در آن لفظ انما چرا
واقع است و اما روایتی که در آن لفظ انما انهی عنهما واقع است پس محتاج بتوجیه است
چه ظاهر است که برای ادای امر بالمعروف و نهی عن المنکر بر مومن یا مومنه فاعلم
و مثل سیدنا و امامنا مالک منصب الاحتساب بر عمر بن الخطاب رضی الله عنه و اگر با اینهمه این
توجیهات جلوه در خاطر صاحب رساله جایگزین دگوئیم و الله اجد شما در حسام

حسام نجواب عقیده دهم تحفه در نقل محصل کلام ثلثا با قر مجلسی فرموده اند که علیهم
 نحل نحن المحللون حلاله والمحرمة من حرمة جناب اندست که بان اخبار فرمود
 آنچه پس چون جناب و حسب الامتاع صاحب رساله تفسیر محصل دهم با جناب محلال حرام
 نموده باشند باز اورا تشنج یعنی بر کسانیکه تفسیر انا احرمها بانا این حرمتها کرده اند
 مناسب نبود و اگر در این مقام گفته شود که در حدیث نحن المحللون تفسیر سینه خطه اخبار را
 داشته اند و در حدیث انا احرمها کلام قرینه براراده معنی انا این حرمتها قائم است تا
 بان قرینه در آن حدیث هم بیان حرمت یا اخبار بان مراد گرفته آمد گوئیم در این
 مقام مقصود آنست که کثیر احادیث امامیه ظاهر ادوات بر تفویض امور بطرف ائمه
 اظهار دارد چنانکه والد صاحب رساله در کتاب حسام و رجواب عقیده دهم از ثلثا
 با قر مجلسی نقل کرده و بنده عبارتت قوله صلوا بهم یحلون باشد و ظاهر تفویض الاحکام
 الخ و نیز صاحب کافی کلینی با جمعی در تفویض عقد کرده اند منکر جمعه شده است باینکه با
 فی معرفتیم اولیا بهم و القویض الیهیم آنچه و شیعه به بیان ادوات آن پرداخته
 اند و یکی از وجوه تاویل نیست که محرم را یعنی الخ و المحرمه گفته اند و هم چنین باینکه
 که لفظ انا احرمها در قول حضرت عمر یعنی انا خبر عن حسنهاست پس تمجیدی که مطابق
 عرف عام و خاص و خصوص الخواص و موافق تهرکات ائمه است باشد از اعلی و یک
 دلیل و مصداق المعنی فی لفظی الشاعر و غیر مفهوم حسنها از ستائین کلام عرب
 گفتن خود بفرمایند گرنه دستائین کلام عرب و دقیقه سخنان علم ادب چه مستند
 و مقام عجب است باقی مانده کلام در شرح بنده منسوب در قول حضرت عمر براراده معنی
 بیان حرمت و امثال آن از لفظ احرم پس گوئیم اولاً آنکه آنقا بوضوح پیوسته
 که لفظ احرم معنی بین الحرمه و حکم بها و خبر عنها بغایت متعارف بل متعارف است

در حدیثی که در کتاب
 التمهید فی شرح
 التمهید فی شرح
 التمهید فی شرح

پس درین معانی با حقیقت خواهد بود یا مجاز متعارف و پیرای این هر دو نصیب قرینه
بیج در کاتبیت و ثابیناً آنکه اگر بدین ذکر قرینه که مثل قسریه منصوبه در حدیث سخن
المخلوع سلاله مفروض شد و اطمینان خاطر مخاطب نشود و گوئیم حالاً قرین داله بریکه
در قول حضرت عمر از لفظ انا احرمها انا این جرمتها مرا دوست باید شنید پس از آنکه
است ایچہ امام مالک در خاتمه حدیث طویلی اخراج کرده قال عمر والله اللهم انی لا
احل لهم ثیاب حرمت علیهم ولا احرم علیهم ثیاباً احللتها و از آنجمله است ایچہ امام احمد در
حدیث طویلی که ششمین خطبه حضرت عمر است اخراج کرده خطب عمر بن الخطاب قال یا
ایها الناس الا انکم انتم تعلمون انکم اذین طهرنا الله صلی الله علیه وآله وسلم و انزل الوحي
اذینما الله من حیجا برکم الا ان الله ان الله صلی الله علیه وآله وسلم قد انطلق و انقطع الوحي
الی آخر الحدیث که فی قرآءة یعین و از آنجمله بل قوی از اینهمه است ایچہ که صاحب
تفسیر منہج الصادقین در تفسیر کریمه فاستنتقم به منین الخ در ثنای ذکر احتجاجا
هل سنت بر حرمت متوناً فلما عن کثیر العرفان للمقداد و دایر کرده و در لفظ روست
و کبر و حسی است از عمر بن الخطاب که رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرا اذن داد و در
سوره رز بعد از آن خرام کردانید بخدا که هر محصنه که متمتع شود من او را سنگجم
نمایم مگر گاهی که چهار گواه بکنند بر آنکه رسول خدا الاحلال آن نموده بعد از
تقریم آن و در جواب این احتجاج نوشته که در قول عمر حجت نیست بجهت رجوع
آن بقول صحابا و این معارض است بقول ابن عباس و ابن مسعود و غیره ما انتقم و انشد
نفس صریح است در اینکه حضرت عمر بیان جرمت آن محض محرام کردانید آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نموده بودند و باز تحلیل انرا بعد از اجراء تفسیر بر مرکب
آن در ایست بکنند بر آنیدن چهار شاهد نموده بودند بر اباحت آن از رسول

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بحکم این روایت حضرت عمر بن خطاب بودند
 و چون صاحب کنز العرفان اینکار این روایت بنموده بلکه از قول صحابا گفته معارض
 بقول ابن عباس و ابن مسعود که نزد شیعه هم از اجل صحابا بر مقبولین آنهاستند قرار داد
 پس این روایت از مسلمات مقدار باشد و از بسکه منطوق آن استناد حرمت متو
 بطرف جناب رسالت مآب است پس بر آوردایتی که مشتمل بر لفظ انا احرمهاست
 محل سوسا بیان حرمت باقی نماند چون در حدیث حضرت عمر که شیخ مقدار نقل از
 طرف اهل سنت ذکر آن نموده تفریح است باینکه حضرت عمر فرمودند که رسول خدا
 مرا اذن داد در نهفته روز بعد از آن حرام گردانید پس روایت حضرت عمر صدقه
 مرفوع باشد بقول ایشان در هرگاه حدیث مرفوع باشد قول ابن عباس و ابن مسعود
 صحاحیت معارضه آن نخواهد داشت پس آنچه شیخ مقدار در این حدیث را قول حضرت
 عمر گفته و از معارضه بقول ابن عباس و ابن مسعود قرار داد و ناموجه باشد و از آنکه
 است آنچه بخوبی در معالم التنزیل گفته در روی سالم عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 صلی الله علیه و آله و سلم قال ما جال جال یحون فیه التذوق قد نھی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم لا اجد رجلا کما لا اجد رجلا بالحجرات و از آنکه است آنچه ابن
 ماجه در سنن خود روایت کرده عن ابن عمر قال ما ولی عمر بن الخطاب خطب اناس
 فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذن لنا فی التوشیح ثم حرما
 و الله لا اعلم احد اتمش و هو یحس الا رجلة بالحجرات الا ان یاتی بارج یسهند و ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احلها و چون قائل عبارتی که صاحب رساله
 از تفسیر کبیر نقل کرده و قائل عبارتی که صاحب کنز العرفان از اهل سنت
 نقل نموده و عبارتی که از معالم التنزیل و ابن ماجه منقول شده حضرت عمر

اند پس تقریباً اینست روایت معنی انا حرها انا این سه منها متعین باشد
 و این جواب مثل جواب جناب والد ماجد صاحب رساله است که در حسام در
 جواب عقیده دهم تحفه فرموده علاوه آنکه اگر بالفرض ضمیمه فرموده هم در روایت
 نباشد بقرینه روایت اولی و قواعد کلیه امامیه معنی آن همان خواهد بود که
 بآن اعتقاد دارند خصوصاً نظر بر آنکه راوی بیرون عبارت حدیث محمد بن شیبان
 است انتحی هم چنین میگوئیم که اگر بالفرض ضمیمه نباشد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 درین روایت نباشد بقرینه روایات دیگر که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 و حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی و اولاد و اجداد ایشان و دیگر صحاب کبار در
 کتب اهل سنت بلکه در کتب شیعه نیز مروری است و بقواعد کلیه اهل سنت که سواد
 شارع نزد ایشان دیگرى منصب تحلیل و تحریم ندارد معنی قول انا حرها همان
 خواهد بود که اهل سنت بآن اعتقاد دارند خصوصاً نظر بر آنکه منتها رجال هر چهار
 بنزد اعمی و است کثر العرفان در روایت معالم التنزیل در روایت ابن ماجه و در روایت
 تفسیر کبیر که صاحب رساله نقل نموده حضرت عمر هستند و مورد هر چهار روایت
 قرین بهم باشد و نیز گوئیم و الله صاحب رساله در کتاب حجام بجواب عقیده
 چهاردهم باب نبوت از تحفه فرموده و قد ورد عنهم علیهم السلام ان الاحادیث
 تفسیر بعضها بعضاً انشی پس هم چنین میگوئیم که حال احادیث مانیز همین است
 و کتاب صحیح مسلم بر همین نسق مرتب است احادیثی که در آن از حضرت عمر تخریج واقع
 است باینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تخریم معتقد فرموده اند مفسر
 روایات انا حرها هستند و مطابق این روایات اراده انا این جز منها از
 انا حرها واجب و چون شبهه که صاحب رساله درین وجه ذکر کرده بخاطر صحاب

اصحاب نظر ظاهر طاری می شد لهذا در دفع آن بسط کلام مبارک کردید فالج
 شد الاکرم الامجد علی ما یقتضی تفصیل کلام لم یستغنی بشده حد قوله و مع هذا استافا
 دارد و بار و آیات آیه الحج گوئیم صحت توجیه مذکور آنجا مفصلا بیان شده و حال آنکه
 آن بار و آیات آیه که فرعون صاحب رسالت است در مواضع آیه معلوم خواهد شد فاما
 قال و من سب این مقام است ذکر حکایتی که ابن الخطیب در کتاب مستطرف در باب
 ابو بکر سکه نقل کرده و آن نیست حکایتی طریقه نقل کرده اند که یحیی بن اکتوم شیخی
 از شیوخ بهره گفت که متعه را حلال میدادند و بعد از آنکه ام قیس ثمالی و تفکید که یسکینی
 شیخ گفت که من در باب تفصیل متعه وقت ادبیر و عمر بن الخطاب می نمایم یحیی
 بن اکتوم متعجب شده گفت چگونه می تواند شد که توافقت ایسکینی بهره در باب جو از متعه حال
 آنکه عمر شدیدترین مردمان بوده در باب حرام می ساختن آن شیخ گفت روایت صحیح
 از عمر جاری شده که رسول بر منبر صعود نموده فرمود بیدرستی که خدا و رسول او حلال ساخته
 بر شما متعه الحج و متعه الفلح و من حرام میسازم آنرا و عقاب می نمایم هر کسی که
 مرتکب آن شود پس با قبول داریم که امی عمر با نیکه خدا و رسول آنرا حلال ننموده قبول
 نداریم حرام ساختن آنرا انتهای محصله انتهای کلام صاحب رسالت است قول این
 حکایت در کتاب مستطرف در باب ابو بکر سکه که باب ثامن آن کتاب است در
 نسخهای مکرره دیده شده هرگز یعنی و اثری از آن بنظر نرسید و قطع نظر از این
 گوئیم عقیم حرف و حکایات ظرفای سنی و شیعه در کتب مخاضات که کتاب مستطرف
 منجمه است بسیارند و درست و ذکر حکایات بمقابل حکایت منقول صاحب رسالت
 تطویل حالی از تفصیل است و اگر چه جواب فائده بحث عنهابنوی کافل رد و مفاد این
 نقل هم هست لیکن در این مقام بطور دیگر اوجسند و اخبر گوئیم که آنچه در این حکایت

زبان شیخ مفید و ذکر است که او گفت روایت صحیح از عمر فارسیه که فرمودند که
خدا و رسول حلال ساخته برای شما شمشیر و خنجر و کلاه را و من حرام میسازم عین و
اثری ازین الفاظ و کتب اهل سنت پیدا نیست پس هم چو الفاظ حکایت بی اصل سکوت
اهل سنت را از جواب شیخ مفید و ذکر است که او گفتی در استن از عقل بعید و نیز گوئیم اگر رسول
شیخ بصره حق باشد لازم آید که اهل کتاب اهل اسلام را ملزم سازند به همین
تقریر باین طریق که بگویند از روی قسر آن منزل و احادیث خانم الرسل حقیقت
دین ثابت پس قبول داریم گواهی تر آن و احادیث رسول شما را بر حقیقت دین
خود و قبول نداریم نسخ آنرا قال وجه دوم روایت عبد الله بن عمر خلفا شده
خلیفه ثانی است که ترمذی در صحیح خود آورده عن ابن عمر و قد سأل رجل عن اهل الشام
عن متو النساء فقال هی حلال فقال ان ابناک قد نهی عنها فقال ابن عمر اری ان
کذا ابی قد نهی عنها و صنعها رسول الله نترک السنة و متبع ابی و این روایت
چنانچه صریح است و اینکه پاسخ جناب خلافت و بشکاه بوده هم چنین دلالت
میکند بر بطلان تا و بی که بر ما انا احرمها نقل کرده اند و الولد عرف بحال به
من غیره انتهی اقول این روایت را علامه حلی در کشف الحق در مطاع حضرت
عمر بهین الفاظ از ترمذی نقل کرده و صاحب رساله بمقتضای حسن ظن نقل و در صحیح
و استبدون اشعار بر نیکی او و از نقل غیر است خود و متصدی نقل آن شده
و این تشدید بخال شهر فیش نرسیده که در نقل بجز مشاهد خود اعتماد نباید کرد
خصوصاً بر نقل مثل علامه حلی و قاضی نور الله سوشتری که ازین بزرگان کشته در
نقل خطا واقع می شود و این نقل هم داخل در همین کشته است حالا حاضران باید
شنید که در جامع ترمذی نه درین روایت ذکر متو النساء است و نه این حدیث

حدیث در آن کتاب در ابواب شکار مذکور یک در ابواب الحج و ابواب تاجان است
المتنع مردی است و در آن روایت تصریح بمنع الحج موجود و نه الفاظها عن ابن شهاب
ابن سالم بن عبد الله حدیثه انه سمع رجلا من اهل الشام وهو يسأل عبد الله بن عمر عن المتنع
بالعرق الى الحج فقال عبد الله بن عمر هي حلال فقال الشامي ان اياك قد نهي عنها فقال
عبد الله بن عمر اريت ان كان ابي نهي عنها وصنعها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
امر ابي نافع ام امر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال الرجل بل امر رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فقال لقد صنعها رسول الله هذا حديث حسن صحيح انتهى وجواب
این روایت در فائده هادی عشره که در اینجا این حدیث بمقامش مذکور است
خواهد آمد فانتظر و در اینجا معلوم خواهد شد که این روایت مطلقا دلیلی که بر ما
احرها نقل کرده اند بوجهی نیست و تعینا اگر گوئیم چگونه اباحت متنع النساء از این
عمر منوهم شود حال آنکه آثار عیدیه و ال بر جرئت آن کند و موجود در کتب حدیث سر و
منها ما اخرج الامام احمد فی مسنده عن عبد الرحمن بن نعيم الاعرجی قال سأل رجل
ابن عمر عن المتنع النساء فغضب وقال والله ما كنتا على عهد محمد صلى الله عليه وآله وسلم
زاین ولا سببا فحينئذ منها ما اخرج الامام محمد صاحب بی حقیقه فی کتاب الایة ثامن
نافع عن ابن عمر قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عام خيبر عن لحوم الحمر
الابیة عن متنع النساء و ما كان ما فحينئذ منها ما اخرج ابن سبابة شبيهه عن نافع ابن ابن
عمر سئل عن المتنع فقال حرام الحج ومنها ما اخرج البيهقي عنه انه قال لا يكمل لرجل ان
يشك امرأه الا للحاج الاسلام مبرأ ویرثها و ترثه الحج قال و این روایت را
ابن اثیر در جامع الاصول در باب حج تمتع آورده باز هم در اثبات مطلوب کافی
است بنا بر آنکه احدی قایل بفصل در باب تخريم عمر احد المتعین را نشده است

۷۶
اقول ذکر صاحب جامع الاصول این حدیث را در باب حج متنع دلیل صریح است
بر خطای ناقل چه اگر در روایت مذکوره لفظ متنع النساء واقع می بود چگونه صاحب
جامع الاصول آنرا در باب متنع الحج ذکر می نمود و آنچه صاحب رساله از کافی بودن
این روایت در اثبات مطلوب ادبیر تقدیر و درود آن در متنع الحج افتاده و فرموده
مرفوع است به وجه اول وجه آنکه صاحب رساله در این مقام بجهان خود بحث
میکند در احادیث و البرجوز متنع الحج منفردة اوع متنع الحج نه در
احادیث و البرجوز متنع الحج منفردة پس ذکر حدیث جامع الاصول که دال بر شتر و عیت
متنع الحج با نفرا ده است در این مقام خارج از بحث باشد و میگویم آنکه استدلال بعدم فصل
استدلال بمنطوق حدیث جامع الاصول نیست بل استدلال آخر شتر با جماع مریب
و صاحب رساله در صدد استدلال بمنطوق احادیث است پس استدلال بعدم
الفصل مناسب این مقام نباشد سیوم آنکه قول بعدم الفصل در این مقام ممنوع است
چه تمامی اهل سنت قائل اند باینکه مذنب حضرت عمر حضرت متنع النساء بودند و نه حضرت
متنع الحج نیز چنانکه بیان این در جواب ثلثه ثانیه که در بحث متنع الحج است در فائده
حادی عشره مفضلاً خواهد آمد فانتظر قال و در سیوم روایتی است که شراح
اصحها و علامه قوشچی در شرح تجرید و علامه نفی زانی در شرح مقاصد در باب
مطاعن نوشته اند ان عمر صعد المنبر و قال ایها الناس ثلاث کن علی عهد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم وانا انہی عنہن و حسن و عاقب علیہن متنع النساء و متنع الحج
و حی علی خیر العمل و این کلام چنانچه می بینی ظاہر است در اینکه ناسخ این احکام همان
خلیفه ثانی بود و نفی زانی و غیر او از علای علوم ادبیه تصریح فرموده اند
باینکه تقدیر سند الیه یا برای تخصیص است بجهت قصر افراد یا قصر قلب یا برای

۴۲
 برای تقوی حکم و تقدیم انا در کلام عمر و انا انہی عنہن بقرینہ سیاق و سباق
 برای تصراف و یا قلب است و بر تقدیر تنزل اگر برای تقوی حکم هشتم با چون مطلوب
 ما از محض حکم و سناد و تحریم بحدوث ثابت است در تقوی آن تقویت مطلوب است
 کما لا یخفی **اقول** چون معروف بشرح اصفهانی شرح طوابع اصفهانی است
 لهذا متبع آن کتاب نموده شد اصلا در آن ازین روایت بلکه از باب مطاعین است
 عینی و اثری موجود نیست ببری در شرح تجرید علامه قوشچی موجود است باین طریق
 که محقق طوسی جائیکه در مطاعین حضرت عمر گفته و منها ان منع المقتنین علامه مذکور در شرح
 آن فرموده فانه صد المسند وقال الخ و ازین کلام علامه قوشچی لازم نمی آید که
 این روایت کلیع الفاظها در کتب است بطریق مردی است که احتجاج بآن بر
 اهل است بل وقوع نسخ شیعہ از طرف حضرت عمر نه از جانب خدا و رسول صحیح
 باشد کما لا یخفی و علامه تقی زانی آنرا در شرح مقاصد از طرف قادیان خلافت
 حضرت عمر که شیعی باشند نقل کرده و جواب ثانی آن نوشته است پس نسبت
 تجرید این روایت بطرف علامه تقی زانی بدون اشعار بر بنیکه نقل آن از طرف
 علمای خود نموده یا از طرف مخالفین خود پس جواب آورده است خالی از سقم در
 نقل نیست با کلام علامه مذکور بعد نقل روایت مزبور جواب آن با بیطر و خسر بر
 فرموده است و الجواب ان ہذا مسائل اجتناب دین و قد ثبت نسخ اباحہ مشقہ النساء
 بالاثار المشہورۃ اجماعاً من الصحابۃ علی ما روی محمد بن الحنفیۃ عن علی رضی اللہ
 عنہ ان منادی بر رسول اللہ نادى یوم خیبر اللہ اللہ و رسولہ مبساککم عن المشقہ وقال
 جابر بن زید ما خرج ابن عباس من الدنیا حتی رجع عن قولہ فی الصرف والمقد
 و یضہم علی انہ انما ثبت اباحتہا موقفۃ ثلثۃ ایام و معنی احسب من حکم بحر متہین

واعتقد ذلك لقيام الدليل كما في ^{٢٧} حرم المثلث الشافعي رحمه و البحر اوصيف
انتهى و آنچه صاحب رساله گفته است و این کلام چنانکه می بینیم ظاهر است در اینکه
ناسخ این احکام همان خلیفه انی بود انشی گوئیم از جواب علامه تفازانی که بعد
از ذکر این روایت نوشته است چنانکه می بینیم ظاهر است که ناسخ حکم نزد انصار احاد
مشهوره و اجماع صحابه که کاشف از وجوه دلیل شرعی است و اخبار و آثار
هدایت آثار حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی است و حضرت عمر محض بر حرم است
آن قیام الدلیل الشرعی علی حرمها بود و ند قول و علامه تفازانی و غیره از علماء
علوم ادبیة تخصیص نموده اند باینکه تقدیم سند الیه یا بر تخصیص است الخ
گوئیم چون علامه تفازانی را در این مقام از علمای ادبیه گفته پسندید اند که آنچه
علامه مذکور در بیان معنی حرمها گفته است که انا احکم بحرمتهن و اعتقدوا الکتاب
امثال انرا در وجه اول این فائده تاویل علیل و توجیه بغایت رکیک و دلیل و غیره
نزد متاخرین کلام عرب و از قبیل المعنی فی بطن الشاعر قرار داده و این قدر
بخیال شریفش نگذاشته که در حق تاویل اند متون ادبیه و باطین علوم شرعیه که عالم
بشر و طتاویل و عارف بل مبدت قوانین دلیل بودند بچرخه های سودا و
محض بمقتضای تعصب و زیب بزبان آوردن نامناسب کو آن اشخاص
بر نعم قائل فاسد العقیده باشند و خود انصاف فرمایند که اگر احدی از
عوام اهل سنت بمقتضای تعصب و رحنی کدام توجب حکمیة محقق طوسی که از
اندک این فن بود بگوید که توجیهش تاویل علیل و بغایت رکیک و دلیل و
مباین قوانین حکمت است غفلا در حق این شخص چه خواهند گفت بالجمله چون
معنی انا احرمهن از بیان همین علامه تفازانی که صاحب رساله بکلام او

او در حقانم استشهد کرده است معلوم شد پس قضا افراد یا قضا طلب نسبت به
 صحابه که از زبان حرمت منته سالت بودند قبا حتی ندارد و با اینهمه مقام تقوی حکم
 صاحب رساله بعد از این بحد سطح نوشته است که بر تقدیر تنزل اگر برای تقوی حکم حکم
 باشد این مطلب با از غرض حکم و استناد تحریم بخودش ثابت است در تقوی آن
 تقوی نیست انتهی و اینکه در خیال فرموده که چون احتمال تقوی حکم در این مقام قائم باشد
 پس مطابق قاعده مشهوره از تفریق الاحتمال بطل الاستدلال چگونه ادراک است
 استدلال بر قضا افراد یا قضا جواز خواهد بود که صاحب رساله اولاً بر عم صحت آن
 اثبات قهرین نکودین در عهد انما این چنین فرموده و ثانیاً بطریق تنزل احتمال تقوی
 ذکر نموده بالجمله چون معنی انما اخر همین از بیان علامه نقض زانی که در شرح مفاهیم
 معلوم شد پس آنچه صاحب رساله در تقوی تقویت مطلوب خود گمان آورده تخیل هالی
 از تحصیل باشد نه تقویت مطلوب بدلیل قالی وجه چهارم از این است که شاه
 ولی الله محدث دہلوی والد فاضل میامین شاه عبدالغفر نیز دہلوی در کتاب از الہ الحقاء
 آورده و در عبارت علی ما یقول عند بعض الثقات احمد بن حنبل عن جابر بن عبد الله متفق مع
 رسول الله و مع ابی بکر غلامی عمر بن الخطاب الناس فقال ان القرآن هو القرآن و ان
 رسول الله هو الرسول کذا متفق علی غندر و ان الله اعلم بما منته الحج و الاخری متفق
 است و معناه نیست بعد انتهی علامه شمس انکه من منکر قرآن و رسول نیستم لیکن رای
 من متفق بر متفق است و علامه استکلام و صریح قول او و لیست بعد دلالت دارد
 بر اینکه در زمان آنحضرت متصرف نشده استی کلام صاحب رساله اقول آری این
 روایت در کتاب مستطاب مذکور در رفقه عمری مسطور و بیان مفادش آنکه چون
 حضرت عمر را بیان عدم بقای حکم حوازمه منظور بود و این چنینی بجهت قلت شیوع

آن در آنوقت منوهم وقوع تحریم از طرف ایشان بود لهذا بنا بر دفع این توهم
تتمید مقدمه فرمودند و می ان القرآن هو القرآن الخ یعنی اعتراف میکنم باینکه
قرآن باید از شریعت رسول برقرار و یاد وجود آن که حکم بر رفع حوازمعه میباشد
بطریق اخبار گفته باشیم بطور تشبیح که تا از اول از خود مستحب نموده خویش
تابع قرآن در رسول قرار داده ام پس محلی ان القرآن الخ قرینه جلیه است برین
حضرت عمر حکم بر رفع حوازمعه بطریق اخبار از طرف شارع بیان نموده بودند
تشریع از جانب خود تحریم آن کرده بودند پس کلامی را که مقرون بقرینه صا
از اراده تشریع مروی است دلیل ساختن بر اینکه نسخ آن در وقت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم عمل نیاده بلکه ماسخ آن حضرت عمل نموده مقام استحباب است
و محبت آن صاحب سلاله خود در ترجمه قول حضرت عمر گفته که من منکر قرآن
رسول شستم و بعد از آن در ترجمه جلدیت تا بعد از افاده فرموده که لیکن برای من
تحریم شده است انتی و این ترجمه مستلزم تناقض و تهافت در کلام است چه منظر
کلام اول عدم انکار قرآن در رسول است و تحریم شده مقتضای رای خودی را که
خدا در رسولی جزم کرده باشد و جای منصبی برفع برای خود و آن مستلزم انکار
قرآن منقول و خاتم الرسل است پس ترجمه که صاحب سلاله بیان نموده بجهت مستلزم
تناقض و تهافت در کلام عاقل در نظر اولی الا بصار ساقط از درجه اعتبار
قول حضرت عمر اعنی کما استعان علی عهد رسول الله الخ آنست که متوجه که در وقت
از او قاست عهد گرفت عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مجوز شده بود و بعد از آنوقت
مهم بود باقی نمانده و ظاهر است که حکم بوجود چیزی در عهد شخصی مستلزم حکم ببقی
وجود آن چیز در جمیع عهد اشخاص نمی باشد و مجوز بودن متوجه است و فی وقت من

از او را علیه الصلوٰۃ و السلام اهل سنت است لیکن رفع این نیز موقوف است
 از روی روایات صحیح عروه از حضرت امیر موسطه اولاد و اجداد ایشان که علمای
 فقهین بر استخراج آن متفق اند چنانکه نقل آن در جواب فائده اولی در تهذیب و
 استقصاء گذشته و روایات دیگر از صحابه کبار که قدری از آن در جواب فائده عامه
 خواهد آمد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صورت بسته پس توهم نسخ آن طرف
 حضرت عمر بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر عزم رجوع نمیداد بطرف عهد آنحضرت
 نه بطرف وقت جواز متعه چنانکه اتفاقین شده و تخیل رایج بودن آن در تمامی
 عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از منطوق روایت مذکوره با آنکه دلالتی بر آن
 ندارد و انما ضعیف نظر نمودن از جمله ان القرآن هو القرآن الخ که فاسد است ماده توهم
 تشبیح نیست و توهم نسخ آن از طرف حضرت عمر بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بخاطر گذراندن و بقید کتابت آوردن بعد از ایشان فضیلتی کرام
 علمای اعلام و جواب وقوع متعه در وقت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه که روایت
 از آل الحفائر آن دال نیست از جواب چه ششم مستفاد **قال** و چه پنجم روایت مقدمه
 عمران بن الحصین **قال** زکات آیه الممتعه فی کتاب الله و لم یقرن بعد آیه تسبیحها امرنا
 بهما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تمسک ما مودعات و لم ینه عنهما ثم قال رجل یرایه انما
 و این روایت را چنانچه سابق گذشت فخر رازی در تفسیر کبیر نوشته و گفته که قول ما جاست
 مستند است از ابن عباس و عمران بن حصین روایت نموده اند و نیز از ابن عباس روایت است
 در تفسیر کبیر و ابونعیم و حلیه و احمد بن حنبل در مستدرکین بلفظ مثل متعه است و فی کتابه
 الحدیث ایراد نموده اند کما مر سابقا و ذکر دیگر این روایت در مجموع شمار می رود
 لیکن در باب هر چه متع زکات است چون خلیفه ثانی تحویم متعین را در یک کسب کرده است

آن نظریه خود فرموده اند پس بر تقدیر آنکه این حدیث در باب تمتع حج وارد شده باشد
 نیز افاده مطلوب خواهد بود و لعدم القائل بالفصل و الا لزم حرق الاجتماع المركب است
 اقول مراد از آیه متعه کرمیه ضمن تمتع بالغزوة الی الحج است ذکر کرده فاما تمتع به منین الحج
 و اگر چه در این مقام منصب اهل سنت منصب مانع است و مانع را ابداع احتمال صحیح کفایت
 میکند لیکن بطریق تبریح گوئیم که حدیث عمران بن الحصین در صحیح مسلم در کتاب الحج در
 احادیث جواز متعه الحج منقطع واقع است باین الفاظ عن ابی رجا قال قلل عمران
 بن حصین نزلات آیه المتعه فی کتاب الله یعنی متعه الحج فاعرابها رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم و لم یقل آیه تنسخ آیه متعه الحج و لم ینه عنهما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 مات قال رجل بعد برایه مات و انتهی بلفظه لیس از آیه متعه الحج از روایت عثمان بن ایزب
 و اراده آیه متعه الحج از آیه و اتعد در ان بسطوق درایت عثمان بن ایزب و عثمان بن ایزب
 و لهذا آنکه حدیث مثل بخاری و مسلم و غیره این حدیث را در کتاب الحج در باب متعه الحج
 اخراج کرده اند نه در کتاب النکاح در باب متعه نساء و اگر چه اوله اراده متعه الحج از
 حدیث عمران بن الحصین بسیار است و بعضی را از ان عقیف الدین حسینی در رساله
 که در بحث متعه نوشته است ذکر کرده لیکن چون مانع را احتمال صحیح گمانی و این روایت
 منقطع بلفظه متعه الحج در صحیح مسلم واقع چنانکه مشغول شده و بنا بر ظهور اراده متعه الحج
 ازین حدیث خود صاحب رساله بر آن متنبه شده تسلیم آن نموده فرموده و نیز این روایت
 در صحیح بخاری موجود است لیکن در باب تمتع نوشته اند فاما تمتع فاما تمتع فاما تمتع
 از روایتی که بر همین کلمات کرده قوله فخر الدین رازی در تفسیر کبریه نوشته و گفته که
 قول باباحت متوفی و از ابن عباس و عمران بن حصین روایت نموده اند الحج آری
 امام رازی ازین هر دو جانب جواز متعه تسلیم انقض کرده لیکن تفصیل آن باید شد

پس باید دانست که امام در تفسیر مذکور در محبت متعه سه روایت از ابن عباس نقل نموده یکی از آن متضمن جواز بود و از ابن شمر بر امتناع پس بمقتضای قاعدی متفق علیها بین الفریقین یعنی تقدیم حرمت بر اباحت بوقت خلع آنهر در روایت تحریم بر روایات جواز راجح باشد و بر تقدیر تنزل در تعارض شبهه نیست پس در تعارض ساقط خواهد شد نیست حال روایات منقول در این باب از ابن عباس آمدیم بر بیان حال روایتی که در این باب از عمران بن حصین نقل نموده پس اگر چه آن روایت در تفسیر کبریٰ معارض منقول است لیکن از آنجا که امام رازی از آن نه فواید عقلیه بود نه از اساطین ناقدین اخبار و چون آنجا از حدیث مسلم که از آن نه فواید نقلیه است به ثبوت پیوسته که این روایت در مقدمه متعه الحج نص صریح است و عقلاً بمقتضای آن باید پس قول امام رازی با وجود مخالفت آن با اقوال ائمه حدیث بلکه مخالفت آن بنفس روایت که در طریق مسلم مفترست قابل احتجاج بر اهل سنت نباشد و لهذا عیض الدین حسینی که ظاهر از صدر رساله اش چنان استفاد می شود که معاصر امام رازی یا قریب العصر با وجود رجحان مذکوره با اینکه تالیف آن بنابر تائید کلام امام که در محبت متعه تفسیر کبیر گفته است بعین آورده در این مقام میفرماید و قاطع بر راه ساقطه عمران عن هذا و یحتمل زعم من نسب ذلك الامر الیه مارواه ابن السکیت و مسلم عن عمران بن الحسین قال نزلت آیه المتعه فی کتاب الله الی آخر الحدیث الذی نقلناه آنفا عن صحیح مسلم و بعد از آن میفرماید فیهذا قاطع لمحıl النزاع و بهذا ظهر بطلان قول من نسب اباحت المتعه الیه و زعم انه استدل بهذا علی جواز المتعه و اباحتها انتهى و تمسک در این مقام از امام رازی غفلی واقع شده مثل آن از سخا بر علماء شیعه که نزد ایشان نسبت به امام رازی نزد اهل سنت است و غفلت های بسیار در این

از آنجمله است انکه اقر العلوم در تفهیم خبر کس الصیاد ذکر نموده بیا لش انکه او ادلا
قوی را که امام رازی در محصل در باب بدأ و تبقیه از سلمان بن جریر ترمذی نقل کرده
ذکر نموده بعد از آن رد قول امام از محقق طوسی نقل کرده و هذا لفظه فقال حال
عشر التحصیل و التحقيق خاتم الحكماء المحمدين نصیر الملة والدين الطوسي فی تفهیم جمیع
ذلك انهم لا يقولون بالبدأ واما نقول بما كان في الرواية وروا عن جعفر الصادق
عليه السلام انه جعل اسمعيل القائم مقامه بعده فظهر من اسمعيل ما لم يرتبه منه فجعل القائم مقام
موسى عليه السلام فسل عن ذلك فقال بدأ الله في امر اسمعيل و هذه رواية وعندهم ان
خبر الواحد لا يوجب علماً ولا حكماً و بعد ان جواب تفهیم از محقق بزرگوار نقل کرده بعد از
اما ما قال الناقد المحقق في القضية عنه فما يستغرب منه عن منه اشبه الاستغراب فها
اخبار جمة صفة متضافرة متطابقة متكررة الطارق مستبشرة الا بساند متفق المحققين بلفظ البدء
و تصاريفها و اما اساطين الحديث و اعمدة الرواة كابي جعفر الشافعي و من في غيرهم
و قد اخرجها الشعب طرقات و اختلاف سمانيد و من غير اخبار الامام و ادخلها في حريم باب
الشواهد الا ابو جعفر ان الاطمان قد افراد كل منها باب اسماء باب البدء اثبات صغرها
المروم و القول معنيها بالمصطلح عليه من صراح ضروري الدين و مر الشواهد بالسنن و يعلم ان
الرواية التي انهم رويها عن الصادق عليه السلام لم يروها احد منهم على ما اوردته اصلا
اين در بيان بي اصل بودن روايتي كه محقق طوسي ذكر كرده هست مطابق داب خبر
تطويل مقال نموده و اما الاختصار بر نقل همین قدر الكفارة و من يشاء الاطراح على قفا
العبارة فعليه مطالعة الكتاب الذي قلنا في هذه الرواية و انما الجمل است انما
بها الدین عالمی در شرح اربعین در منجبت عدم جزا شرح باب عید در منجبت و جها
شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی بسط مقال نموده و در آخر آن فرموده و تفهیم مثل

و این را در باب
البدء و الشواهد
و الاثبات

مثل ذلک الشیخ الجلیل عن هذا عجیب لکن الجواد قد کتب و الصارم قد ینوایح اگر چه
 اینک غفلت ما از علمای کبار امامیه بسیار واقع شده لیکن از اینجا که خطای
 کثیر از شیخ نسبت بجلالت شان بیان یا اعتبار غرارت علوم خالی از سوء ادب
 نیست لهذا بحکم ضرورت داعیه بر قدر ضروری اکتفا رفت پس هر گاه بمقتضای
 بشریت از مثال محقق طوسی مطابق تصریح باقر العلوم و از مثال شیخ الطائفة ابو جعفر
 طوسی بر حسب تفحص شیخ عالمی غفلت های صریحه واقع شده پس اگر از امام زاری
 نیز در نسبت متعین است و نسبی عمر ان بن الحصین بعد ظهور بر ادب سب حشمت ازین
 و هم غفلتی واقع شده کدام محل استبعاد و در هیچ غفلت ظاهره عقلا را کدام خطا
 استشهاد قوله و نیز این روایت را نیز پوری در تفسیرش و ابو نعیم در حلیه و احمد
 بن حنبل در مسندش بلفظ نزل متون ای فی کتاب السد الحذیث ایراد نموده انتہی
 گوئیم در تفسیرش پوری هرگز لفظ او بلفظ متعین قرن نیست در عبارتش نیست
 و اما سخنان ابن الحصین فانه قال انزلت آیه المتقین فی کتاب السد و لم یزل آیه سنجھا
 الی آخر الحدیث و آنچه زیادت لفظ مذکور را از حلیه ابو نعیم نقل کرده عالش نیز
 از حال نقل عبارت نیست پوری واضح شده و حال این نقل که از مسند امام احمد مذکور
 در جواب فائده ثانی مذکور ظاهر است و صاحب رساله ازین کتب نقل کرده بلکه
 بمقتضای حسن ظن بر نقل بعضی علمای فرقه خود اعتماد کرده خود مشکف عمده نقل
 شده بهر حال بر او لازم است که بذات خود لطیف کتیبهای را که انتقاد ایجاد تخطی
 در نقل از آن کتب نموده است مراجعت فرماید و نیز بطرف حمید ابو نعیم و مسند امام احمد
 رجوع کند تا حقیقت حال بر او مشکف گردد بعد آن اگر ضرورت در خواست جواب
 این روایت از ما خواهد داشت بلا تامل کتب خود را ببیند فرموده و اگر کلام ناقل اول

این عبارت صلاحیت در عدد از طرف او خواهد داشت عذری قابل القبول از طرف
او در پیش خواهد نمود **قول** و نیز این روایت در صحیح بخاری موجود است لیکن در باب
جمع تمتع الخ گوئیم جواب اینکلام در او ظاهر و وجه دوم این فائده که صاحب رساله در ان مقام
بهم افاده مثل این کلام نموده است مرقوم است فانظر فتمه لیحصل لک فوائد جمعه
قال وجه ششم که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز تمتع دارد اینچنین است
در جمع بین الصحیحین در مسند عبد الله بن عباس نقل کرده قال ابو نضره کان ابن عباس
یامر بالتمتع کان ابن الزبیر یمنی عنها قال فذکرک ذلک لجاوین بعد الله فقال علی
یهی دار الحدیث تمتع مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلما قام عمر قال ان الله کان
یکمل لرسوله ما شاء ان القرآن قد نزل منازله فاتموا الحج والعمرة كما امرکم الله ویتبرأ
لکاح هذه النساء ان اتی برجل نکح امرأة الى اجل رجعت به بالحجارة ان هی اتی الی اری
این حدیث در کتاب مذکور موجود لیکن برناظر ماهر ظاهر است که این حدیث در متون
وارد است الا جمله اخیر بخش که بمشقه این تعلق دارد و لیکن دلالت آن بر مطلوب
صاحب رساله که عدم منسوخیت تمتع در عهد آنحضرت و وقوع نسخ آن از طرف
حضرت عمر است بخاطر بغیر بند بیانش آنکه مقصود حضرت عمر از جمله اخیر همانست از
تمتع النساء است باخافت اجرای تعزیر شدید بر مرتکب آن بجهت ثبوت حرمت
شرعیه آن نزد ایشان و این اخافت بخوی دلالت ندارد بر نسخ حضرت عمر مشقه
افزون خود چه این کلام ایشان بمناب آنست که متلاحا که است فنی که که اگر اهل ذریع
شرب مثلث خواهد شد بر او اجرای تعزیر شدید زائد بر شرب خمر است اینهمند پس
چنانکه از بیچ عاقل نظر برین اخافت که حاکم شافعی در مبانی مختلف فیما بین است تقریر
رای خود بر حرمت مثلث بکلمه آنکه شرعیه نموده توهم تفسیر بریکم آن بطلان و منقول

محقق نیست همچنین توهم تشریع نسخ متعده در کلام حضرت عمر نزد عقلا گنجایش ندارد
و چگونه از یک کلام حضرت عمر توهم تشریع نسخ بخاطر احدی جاگیرد حال آنکه در این حدیث
حدیث ان القرآن قد نزل مناز لها موجود است و آن قرینه جلیه است بریکه قائل بقول
اخذ بالحکام قرآن است و از هیچ اخذ با حکام قرآن نسبت تشریع بطرف خود نمیگو
صاحب رساله ایقده خیال نموده که علمای بلاغت تصریح نموده اند باینکه مصراع
افناه قبل الله الشمس اطلعتی که در اشعار ابی النعم واقع است قرینه است بریکه تشریع
در شعر میزعه قهرمان قریع حذب اللیالی ابطی او اسرعی اسناد مجازی مراد داشته
پسین جمله ان القرآن قد نزل مناز لها در کلام حضرت عمر چگونه قرینه نباشد بریکه افعال
اجرای تفریر بر یک تکلیف متعده باستنباط حرمت آن از قرآن منزل علی الرسول یا
با حدیث دخول منزل علیه باشد **قال** وجه هفتم که دلالت بر عدم منسوخ بودن
حوازم متعده دارد آنچه در جامع الاصول یافتیم عن النجاشی از عبد بن مسعود روایت
کرده **قال** لکنما نقرؤ مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیسر معناه و فقلنا لا
تختص فیها ناعن ذلك ثم رخص لنا ان نلتحق فکان احدنا یسبح المرأة بالثوب الی
اجل ثم قرأ عید الله یا ایها الذین آمنوا لا تجرموا طیبات ما اهل الله لکم و مشه فی صحیح مسلم
و تلاوت این آیه صریح در تفریط تسبیح بریکه آنرا احرام ساخته بود انهی **اقول**
این روایت معارض است بروایتی که امام محمد صاحب امام اعظم در کتاب الامار ذریا
من زوج المتعده از ابن مسعود روایت کرده اخبرنا ابو حنیفه عن حماد عن ابراهیم عن ابن
مسعود فی متعده **قال** انما رخصت لاصحاب محمد صلی الله علیه و آله وسلم فی غزاه لیسوا
الیه فیها القرویه ثم نسخها آیه النکاح و المیراث و الصداق انتهی و علی الترتیل کوئیم این حدیث
دلالت بر مشر و عیت متعده فی المجلد اسے فی بعض الاوقات دارد نه بر عدم منسوخ بودن

آن در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه مفاد لفظ نکان احد یا تک المرأة
 بالتوب الى اجل وقوع متعه است فی الجملة بقای مشروطیت آن در تمامی عهد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و نسخ آن از حضرت عمر و تلاوت عهد الله بن مسعود آیا ایهات
 امنوا الخ را در این مقام دال بر مشروطیت آن فی الجملة است و احکام مشروطه فی الجملة
 در وقت مشروطیت ان از طبقات است پس مراد این مسعود از قراءت ایه مذکوره
 در این مقام آنست که متعه در وقتی که ما مردم ارتکاب آن کرده ایم از طبقات بود
 پس متوجهی حال سابق از ابر حال حال آن قیاس نکند و برای دفع همین قسم توهم
 کریمه و اما کان الله لیضیع ایما کلم نازل شده کما یظهر بالرجوع الی التفسیر و احادی
 از اهل اسلام اعتقاد خباثت متعه در وقت حلت آن نمی دارد و اگر تسلیم کنیم که
 مفاد این روایت بقای حکم متعه است در تمامی عهد که امت همدان آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم پس این قیاس مطابق زعم ابن مسعود خواهد بود نه در واقع و در قرین
 اول و ضوح نسخ بعضی امور بجهت قرب عهد نسخ بر بعضی اشخاص صورت نمی گشت
 چنانکه نسخ تطلیق بین الیدین در حالت برکوع بعضی صحابه را معلوم نبود پس اگر بر
 ابن مسعود نیز نسخ حکم متعه تا ذکر این کلام واضح شده باشد بمقام استبعاد نیست
 و مع هذا گوئیم هرگاه نزد اهل سنت و شیعه از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی در نزد اهل سنت
 باجماع صحابه منسوخیت متعه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی باشد پس قابل
 بودن ابن مسعود بقای آن مع دوسه کس دیگر خلاف خواهد بود نه اختلاف پس
 بمقابله احادیث صحیحه کثیره و اجماع صحابه کبار که جناب امیر ابرار سر آمد آن اخبار بودند
 قول ابن مسعود ساقط الاعتبار **قال** و چه هشتم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن
 جواز متعه آنچه حمیدی در جمع بین الصحیحین از جابر روایت نموده قال کنا نمتنع بالقبضه من التمر

من التمر والدقيق آيا علي عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والي كبر حتى نهى عمر بن الخطاب
 لا حمل عمر بن الخطاب لما استمتعوا اين روايت نیز تقريب ما تقدم و دلالت دارد بر مطلق
 کما لا يخفى انتهى **اقول** دلالت اين روايت نیز بر تقاضای مشروعت مشقه در تکاملي
 عهد انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم منسوخ بلکه ظهیر کان که علی الاکثر منقطع میباشد و دل
 بر انقطاع حکم متعه است و وقوع آن عمل از بعضی اشخاص بعد از منسوخیت آن بنا بر
 عدم شبهه نسخ بود پس حضرت عمر که در واقع عمر دین حریت نهی از ان فرمودند لابد
 بطور بیان حکم شارع خواهد بود مثل نهی خلفاء و محتبين از منکرات شرعیه نه بطور
 شریع از طرق خود کما مشروعا قال وجهنم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن
 جواز متعه آنست که مسلم در صحیح خود در باب متعه روايت کرده قال عطاء قدم جابر بن
 عبد الله تخمرا فحساه فذكره القوم عن اشياء ثم ذكره وال المتعه فقال نعم استمتعا على عهد
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والي كبر وعمر اخبرني ابو الزبير وقال سمعت جابر بن
 عبد الله يقول كنا نستمتع بالقبضة من التمر والدقيق الايام على عهد رسول الله صلى الله
 عليه وسلم والي كبر حتى نهى عمر في ثمان عمر بن حريث انتهى **اقول** اين روايت مثل
 روايت هشتم است و جایش مثل جواب آن قال وجهنم که دلالت بر عدم منسوخیت
 جواز متعه دارد آنست که در جامع الاصول از زرین روايت کرده وقال ابو حمزه سمعت
 ابن عباس قال عن متعه النساء فرخص فيه فقال له مولی له انما ذلک فی الحال الشدیدة
 و فی النساء قد فقال نعم و ازین روايت مطلوب ما که عدم نسخ آیه باشد حاصل است
 اگر چه آنرا مقید بوقت ضرورت کرده زیرا که دلالت دارد بر اینکه هرگاه ضرورت
 باشد متعه حلال باشد انتهى **اقول** اين روايت دلیل محرمین متعه است زیرا که در ان
 تصریح است بتخصیص جواز متعه در حالت ضرورت پس استدلال بان بر عدم منسوخیت

و از آن از عجب است لایات چه منسوخیت حکمی منافات بخوار آن در حالت ضرورت
 ندارد چه حالت ضرورت در جمیع احکام شرعیه مستثنی نمیشد و لهذا قاعده فقهیه
 منسوخ است یا نسخیه است که الضرورات تیج المخطورات پس نسخ جواز متعه در حالت
 توسعه منافات ندارد بخوار آن نزد این عباس در حالت ضرورت قوله دارین بود
 مطلوب ما که عدم نسخ آیه باشد حاصل نسخ نگوییم اگر مقصود استدلال از ذکر این روایت
 اثبات جواز متعه فقط در حالت ضرورت است چنانکه امام رازی در تفسیر نقل نموده
 ان الناس لما فكروا الاشعار في المتعة قال ابن عباس قال لهم السدائي با اقيمت
 با احتیاج علی الاطلاق لکن قلت انها تحل للمضطر كما تحل الميتة والدم ولحم الخنزیر انتهى
 پس این قسم جواز نزد ابن عباس تا زمان صدور این قول مسلم است لیکن از آن
 عدم نسخ متعه که بموجب نص نیست غیر لازم چه اکثر محرمات با تقسیم جواز جائز نیست بحکم بود
 آنها از تقسیم جواز ساقط نمی شود و اگر مطلوب اثبات جواز آن مطلقا جهت جواز آن
 در حالت ضرورت است و از تقسیم جواز عدم نسخ آن ثابت می شود پس آن خود ظاهر
 المنع است چه ثبوت جواز مطلق از روایات جواز مقید بقید ضرورت نزد عقلا غیر مقبول
 قال رحمه الله یا زدیم که دلالت بر عدم منسوخیت جواز متعه دارد آنست که در جامع
 الاصول ناقل عن صحیح مسلم عن سبرة بن معبد قال عروة بن الزبير اخاه عبد الله قام بكبة
 فقال ان ناسا اعلموا قلوبهم كما اعلموا البصار ثم يقولون بالمتعة لغرض رجل فناداه انا
 لخلف حاف فلعمري لقد كانت المتعة تفعل علی عهد امام المتقين یومید رسول الله فقال له
 ابن الزبير فحزبت بنفسك و الله لکن فعلتها لا رجعتک يا حمارک قال ابن شهاب فاخبرني
 خالد بن المهاجر بن سيف انه سئل عن رجل جاوره رجل فاستفاده فی المتعة
 فامر به فقال له ابن ابي عمرة الانصاري نهلا قال يا امی والله لقد فعلت فی عهد امام المتقين

امام المتقین انتهى اقوال ایش بخند وجه است اول آنکه گوئیم چنانکه روایات مجاز
متعه از ابن عباس منقول است همچنان روایات کثیره دال بر تحریم آن نیز از ابن
عباس در کتب اهل سنت مروی است از آنجمله است آنکه امام رازی در تفسیر کبیر
نقل کرده عن عطاء الخراسانی عن ابن عباس فی قوله فما استمتعتم بهن قال
صارت بذه الآیه منسوخة بقوله تعالی یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لیس
در روی ایضا انه قال عند موتہ اللهم انی التوب الیک من قولی فی الصرف والمتعه
و بیان استدلال باسحیت کریم یا ایها النبی اذا طلقتم النساء الخ کریمه فما استمتعتم به
الخ را آنکه لفظ است در قول او تعالی اذا طلقتم النساء جمع معروف باللام است
پس عام باشد در حق جمیع افراد ازواج علی ما تقر فی اصول الفقه و عدنی را که مضاف
بسیوی ازواج است حق تعالی قید طلاق ساخته پس مفارقت هر فرد از افراد
معهذاقی ازواج حاصل باشد بطلاق و مقید باشد بعدت ازواج و حال آنکه مفارقت
مستمتع بهانه بطلاق است و نه مقید است بعدت ازواج لیس مستمتع بها
لاستقاء لوازمها و ظاهر است که در ملک باین مندرج نیست پس در محرمات داخل
باشد و هو المطلوب و روایات تحریم بنا بر قاعده اذا اجمعت الجمع و المحرم قدم المحرم
علی المبیح که متفق علیهاست بین اهل السند و اشیعه مقدم است بر روایات حراز
و اگر ازین قاعده قطع نظر کنیم پس سبب تعارض ساقط خواهد شد و احادیث صحیح
نیز که دال بر حرمت است و عمده ترین آن احایت مرویه است از حضرت
امیر المؤمنین علی مرتضی بجال خود باقی دویم آنکه این روایت بمطلوب ما که طریا
نسج بر متعه در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است منافاتی ندارد و چه
هرگاه از روی احادیث صحیحه مرویه از حضرت علی مرتضی رضی الله عنه نسخ

در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شد در مصیبت لابد انکار این
رضی الله عنه تا وقت عدم علم ایشان بناسخ خواهد بود و هرگاه حضرت امیرالمومنین
علی مرتضی علیه السلام ایشان را بقصد و لزوم قوای جو از مبتدا منع فرمودند و بنی آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم از آن بیان نمودند چنانکه در صحیح مسلم روایات عدیده مصرح
این معنی موجود است منها ما رواه یاسناد عن ابن شهاب عن الحسن و عبد الله بن محمد
بن علی عن ایهما عن علی رضی الله عنه انه سمع ابن عباس یلین فی منتهی لیل فقال مهلا
یا ابن عباس فان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بنی عنه یوم خیبر عن لعمركم ان الله
انتهی و طاهر العذار و حضرت امیر علیه السلام ایشان را اعتقاد بااحت مطلقه
آن رجوع نمودند پس اهل سنت چگونه احادیث کثیره مرفوعه را که راوی آن مثل
حضرت امیر ابرار و دیگر صحابه کبار باشند و آن احادیث در کتب صحیحیه و مستدرک
موجود باشند بقول ابن عباس ترک نمایند خصوصاً در صورتیکه روایات رجوع
ابن عباس نیز در کتب ایشان موجود باشد سیوم آنکه صاحب له عبارتی را که
بعد لفظ فعلت فی عبد امام المتقین در صحیح مسلم از ابن ابی عمره انصاری مروی است
ساقط کرده و آن نیست قال ابن ابی عمره انها کانست رخصه فی اول الاسلام
لمن اضطر اليها کالمیتة و الدم و لحم الخنزیر ثم احکم الله الدین و نهی عنها انتهی و چون این
ابن ابی عمره که ذکرش در ردست منقول صاحب له واقع است از تلامذه ابن
عباس بود چنانکه عقیف الدین حسینی در رساله خود میفرماید و ذکر مسلم فی صحیح عن ابن
ابی عمره الانصاری و هم من تلامذه ابن عباس انها کانست الخ یست قول او در حکم
قول ابن عباس می تواند شد لهذا صاحب له آنرا ساقط نموده و بعد ملا خطه قول
مذکور که بجای تفسیر قول ابن عباس است صاحب له را درین روایت محل تثبت

ثبت باقی نماند فقال وجه دوازدهم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن جواز
متعه آنست که در صحیح مسلم باسناد خود از ابوالنضره روایت کرده قال کنبت عند جابر
بن عبد الله فأتاه أنت فقال ابن عباس و ابن الزبير اختلاف في المتعين فقال جابر بن
عبد الله فعلنا بهما مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم نهانا عنها عمر فلم نعد لهما و ابن
صريح است در اینکه مانع آن عمر بود نه خدا و رسول خدا صلى الله عليه وسلم و لیسب خوف
عمر مردم ترک متعه کردند انتہی اقول جواب فتوای ابن عباس بجواز متعه آنست
در وجه یازدهم مفصل و دیگر وجه محل مرقوم شده و جواب لفظ نهانا عنها عمر جواز
و وجه ششم و غیر آن مسطور است فیلطالع ثمة قال وجه سیزدهم که دلالت بر عدم
منسوخیت جواز متعه دارد آنست که در تفسیر کشاف روایت نموده عن ابن عباس
بی حکمتی آیه المتعه تم نسخ و کان یقرأها المستقیم منهن الی اهل سمی قریب است
انچه شمس الدین بغوی در تفسیر معالم التنزیل در ذیل تفسیر آیه مذکوره نوشته کان ابن
عباس یدیب الی ان الایة تمسک ویرخص فی نکاح المتع انتہی اقول اگر چه بعضی از
کلام متعلق باین مبحث در جواب فائده ثانیه گذشت و بعضی از آن در جواب فائده
سابعه خواهد آمد لیکن در این مقام بطور دیگر ادخرا و اخیر گوئیم که چنانکه روایات متعه
بلکه بقا بر آن نیز از ابن عباس در طریق اهل سنت مروی است همچنان روایات بر جواز
افزاد آن نیز در طریق ایشان موجود است و نیز گوئیم چنانکه در تفسیر کریمیه فاما استمتعتم روایات
جواز متعه از ابن عباس مروی است همچنان روایات اراده نکاح دائمی نیز از آن آیه
از ابن عباس مروی است منها ما اخرجه ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم عن النبی
فی ما نسخ عن ابن عباس رضی الله عنه فی قوله تعالی فاما استمتعتم منهن فأتوهن اجور من
فریضة یقول اذا تزوج الرجل منکما حرة واحدة فقد وجب صداها کله و الاستمتاع هو

آنچه اخرج ابو داود و فی ما یصح و ابن المنذر و النجاشی من طریق عطاء عن ابن عباس رضی
فی قوله فاما استمتع بهن فاقوهن احورهن فلیضه قال نسجها یا ایها الی بنی اذا طلقتم
النساء فطلقهن بعدهن و المطلقات غیر بصیر بالفسق من ثلثة قروا الا ان یسین
من الخیض من نساءکم ان اربعتم فیهن ثلثة اشهر که ان فی المهر المفسور علی درستی
عقیقت الدین الحسینی و همچنین روایات بسیار در طیباب در رساله مذکور منقول است
بمخوف طوالت گفتار بر همین قدر رفت و ما اعتبار در روایات رجوع به تحریم
نسبت بر روایاتی که دال بر نفای ابن عباس بر اعتقاد ابا حجت است خرج است
روایات رجوع مثبت زیادت و نداشتی از علم راوی است و اکثر روایات بقا بر
محمول است که بطریق استحباب و ظن راوی یا بقا و ما کان علی ما کان مردی باشد و نیز
روایات ابا حجت مثبت تکمیل و زوایات رجوع مثبت تحریم پس روایات رجوع
ارجح باشد از روایات بقا بر ابا حجت لا تقر فی الاصول من تقدیم الحجة علی الایات
عند اجتماعها قال وجه چهاردهم در جامع الاصول علی ما نقل عنه از ابن عباس
نقل کرده قال ما كانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة الاسلام لولا انی ابن الخطاب عنها
ما زنی الا شقی و ابن اثیر در نهجیه چنین روایت کرده از ابن عباس یا کان شقی المتعة
الا رحمة رحم الله بها امة رسول الله و لولا انی عنها ما زنی الا شقی ای الا خلیل معلوم
که مراد از ضمیر بنده عمر است و نظر بمعروف بودن عمر به بنی آن بدون سبق ذکر ارجح
بطرف او کرده چنانچه شایعست و الا روایت من حیث المعنی سقیم می شود خصوصا
نظر بنده است بن عباس که قائل بخوار متعه بوده پس بنی را چگونه بطرف خدا یا رسول
استناد خواهد کرد و روایات دیگر که سابق برین بمعرف تحریر آمد نیز مصدق نسبت
و در تفسیر محمد بن حریر الطبری و تفسیر ثعلبی و نیشابوری از حضرت امیر المومنین

امیرالمومنین علیه السلام روایت نموده اند قال لولا بنی عمر المتعة مازنی الاشقی و
در تفسیر منشور سیوطی چنین است عبد الرزاق و ابو داود فی ناسخه و ابن جریر
عن الحكم انه سئل عن هذه الآية المنسوخة قال قال علی لولا ان عمر بنی عن المتعة
ما زنی الاشقی و بروایت دیگر چنین نوشته است عبد الرزاق و ابن المنذر من طرق
عطاء عن ابن عباس قال رحم الله عمر ما كانت المتعة الا رحمه رحم الله بها امه محمد
صلی الله علیه و آله وسلم لولا نهیه عنها ما احتاج الی الرنا الاشقی قال وهی التي فی سورة
الف و فما استمتعتم بهن الی کذا و کذا من الاجل علی کذا و کذا مال لیس بینهما و آیه
فان بدأ لهما ان تیراضیا بعد الاجل فتع و ان تفرقا فنعیم و لیس بینهما نکاح و اخواته یسمع
ابن عباس انه یراء الا ان حلالا انتهی اقول این نقل از حدیث صدق معرا و در نسخه
جامع الاصول وجود این روایت ناپیدا در مظان آن که کتاب نکاح از حرف
نون نسخه مذکوره و شرح غریب کتاب نکاح بان تبیع کرده شد یعنی و اثری
از این روایت در آن یافت نشد در کتاب نکاح که کتاب ثانی حرف نون است
در باب ثانی آن که در نکاح است در فرع اول فصل اول آن باب که آنفع در نکاح
مستعنه است احادیث منسوخیت متعنه چنانکه در صحاح معتبه و او دیت مذکور و در شرح
غریب نکاح همین قدر مسطور است که نکاح المتعنه هو نکاح الی اجل عین قوله
و ابن اثیر در بنای چنین روایت کرده از ابن عباس ما كانت المتعة الا رحمه رحمه الله
بها امه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و لولا نهیه عنها ما زنی الاشقی انتهی کویم لاری
ابن اثیر در بنای روایت مزبوره را باین الفاظ ذکر کرده که ما كانت المتعة الا رحمه
رحم الله بها امه محمد صلی الله علیه و آله وسلم و لولا نهیه عنها ما احتاج الی الرنا الاشقا
ای قلیل من الناس انتهی ظاهر اخرج ضمیر نهیه اسم میار که انحضرت است صلی الله علیه

و آله وسلم بجهت قرب آن و در آن هیچ قباحتی نیست بپایش آنکه بعضی احکام
 شرعی را تفسیق متعلق بوسعیه شده چنانکه پیشتر بر یک مسلم استقامت در مقابل
 ده کافرو واجب بود بعد از آن حق تعالی در آن قیس فرموده متقابله دو کافر باقی
 گذاشته و کم از من نظائر فی الشریع و بعضی از توسعه تفسیق متعلق شده چنانکه در ابتدای
 اسلام سلام و کلام با همدگر در حالت صلوٰه جایز بود بعد از آن منوع شده و کم از
 ایضا من نظائر پس غرض این عباس رضی الله عنه از این کلام آنست که اگر حکم جوا
 متوجه که مشتمل بر تسبیر بود بمقتضای نظر غائر شارع مبتدل نمیشد بحجرت آن که
 مشتمل بر تفسیق است محتاج بر نماند مگر اندکی و سئوq اینکلام برای اظهار
 تنهای عدم نسخ متوجه است پس اینکلام از این عباس مثل تروایات دیگر بعد
 رجوع ایشان از اباحت متوجه صادر شده باشد در حضورت رواست مذکوره
 دلیل برای ما باشد نه دلیل بر ابطال متوجه را رحمت کفین مقتضی آن نیست که نسخ آن
 خلاف رحمت باشد بلکه نسخ آنهم نوعی از رحمت است در دنیا باعتبار عدم
 ضعیف ادلا و متمم شدن بر نوا و امثال آن چنانکه در جواب فائده سادس
 بیشتر و خواهد آمد و در آخرت باعتبار رفع درجات انجام بجهت کف نفس
 از آن پس نسخ آن تبدیل رحمتی باشد بر رحمت دیگر در هر گاه صحت معنی رواست
 بر تقدیر رجوع ضمیر لولایه بطرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عدم منافاه
 آن بجهت رجوع ایله این عباس در یافت شد پس آنچه صاحب ضمیمه مذکور
 بر خلاف توانین متعارف نحوه بطرف حضرت عمر با وجود عدم سبق مرجع راجع
 نموده استدلال خود درست کرده است از عجائب استدلالات باشد و اگر
 تسلیم کنم که ضمیر مجبور در نهیه راجع بطرف حضرت عمر است گوئیم اینکلام از

از ابن عباس مثل روایات مسالقه قبل از رجوع از اباحت متعه صادر شده کما
 بنامه و لا یتبسک فی القول المرجع عنه قوله در تفسیر محمد بن جریر طبری و تفسیر
 ثعلبی و تفسیر ابوری از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده اند
 قال لولا نبی عمر عن المتعه ما زلی الا شقی ما یخ کوئم این روایت در طریق اهل سنت
 شاذ و مخالف روایات کثیره صحیح است که در صحاح اهل سنت و تفسیر از حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام مروی است کما مر ذکر ما در روایات شاذه که مخالف
 صحیح روایات صحیح مشهوره بل متواتره باشد صلاحیت آن ندارد کما آن برای اهل
 اعتراض کرده شود و در دعوی استقاط روایات شاذه از درجه اعتبار مستقام
 روایات صحیح کثیره تهذیب و استبصار حدین عادلین کافی و کافی که شیخ
 الطائفه در آنهدو کتاب جایگزین غلت شده و مخالف با روایات کثیره
 صحیح استقاط اکثر روایات کرده در این طریق نمونه اکتفا بر مثالی نمی رود که شیخ
 مزبور در تهذیب از جمیع روایات گرفته قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
 عن نضالی اشهد علی شهادة ثم سلم بعد ایحو شهادة قال لا و بعد ان شیخ
 مذکور فرموده نه خبر شاذ مضاد لما قد مشاه من الاخبار الکثیره و لا یقرض بما هذا
 حکم علی ما تقدم من الاخبار لما قد بین فی غیر موضع انتهی و مولانا عقیق الدین حسینی
 در رساله متعه یجاب این روایت چنان تفصیل فرموده و اما بیان لن علی بن
 ابرطاب رضی الله عنه لم یقل بابا المتعه ما ثبت عنه فی التجاری و مسلم و موطا و غیر
 حسن صحاح الاحادیث عن محمد بن الحنفیه انه سمع ابن عباس رضی عنین فی متعه ان
 فقال مهلا یا ابن عباس فی رویه نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن متعه ان
 یوم خیبر و عن اکل لحوم الحمر الالبیه و قد تعد طرق هذا الحدیث عن عبد الله و حسن

ابن محمد بن الحنفیه عن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم حتی جبارت مستفیضة کیف یقاوم
 روایت محمد بن جریر الطبری التي اجتمعت الائمة علی شذوذها ویرثها وادانتها تعارض الاخبار
 التي انفقت الائمة علی صحتها وقبولها وقد اجمع المحدثون علی ان محمد بن جریر ذواته
 والسمین والضعیف والسیف وکثیر الا یقبلون روایتهم والکاست خالیة عن المعارض
 کلف اذا قاومه شد المناذی والمناقض فخرنا ان سیدنا علیا رضی الله عنه مبرر
 عن ذاک وهو عرف الحق واعرف الخلق ولس من دینه ان یکت علی الباطل بل شانه
 اظهار الحق للعالم والجاهل والکائن الامر علی ما یزعمون انه لیس حرمة المتعة یرى حلها
 فیجب علیه ان یظهر الحق بکلماته ویزیح الباطل بمبانیه سیما فی آوان خلافته و زمان لته
 و یعرف الحق لاصحابه و شیعة ولا اقل من ان یعلم اولاده و خواص اصحابه کابی الطفیل
 عبیدة السمانی و ابی الحارث الاعور و قیس بن سعد و الاشر و غیرهم من الصحابة
 و التابعین و کیف خفی هذا الامر علی ولده و ظهر لمحمد بن جریر انتهی مختصرا و جوابی دیگر
 از روایت حضرت ثماله و در اوایل فائده عاشره مذکور خواهد شد فانتظر قال و به
 پانزدهم که دلالت بر عدم منسوخیت جواز متعه دارد آنست که عینی شرج صحیح بخاری
 در مجلد ششم در باب غزوه خیبر از ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله روایت نموده
 قال انما تمعنا الی نصف من خلافة عمر حتی نبی عمر الناس فی شان عمر بن الحرب انتهى
 ۱ قول جواس در جواب وجه ششم و دیگر وجه مذکور است فلیطالع منه قال وجه
 شانزدهم که دلالت میکند بر عدم منسوخ بودن جواز متعه آنست که در بعضی جواسی
 بیضاوی از تعلیق منقولست از شعب بن الحکم بن عیینة قال سالت عن هذه الایة ما یتقیم
 الح منسوخة حتی قال لا قال الحکم قال علی ابن ابیطالب عم لولای عمر عن المتعه ما زنی الا سنی
 انتهى اقول اگر چه بعضی محشیان بیضاوی شیعیان اند چنانکه خداوند حلوائی بر بیضاوی

بر بنیادی مشهور پس بدون دریافت حال ناقص تسلیم آن بر ما غیر لازم المیکر تقریر
تسلیم کو تسلیم جواب آن الفاظ در وجه چهاردهم مذکور شده و در اوائل جواب فائده
عاشقه خواهد آمد فانظر قال وجه هفتم که دلالت بر مطلوب دارد
آنست که در تاریخ الجلفا تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی که از ماظم محمد بن ابن
طائفة است مسطور است فانه قال فی فصل ادبیات عمر قال العسکری هو اول من
سمی امیر المؤمنین و اول من کتب التاریخ من الهجرة و اول من اتخذه بیت المال
و اول من بن قیام شهر رمضان و اول من غس باللیل و اول من عاقب علی الهجر
و اول من ترب علی الخمر ثمانین و اول من حرم المتعة و اول من نهی عن بیع اہبات
الاولاد پس این کلام او دلالت صریح دارد بر اینکه پیش از تجزیم عمر متعه را کسی
حرام نکرده و موجد آن است ذکر تراویح و غیره که بلا نزاع از مخترعات عمر است
پس همین منوال متعه نیز خواهد بود انتہی اقول آنفا صاحب سال در وجه
چهاردهم در تأیید ارجاع ضمیر لولائمه عنہا لطرف حضرت عمر بیان نموده است که
خصوصاً نظر بذهب ابن عباس که قائل بجاز متعه بوده نبی را چگونه بطرف
خدا و رسول خدا استناد خواهد کرد انتہی و والد صاحب سال در کتاب حرام بوجوب
عقیده دهم تحفه در رد قول تفویض احرار تجلیل و تجزیم بطرف ائمه اطهار که ظاهر احادیث
کثیره امامیه دلالت بر آن دارد بر صاحب تحفه بوجوب ائمه اشیعیه که از انبیا
نفسی کوئی راسته است و با ائمه اشیعیه جواب آن بصرف احادیث مذکوره
از ظاهرش نظر الی اعتقاد امامیه بیان کرده و چون نقل انفسه اشیعیه درین سال
نامناسب و معذب خوف آن بود که مبادا بعد نقل آن کمیت تعلیم حوالاتی کند و بطرف
دفع آن متوجه شود و کلام بطول انجامد لهذا ترک آن نموده بر اشاره اکتفا کرده پس

خداوند که صاحب سب له در انتقام بر خلاف تصریح خود و تصریح والد نیز که او را خود عفو
شیخ جلال الدین سیوطی را که در همین وجه او را از اعظم محدثین اهل سنت نوشته
اعتقاد عسکری را که او هم از علمای اهل سنت است قرینه تفصیده بر اینکه او نیز مثل
کافه علمای اهل سنت و بموجب عرف قدیم و جدید معنی جرم حکم مجرمه را داشته و
هرگاه مراد شیخ سیوطی عسکری ظاهر باشد پس استدلال صاحب سب له بقول
ایشان استدلال باینانی ارادة القائل و تخنیل بجا حاصل شد قال و چه بجهت هم
دلائل بر عدم منسوخ بودن جو از متعه دارد حدیثی هست که علی بن طاووس در
کتاب طرایف از جماعتی از آنها روایت نموده از عبد الرزاق از ابن جریج از عطاء
بن ابی رباح از صفوان بن یحیی داود از پدر خود روایت کرده که آن معاویه استمتنع
امراة بالطائف فدخلها علی بن عباس فذكر واذلک فقال نعم ثم قدم علیها حابر
بن عبد الله مقمرا فجلسا فذكر ناله المتنع فقال استمتعا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و عهد ابی بکر و عمر حتی اذا کان فی خلافة عمر استمتع عمر بن حریث بامرأة قال عمر من
اشهدت فقال امی و امها و قال احاء فقال فلما غیرها خشی ان یكون ذلک فقال
و نهی عنها یسئذ انتی اقول جوابش در وجه هشتم مذکور و از رد دیگر وجه مستفاد
پس تطویل مقال در نی مقام از رواید کلام قال و چه نوزدهم که دلالت بر مطلق
مذکور دارد در روایتی است که در کتاب جامع الاصول مذکور است قال سالت بن
عباس عن المتنع الحج فرفض فیها و کان ابن الزبیر ینهی عنها فقال نهی ام ابن الزبیر
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفض فیها فدخلوا علیها فاسلموا فدخلها علیها
فاذا هی امرأة یخبر غمیاء فقالت قد رفض رسول الله صلی الله علیه و سلم فیها و فی روایت
عن المتنع و لم یقبل متنع الحج و فی اخری لا ادری متنع الحج او متنع لب و اخرجه مسلم و غیره

۴۱
 و نیز این حدیث را بعینه حمیدی در جمع بین الصبیحین ذکر کرده و بعد از نقل حدیث مذکور
 میگوید که در حدیث عبدالرحمن بن مهدی لفظ متعجج وارد است و متعجج نیست
 محمد بن جعفر از شعبه نقل کرده که مسلم گفت من بیند انم که متعجج است یا متعجج است
 بالجمله او میان ما هم اختلاف دارند که مرخص فیها متعجج است یا متعجزان و در بعضی
 معین نموده اند و مخفی نیست که قرینه سوال از مادر این زبیر دلالت قطعی دارد بر اینکه
 مراد متعجج و بوده چه این زبیر چنانکه غریب مذکور خواهد شد متعجج زاده بود پس
 راجح همین است که ذکر متعجج نبود خصوص بقرینه بعضی از روایات آیه که در آن هم این
 عباس امر بسوالی آن از مادر این الزبیر کرده همین متعجج است و بروی بسور
 نشان آن ساخته انتهی اقوال استدلال این حدیث بر جواز متعجج است از
 عجائب استدلال است چه در صدر همین حدیث که امام مسلم بن الحجاج در صحیح
 خود از محمد بن حاتم از روح بن عباده از شعبه از مسلم قری از ابن عباس روایت کرده
 بخبر لفظ متعجج واقع نیست آری در طایق دیگر این روایت که امام مذکور در تحویل
 سند از ابن شنی و ابن شاذان از محمد بن جعفر از شعبه روایت کرده ابن جعفر مذکور از
 شعبه نقل نموده که مسلم قری گفته که لا ادری متعجج ابو متعجج است و صاحب سال
 هم اولاً همین روایت را که در آن خبراً لفظ متعجج وارد است ذکر کرده و بعد آن
 جمله مشکوک فیها نقل نموده استدلال خود درست کرده و اینقدر تلف نموده که روایتی را
 که در آن خبراً لفظ متعجج وارد است مفسر به ادبیتی خواهد شد که در آن خبراً لفظ
 متعجج نیست و اگر مفسر نخواهد شد پس در روایت خبری بسبب اشتباهی که در طریقی
 دیگر بعضی روایات را واقع شده چگونه فتوری راه خواهد یافت بالجمله این حدیث در متون
 نص صریح است و مسلم در صحیح خود آنرا در کتاب الحج ذکر نموده پس استدلال بآن

در این مقام بجا قول به بالجمله را بیان با هم اختلاف دارند که مرض فیها متع الحج است
یا متع زمان و هیچ متع و معین ننموده اند انتهى گوئیم اتفاق معارض بیان آمده که اصل
روایت متع الحج مخرج است خبر ما و در تحویل سند عدم ذکر تعیین مذکور در نظام
است که از عدم تعیین یعنی رواة تحویل خطای در تعیین اصل سند واقع نمی شود و
بالجمله اگر او بیان درین باب هیچ متع ننموده اند پس حدیث رساله را چگونه استدلال
بآن بر منعه معینه که متع این باشد جائز شده و قرینه که صاحب رساله از طرف
خود تراشیده حالش در قول اتی مجمل و دوبر در وجه نسبتیم بحکایت لطیفه
معلوم خواهد شد قوله و مخفی نیست که قرینه سوال از ما در این الزمیر دلالت
قطعیه دارد بر اینکه مراد متع النسا بود انچه گوئیم چون در اصل سند بصحت لفظ
متع الحج وارد است و در آن حدیث امر ابن عباس علیه قری برای سوال حال
متع الحج از ما در ابن الزبیر واقع پس بمقتضای تفسیر معتبره الحج که در متن روایت موجود
است قرینه اراده متع النسا ذکر کردن و آن را قطعیه گفتن مقام عجب است و این
متع زاده بودن ابن الزبیر را حواله بر ما بعد نموده است پس عنقریب در وجه اتی
بحواب حکایت لطیفه که در آن ذکر متع زاده بودن ابن الزبیر کرده است لفظ
این قرینه قطعیه بطوریکه موجب تفران خاطر سامع و ناظر باشد معلوم خواهد شد
فانطه منه قال و چه نسبت که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز متع دارد
روایتی است که ابن ابی النعمان معتزلی در شرح نهج البلاغت نقل کرده خطب
ابن الزبیر علیه السلام علی المنبر و ابن عباس جالس مع الناس تحت المنبر فقال ان ههنا
رجلا اعطى الله قلبه کما اعطى بصره یرحم ان متع النسا و حلال من الله و رسولہ ولیقی فی
القله و النعمه و قد ارجل بیت مال البصره بالامس و ترک المسلمین بهایر تضحون النور

النوی و کیف الومہ فی ذلک وقد قاتل ام المؤمنین و حواری رسول الله صلی الله
علیه وسلم من وقاه میده فقال ابن عباس لقائده سعید بن جبیر بن هشام مولى
بنی اسد بن خزیمه استقبلنی الی وجه ابن الزبیر و ارفع من صدری و كان ابن
عباس قد کف بصره فاستقبلته قائده وجه ابن الزبیر و اقام قائمه فحصر عن ذریعته
ثم قال بعد انش و شربین یا ابن الزبیر اما العمی فان الله تعالى يقول فانها لا تعمی الابصار
و لكن تعمی القلوب التي فی الصدور و اما فتیای فی القل و العله فان فيها حکم لا تعلمها
انت ولا صاحبک و اما حمل المال فانه کان مالا جبیناه فاتیاه کل ذی حق حقه و یقیم
دقیقه هی دون حقها فی کتاب الله فاخذنا بحقنا و اما المنة فاسال الیک اسماء اذ انزلت
عن بردی عوسج و اما قالنا ام المؤمنین فاسمعت ام المؤمنین لایک و لا ابلاب
فا نطق ابوک و خالک الی حجاب مده الله علیها فهدکاه عنها ثم اخذنا فقة فقاتلنا
دونها قصدا فخللنا فی یوتها فافضلنا الله و لا محمد امن نفسها ان ابرز از وجه نبیه و صانا
حللناها و اما قاتنا اباکم فانا لقیناکم زحفا فان کن کفار افقد کفرتم بفرارکم منا و ان کن منین
فقد کفرتم بقیتا کلم یا انا و ایم الله لولا مکان صفیه فیکم و مکان خدیجه فیما لمارکت لنبی اسدین
عبد الغری عطا الا کسرتة فلما عاد ابن الزبیر الی امیه به لهما عن بردی عوسج فقال الم انه لکن ابن
عباس و عن بنی هاشم فانهم کعم الجواب اذ اذ هو فقال بلی و غفیل کفقت یا بنی احذر من الاعمی
الذی ما اطاعه الا لیس و المجن اعلم ان عنده فیض کفریش و مخار یباسبه فایا کدایاه آخر الکر
انتهی اقول این ابن ابی الحدید معتزلی مشهور متبسم شیع است علی اصرح به صاحب
فی الکید الثالث و العشرین من کتاب المکائده و در کتب کلامیه متعارفه اهل سنت
نابیت خلاف است ان با معتزله اصول ائمه است و علامه نقی زالی در شرح
میفرماید در معظم خلافیاته مع الفرق الاسلامیه خصوصاً المعتزله لایتم اذن فترده است

الخلاف لما ورد في ظاهر السنة وجرى عليه جماع الصالحين رضي في باب العقائد الى آخر
 ما قال ليس وایتي که ابن ابی الحدید معتزلی متهم بتشیع در شرح پنج البدایع است که آنرا
 بطور تنقیح نوشته بلکه بذکر غث و رقیق طول داده است بی سند و بدون حساب
 و بطرف احدى از کتب معتبره حدیث و سیر ذکر کرده و ظاهر آن روایت با اعتبار
 فان کما کفار افقد کفر تم بفرار کم مناد و ان کما مؤمنین فقد کفر تم بقا کم ایضا
 مذنب معتزله و مثبت فرعون و دیگر اهل بدیع و منافی کریمه و ان خطا کلمات علی بن
 اقلیدس باشد چگونه بر اهل سنت حجت خواهد بود خصوصاً وقتی که منکر این روایت
 صاحب رساله از کتاب منهاج الفاضلین که از کتب کلامیه امامیه است در کلام
 اتی بعد ذکر حکایت لطیفه نقل کرده باشد و با اینهمه گوئیم آنچه ازین روایت
 ظاهر می شود حوازی معتزله نزد ابن عباس است و قائل بودن ایشان بآن باز رجوع
 از آن نزد اهل سنت ثابت حکامریانه فلا حجة لصاحب الرساله فی هذه الروایة
 قال حکایت لطیفه مشتمل بریکه عبد الله بن الزبیر که از مفسرین مخالفین است
 معتزله زاده بود قیل کان زبیر تزوج اسماء نکاح معتزله و کان ذلک خلا فی ذلک
 الوقت فاول من ولد فی الاسلام بنکاح المتعة عبد الله بن الزبیر که ان فی مختصر تاریخ
 الطبری انتی اقول در لطافت این حکایت شکی نیست حالا گوئش صدق
 نبوتش ابر سماع آن باید نهاد و داد تعجب باید داد پس مخفی نماند که اول لطائف
 این حکایت آنکه قاضی نور الله سوشتری که والد ماجد صاحب رساله در کتاب صوامع
 اورا بکمال تعظیم یاد کرده اند قسم های غلیظه بر زبان آورده است بر یک تاریخ طبری
 است فعی که نزد اهل سنت معتبر است در بلاد عجم فرسیده و ترجمه طبری را که آن کتاب
 ترجمه همین مختصر است در مواضع عدیده از احقاق الحق بی اعتبار قرار داده از آنکه

تاریخ طبری از ابن اثیر

است آنکه در کتاب مذکور در طعن بر و جد از معتبره بن شعبه از مطاعن حضرت عمر
رضی الله عنه می گوید انا اختلف بالایمان المخططة انه لم ير التاريخ الطبري الا في القبر
بين علماء السنة الذي وصفوه بانه عشرين مجلد او لعله اراد التاريخ الفارسي
المتمم اول المشهور بين الناس بانه تاريخ الطبري ولا اعتد اوبه و نیز در مطاعن جعفر
عثمان گفته اند ثم اختلف بالایمان المخططة انه لم ير هذا الكتاب تاريخ الطبري ولم يجل
عراق العجم من نسخة شني و ما شهر بين الناس من المجلدة الفارسية الموسومة بتاريخ
الطبري غير ذلك التاريخ فان ذلك على ما هو بوابه يبلغ عشرين مجلدا انتهى و همچنین
در مقام دیگر از آن کتاب میفرماید و هو لم ير اصل التاريخ ابي الطبري لندرتة في بلاد
العجم خصوصاً فی زمانه انتهی و سواي این قاضی مذکور در مواضع دیگر نیز تصریح بعدم حصول
تاریخ طبری معتبر در بلاد عجم و غیر معتبر بودن ترجمه طبری متعارف نموده است تا کجا نقل
آن نموده آید نیست کلام اعظم علای شیعه در میان حال طبری متعارف که کتاب
معروف بطبری فارسی ترجمه همان کتاب است حالاً اندکی از کلام علای اهل سنت
در این باب باید شنید پس باید دانست که صاحب تحفه در کتاب مذکور جای حال آن
کتاب بیان می نماید و مردم را از اعتد بر و آیات آن تجدید میفرماید از آنجمله است
آنکه در باب مکه در کید پنجاه و یکم میفرماید این کتاب یعنی تاریخ طبری بسیار عزیز
الوجود است که کسی نسخه او میسر آمده آنچه نزد مردم مشهور است مختصر است که
از محرفات مساطی شنی است و سببی حاله انتهی و از آن جمله است آنکه در کید هشتاد و
میفرماید بعضی روایات موافق مذہب خود از تاریخ علی بن محمد مدوی ابو الحسن مساطی
شنی که تاریخ طبری را اختصر نموده و در وی بعضی خیرات افزوده و بسبب سهولت عبادت
مشهور و رایج گشته نقل نمایند و گویند که این روایات در تاریخ طبری است حال آنکه

در اصل تاریخ از ان روایات نام نشانی پیدا نیست و این مختصر که حالش مذکور شد
راه بسیاری از مورخین اهل سنت هم زده است زیرا که هر چه در ان مختصر می‌نشد
باصول نمایند و هر گاه با عراف قاضی نور احمد سوستری و بیان صاحب تحفه آشنا غفر
راضی شده که تاریخ طبری شافعی که نزد اهل سنت معتبر است تشیع آن در بلاد عجم رسیده
نجاست نادر الوجود است و مختصری که تاریخ طبری استیثار دارد غیر معتبر است پس
روایت ان کتاب برای الزام اهل سنت آوردن و بان تشیع بر بعضی مقبلین
اثان کردن خالی از لطافت نیست و نیم آنکه این روایت در تاریخ طبری
نیز بطریقی واقع است که اصلا در ان محل تشیع بر این زیر نیست بیا نشان آنکه
مصنف آن کتاب دو واقعه سنده الهجرة بالمدينة اولاً روایت تروجه بودن اسماء
برای زبیر که در حالت اطلاق در عرف تمام عالم منصرف بطرف تروجه و الحمله می‌شود
خود صاحب رساله هم در فائده ثامنه در وجه عالمش جواب از کلام صاحب تحفه
تصریح بمقتضا بودن نکاح دائمی که منبت از زوجه است از مطلق آن نموده چیست
قال در کلام صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد متبادر آن نبوده انتی و بر مصنف
آن کتاب اولاً حامله بودن اسماء قبل از زور و مدینه مطابق روایات مشهوره
در کتب سیر و اسماء الرجال بصیغه خبرم ذکر کرده چیست قال و اسماء زوجه زبیر بن
العوام گامت حامله فولدت بالمدينة انهما عبد الله بن الزبیر و بعد آن بصیغه تخریف
روایت تزوج آن در مدینه و حامل شدن او در آنجا نقل نموده چیست قال و قبل
لا بل تزوجها بالمدينة و حمل منه بهاد بعد چند سطر از ان روایتی که صاحب رساله
نقل نموده بصیغه تخریف ذکر کرده پس تشیع بر روایتی که بصیغه تخریف بمقتضای روایت
مشهوره مذکوره بصیغه خبرم نقل کرده باشد نیک لطافت دارد خصوصاً

۷۷
 خصوصاً در صورتیکه شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی در تهذیب جابجا حکم با شیخ طایفه
 روایات شاذه ضعیفه از درجه اعتبار بمقابلہ روایات مشہورہ قویہ فرمودہ باشد
 سیم آنکہ این روایت ذکر کتب شیعه مذکور است چنانکہ صاحب رسالہ بعد ذکر
 این حکایت لطیفہ نقل آن از منہاج الفاضلین کہ از کتب کلامیہ شیعه است فرمود
 پس صاحب طبری بصیغہ تخریص اشارہ بطرف حمودی بودن این روایت در کتب
 شیعه کردہ در صورت ذکر انہیچنین روایت برای تشنیع بر بعضی مقبولین اہل سنت
 مشتملہ لطافت بیغایت چہارم ظافقی کہ کل سربسید محل لطافت است است
 کہ خود صاحب طبری بنابر دفع شناعة از زیر پیر او در اتنای ذکر این روایت
 فرمودہ کہ کان ذاک حلالاً فی ذلک الوقت چنانکہ صاحب رسالہ ہم نقل آن
 نمودہ پس تشنیع نمودن بر شخصی بارتکاب امری قبل از منسوخ شدن آن یا بامر
 کہ بر حکمی منسوخ قبل از نسخ آن مترتب شدہ باشد پر مستبعدہ اگر ہجو تشنیعات
 مساعی داشتہ باشد قطع نسب تمام عالم و تشنیع بر کافہ بنی آدم لازم آید زیرا کہ
 کل نوع بشری سوای اولاد بی درسطہ حضرت آدم از نکاح برادر یا خواہر کہ در نہایت
 ابولہبہ جایز بودہ پیدا شدہ اند و شناعة نکاح برادر یا خواہر بعد مرفوع شدن
 آن بر حکمان عیان پس تشنیع بر ابن الزبیر بسبب ملائمت او از متعہ قبل از حرمت
 آن تشنیع بر کل نوع بشری باشد و فیہ من اللطافہ مالایحقی و من الغرابة مالایحقی
 قال در منہاج الفاضلین نوشتہ کہ در نقل صحیح است کہ روزی عبد اللہ بن زبیر در
 سخن میگفت و عبد اللہ بن عباس رسید و او در آخر عمر مکفوف شدہ بود عبد اللہ
 بن زبیر گفت ہا نا اعمی اعمی قلبیہ محل المتعہ و ہی الزنا المحص عبد اللہ بن عباس
 چون سخن او را شنید بکف گفت ان اللہ سلب البصارنا و سلب البصائر کم و اللہ لقد انزلت

فی کتاب العدد و عمل بها علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لم یمنعنا عنها و لم یات
عهد رسول بحرمها و الدلیل علی ذلک قول عمر متفقان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم محلتین انا اخرهما و اعاقب علیهما فقیلنا مشهودة و لم یقل تجزیه و انک
من المتعذرات سأل ابی عن بردی عوسج ابن زبیر چون بجانه رسید از روی غضب
با مادر خود گفت خبری عن بردی عوسج در جواب گفت ان اباک کان مع
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد ابدی له رجل اقبال له عوسج یردین فاعطاهما
ایاه فستغنی بها فقلت بک و انک من متعذرتی اقول کتاب منهاج الفاضلین
از کتب کلامیه است پس روایتی که در کتب کلامیه شیعه دارد باشد برای
الزام اهل سنت ذکر کردن و جوی ندارد و خصوصاً در صورتیکه خود صاحب که در
فائده راجعه خطاباً الی صاحب النخبة تصریح فرموده باشد باینکه طرفه ایست روایت
مذهب خود می آرد و اتباع از مامی خواهند آید و معیناً جواب قائل بودن این صاحب
مجموعه الب انما یقاریر متعدد کذاشته پس اعاده خالی از عاده قال و جویست و
روایتی است که مسلم در صحیح خود از سیره جنی آورده است انه غرامع رسول الله صلی
علیه و آله و سلم فتح مکة قال فاذن لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المتعذرات فالتفتت
انا و رجل الی حرة من بنی عامر کانها مکربة غیظاء اسی شاة طویله الحق فی عهد الی فضا
علیها انفسا فقلت ما توطنی فقلت ردائی و قال صاحبی ردائی و کان ردائی صاحبی
احد من ردائی و کنت اشد منه مکانت اذا انطرت الی ردائی صاحبی اعجبتهما
و اذا انطرت الی اعجبتهما ثم قالت انت و ردائی یکفینی فکنت معهما ثلثاً و اینهما را
صاحب در منشور نیز ذکر کرده و اینقدر زیاده کرده است که یغیر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم از مکة بیرون نه آمد قبل از تحریم آن و این نوشتن او بر ما حجت نمی تواند شد

می باشد پس در صورت اینجه نیست دلالت هر یک بر حملت متعه دارد کما لنا نحن و اگر چه
تصریح بعدم نسخ درین حدیث نیست لیکن بضمیمه استصحاب و اصل عدم نسخ دلالت اینجه
هم بر مطلوب ظاهر است و همچنین چون اینجه در مجموع دو نوع آن در عصر حاشا
رسالت ماب فی السله و آله و سلم فی وقت زنده بود پس بر مبدء مطلوب است که دلالت بر نسخ
نداشته باشد استطراداً ذکر اینجه در این مقام مناسب نموده و چون استیفاء اخباری
که در این باب وارد شده جلد ضمیمه می خواهد لهذا بنا بر استعمال و ایجاز و اختصار بر آنکه
همین قدر اخبار اقتصار نموده شد و العاقل کیفه الاشاره و الجاہل لایفیده الف
کتاب و عبارہ انتہی اقول این استدلال بحیث وجه مقام استصحاب است اول
آنکه درین حدیث هر قدر که صاحب رساله نقل کرده ذکر وقوع متعه در بعضی اوقات
فتح که است و آن خود مسلم است اثبات آن از قبیل ایضاح و اصحاحات و مقصود
صاحب رساله چنانکه در صدر همین فائده تصریح بآن کرده ذکر روایات غریبه در طریق
اطلسنت داله بر جواز و هم بر عدم منسوخیت متعه است و این مطلوب ازین روایت
غیر ثابت و آنچه بجهت غایت ظهور اسمی خود بر آن متنبه شده فرموده است که
اگر چه تصریح بعدم نسخ درین حدیث نیست لیکن بضمیمه استصحاب و اصل عدم
نسخ دلالت اینجه هم بر مطلوب ظاهر است انتہی مفادش بخاطر نمی رسد بلکه
مطلوب صاحب رساله ذکر احادیث داله بر جواز متعه هم بر عدم منسوخیت است
چنانکه کما خود در همین قسم احادیث در این مقام ذکر کرده است و در حدیث قدسی
که از ان قطع کرده نقل نموده در ان مطابق تحریر او هم تصریح بعدم نسخ نیست و
مقدمه استصحاب را بآن ضم کرده عدم منسوخیت ازان فهمیدن صریحاً استدلال
باستصحاب است نه منطبق صریح حدیث و صاحب رساله مدعی ذکر احادیث

۸۰
داله بر آن شده نه مدعی ادله دیگر مثل استصحاب و غیر آن پس ذکر این حدیث در اینجا
مطابق تصریح او مناسب نباشد و آنچه صاحب رساله ثبوت عدم منسوخیت معتقد را
از این حدیث ظاهر البطلان دیده بالاخره خود قائل بذکر استطرادی آن در اینجا
شده حال آن در جواب دویم که می آید واضح خواهد شد و جواب استصحاب که
در این حدیث بآن متشبث شده است اگر چه در جواب فائده اولی گذشته لیکن
در اینجا مختصر گوئیم که اعتبار استصحاب نزد قائلین بآن بوقت عدم ظهور علم
مخالف می باشد و در ما نحن فیه بمبطلوق صریح همین حدیث نسخ متعده واضح گماشته
پس تثبیت استصحاب در اینجا بیاید از اولی الالباب دویم آنکه صاحب رساله
در نقل این روایت خطا کرده که عبارت آن را که نفس صریح در تحجیم از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بود و در آخر این روایت در صحیح مسلم موجود است بلفظ
ساقط کرده تا منافعی مطلوب او که نسبت تحجیم آن بطرف حضرت عمر است
بر زبان قلم او جاری نشود حالا عبارت مطروحه صاحب رساله باید شنید که
در صحیح مسلم بعد لفظ مکث و معنیها آنکه صاحب رساله حدیث مذکور را بر آن
ختم کرده این عبارت موجود است ثم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من
کان عنده غشی من هذه القصة التي تمتع فليخل بسبيلها انتهى پس عبارت حدیث
مثل کتاب صحیح مسلم را که مشهوره آفاق است حذف و اسقاط نموده نقل کردن
مناسب بحال صاحب رساله نبود و مع هذا گوئیم در صحیح مسلم از همین سیره بن
معبود چنین ده روایت بطرق متعدده دال بر تحجیم متعده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
موجود پس روایت او را در باب عدم منسوخیت متعده برای الزام اهل سنت
ذکر کردن مقام استعجاب و عجب تر آنکه صاحب رساله عبارت داله بر تحجیم

تحریم متعه را از حدیث صحیح مسلم ساقط کرده مثل آنرا از در منشور نقل نموده چیست .
قال این حدیث را صاحب در منشور نیز ذکر کرده است و این قدر زیاده کرده است که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لازم که بیرون نیامد قبل از تحریم آن انتہی و این کلام او
عرفا اشعار صحیح دارد بر اینکه زیادت مذکوره در حدیث صحیح مسلم نیست حال آنکه
الفاظ معلوم شده که زیادت مذکوره در صحیح مسلم مفصل تر از زیادت در منشور موجود
لیس خداوند که در اسقاط آن از حدیث صحیح مسلم و نقل آن از در منشور کدام مصلحت
اندیشیده و آنچه فرموده است که این نوشتن او بر حجت نمی تواند شد مفادش
نیز بخاطر نمی رسد زیرا که احدی بر شما با این حدیث حجت نگرفته یا بمقابلت حجّت او
از خود افاده این جناب میفرماید بلکه آن جناب بر اهل سنت حجت می گیرند پس هر گاه
در حدیث صحیح مسلم که بهیچ وجه نیست زیادت مذکور اعنی تحریم پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم متعه را موجود باشد استدلال شما بر اهل سنت با این حدیث بر خوار
متعه درست نخواهد شد جواب این اشکال قلمی فرماید و آنچه فرموده که معینا
حل و شیوع وقوع آن در عصر جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فی نفسه
مفید مطلوب است که دلالت بر نسخ نداشته باشد انتہی این کلام هم مقام حیرت است
چه مدعی شیعه عدم طریان نسخ است و ثبوت این بدعا از خفض شیوع و وقوع امری
معقول نمی شود چه جمیع احکام منسوخه قبل از نسخ واقع و ب احکام قبل از ان
شیاع هم بود پس اگر خفض شیوع و وقوع مستلزم عدم نسخ باشد لازم آید که هیچ حکم
شیاع منسوخ نشده باشد در این مقام ذکر ادله عدم نسخ در کار و اثبات آن بخص
وقوع و شیوع موجب استعجاب اولی الابصار و آنچه در خاتمه همین عبارت منظورها
گفته است که دلالت بر نسخ نداشته باشد ظاهرا لفظ عدم ازین عبارت

از کاتب ساقط شده حق عبارت این بود که می گفت که دلالت بر عدم نسخ
 نهشته باشد بر اینست که حاصل فی الجمله عن حقائق هذه الاخبار و الکشف عما وقع
 من الخلفه و ما ثبت بهما لصاحب الرساله و غیره من الاخبار و ان تصدیق مقتضای
 ما کان نتیج بالبال انجر الکلام الی الاطلاق و العاقل یفهم من المقال الاقتصار علی
 منه و اناد **قال تدریث** بدانکه از ملاحظه اخبار که درین فائده مبعوض ترتیم آمده
 به ثبوت پیوست که جماعتی از صحابه عظام قائل بعدم نسخ آیه متعه بوده اند که سید و سرور
 اینان امیر مومنان علی بن ابیطالب است و آنحضرت بمقتضای حدیث متفق علیه علی
 مع الحق و الحق مع علی مقرر مع حیث ما دارد و قوله صلی الله علیه و آله وسلم اقتضای علی و دیگر
 اخبار بسیار مطاع واجب الاتباع است چنانچه سابق بر ادایت تعلیمی و سیوطی و غیره
 در مترجم الاخبار از آن حضرت مذکور شد که فرمود لولا نهی ابن الخطاب لانی الشقی
 ضحوا منظر باینکه قریب بهین مضمون از ابن عباس هم مروی است و اختصاص او
 با آنحضرت و مشرف بودن او بشرف قلعه بحجاب و اشتها را اینکه مذمت او قول
 بجواز متعه بوده اول دلیل است بر آنکه جناب امیر کبیر متعه را حلال میدانستند چنانچه
 شد از رسول خدا آنرا حلال نموده و نیز از مطاوی اخبار سابقه معلوم شد که عمر بن
 ابی بکر و عیسی بن کاف از عظام صحابه و رواه صحاح سینان است قائل بعدم نسخ آن بود
 همچنین عبد الله بن عباس چنانچه مخبر از وی و غیر او نقل کرده اند همچنین جابر بن عبد الله
 و انصاری و عبد الله بن مسعود و غیر ایشان سید علی بن طاووس در طواف از محمد
 بن اصف نحوی از کتاب مجسمه نقل فرموده که آن سینه من الصحابه و سته من
 ان یسیرن کانوا یفتنون باباحه متعه التاب و ان ابو علی حسن بن علی بن زید که از
 کبار رجال این عصر است آورده که شش کس از صحابه و شش کس از تابعین که

این حدیث در کتب معتبره
 آمده است

که ناهای آنها را ذکر کرده فتوی با ما تحت متعنه ادا دهند و ایضاً فی باب بنی البنی
در آخر فتح الباری شرح صحیح البخاری همکذا حکای بعض الحنفیه عن مالک الجوزی و قد خلف
السلف فی المتعنه قال ابن المنذر جاز عن الاوائل الرخصة انتهى و فریب این در میان دکان
نوشته و معلوم است که بمقتضای حدیث سیدان مثل اصحابی کالجزم باهم اقتدیم
استدیم اقتدای هر یکی از صحابه مذکورین در باب عدم نسخ موجب استقامت و استقامت
انتهی **اقول** همین کلام صاحب رساله را بتغییر سبب بجانب او معطوف می سازیم
میگوئیم بدانکه از ملاحظه اخباریکه درین فائده و در فائده اولی از جناب یعسوب المومنین
علی بن ابیطالب روایات متفق علیها بین اهل السنه و الشیعه و مطابق آن از سیره
بن معبد جهنمی بمعبرض ترقیم آمده و از کلام علامه نقضانی که در شرح مقاصد گفته
من انه قد ثبت لشيخ ابائه متعه النار بالانار المشهورة احكاماً من الصحابة علی ما روی
محمد بن الحنفیه عن علی رضی الله عنه الی اخر العبارة التي نقلت فی جواب الوصیه الثالث
من الفائدة الثالثة بثبوت نیوست که جمهور صحابه عظام رضی الله عنهم قائل بنسخ
حکم متعه بوده اند که سید و سرور ایشان امیر مومنان جناب علی بن ابیطالب است
و آنحضرت بمقتضای حدیث متفق علیه علی مع الحق و الحق مع علی و در معه حیث دار
و قوله صلی الله علیه و آله وسلم اقصاكم علی دیکر اخبار بسیار مطاع و واجب الاتباع است
چنانکه در فائده عاشره خواهد آمد که حدیث لولا ما سبق فی ابن الخطاب فی الاشی
که در کافی از آنحضرت مروی است دلالت بر حرمت متعه دارد خصوصاً نظر بریکه
قریب بعین مضمون از ابن عباس هم مروی است چنانکه در وجه چهاردهم فائده
ثالثه از بنایه ابن اثیر روایت فرموده منقول و ضمیمه مذکور و اختصار او با کفایت
و مستوفی بودن شریف قلنا ان جناب و شهادت و جمیع ادوات قولی با ما تحت متعنه

فهمانیدن حضرت امیر المومنین با و چنانکه از صحیح مسلم در جواب وجه یازدهم منقول
شده ملکه و آیات محرمه تحريم متعه از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله
و سلم چنانکه در تهذیب و المستبصار از کتب شیعه و در صحیحین و دیگر کتب حدیث
اہل سنت بواسطه حضرت امیر و اولاد امجاد از جناب عزری است اول دلیل است
بر آنکه جناب امیر کبیر و اولاد امجاد ایشان متعه را حرام میدانستند و اعلام بحرمت
آن میفرمودند چنانچه خدا و رسول آنرا حرام نموده اند و نیز از مطاوعی کلام بر اخبار
سابقه معلوم شد که بسبب تجویز متعه النابیطه عمر بن العاص خلاف واقع
بر رجوع ابن عباس از تجویز آن نابت و واقع و چه خوش گفته است سید علی بن
طاووس در طراف که آن گسته من الصحابه و گسته من التابعین كانوا یفتون
بابا متعه لیس چه هرگاه از جامیر صحابه که نوبت نشان از هر آنرا در گذشته و از
جامیر تابعین که مرتبه نشان از لکوک میرون رفته شش شش کس بحکمیت عدم علم
بنسخ قائل بجزای آن باشند پس مخالفت ایشان با جامیر خلافت خواهد بود نه اختلاف
و حال حکم امام مالک بن نجیح بر آن در جواب فائده خامه خواهد آمد و معلوم است که محققا
حدیث اصحابی کالنجوم حاجت افتد اصحابی بوقت موجود نبودن حکم مخصوص می افتد
و چون حکم حرمت متعه مخصوص از حضرت ضعیف و عزری از جناب حضرت امیر و اولاد
امجاد ایشان و جامیر صحابه باقی است پس اهل سنت را بطرف و چهار کس دیگر از صحابه
که بسبب عدم اطلاع بر نسخ با حضرت امیر و جمهور صحابه خلاف ورزیده اند نه حاجت
اتقید اوند در هیچ قول ایشان تصور است احوال فائده را بعد در اثبات منسوخ
نشدن حکم متعه بتقریر آخر و تحریر این دلیل بیاورد و هیچیک غرض از بی در تقصیر گیرفته
انست که اگر ناسخ موجود می بود البته یا بتواتر معلوم میشد یا بطریق آحاد تقریر

فائده ای

بر تقدیر اول لازم می آید که علی بن ابیطالب علیه السلام و عبد الله بن عباس علیهما السلام
بن حسین شکر احری باشند که بتوالتش متواتر از دین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
معلوم است و ذلک بوجوب تکفیر و هو باطل قطعا و بر تقدیر ثانی یعنی ثبوت باطل
بطریق احاد لازم می آید که منطون و باطل منقطع باشد چه اصل ثبوت حل متناهی باطل
قطعی و متواتر ثابت شده و این باطل است که منطون رفع حکم قطعی نماید نیست قطعی
اینجمله عبارت علی نوشته و بعد از آن در صدد جواب آن شده مقتضای الطریق
ثبوت لکل تخشیش و چه ضعیف متثبت شده گفته قلم الزام آن یکن
متواتر او احادا قلنا لعل بعضهم سمعتم ثم نسبه انتهى و الکلام دلالت بر عجز او از جواب
دارد و غفلت او از روایات مذکور چه احادیث سابقه دلالت میکند بر آنکه
جماعه مذکورین نهی عمر را شنیده اند از جانب او امید هستند نه از جانب خدا و رسول
بهین ابراهیم سارقه و مشاجره می نمودند و اصرار بر قول خود می ورزیدند چنانکه گفتگوی
در این باب در میان ابن عباس و ابن زبیر و وقوع آن در تفصیل گذشت پس معلوم
نیست که فخر رازی این احادیث را دیده بر قول خود که سمعتم ثم نسبه باشد عمل کرده
و علم بحال و تقاضی بر آن فرشته یا با وصف اینجه تخرید احاطه بر این احادیث اخبار اصلا
اطلاع نداشته ان هذا شی عجیب انتهى کلام صاحب الصیلة و قولی حاصل کلام
امام رازی منع است بر حصر منع در متواتر و احاد که از کلام مستند است مستفادی شود
بیان منع آنکه الفهم اخبار شرعی بطریق متواتر و احاد نسبت بر ناقص خبر رسول است
نه با معین آن از زبان رسول چه اگر ناقص آن در گزشت بر تبه رسیده باشند که
اتفاقشان بر کذب یا وقوع کذب در ایشان اتفاقا و اداة محالی باشد پس خبر
متواتر است و الاخر احاد و بعد از وضع این مقدمه بر عقلا خفای ندارد و کلام منع خبر مذکور

با بداع شق ثالث میبکند باین طریق که حصه ناسخ در متواتر و آحاد مسلم نیست چه جائز است که
 ناسخ نسخ صحابه باشد از زبان رسول هرگاه برین احتمال متوهم میشد که در صورت
 احتمال سماعت ناسخ از زبان رسول باز انکار بعضی صحابه چگونه متصور می شود و جواب
 باینطور بیان فرمود که جائز است که این بعضی ناسخ را سماعت کرده سهو نموده باشند
 چون امام رازی قبل از کلام محبوث فیہ ثابت کرده آمده است که سکوت کل صحابه
 بوقت نبی حضرت عمر رضی الله عنه از متوهم بنا بر علم آنها بمنسوخیت آن بوده لهذا
 در اینجا قول حضرت عمر و تسلیم سکوت صحابه را ثابت می کند و تسلیم این بعضی ناسخ
 قرار داده و سهو و لبس میان بعضی صحابه بعد سماع آن که امام در مقام ابداع احتمال ذکر
 کرده است حکم الانسان بساوق السهو و لبس میان استبعادی ندارد و بنا بر این مجتهدین
 در بعضی مواضع تصریح بسهو و خطای رواه خود فرموده اند چنانکه نقل آن از مجتهدین
 در همین فائده در جواب وجه بیوم تنبیه مذکور خواهد شد پس احتمالی که امام رازی ذکر کرده
 غیر مستبعد بل آتی و تسلیم وقوع آن از علای فریقین منع و ابداع انقسام احتمال برای صحت
 منع کافی و روانی و اگر استبعاد منع امام منوعی از خاطر سامعین زوال نه پذیرد کوئم
 اتفاق معلوم شده که کلام امام در اینجا مقام بطریق منع است بوجه خبر در متواتر و آحاد
 با بداع احتمال سماع تمام نسبان و از قواعد مقرر علم مناظره است که اذال نظر اما احتمال
 نظر الاستدلال و لا بد من البطلان تصریح است لانه مقام استبعاد اگر عظمی
 شود از منع بعضی علای اهل سنت با بداع احتمال برع جواب داده اند و اصلا
 بخاطر نگذرانیده اند که بواجب منع اختراع احتمال کفایت نمی کند بلکه در اینجا اگر استدلال
 بر مقدمه منوعه می باید و لا استدلال با احتمال حالا شاید این دعوی باید نشیند پس باید است که
 علامه علی در کشف الحقی در طعن قرطاس که اول مطالع حضرت عمر است میفرماید منها قوله عن النبي

جواب
 وجه بیوم

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما طلب فی مرضه دواء و کتبوا لکتاب فی کتابه لا یخلفون
بعده و اراد ان ینص حال موته علی بن عجمه علیه السلام فضعهم عمر الخ و چون بر قول علامه علی
اعنی و اراد ان ینص الخ منع ظاهر شود می شد لهذا فی فصل بن روزبهان بکتاب این قول
فرموده ثم ما ذکرناه اراد ان ینص حال موته علی خلافة علی فهذا من باب الاخبار بالغیبة
لم لا یرید ان ینص بخلافه الی کبر و قد و افق هذا ما روینا عن عائشة ان قال اذ عجل الی اباکم
ایاک حتی اکتب لکم کتابا انتهی و ای کلام نرود بر ظاهر منع ظاهر هست مع السند لیس
بکتاب آن مطابق قوانین متعارفة متناظرة ذکر دلیل و البطلان این احتمال واجب بود و
قاضی نور السد شوستری بکتاب این منع ظاهر و الاحتمال اطلاع علی الغیبة را مسلم داشته
تصحیح این احتمال بوقوع آن بالهام و تأیید آن بحدس و تفسیر علم سلف حاضرین بآن
بقدر آن موجه للعلم ذکر کرده بعد آن تصحیح بعدم لزوم اخبار بالغیبة فرموده در گذشته
حیث قال ان الاطلاع علی الغیبة یمکن بالهام و تأیید بالحدس و التفسیر کما ورد من قول
صلی الله علیه و سلم اتقوا فرسه المؤمن و قد علم ذلك السلف الحاضرون هناك لقرا فی حق وجهه لکتاب
و اخبار و ابمن بعد هم ظاهریم الاخبار بالغیبة و اینقدر خیال فرموده که درین مقام
بکتاب منع اقامت استدلالی می بایند ابداع احتمال لیس هرگاه استدلال علامه علی که
قاضی نور السد در دفع منع فضل بن روزبهان از آن عاخر شده بر خلاف قوانین متعارفة
مناظره تصحیح احتمال نموده و هرگاه جواب قاضی غزنوی از منع تصحیح احتمال نرود شیعه مسامحانه
باشد لیس منع امام رازی بر استدلال مجوزین مستبعد ابداع احتمال سهو سامعین که کثیر الزعم
و تسلیم آن نرود علما یسئی و شیعه در غایت شیوع است که امام مقام استیجاد
باشد قولیه چه احادیث سابقه دالت میکند بر اینکه جماعت مذکورین ہی عمر را نرسیده از
از جانب او رسیده باشند الخ کوئم توهم دوم و دلالت شیعه بر کلام امام قدس سره صورت

نی بند زیرا که مفاد کلامش آنست که جائز است که بعضی صحابه مانع جواز متعذر باشند
بقتضای بشریت سهو کرده باشند و باز هرگاه حضرت عمر ذکر حرمت آن در جمع عظیم
فرمودند بیا دایمان آمده چنانچه سکوت ایشان قرینه این تذکره است و اینکلام
اصلا دلالت ندارد بر اینکه یکی صحابه منکرین نسخ که قریب دو چهارتن باشند مانع را
از زبان جناب رسالت مآب شنیده فراموشش کرده بودند و بعد تذکر حضرت عمر بیاد آید
آمد بلکه جائز است که مصنف علی انکار نسخ یا نسخ را پس از زبان آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم شنیده باشند یا اگر شنیده باشند بعد تذکر بیادشان نیامده باشد لهذا امر را
بر انکار داشته پس استبداد منکرین نسخ بر قول خود بمنع امام که احتمال سماع بعضی را
شأنست مفرقی نمیرسد چه ظاهر است که آن قدس سره احتمال سماع کل صحابه مانع
متعذر را در جمیع شان را از آن تذکر حضرت عمر راه نداده تا اضرار بعضی بر قول اوست
آن اضرار بمنع امام نماید و مع هذا گوئیم در جواب وجه دوم و وجه سیم فائده ثانی معلوم شده
که عبد الله بن عمر و عمر بن حصین هرگز قائل باباحث تمتعه نبودند و روایاتی که
از آنها منقول است در رد آن در متعرج الحج منطوق جمیع آنست که در بیان وجوب این
عبد الله در وقت رویت حکم باباحث آن نموده بلکه نقل جواز آن در او قاست لایق
کرده و آن دلالتی بر قائل بودن راوی منطوق روایت بر وقت رویت ندارد
و این عباس از قول باباحث تمتعه رجوع کرده بود بدلیل الروایات التي مر بعضها
و بسیاری از بعضیها را که بالغرض رجوع این عباس شایسته نشود در خصوص روایات
جواز عدم آن متعارض ماقط خواهد شد و در جواب او مشکوک فیہ خواهد ماند و اگر
بشاک قطع قائل شویم این عباس نیز بیکه و کس دیگر که بخوار تمتعه قائل بودند نزدیک
خواهد شد و مخالفت دو سه کس با جماعات کثیره که قائلین نسخ باشند خلاف

خلاف خواهد بود نه اختلاف آن بجهت غیر معتد به بود آن ضرری بمنع امام
 نیرساند قوله چنانکه گفتگوی که در این باب در میان ابن عباس و ابن زبیر بوقوع
 آمد بتفصیل گذشت الخ گوئیم در قول سابق لا ضوج بیوسته که بلیقسم خلاف ضرری
 بمنع امام نیرساند و معینا گوئیم بتفصیل گفت و گوئی که در میان ابن زبیر و ابن عباس
 واقع شده در وجهیستم از این بابی الحذید معتزلی و صاحب منهاج الفاضلین شیعی
 نقل کرده امثال این روایات نزد امام غیر معتد بها است پس بجهت عدم اعتقاد آن
 نسبت تجادل و تفاضل بجنب امام رازی که مثل محقق طوسی قائل بفضله و کمال اوست
 کما سیاتی نقل بعض عباراته الدالیه فی اثبات جواب الفایده لایحه از مدعیان علم مستبعد
 و معینا همین کلام در حق محقق طوسی جاری است در انکار ادعا و پیشه او را و خطبه
 باقر العلوم او را چنانکه نقل آن از مقدمه نیراسر انصاری در وجه پنجم فایده نائیه گذشته
 فما هو الاکم من جانب المحقق الطوسی فهو جوازا من جانب الامام الرازی قال اما ان
 خواهد نظر اسد در صوابع خود که جل مضامین تحفه ثمان عشریه شاه عبدالرزاقی در این صوابع
 است نوشته و عبارت مکه زاد اما با یکی عن عبدالله بن عباس فی المتعه فانه کان یقول
 ابا جهل المفسط الیها بطول النوبه و قد انزل الیها الجده ثم رجع عنه و استدل بالحاجی من طرف
 الخطابی الی سعید بن جبیر قال قلت لابن عباس لقد سارت لفتیاک الرکن و قالوا
 فیها شعر قال و اما قال قلت قالوا شعر فقلت للشیخ لا طال محله + بایشیخ بل کاسی
 فتیا ابن عباس + فی غیده رخصه الا طرافاته + یکن مزا که ختمه اناس +
 فقال سبحان اسد یا هذا انقیص و انما هی کالیتة و الدم و لحم الخنزیر لا تحمل الا السقطه و قد
 الرندی عن ابن عباس قال انما المتعه فی اول الاسلام کان الرجل یقدم الیها لیس فیها
 معرفه فیتزوج المرأة یقدر ما یری انه مقیم فیحفظ له متاعه و یصلح له شیئ حتى اذا تولت المرأة

الا علی از واجهم او ما ملکات ایانهم قال ابن عباس کل فرج سواها حرام انتہی و صاحب تحفه
 اسراق آن نموده در باب مطاعن میگوید و آنچه گویند که ابن عباس بخوبی میگردد کاشش
 و تباع ابن عباس را در جمیع مسائل لازم گیرند تا ویراه آورده قصه ابن عباس چنین است
 که خود بر آن تصریح کرده می گوید که متودر اول اسلام مطلقا مباح بود و مالا مضطر را مباح
 چنانچه دم خنجر رو میته پسند الحارمی من طریق الخطابی الی آخر ما فی کلام الصواعق لبس مدح است
 باینکه هرگاه نیاز روایات کثیره اهل سنت ثابت شد که مذنب ابن عباس قول کل مشیت
 مطلوب یا نبوت رسید ما آنکه مقید بحال اضطرار بود یا نه لبس امری اخر است و برای
 ما مضرتی ندارد اگر چه از روایت واحده ثابت نمی تواند شد انتہی بقول چون کتاب
 صواعق بر طریح واقع است لهذا صاحب تحفه کتاب خود را بر نسق آن تالیف کرده و
 اکثر ابواب و ذکر حج الزامیه بر طبق آن بعمل آورده لهذا بعضی مضامین تحفه با بعضی مضامین
 صواعق مماثل و نسق هر دو متن کل گشته لیکن بجهت این تماثل خبری حکم نمودن بمبروق
 بودن حل مضامین تحفه از صواعق منجمله بدایع است بحد وجه اول آنکه مسئله متعین را
 صاحب تحفه مجمل و مفصل در ابواب متعدد و آن کتاب ذکر کرده چنانکه در باب فقیهات
 مطاعن تفصیل آن فرموده و در بعضی ابواب دیگر راه اجمال در آن پیچوده و در نه
 باب کلام صاحب تحفه درین مسئله شکی اگر تحقیقات و تدقیقات عالی است که کلام
 صواعق از مثل آن خالی کمالا بخفی علی من راجع الی الکتابین الذکورین و صاحب سال
 کلام صاحب تحفه را درین مسئله از مظان آن متبع کرده بر آورده است اما باده پاره و
 بعضی که بکمان خود متصور الدفع بنداشته در خوانده متعده نقل نموده و بعضی دیگر
 که باین صفت نه انگاشته را با ساقط فرموده و در موضعی از مواضع مذکور بود
 این مسئله که بجهت اتحاد فن و در حدت مسئله عجوبت عنها چیز سطر از عبارت تحفه

تحفه با عبارت صواعق مماثل واقع شده با اعتبار این مماثلت خبری عبارتست مماثلت صواعق
 شاید اتهام سرقه ساخته ذکر کرده آنرا مورد حکم سرورق بودن جل مضامین تحفه
 از صواعق تصور نموده و آنقدر زیاده بسته که در صورت منافیست بین عبارات الکتابین در
 معظم تقریرات و اتحاد در چند سطر حکم سرورق بودن جل مضامین یک کتاب از کتاب
 دیگر نمودن موجب استخراش ناظران هر دو کتاب است و چون ارباب بصیرت
 ازین بیان دریافته اند که درین مسند معجزه الازاد که در کتاب تحفه مواضع متعدده مذکور
 یا وجود دلیل و متکرر الذکر بودن آن در عبارت آن کتاب و صواعق همگی در چند سطر
 شرکت اتفاق افتاده که آنرا صاحب السیف غنیمت دانسته بنا بر تائید اتهام سرورق ذکر
 نموده پس دیگر عبارات تحفه را بر آن قیاس کرده خواهند داشت که شرکت در مضامین
 تحفه و صواعق در اقل مواضع یا بر اتحاد فن واقع است نه در جل آن کما زعمه صاحب الرساله
 و هرگاه شکرست که در جل مضامین تحفه و صواعق واقع نباشد پس اتهام سرورق جل مضامین
 تحفه در صواعق منهد او نام باشد و ویم آنکه گوئیم چنانکه بعضی مضامین تحفه با بعضی مضامین
 صواعق متماثل است همچنان مضامین بعضی ابواب آن با بعضی مضامین نواقض الردیف
 و دیگر کتب این فن که مستبکر ذکر بعضی حج الزامیه باشد متماثل است پس وجه زعم خصوص
 سرورق بودن جل مضامین آن از صواعق جدا باشد سوم آنکه گوئیم هر دو کتاب که در یک
 فن فرض کرده اند غرض مشیخ مواضع و مفاصل مضامین آن هر دو متماثل میباشد
 پس میباشد که هر کتاب بلاخر از سابق سرورق باشد و در صورت صحیح این معنی لازم آید که
 کتب و الذماده صاحب السیف بهجت مانور بودن جل مضامین آن از احقاق الحق
 و بحار الانوار و دانشها ازین کتب سرورق باشد و رساله مخاطب ازین کتب و التفسیر
 منشیح الصادقین و تهذیب الاحکام و ترجمه اثنا عشریه و دانشها سرورق باشد زیرا که

نایم رساله مخاطب ازین کتب با خود هست چنانکه در جواب فائده آورده
 نموده بهان بعضی عبارات با خود منها کرده شده چهارم آنکه گوئیم بعضی تحقیقات
 و تدقیقات مفیده که صاحب تحفه در کتاب خود ذکر کرده مستفاد از مصنفات
 بدیش مثل قرة العینین و انزال الحفا هست چنانکه اکثر مضامین رساله مخاطب
 بمولفانته و الدبر که او ارشاد است و بعضی از نیازج طبع و قواد صاحب تحفه و اگر
 است سائده که ام انتخاب دیگر علمای اهل سنت پس حکم بمبردق بودن جل
 تحفه از صواعق چگونده است این پنجم آنکه گوئیم صاحب رساله جل مضامین تحفه را
 از صواعق و صاحب نامه اثنا عشریه آنرا با خود از منقار المشکلات قرار داده
 صواعق بعد اسقاط حکایات رشقه العیارات آن که زائد بر اصل مطلب
 به اعتبار بقدر نصف تحفه خواهد بود با آنکه باب ثولاد و ثیرا که منجمه
 نصف باعتبار شدت نفاست تحقیقات است رساله در صواعق مذکور
 تاج المشکلات نام حاشیه منبیه تحفه است پس حکم با خود بودن
 ظاهرین هر دو کتاب مقام استغراب و تعجب طاربتاب باشد
 در این مقام صاحب تحفه و صاحب صواعق هر دو روایات رجوع
 حکم صحیح از مستند نقل عن جامع الترمذی و کتاب ناسخ الحدیث و منقول
 و کتاب مشهوره آفاق است ذکر نموده اند و تا حال بدریافت
 باجمعت اتفاق و مناقل بر نقل از کتب مشهوره یکی را از دیگری
 الحمد آنچه صاحب رساله در دفع کلام صاحب تحفه و صاحب صواعق
 رکاه بنا بر روایات کثیره اهل سنت ثابت شد که مذرب
 اهل متعه است مطلوب با به ثبوت رسید الخ اگر چه جواب آن

از صواعق
 و نیز اگر
 رجوع
 بر نقد
 کرام حصه
 تبعیت
 ائمه اطهار
 آن مورد
 مخالفت

جواب است در وجه دوم مانده نمانده گذشته لیکن ای مقام فضل بر آنان گویم با نظر
 که باطل است ما جز از منته در حالت ضرورت است یا در حالت سخت یا اعم ازین
 هر دو اگر چه در حق اول است پس از آنکه ترک مذنب شیخ لازم می آید چه در مذنب
 شدیم چه بر علی افضلیت آن از تکلیف دائمی در حالت بیعت ثابت است چنانکه احادیث
 و امامیه که بعضی از آن در فائده ماثوره مذکور خواهد شد دلالت بر آن دارد در ظاهر است که
 بیعت حتمه در این مقام مجایز متعه در حالت بیعت است مثل مجایز نکاح و مجایز شیخی و بیعت
 ضرورت ماز افراد مجایز فی حال السیه نیست چه اکل معینه و لحم خنزیر را که در حالت محضه
 جایز است مگر بی جائز فی حال السیه نمی گوید و اگر مراد شیخ ثانی یا ثالث است پس آن
 خود ازین روایت ثابت نمی شود چه ظاهر است که از ثبوت اباحت مقیده چیزی
 بحالت اضطرار اباحت آن در حالت سوت یا اباحت مطلقه آن اعم تر
 آن یکنونی خاتمه السیه و حاله الاضطرار لازم نمی آید و آنچه گفته است که اگر چه از روایت
 و احده ثابت نمی تواند شد انتهی مقام استیجاب است زیرا که از روایت حاضری که روایت
 و احده است و همچنین از روایت صحیح مسلم که صاحب ساله آنرا در وجه دهم از فائده
 ثالثه ذکر کرده مقید بودن مجایز متعه بحال اضطرار نزد ابن عباس ثابت می شود و کما
 این روایات بسیار از ابن عباس مرسله و درین بحال بموافقت عیدیم
 منقول است که هر دو احد از آن دلالت بر مقید بودن مجایز آن ^{تقریباً} این
 عباس بحال ضرورت و اضطرار دارد ^{قال} طرفه ترا سکه و اینست منسوب خود
 می آید و اتباع از ثانی خواهد کاش از کتب شیخ این روایت را
 نقل می کرد و باز اگر اتباع آن ^{مستبعد بود} مستبعد بود
 استنباط ^{استنباط} قول ^{استنباط} استنباط

بیعت حتمه در این مقام مجایز متعه در حالت بیعت است مثل مجایز نکاح و مجایز شیخی و بیعت ضرورت ماز افراد مجایز فی حال السیه نیست

باز تهنید و استنصار روایت حرمت منتهی بسند اهل بیت اظهار از حضرت امیر المومنین
 علی مرتضی علیه السلام مروی است که بر توبه و توبیخ تراز قول ابن عباس است
 عبارت نقل نموده حالا از صاحب رساله اتباع میخواهد می بیند که ایشان بچوب اب
 این راه انصاف می پویند و یا طریق اعتصاف می جویند **قال** در دایم که ما از
 طریق اهل سنت در اثبات اینکه مذمت ابن عباس حلت و حوازی منته بود نوشتیم
 چنانچه دستی این شاه عزیز تبعیت این نمی کنند و در مسلک اتباع ابن عباس درین
 باب خود را معظّم ساخته سعادت دارین حاصل نمی نماید **انتهی اقوال** اگر روایت
 حلت و حوازی منته که صاحب رساله از ابن عباس نقل نموده معارض بر دایم صحیح
 حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام که استاذ ابن عباس و امام واجب
 الاتباع بودند و آن روایات در کتب شیعه دستی موجود است و قد نقلها غیر مرة و
 سببی ایضاً فی مواضع مناسبه نمی بود و نیز اگر حضرت امیر علیه السلام ابن عباس را
 از فتوای اباحت آن از جرّی فرمودند چنانکه در صحاح اهل سنت موجود است
 و نیز اگر فتوای مذکور از ابن عباس مخالفت جماع صحابه کبار است نمی بود و نیز اگر
 رجوع شان ازین فتوی منقول نمیشد البته صاحب تحفه تبعیت ابن عباس میکرد
 بر تقدیر ظهور صورت مخالفت در میان ابن عباس و حضرت امیر انام و جماع صحابه
 کرام حصول سعادت در مخالفت ابن عباس و تبعیت ابن عباس حاصل نیست نه در
 تبعیت ابن عباس بجان الله شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی که حدیث احادیث صحیح
 ائمه اظهار انطباق منافاة آن با مذمت خود و معارضه با دیگر اخبار رو کرده و با وجود
 آن مورد طعن علای شیعه نشده و صاحب تحفه بجهت ترک این است ابن عباس را
 مخالفت مریکه این بار و ایست حضرت امیر ابرار و جماع صحابه کبار مطعون میباشد

عبد الغفور

صاحب اشتغال بالجماع معلوم است که اقرار العقل و علی تقسیم مقبول است
 و در اقرار هم لا تقسیم پس حدیث رجوع این عباس از مذہب خود غیر مسلم چه
 هرگاه با اعتراف علماء و رواة شما مذہب این عباس ثابت شد پس بطریق مستقیم
 باقی خواهد بود تا و قیله قطعا رجوع او از ان مذہب ثابت شود انشی اقول مثل
 این کلام از طرف صاحب تحفه بر کسی که بجواب کتاب او تکالیف کشیده اند
 جاری میشود و این طریق که صاحب تحفه بر شیعه با خبری که در طریق ایشان مؤید
 مذہب اهل سنت و مفسر مشرب شیعه واقع است استدلال میکند و علمای شیعه بخوا
 آن احادیثی که در طریق ایشان مؤید مدعی ایشان و مفسر دعوی صاحب تحفه است
 ذکر می نمایند پس مطابق تصریح صاحب رساله احادیث داله بر مطلوب صاحب تحفه که در
 کتب شیعه مرذی است بنابر بودن آن از قبیل اقرار العاقل علی لف مقبره مقبول
 احادیث داله بر مطلوب شیعه در کتب ایشان بجهت بودن ان اقسام اقرار
 العاقل لف غیر مقبره و نامقبول باشد و همچنین لازم می آید که احادیث حرمت متعه
 که احقر العباد سابقا از کتب شیعه نقل کرده بجهت بودن آن از قبیل اقرار
 العاقل علی لف مقبره باشد و احادیث اباحت آن بجهت بودنش از باب
 اقرار العاقل لف نامقبور قال و خبر واحد بر تقدیر صحت مفید ظن است البتة
 لایردی الا یقین شد انشی اقول مفاد این کلام بخوبی مفهوم نمی شود زیرا که قول
 این عباس بجز امتیحا که باخبار احادیث ثابت شده همچنان رجوع او نیز از ان همین
 قسم اخبار به ثبوت رسیده پس قول او را که مثبت جواز متعه است قطعی الحکم که
 مفاد خبر منواتر است فرض کردن و اخبار رجوع را بجهت بودن ان از احادیث مقام
 آن گفتن مقام استعجاب است قال علاوه بر این تا نقض صریح در اول کلامش

در روایت ترمذی موجود است چه اول تصریح نموده باینکه حدیث عباس
 صحیح است برای مضطر و حدیث حارمی را هم می آورده و در حدیث
 چنین است که حدیث اول اسلام بود چون آیه الا علی از واجهم نازل شد ابن عباس
 رجوع نمود از فتوی اقول در کلام صاحب کشف و روایت ترمذی هیچ تناقض نیست
 چه در اول کلام صاحب کشف تصریح نموده است که حدیث ترمذی حارمی را هم می آورده برای مضطر بعد از
 علمه رایج است و در روایت ترمذی حارمی را هم می آورده اول اسلام قبل از
 وقوع نسخ است پس بجهت اختلاف زمان و لحاظ نسخ و عدم آن و قید اضطرار و عدم
 آن تناقض مرفوع باشد **قال** کاشن بیان می کرد که وقت اباحت برای مضطر که
 فتوای ابن عباس بود که هم وقت بود از فتوی اقول بموجب تمامی صاحب رساله
 بیان می کنیم که آنوقت از زمانیکه حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنہ ابن عباس را
 از فتوای اباحت منع فرموده بود و دیگر صحابه بحکم آن اقرار نموده بودند تا
 قریب وقت موت ابن عباس است **قال** و ظاهر امکان ناصب چنین
 است که آیه الا علی از واجهم بعد وفات جناب رسالت نازل شده معلوم
 است که این فتوی ابن عباس بعد از حضرت و بعد از عمر بوده چنانچه حدیث اول
 بنیه مازنی الا تشق که این اثر آورده بر آن دلالت تمام دارد از فتوی اقول
 این فتوای ابن عباس بعد از حضرت بجهت عدم علم بناسخ بود و در تقسیم
 شبهات بجهت عدم ظهور ناسخ اکثر صحابه را در بعضی احکام رو داده
 و بعد از حضرت عمر بر تقدیر تسلیم فتوای ابن عباس بعد از بنیه بجهت عدم
 تحقق بنسخ بطوریکه رافع یقین اینان می تواند شد و بوده باشد و فتوای ابن عباس
 متعذر بطور اطلاق بعد از منع فرمودن حضرت امیر در خبر منع است و حدیث اول بنیه مازنی الا

که صاحب رساله در این مقام ذکر کرده جوابش در وجه چهاردهم فائده ثانیة مذکور شد
و از آن معلوم می شود که این حدیث دال بر حرمت متعه است نه بر اباحیت آن
قال و بیضادی در تفسیرش گفته و جزا بر ابن عباس تم رجع متعه محذومه و این
میرج است زیرا که ابن عباس از فتوای امامت در وقت موت رجوع کرده
بس چگونه بار و است ترندی جمیع می تواند شد مگر آنکه بگوید چنانچه نسخ متعه در حق
نشده است نزول آیه تیزترین واقع گشته یکی در وقت پیغمبر غذا در یک در وقت
خليفة ثانی انتهی اقول در روایت ترندی و قول بیضادی منافاتی نیست
بیانش آنکه قول بر رجوع از ابن عباس در مجالس متعدده و اوقات کثرت واقع شده
باشد و آخر آن اوقات وقت موت قرب ادا باشد پس هر کسی بوقتی که شنید
بر و است آن مع قید وقت سماع مبادر گردید و هر عاقل میداند که صد در قوی
از شخص واحد در اوقات متعدده استبعادی ندارد پس اگر ناقلین مطابق سماع
خود روایت آن بقید اوقات مختلفه نموده باشند در آن چگونه منافات
منتویم میشود و مع هذا گوئیم انما ایما رفته بطرف اینکه رجوع ابن عباس بعد من
حضرت امیر از فتوای جواب آن در حالت توسعه بود و اندک بعد این منع بخیر
آن در وقت اضطراری نمود و قرب بوقت موت رجوع از مطلق اباحیت
نموده اعم من آن یکون حاله السببه او حاله الاضطرار فلما سافاه بین و اولیه الرحمه
و قول بیضادی و آنچه صاحب رساله در این مقام بعضی کلمات خارج از ادب علما
بر زمان آورده چون جوابش منافی شرط این عماله است لهذا التفتی بطرف
آن نموده شد **قال** و ایضا معلوم است که گفت وگوی ابن عباس با ابن زبیر
در آخر عمرش که در آن وقت مکفوف شده بود بوقوع آمده و حاصله بر آن داشته

پس وقت رجوع کدام بود و عجب است که ابن عباس تمام وقت ازین آیه خبر داشت
 انتی اقول مدفوع است بچند وجه اول آنکه گفت و گوی ابن عباس یا ابن الزبیر
 در باب متعنه الناب و حالت مکفوف شدن ابن عباس که صاحب مسئله در وجه
 ششم از شرح پنج البلاغت ابن ابی الحدید معترلی و از کتاب منهاج الفاضلین
 نقل کرده جوابش در همان مقام مذکور شده و آنچه در وجه یازدهم از صحیح مسلم
 نقل کرده اگر چه جوابش در همان مقام مذکور است لیکن در اینجا بطرز دیگر گوئیم
 که جواب روایت صحیح مسلم و جواب روایت شرح پنج البلاغت و منهاج الفاضلین
 بر تقدیر تسلیم روایت اینها دو کتاب آنکه چون ابن الزبیر بر ابن عباس نقل فتوا
 حوازی متعنه از طرف ایشان بصیغه استمرار چنانکه در صحیح مسلم مذکور است و دیگر محاور
 نیز چنانکه در شرح پنج البلاغت و غیره است معنی کرده اند و ایشان نیز از ذکر
 رجوع که در هیچ مقامات دلالت بر عجز از جواب دارد سکوت و بزرگوار نشد
 نذر بر مخاطب دلیل مذہب مرجوع عنه و جوابات دیگر مطاعن بطریقی که محققان
 حال و مقام بود بیان کرده بودند پس درین اجبار صد و ده کلام از ابن عباس بخوار
 طعن مخاطب قرینہ حلیه است برینکه ایشان از مذہب مرجوع الیه سکوت و رزق
 دلیل مذہب مرجوع عنه ذکر کرده بودند پس این روایات در حقیقت محار
 نیست بر روایاتی که دال بر رجوع ابن عباس از فتوای اباحت متعنه است و آنچه
 گفته است که عجب است که ابن عباس تا آن وقت ازین آیه خبر داشت جواب
 آنکه ابن عباس ازین آیه بعد از نزول آن هر وقت خبر میداشت لیکن استنباط
 حرمت متعنه از آن قبل از وقت اعتقاد بحرمت آن ننموده و این خود ظاهر است که
 علم با قیست لازم علم بحدیج بالمتنبط منها نیست قال و ایضا العجب کل العجب

کل العجب که صاحب کشف اینقدر بعد از آنکه قطع بها و اخل از و اج است و ابن عباس
 جاهل از آن انتہی **اقول** هیچ مقام عجیب نیست بنابر آنکه صاحب کشف را با ابن عباس
 چه مناسبت تا تطابق در میان فهم اینها در حجت آید زیرا که نظر ابن عباس در
 دقائق تفسیر عامر و نظر صاحب کشف ظاهر پس ابن عباس بوقت التفات
 بطرف دقائق کریمه مذکوره در یافت که چون جمیع کوازم زوجیت مثل میراث عدّه
 و طلاق و غیر آن از متمتع بها منافی است پس زوجیت نیز از آن منافی باشد و صاحب
 کشف نظر شبهه عقدی که شبیه بعقد نکاح است متمتع بها از وجه قرار داده
 در نیصورت ازین بسته لال وقت نظر ابن عباس ظاهر میشود و نه جهالت ایشان
 تقریر است لالی که از طرف ابن عباس شماره اجمالی بطرف آن کرده شد بتفصیل
 دفع شبهات وارده بر آن در جواب فائده ثامنہ مذکور خواهد شد فایض **قال**
 و ایضا قول ترمذی حتی اذا نزلت الاعلیٰ از و اجهم مشعر است باینکه نزول این آیه
 بعد از متمتع است و حال آنکه این آیه یکمیه است و آیه متمتع مدنی پس ترمذی را اینقدر هم
 معرفت با قرآن نبود که متقدم را از متاخر بشناسد **و** اگر تو قرآن بدین مخط
 خوانی و بر روی مسلمانان به بالجهل سماوی فضع و انقرا از ناصیه این روایت
 ظاهر و پیور است اینست حال صحاح و محدثین این فرقہ که از قرآن هم خبر ندارند
 و یا پس قول خلیفه ثانی حینا کتاب الله نمی نمایند تا لغو این فرقہ چه رسد انتہی
اقول آنچه در این مقام افاده فرموده مقام استعجاب ناظرین ماهرین است
 بوجه اولی آنکه ترمذی نگفته است که کان ابن عباس سیفۃ محل
 المتعہ لآیه الوازدة فی سورة النساء حتی اذا نزلت آیه
 الاعلیٰ از و اجهم او ما ملک ایمانهم **قال** ابن عباس کل فرج سواهما حرام انتہی

تا بر او وارد شود اینگونه آیه الا علی از داجیم مکيه است و آيه متعه در نه پس آيه مکيه لبيب
 تقدم آن بر نه ناسخ حکم مکيه نمی تواند شد بلکه عبارت ترندی نیست قال ابن عباس
 انما نزلت في اول الاسلام كان الرجل يقدم البلد ليس له بها متعه فيتزوج المرأة
 بقدر ما يرى انه يقيم فتمت له متاعه و يصلح له شئيه حتى اذا نزلت الا علی از داجیم الی آخر
 ما نقل انفا پس ترندی حتی اذا نزلت الا علی از داجیم را غایت حل متعه که استفاده آن
 از کريمه فما استمتعتم من امرائکم است فان ختمه بلکه غایت برای جواز آن که
 در ابتدای اسلام ثابت بود گردانیده است و بر آن اعتراضی بقی غایت است
 لاحق اصلا وارد نمی شود زیرا که آيه مکيه غایت برای اسی دفع جوازی که در ابتدا
 اسلام واقع بود می تواند شد اعلم از آنکه این عباس برین برفع جواز قائم بود
 و یا من بعد نفهم جواز متعه از کريمه فما استمتعتم که از کريمه الا علی از داجیم ادب ملکست
 ایماهم الاية در نزول متاخر است حکم بااحت آن کرده باشد چون نسخ عبارت
 از رفع حکمی شرعی حکم شرعی دیگر است که تقری فی الاصول دار کتاب مردم متعه آنها
 در ابتدای اسلام حکم شرعی نبود بلکه بطور تعامل بود پس رفع آن نسخ نباشد این
 جواب نمی دیگر برای متعه لازم شاید دوم آنکه عادت بسیار و تابعین چنان جاری
 بوده که اکثر اوقات نزول الاية فی کذا می گفتند و از آن مراد میدانستند که آيه متعه
 این حکم است یا محتوی برین فردنه اینکه درین حکم خاص و فرد خاص نازل شده
 چنانکه شیخ جلال الدین سیوطی در اتقان میفرماید قال ابن تیمیة قولهم نزولت
 الاية فی کذا ایراد به تارة سبب التردد و ایراد به تارة ان ذلک اصل سبب الاية
 و ان لم یکن سبب حکم لکن سبب تعلق بینه الاية کذا و قال الزرکشی فی البرهان قد عرف
 من عادة الصحابة و التابعین من بعدهم اذا قالوا نزلت هذه الاية فی کذا

فی کذا فانه یرید بذلك انها تضمن هذا الحكم لان هذا كان السبب نزولها فهو من جنس
الاستدلال علی الحكم بالآیه لامن جنس النقل لما وقع انتهى وصاحب صوابه در بحث کرمه
انما ولیکم الله ورسوله الایه میفرماید قد تقررنی اصول التفسیر ان قول المرادی نزل فی
کذا البس نصاً فی المقصود انما هو من جنس الاستدلال الا اذا ثبتت عن البنی صلی الله
علیه و آله وسلم انه قال ذکرت اذا جمیع الصحابة علیه او اتفق علیه جماعهم و اول علیه العقل
انتهی و والد صاحب تحفه در قره البینین فی تفضیل الشخین میفرماید باید دانست
که در زمره سلف مقتضی آنست که در مثل نزولت فی کذا معنی دخول این فرد باشد
در جمله دلالاتیه اگر چه هزاران در آن مدلول داخل باشند الی آخر ما قال البس
تقدیر معنی قول تیرندی چنین باشد که گفت این عباس متعه در اول اسلام بود
تا اینکه از آیه الا علی ازواجهم الح حکم حرمت آن بجهت داخل نبودن مستتر بها
در ازواج بسبب استنفاد لوازم زوجیت مثل میراث و عده و طلاق مستطافند
پس یکی بودن آیه منافاتی ندارد با اینکه این عباس بعد مدتی از نزول آن تفسیر در آن
بکار برده آنرا متضمن حرمت متعه که تعامل آن داشتند دانسته باشد بالجمله رضام
فی تفسیر مخفی نیست که اهل قرون سابقه بعضی اوقات در ترتیب آیات مقدم
زمانی را موخر و موخر را زمانی را مقدم گفته اند و توجیهات آن در بعضی تفاسیر و شروح
حدیث موجود در علم اصول تفسیر قواعد لطیفه برای حل این اشکال معقود و والد
صاحب تحفه در فوز کبیر فی اصول التفسیر کرمه و الذین یکذون الذیب و الغفلة
انحرار که در کتب تفسیر و رسائل ناسخ و منسوخ بودن آن آیات زکوة
مذکور است چنانکه قاضی ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن علی اسفرائینی در کتاب ناسخ
منسوخ قرآن میفرماید و سورة التوبة فیها من المنسوخ ثلثة احکام فی قوله فاعلم

و الذين يكثرون الذهب والفضة قد ذكرنا من قبل ان في ابتداء الاسلام كان
واجب ان يصدق الرجل بما فضل الله له من امواله كما يشاء ثم نسخ بآية الزكاة
التي سن ان قرار داده می گوید معلوم است که سوره براء است آخرین سوره است و این
آیه یعنی که ازین کثرت الذهب والفضة در بعضی مفسرین متاخره است و فرضیت
ذکوة سن ازین بابها بود انشی کلام صاحب الفکر البکیر و بعد ازین لطیف بیان
ترجیه کن مشهور شده و چون بعضی از ترجیحات و اقتراحات اشکالات انظار آنها
منتقل شده بعد از و اما لا خفاء بنقل آن نه برداخته شد من مشاء الاطلاع علیه فخرج
ایده و ازین قبیل است آنچه ترمذی در جامع در تفسیر سوره روم ازین باب مکرّم سلم
روایت کرده قال لما نزلت الم غلبت الروم الآية وكانت فارس من زلت يده
الاية فاهرب من الروم وكان المسلمون يحبون ظهور الروم عليهم لانهم و اياهم اهل كتاب
و في ذلك قول الله تعالى و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصرون و و هو العزيز
الرحيم و كانت قریش بحب ظهور فارس لانهم و اياهم ليسوا باهل كتاب و لا اهل
سبب فكان نزل هذه الآية خرج ابو بكر الصديق يصيح في نواحي مكة الم غلبت الروم في
ادنى الارض و هم من بعد علمهم سيفلون في بضع سنين الخ و اخرج شده عن ابن عباس
انهم و در این روایت تنصیب است بر نزول کزیمه الم غلبت الروم الآية در مکه
مخلفه و حال آنکه در روایت دیگر که ترمذی در جامع خود از ابی سعید قدری روایت
کرده نزول کریم مذکوره در جنگ بدر که بعد الهجرة واقع شده بود مذکور است و
هرگاه آیه در مکه نازل شده باشد نزول آن در جنگ بدر بظاهر است نمی آید و
روایت نیست عن ابی سعید قال لما كان يوم بدر ظهرت الروم على فارس فاجاب
ذلك المؤمنون فنزلت الم غلبت الروم الى قوله يفرح المؤمنون بنصر الله الخ و في

و معنی نزول در اینجا ظهور تاویل آیه است فلا یزعم کون الآیه النازلة قبل الهجرة
 نازلة بعد ما ولا التکذابی فی النزول و کم لهذا القسم من النظر محفوظ فی الخاطر کما
 مخاضه التظویل و چون صاحب سالك بر علم اصول تفسیر بجهت قدرت آن اطلاق
 ندارد اشکالی بمقدم بودن کرمه الا علی بزرگوار هم را در نزول بر کرمه فاما مستقیم که آنرا
 بآیه متعه تفسیر کرده است بطریق بسیار ذکر کرده حرفهای ناشایسته در حق آن
 گفته و احقر العباد بنا بر شرط معهود بیان و تنبیه کلام الله که نزد مدعیان تشیع است
 و نقل خطای محلی خفیه و جلیه که در فهم معانی آن از علمای ایشان واقع شده ترک خود
 و با قطع نظر از اینهمه گوئیم که عبد الرزاق لا یجی در گوهر مراد میفرماید در میان علمای
 اهل سنت و در ترابز عباد محمد بن ایشان را یافتیم که از فضائل حضرت امیر المومنین
 علیه السلام با آنکه مخالف مقتضای نسبت صحیح پنهان کرده اند و هر چه بایشان
 رسیده روایت کرده اند و این از بزرگست عمارت فن شریف علم حدیث است
 انتهی پس موجب تصریح صاحب گوهر مراد لازم می آید که هر چه در باب متعه از
 ابن عباس به ترمذی و سعه روایت آن کرده پس باینجهت تشیع بر او و بر
 ائمه محدثین امانت که مطابق تصریح مصنف گوهر مراد و در ترابز عباد اند بعد از
 صواب و آنچه مصنف مذکور از مخالفت فضائل حضرت امیر المومنین علیه السلام
 با مقتضای آن گفته است بمقتضای عناد است با آنکه آنها را خود و در ترابز
 عباد گفته سیم آنکه گوئیم در کتب صحیح شیعیه نیز روایات بسیار مشهور بر نزول آیه
 تا شبهه تقدم بعد آیه تا شبهه اولیاء و نزول آیه یکم بعد واقعه که در سینه رو داده بود و بکثرت
 موجود است احقر العباد در اینجا هم روایات مختصراً بر ذکر و بحث از کتاب کافی
 طبری اکتفا نماید و اولی که در کتاب مذکور در بابی که مضمون است با آنکه بابی

علیت و الطف من التزیل مروی است عن احمد بن عیسی قال حدثنی جعفر بن محمد بن
 ابیه عن جعفر بن محمد عن فیروز خرد جل یعرفون نعمت الله ثم یکرهونها اکثرهم الکافرون قال لما
 نزلت انما یرکبکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویتؤتون الزکوة وهم
 راکعون اجتمع نفر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی مسجد الیربیه فقال
 بعضهم لبعض ما تقولون فی هذه الآیه فقال بعضهم ان کفرنا بهذه الآیه فقد کفرنا بسائر
 وان آمننا فان هذا کل حقین لا یطعن علینا ابن ابیطالب فقالوا له علمنا ان محمد اخص
 فیما یقول وکننا نتولاه ولا نطعن علیها اخر فانزلت هذه الآیه یعرفون نعمت الله
 ثم ینکرونها یعرفون معنی ولایه علی اکثرهم الکافرون بالولایه انتهی حال انکه کریمه یعرفون
 نعمت الله در سوره نحل واقع است که بالاجماع تمامش سوای سکه آیه سابقه نیست
 و کریمه انما و لیکم الله در سوره مائده نازل است که باجماع تمام آن روئی در مصطفی
 صریح این روایت نظر الی کلمه الفاء التي هی نص فی التاخر متاخر بودن نزول
 کریمه یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها از کریمه انما و لیکم الله الایه ثابت و بر خطاست
 که نزول آیه کلیه چگونه بعد از نزول آیه بنیه می تواند شد دویم روایتی که در کتاب مذکور
 در باب الفی و لا تعال و تغیر الخمس و حقه و ما یحب فیہ مروی است عن علی بن
 سباط قال لما ورد ابو الحسن موسی علی المهدی راه یرد الطائف فقال یا امیر المومنین
 یا مال منطلق لا ترد فقال له ما ذاک یا ابا الحسن قال ان الله تبارک و تعالی لما فتح
 علی بنیه صلی الله علیه و آله وسلم فکرمنا و اولاها و لم یوجف علیه شیء من کل ما فی الارض
 الله علی بنیه صلی الله علیه و آله وسلم و آت ذالقرنی حقه فلم یر رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم من هم فراجع فی ذلک جبریل و راجع خیریل ربه فادعی الله الیه ان
 ادفع القدر الی فاطمه عا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال لها یا فاطمه ان الله

فی التاخر متاخر بودن نزول
 کریمه یعرفون نعمت الله
 ثم ینکرونها از کریمه
 انما و لیکم الله الایه
 ثابت و بر خطاست
 که نزول آیه کلیه
 چگونه بعد از نزول
 آیه بنیه می تواند
 شد دویم روایتی
 که در کتاب مذکور
 در باب الفی و لا
 تعال و تغیر الخمس
 و حقه و ما یحب فیہ
 مروی است عن علی بن

ان الله امرني ان ارفع اليك فذك نقالت قد قبلت يا رسول الله من الله
 وذاك الى آخر الرواية ونزول كريم وآت ذا القربى حقه بعد فتح فذك وما والا
 ازين روايت بحكم حرف فاكره حمله لان الله على الله فذك وانا والا لم يحف
 عليه بخيل ولا ركاب فانزل الله على بنيه وآت ذا القربى حقه واقع است ظاهر واما
 واما ما في تفسيره وسيرميد اند كه كرميه وآت ذا القربى حقه در سوره بنى اسرائيل
 واقع است وانه در سوره كلى انما بالاجماع ودر مكه فتح خيبر كى دست داده ملايكه تاخر
 نزول كرميه مذكوره از فتح خيبر بقدر سفت يا سفت سال خواهد بود پس آنچه علامى شيعه
 از امثال اين روايات كه منطوق صريح آن نزول آيه مكيه بعد آيه مدنيه است و نزول
 آيه مكيه بعد واقعه است كه در مدنيه روايه بود تفسير جواب خواهند نمود و آن را
 يا مثل آنرا از طريق ترمذى نيز قول خواهند فرمود قال وانه حين ما است كذا رفع الاله
 شرح صحيح بخار همى تفهيف و تزييف اين روايات و غير آن نموده مى گويد قال
 ابن بطال بوى اهل يمن و كنه من ابن عباس باقعه المنه در روى عنه الرجوع باسانه
 ضعيفه و اجازه المستعنه اصح و هو نه سبب انتهى و ايضا كذب قول مرجع است
 كلام فضل بن رزبهان در الباطل الباطل حيث قال نه سبب نهى ان النكاح المشه حرام
 و لكن لاحد فيه لانه ذهب الى ان كل حقه صحيحا عالم سنى بدليل قوى و اما الوطى بها فلا حد
 اعتقه الواطى القوم و ذلك كالموطى فى النكاح بلاولى كنه سبب يعنى فيه و بلا شبهه و كنه سبب
 ذلك فى المشه كنه سبب ابن عباس انتهى كلام صاحب الرساله اقول شيخ الاسلام ابن حجر
 عسقلانى صاحب فتح البارى نزول اهل سنت از عظامى من اخبار و قولش نزول اهل
 باعتبار امين در صورت مخالفت قول ابو قول كى از ائمه اين من صالح حجت است چنانكه
 ظاهر در مقابل نص و حديث حسن در مقابل حديث صحيح لا ينسند لاهى باشد و چون

بوزن ما در روايت
 بوزن ما در روايت

در این مقام قول صاحب نفع الباری با قول ترمذی که از ائمه من حدیث است بکلی مخالف
 و نیز آنکه ترمذی رخصت متعه را از ابن عباس رضی الله عنه بصیغه ترفیض که دلالت
 بر ضعف روایت دارد بقطع نشی من الرخصة ذکر کرده و رجوع او را از آن بصیغه خیر فرموده
 حینقال فی باب ما جاء فی نکاح المتعه و انما روی عن ابن عباس شی من الرخصة فی المتعه
 ثم رجع عن قوله حیث اخبر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انہی لیس قول شیخ ابن حجر تصنیف
 روایات رجوع ابن عباس از رخصت متعه صلاحیت است لال بر اینست که در این باب
 هرگاه قول شیخ ابن حجر در این باب لیاقت است لال بر اینست که در این باب
 فضل و بر بهمان چگونگی لیاقت آن داشته باشد و کسی که احقر العباد در این مقام ترجیح
 اقوال بعضی علما را بر اینست بر بعضی دیگر از ایشان و دفع لیاقت قول مرجوح
 برای است لال برداشته است ثقات متحرین شیعه نیز بمقابل اهل سنت با تقسیم
 ترجیح در اقوال علما خود دست زده اند چنانکه صاحب نزهة اشاعره بحجاب
 بعضی مسائل احقر العباد جای که احقر مستند ابی کلانم شایع من لا یخضره الله فی اثبات
 طهارت هر یک خمر بر بند برب شیخ صدوق نموده بود و در مستند ابی کلانم شیخ
 البهائى لطرف تاویل کلانم شیخ صدوق متوجه شده انکار طهارت آن بر بند
 اومی نموده در تأیید استنباط خود دفع استناد احقر العباد سیف مایه تجربه اطلاق
 شیخ بهائی بر اقوال علما خصوصاً صدوق بیشتر از شایع است انہی و قطع ازین
 اگر تمسک کنیم که ابن عباس از فتوای اباحت متعه در حالت اضطرار رجوع نموده که تمسک
 چون نزد اهل سنت اجماع صحابه بر حرمت منقذ شده و روایات قوی
 آن از حضرت امیر المومنین علیه المرتضی در کتب صحیحی بر نیته موجود
 که هر غمزه و نقل اجماع صحابه بر تحریم آن سابقاً در جواب ده سیدم از

از فائده ماله گذشته و در الماده صاحب تحفه در قره العینین فی تفضیل الشیخین
منه فرماید باید دانست که این مسئله یعنی تحمیل متعه از صحابه آن مسائل است که در
بر آن دالت می کند بر تفریح و بعضی از صحابه بسبب عدم بلوغ حدیث مصحح یا بسبب
تاویل آن حدیث بر غیر محل او اختلاف داشتند اما صحت حدیث در آن باب
پس از آنجهت که جمعی از فضلاء صحابه آنرا روایت کردند بر آن عمل نمودند رئیس
آنجماع حضرت عتقی است و حدیث او در بخاری و مسند و ابی حاتم کتب متداوله
صحیح شده است و در او بهین حدیث بر این ماس نیز ثابت گشته و اجماع
امت بر تحمیل آن وقوع یافت انتی مختصراً و نزدیک در صحیح در باب ما جاء فی
نکاح المتعه میفرماید عن عبد الله بن محمد بن علی عن ابيهما عن علی بن ابي طالب
ان ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم نهی عن متعه است و عن النجوم الحمر الا بلیه من خیر و فی
الباب عن سيرة الجهمی و ابی هریره حدیث علی حدیث حسن صحیح و التعل علی ما عند
ابی العلم من اصحاب البنی صلی الله علیه و سلم و غیرهم انتی و عمدة التحدیثین سندین
شیخ شهاب الدین توریشتی در کتاب معتقد فی المتققد که مشهور بقائه توریشتی است
میفرماید و این خبر یعنی متعه آن در مبادی آن بود که رسول صلی الله علیه و سلم بعد از وفات
میفرستاد الی ان قال صاحب شریعت درین نکاح باین صورت خست و او
پسینی گفته است که از ان نهی فرمود و علم آن در قرن اول مستفیض نبود اگر
فلانی از کسی یافته شود علت این بود پس اجماع از جمهور صحابه حاصل شد که
نکاح متعه حرام است انتی در خیال قول ابن جبرکس بخوار متعه خلاف ظاهر بود
نه اختلاف و کمتر سأل اجماعیه خواهد بود که دو کس در آن خلاف نهشته
باشند لیکن مقیم خلاف در آن غیر مضر خصوصاً در وقتی که این خلاف مطابق روایا

شنید و سنی متضمن مخالفت باشد با حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه
 قال تبلیه اگر کسی گوید که چنانچه عقل مستبعد می آید این معنی را که با وجود تو اثر نسخ این
 جماعه کثیر از صحابه در روایه حدیث قایل بخوار متبع باشند و انکار نسخ متواتر نمایند بخیر
 نهایت مستبعد می نماید که امر را خدا و رسول حلال ساخته و نسخ آن نکرده باشند
 خلیفه ثانی آنرا در مجمع عظیم از صحابه حرام سازد و بعدی بر آن انکار نماید و خبر رازی
 تفسیر کرده گفته لو کان مراده ان المتعه کانت مباحه فی شرع محمد و انا انہی عنه لزم تکفیر
 و تکفیر کل من لم یجابه و نیاز و یضی ذلک ^{فی} امیر المومنین حین لم یجابه و لم یرد
 ذلک القول علیهم و کل هذا باطل فلم یبق الا ان یقال کان مراده ان المتعه کانت
 مباحه فی زمن الرسول و انا انہی عنها لما ثبت عندی انه نسخ علی هذا التقدير ^{لکلام}
 حمله لنا الی مطلوبنا انتہی در جواب گوئیم که این مدّ فوج است بحدّ وجه اول آنکه این
 استبعاد ناشی از عدم اطلاع بر حال خلیفه ثانی است فانه یس اوّل قاروره کسرت
 الاسلام و خطا بر است که حصن حصین اسلام فاروقی حیات مشید و محکم بوده که با مشال
 تحریم متعه انهدامی در اساس بنیان آن تواند رسید چه هرگاه در حال حیات پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم جناب ایشان بکرات و حرّات مخالفت آنحضرت نموده باشند
 و بنیان بآن افتخار نمایند پس بعد وفات آنحضرت مخالفت ایشان بطریق اولی
 مستبعد نباشد ایامی یعنی که در جمیع این اصحیحین سند ابوهریره حدیثی ذکر کرده
 مشتمل بر آنکه آنحضرت ابوهریره را فرمود که در شوارع ندای بشارت افزای مقل
 لا اله الا الله دخل الجبهه و ردّ پس جناب ایشان دست رد بر سینه ابوهریره سحار
 زدند بجهتی که بر ایتین خود نشست و گویا آغاز نمود پس هرگاه ایشان قول پیغمبر را
 که مصداق و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحي یوحی بوده بخوشی بشنودند و ابوهریره را

و ابو هريره را زدند و اينهمه که از نسخ يک رجه بالا تر است موجب کفر ايشان نشد
 و پيغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نیز تکفيرش نکرد بجز تحريم متقه چگونه قاض اسلام
 ايشان تواند بود و حضرت امير را کجای طاعت تکفير بود هر گاه پيغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم را بر آن قدرت نباشد و همچنين در وقتیکه عبد الله بن ابی بن سلول مرد
 بپسرش نزد آنحضرت آمد فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام عمر و اخذ ثوب رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و قال يا رسول الله اتصل عليه و قد نهى الله ربکم ان تصلي عليه فقال
 رسول الله انما خيرني الله تعالى فقال استغفر لهم اذ لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين
 مرة و ساريد علي السبعين فقال انه منافق يصلي عليه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که انفي الجميع من الضمير في مسند عبد الله بن عمر بن الخطاب و فضل بن دهر بن
 گفته که حق تعالی در آنوقت تصدیق قول عمر نمود و بنی او را از نماز پسندید و آنست
 و لا تصل علی احد منهم مات اما اذ لا تقم علی قبره الا انه نازل کرد پس هرگاه درین اوقات
 در سید اسلام ايشان رخته بفتاد و اجدی بر آن انکار نکرد بلکه حق تعالی را شرمناک
 او منظور گردید پس بعد وفات جناب رسالت مآب چگونه تکفیر ايشان باین خبر با
 ممکن می تواند شد و همچنين در باب منع دوامت و قرطاس هرگاه جناب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم قریب وفات خود طلب فرمودند عمر گفت ان رسول الله
 علیه الوجع و عندنا کتاب الله حسبا چنانچه در صحاح ايشان مذکور است و بنا بر بعضی
 روایات الرجل غلب عليه الوجع و مات نه یجبر هم دارد شده پس در آنوقت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غضبا کشته فرمود قوما عني و لا يغني عني
 التنازع و هرگاه در چنین وقت تکفیر ايشان لازم نیاید در باب تحريم متقه چرا
 لازم خواهد آمد اقول خبری که از حال خلیفه ثانی در باب اتباع کتاب و سنت

اعلان مخالفت حضرت امیر و دیگر مردم کثیر با ایشان در رد وجه اول فائده سیوم
 بتفصیل نوشته ام از روی آن بر مصنف دیندار واضح میشود که آنچه صاحب رساله
 در این مقام تبعاً لعلما گفته است توهمات است نمانشی از عدم اطلاع یا تحایل از
 حال حضرت عمر و یا قطع نظر از آن گوئیم مفاد اینکلام که بحواب امام رازی رخصی است
 عنه ذکر کرده هیچ بخاطر نمی رسد زیرا که مدعی امام چنانکه منصوص عبارت است
 آنست که مراد حضرت عمر از لفظ انا انہی عن المتعہ این نیست کہ متعہ در شرع
 محمدی مباح بود و من انہی از آن مینمایم و این مدعی را بقیاس استثنائی ثابت
 کرده با این طریق کہ قضیہ متعہ لزومیہ ترتیب داده و بطلان تالی بطلان مقدم
 ثابت کرده پس بر ذمہ محیب لازم بود کہ مطابق داب علما یا متع لزم در حیان
 مراد مذکور و تکفیر قائل و تکفیر کانی کہ مخالفت قائل نہ برداختہ بودند می نمود و من
 این لزوم بجهت داخل بودن حضرت امیر و دیگر صحابه رضی عنہم سنی و شیعہ در غیر این
 از هیچ مومن ناممکن چه ہر ایمان دار نمیداند کہ مدعی تحریم ثابت حد فی الشرع کافر است
 تکفیر آن بر اہل اسلام لازم و محاربہ سیفی و سنی و لا اخل مجاہدانی با و در جب
 و یا منع بطلان تالی می نمود و آن اشنع از اول است و چون صاحب رسالہ ازین ہر دو
 امر قدحی نگردہ پس جوابش را با سوال امام رازی ربطی نباشد و یا قطع نظر ازین گوئیم
 اگر مراد صاحب رسالہ آنست کہ کلمہ انا انہی عنہا موجب کفر قائل است لغو و بامد
 منہ نہ موجب تکفیر یا معین غیر بالغین چه جائز است کہ تکفیر از ما معین بجهت خوف
 قائل واقع نشدہ باشد یا محاذ احد واقع شدہ باشد لیکن منقول شدہ گوئیم بر احتمال
 اول اعنی عدم تکفیر بجهت خوف قائل این جواب عین جواب ثانی می شود کہ بعد ازین
 صاحب رسالہ ذکر کردہ بقول خود و گوئیم اگر کسی تواند شد کہ وجہ عدم تکفیر صحابہ

خوف از خلیفه باشد و آن موجب تکفیر خائفین نمی شود و الح و بر احتمال ثانی اغنی عدم
نقل تکفیر بر تقدیر وقوع آن گوئیم از محتسبات عادی است که خیری که در مجمع عظیم مذکور
شود و رد بر آن بر وقوع آید و بسبب مختلف فيما بودن مسئله اصرار بر واحد بر عقد
خود و داعی بر نقل آن متوقف باشد قاطبه منقول نشود و مع هذا این احتمال از عبارت
جواب اول صاحب رساله باطل است پس فهم آن از کلام او غیر سید و یا قطع نظر
از تطابق در میان سوال و جواب گوئیم طعنی که صاحب رساله لطیف حضرت عمر از
حدیث ابی هریره متوجه کرده توهم آن بجهت حذف خاتمه حدیث مذکور است
بعد اطلاع بر آن همین توهم از هم می پاشد انقسم حذف در سقاط که دفع شبهه وارده
در حدیث بر آن موقوف باشد خالی از سقم در نقل نیست حالا ختم حدیث و بیان
دفع توهم مذکور باید شنید نشاید دانست که در آخر این حدیث واقع است فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمر ما حکمک علی ما فعلت فقال یا رسول الله بانی است
وامی البیت ابی هریره بنک من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستقیما بها قلعه
شده بالجمله قال نعم قال فلا تفعل فانی خشی ان یسکلی الناس علیها فخلعت یعدون فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم محکم استی و بیعت دفع توهم مذکور آنکه چون شیخین
بمنطوق عموم کریمه و شایسته در هم فی الامور و نظر خصوص احادیث اهل سنت که در بابش و در
انحضرت یا شیخین دارد است بلکه نظر بر بعضی روایات کتب شیعه نیز جای که در رد فائده
اولی از تفسیر منبع الضادین بابش و در انحضرت یا شیخین در مقدمه اسرار ای
منقول شده مشیر انحضرت بودند لهذا آنچه در رای ایشان از فعل و ترک تعلیم
تاخر لفظی مورد نماند بر رای اسلام اصح می نمود که از شریک آن حضرت نبوی می نمودند و این
در تفرات و عدم قبول آن اختیار انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود بنا بر علی بن ا

فصل
در بیان
اعمال و احوال

حضرت عمر ابوهریره را از ندای احی که آنحضرت بجهت بشارت مومنین ارشاد
کرده بودند بخوف اتکال بعضی عوام که منجمد سامعین ندانند و بسبب عدم تعمق
نظر در کلام بنوی محل آن بر غیر مراد از ایشان متصور می باشند از آن ندای منع نمودند و
او را برای رجوع بطرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر تثبیت خبر اصرار کردند
تقدیر حضرت عمر کلام خود را بحجاب و خطاب با آنحضرت با قضا بآلی است و آلی
و عرض غرض صالح خود از مخالفت الی هریره قرینه جلیه است برینکه مخالفت حضرت
عمر از قبیل انکار بر کلام سرور ابرو در چه شخصی که در حق مخاطب تقدیر اب و ام
خود نمیداند و خود عرض کند باز از آن شخص انکار قول مخاطب می نماید و در تسلیم حضرت
عرض فاروقی را که در حقیقت واقع است دلیل واضح است بر تقوی رای ایشان
در این باب پس در اینجا حال هیچ عاقل را مجال لعن بر حضرت عمر نیست مگر آنکه بگوید حضرت
عمر در قول خود تقدیر اب و ام و بیان وجه مخالفت با ابوهریره از آنحضرت تقدیر کردند
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت عمر در تسلیم قول ایشان تقدیر فرمودند
و از اطلاق حکمی که از اینهاست احکام بود سکوت بردیدند اگر صاحب سواد حرات
بر التزام این احتمال دینامای براندان از عهد جواب شناسان داده بر آن و کما
سلامت اسلام بعد تسلیم این احتمال داشته باشد التزام آن فرماید و قدرت الی
تأمل نماید و گوید پیغمبر خدا نیز تکفیرش نفرمودند از آن گوئیم در این مقام از منقسم
کلام احوالی کار نمی کشاید صاف بفرمایند که آیا وجه عدم تکفیرش تقدیر بود از
عمر یا انقول فی نفسه مستلزم تکفیر بود اگر شکی اول اختیار کردند حالش بعد تصریح
بالتزام آن دریافت خواهند کرد و اگر شکی ثانی مسلم داشتند پس ذکر تکفیر
نفرماید قولا و همچنین در وقتی که عبدالمعین بن جهمول مردی را گوئیم اگر استغفار

اگر استغفار حضرت عمر وجه صلوة را بر جواز منافق معلوم النفاق و عرض مقصود است
 باین ادب که در قدیمها که یک باب از نفسی علیه و باز گذارمش نمودن باین نسق که آن منافق
 یصلی علیه رسول الله چنانکه در صحاح و است و باز بعد از آنجا که احوال او نمودن چنانکه
 در صحیح بخاری از حضرت عمر روایت است لکن است لکن است لکن است لکن است لکن است
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لکن است لکن است لکن است لکن است لکن است
 الیه نقلت یا رسول الله انی ابن ابی و قد قال یوم کذا کذا و کذا اعد علیه قتل و قتل
 رسول الله و قال ابن عمر انی مررت بکفری بانه باز خداوند که ایمان چنانکه باقی ماند
 جذب ثوب پس اگر آن نماز شود سه اختر چنانکه نبوت مایه بطرف خود باشد موم
 قاضی نیست و اگر با لکن من بنابر عمر بن عثمان است باشد تا هم مستقیم کفر نیست و بعضی
 است که این امر در قیاس یا نه انحضرت حکم کفر آن فرموده اند چنانکه در صحاح و است
 مثل صحیح بخاری و غیر آن موجود است بلکه صاحب تفسیر خلاصه الشیخ در تفسیر کریمه
 و لا تسئل علی احمد من هم است اعدا جذب ثوب انحضرت را صلی الله علیه و سلم در همین
 قصه بطرف حضرت جبرئیل مسروب نموده گفته مروی است که حضرت رسول خدا
 اراده فرمود که نماز بر او کند جبرئیل جامه اعدا بکشید و ویزا باز نشین برداغ پس اگر
 جذب ثوب بنی کفر باشد خدا و آن از جبرئیل چگونه صورت می بست و اگر کفر نباشد
 پس ذکر این روایت در اینجا هم که نه باعتبار استغفار و جادای صلوة بر جواز منافق
 مستدلاناً لای علی الطف الخطاب و نه باعتبار جذب ثوب و هم کفر است عین محض
 باشد و اگر چه فقیر را درین محل کلام بسیار بخاط بود لیکن بجهت تطفلی بودن مقام الکفا
 بر همین قدر گذر گویم و همچنین در باب منع دو است و قرطاس الح گویم جواب این شبهه
 مشهوره بتفصیل هر چه تا قدر در تحفه اشعریه در باب مطاعن در طعن اول حضرت عمر

مردوم است اولی دفع آن فرمایند بعد از زبان باین طعن کشند و جواب آن از ما خوانند
قال دوم آنکه می تواند شد که وجه عدم بکیر صحابه خوف از خلیفه باشد و آن موجب
تکفیر حق تعالی میشود و غرض از این در احیاء العلوم در ذکر مسند عول نوشته عن ابن عباس
انه اظهر بعد وفات عمر بطلان القول بالبول فقیل له لم لم تظهر ذلك في زمان عمر فاجاب
بنسبة او خفت عن ذكره **اقول** چون ذاب حضرت عمر این بود که بمقابل آیت قرآنی
که باید عامنا نسبت ظاهره نداشته باشد نظر بجلالت شان کلام الله ساکت میشد
ولهذا اثنان را وقاف عند کتاب الله میکرد و نیز عادت صحابه جاری بود در وقت
نیایشان خصوصاً حضرت امیر که مطابق روایات شیعه دست بر پیشانی خود را در وقت حضرت
عمر می کردند و مع هذا اثنان شریف حضرت عمر بودند و حضرت عمر بنیاد می جسته بخدا ابرار
موصوفه که در پیش می آمد و حضرت امیر در آن مجلس حاضر می بودند چنانکه و الله صاحب
در قره العینین نے تفصیل الشیخین در فضائل حضرت امیر میفرماید و کان عمر متوفی
باسم موصیة لیس لیا الوالحسن انتهى و بعد فضله و لایا الحسن لیا متوارثان عن القرن المادی من
مشهور و در کتب او انس تحصیل مسطور حدیث غایب التحقیق در کتابی بنام شیخ ابی جعفر و موجوده قبل
قول الصحابة كانوا یعولون عند القضاة انتهى بعضی از اقوال حضرت عمر گفته اند و نیز حضرت عمر از
ساختن صحابه این را برای می کردند آنها منکری نمودن بایست فرج حاک میشدند و محمد الهی بر آن بیجا می آورد
چنانکه از حدیثه منقولست **قال** دخلت علی عمر وهو قاعد علی جرح فی داره و هو یسب
فدنوشه فقلت ما الذی اهانک و الله لو راينا منك امر انکره لقومناک قال الله الذی
لا اله الا هو لو رايتم متی امر انکره انکره و الله لو راينا منك امر انکره
لقومناک قال فرج بن ذکوان فرجاً شدیداً و قال الحمد لله الذی جعل فیکم صحاب محمد صلی
علیه و آله و سلم من الذی اذاری متی منکره انکره قومنی اخرجه ابن ابی شیبہ کذا فی

که آنی قره الحسین و چون بنزد اکثر روایات داله بر معنی در وجه اول فایده نالته بعمل آید
 لهذا در این مقام بر همین قدر اکتفا رفته و هر گاه حال حضرت عمر در اتباع امیر حضرت امیر
 صحابه دیگر و غایت انقیاد ایشان با حکام قرآنی چنین باشد در اینصورت احتمال خوف
 از خلیفه گنجائیس عدم منع صحابه با وجود اقتدار و قوت احتمال سرعت اتباع حضرت
 عمر با این ابرار و حبیب قوت قبضه می است که امام را از سی بر تقدیر اراده معنی
 فاسد از کلام حضرت عمر بر آن لازم نموده و صاحب ساله موسس دفع آن فرموده
 قوله و غالی در احیاء العلوم در ذکر سید مولی نوشته عن ابن عباس انه اظهر بعد
 وفات عمر لطلان القول بالبول الخ گوئیم این قول را با مدعای غایت چه کلام
 در مقرر اباحت فی الشریع المحمدی است صلی الله علیه و سلم نه در مذہب فردی از افراد
 صحابه پس اگر ابن عباس را یارای بیان مذہب خود نظر بر جلالت قدر حضرت عمر
 نباشد از آن لازم نمی آید که ایشان را و صحابه دیگر را که حال استمرار تاثیر اقوالشان
 بر حضرت عمر بکافایت فرحت ایشان از هیچ اقوال آن گروه دین پرور اتفاقا
 معلوم شده یا رای ذکر است فحاشا است متعم به منہن الخ و اسنادی که دلالت بر اجات
 مستعد داشته باشند نباشد با آنکه بخوبی میدانستند که حضرت عمر بمقابل آیه کلام الله
 در مطابق مدعای مستدل نباشد فی الفور سکوت می ورزند قال سیوم الله از کجا
 که انکار بعمل نیامده لیکن مفید شده باشد چنانچه بعضی فاضل تصریح نموده اند بوقوع
 نیکه از جمعی از صحابه حتی از عبده الله که خلف خلیفه بود و کدام نیکه زیاده تر خواهد بود از آنچه
 در مقدمه میراث پیغمبر از حضرت امیر و عباس بن عبد المطلب ^{علیه السلام} شیخین بوقوع
 آمد و مفید نشد تا اینکه بنا بر روایت صحیح مسلم قال فلما توفي رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال ابو بکر ان اولی رسول الله صلی الله علیه و سلم فحجتا تطلب میراثک عن ابن اخیک

عنه و ان اولی رسول الله

۱۱۶
 و یطلب فی امیرات امرئ من ایها فقال ابو بکر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ترکنا
 صدقة فرائیاه کاذبا اثما خائفا و اودا مد یعلم انه لصا و قد یأثر یسند تابع الحق ثم یرفی
 ابو بکر و انما دلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی بکر فرائیانی کاذبا اثما خائفا و اودا مد یعلم انه
 لصا و قد یأثر تابع الحق پس هر گاه این نیکو مصید شد و بیکر که ام قسم انکار ایشان محضه الله
 اما اینکه حضرت امیر المومنین با او محاربه چرا کند ندانم پس این همان شبهه دیرینه است که
 خلیفه ثانی را در صلح حدیبیه عارض شده بود و شک در نبوت یحیی علیه السلام ظاهر است
 راه یافته بود بالجمله شرائط اوقات هر امری مختلف باشد و باب دریه علم
 عالم بان تفصیل موجب تطویل است انتهی اقول اولانام تا قیام نیکو از جمعی از
 صحابه بوقت خطبه حضرت عمر به بیان حرمت متعه که ببحث عنه است برنگارند
 تا معلوم کنیم که قول آن بعض بمقابل اجماع صلاحیت است و کمال بر اهل سنت دارد و یا
 و بیکر از خلف خلیفه در متعه است و هرگز واقع نشده چنانکه مشر و حاد و جواب چه دوم
 فائده ثالثه گذشته آری روایتی که صاحب سیال بطرفه آن استاره نموده در باب
 متعه الحج از خلف خلیفه ثابت و جواب آن در بحث متعه الحج خواهد آمد لیکن از وقوع
 نیکو بر متعه الحج و وقوع نیکو بر متعه لکن که در این مقام اشارت آن مقصود حسب رسالت
 لازم نمی آید تا مدعی او به نبوت یسند بلکه وقوع نیکو بر متعه الحج در این مقام لازم است
 زیرا که اگر نیکو بر متعه لکن نیز بر حضرت عمر واقع میشد مثل نیکو بر متعه الحج عقول میبایست
 و پس فلیس قوله و کدام یکو زیاده تر خواهد بود از آنچه در مقدمه میراث پیغمبر از حضرت
 امیر و عباس بن عبد المطلب بر شیعین بوقوع آمد و مفید شد تا اینکه بنابر روایت
 صحیح مسلم قال فلما توفي رسول الله صلی الله علیه وسلم الحج کریم مقام حرمت است که
 اینکلام را باین مقام چه ربط است زیرا که بحث در آن میرود که آنرا با وجود اقیانوس

بقای باحت متعارف شارع حضرت عمر بنی آن جرات می نمودند بی شبهه قوت
 تسلط آن نیکو بر آن از جایگاه واقع میشد کجا میسر و عاقل بر ذمه صاحب سال
 مطابق شوق این خواب که جواب میوم است لازم بود که وقوع نیکو بر حضرت عمر وقت
 مذکور ثابت می نمود و آنچه از ظاهر حدیث صحیح مسلم مستفاد می شود وقوع منازعت
 در میان حضرت امیر و حضرت عباس و ظن که او کذا استن اینها در جناب
 شیخین را امکان حضرت عمر است پس مفاد ظاهر حدیث فرمود وقوع نیکو در میان
 حضرت امیر و حضرت عباس است نه بر شیخین چه اینها در جناب در حق شیخین
 حریفی بر زبان نیارودند آری حضرت عمر کما کذا او کذا استن این شیخین را
 بحسب ظن خود ذکر کرد پس خدا داد که این امکان حضرت عمر ظن که اسی اینها در جناب
 در حق شیخین با وجود عدم تلفظ حضرت امیر و حضرت عباس در این مقام بخونی که متضمن
 نیکو بر شیخین باشد چگونه میسر نیکو از طرف اینان بوقت منازعت در میان اینها
 جناب که وقت بودن مذکور بقصد اینها در جناب بود بر شیخین می شود و بر تقدیر
 نیکو بودن آن چگونه اثبات وقوع نیکو بر حضرت عمر بوقت حکم بحرمت متوجه مجتوبت آنها
 است می نماید و قطع نظر از اینها که نمی دانیم که آنچه از روایت صحیح مسلم مطابق نزع صاحب سال
 ثابت می شود وقوع نیکو در امر مذکور غیر مفید شدن آنست و نهایت آنچه کما او
 ازان لازم می آید امکان وقوع نیکو بر میان حرمت متوجه است و در تقسیم امور فعلیت
 نیکو در کار است از امکان آن در این مقام کاری نیکاید و از این تقسیم احتمالات ثمرت
 روایت نیکو معلوم است تفاوت نیکو و باطله از آنجا که ظاهر صاحب سال را از ذکر
 همه مقدمات غیر مناسب بمقام حکمت کیف مالکان اظهار بعضی مطاعن خلفای ایشان
 که نزع و انظار من قوتی دارد مشهور است لهذا الحق العباد با قطع نظر از تعلیق جرات

با کلام امام رازی و مع غل الخط عن کون المقام قطعاً فی الجملة بسط کلام در جواب
این شبهه که برخیین متوهم نموده است میکند تا قدرت الهی بر باطران این تجالیه واضح
شود پس میگوید که سابق ازین وقتی که گاه گاه احقر کلام با علای اعلام بشنیده می نمود
مولوی محمد قلی مفتی ضلع میر پشته تلمذ والد ماجد صاحب ساله بعضی مراسلات متضمن
سوال از اشکال و اردو بر نچیت نزد احقر ارسال داشته و کلمات خود آن اشکال را
بمقدمات بسیار قوت داده از فقیر طلب جواب آن نموده بود چنانچه فقیر بحواب آن
دوازده وجه نوشته فرستاده بود و الحال بحواب صاحب ساله بر ذکر پنج وجه
که بعضی از آن جدید و اکثری از دوازده وجه سابقه است بخیر اکثر شود و گفتا
از آن بقدر ضروری باختصار عبارت مبارست می نماید اول آنکه میگوید قباحتی که
در حق شیخین از ظاهر حدیث صحیح مسلم مستفادی شود بهتر از آن درجه بالاتر از آن
در حق اکثر رواة اخبار شیعه که کلمات ایشان از اخبار اصحاب ائمه اطهار بود و منقول
از زرار بن اعین و بکر بن اعین و سلیمان جعفری و محمد بن مسلم و عثمان بن
احادیث کافی کلینی که از اصول اربعه شیعه است ثابت می شود در چون آن احادیث
متضمن طرد قطع و تشنیع شیخ نیست لهذا ذکر آنرا خلاف شرط این عجاله و مستوجب
طوالت مقامه و البته بر شاه گفتا کرده که آن احادیث در باب الهی من الجسم
و الصورة و دیگر ابواب کافی کلینی و در کتاب احتجاج طبرسی در مقام احتجاج ابی ابراهیم
موسس بن جعفر الکاظم فی استیاضتی علی المخالفین موجود است و بعضی از آن در اکثر
ابواب تحفه منقول و الله صاحب ساله در صوارم در جواب عقیده ششم کلای که
بجهت بیان پاکدامنی این اشخاص ذکر کرده پاره از آن اثبت که در اصول
مهر من شده که اگر خبری بظاهر دلالت کند بر خلاف آنچه اجماع بر آن منعقد شده

منعقد شده لابد که آن خبر یا مادل باشد یا مطروح پس بنا بر علیه میگوئیم که شک نیست که
 شطری از اخبار بطریق امامیه وارد شده که دلالت دارد بر اینکه امثال چنین بزرگان
 منعقد بوده اند لیکن چون روایه امثال چنین اخبار اکثر ضعیف و مجروحین و معتمد چنین
 اخبار معارض با حدیث بسیار قوی و اجماع امامیه بود با ضمیمه دیگر قرائن که بر ضعف
 آنها قایم شد چنانچه جمعی از اهل عنقریب ظاهر می شود اصحاب بار ضنوان اسد علیهم السلام
 اخبار را از معارض اعتبار ساقط دانستند با لحاظ مقتضای اینکه اهل البیت الصریحانی
 البیت هرگاه مثل ابوالخطاب و مغیره بن سعید و عثمان بن عیسی و نظایر آنها
 با وجودیکه در اوایل حال خصوصیات بعضی ائمه دین داشتند لیکن چون در اواخر
 خلاف طریقه عرضیه جناب ائمه اختیار نمودند برگاه فرقه امامیه ضلالت آنها
 واضح گشته بجهتیکه هیچ متنفذی از امامیه را در کفر و زندقه آنها محل شک و شبهه
 نماند پس اگر حال ایشان وزیر اراده و محمد بن مسلم و امثال آن مثل حال چنین کسان
 می بود عقل سلیم شاهد است که بر اصحاب جناب ائمه و علای طریقه عرضیه اثنا عشر
 که همیشه در هر طبقه توغیل و تدرب در معرفت رجال می نمودند حقی و محقق می ماند
 و ایضا عقل حاکم است که با وجود اخبار جرح که در حق چنین بزرگان مروی گشته هرگاه
 در عقیده عمای شیعه که در باب جلالت شان ایشان دارند و همین راه نیافت
 و هیچ یک از کلام مسلک خلاف با وجود مشهوره کثرت اختلاف در هر باب نگردد
 پس معلوم شد که این نیست بجز جهت کمال بزرگویشان و جلالت شان
 حضرات علایان پیش از این جواب گای ایشان انقضی در اواخر جواب عقیده میزدیم
 آن میفرماید هرگاه امامیه با وجود عدم احتیاج لطرف و ثاقب بنام و برین الطاق
 با وجود این روایات متناهی مثل ابوالخطاب و مغیره و عثمان بن عیسی و نظایر

اینان ایشانرا انکار شدند دلیل قوی است که این روایات موضوع انکار است
و اعدای هشام و غیره بنا بر قریب از سنت است که آیت از ایشان خطاب آمده بود مآفته اند
و یا اینکه خطاب آمده بنا بر حیث است نفس خود و جاهلانی ایشان مثل حضرت خضر
نسبت پسند در ظاهر مخالفین ایشان میسوب ساخته اند و قویه برین هر دو محمل اینکه
جمله اشغال چنین کن که اسناد مذکور باطله لطرف آنها شده با وجود اینکه اجماع لازم
بر حسن حال آنهاست از جمله معاذی که پیش از کان مذکور بود و اندوایا اینکه
غرض ایشان صحیح بود ولیکن عوام معنی در مراد ایشان نفهمیده اند از منتهی کلامه پس اند
که بمقتضای قاعده اصولیه مذکوره اعنی تاویل یا طرح خبر مخالفت اجماع که این قاعده
در اصول اهل سنت نیز مدلل بر دلیل قطعیست اجماع و طبیعت خبر ایجاد موجود است
و حکم قاعده عدم اعتداد بطن اقران در یکدیگر چنانکه قاضی نور الله شوستری در
مجلس المومنین در مجلس پنجم از قریب نقل کرده و او از اصنفائی آورده و غیره از قول
الکثیره التي تطول الکلام بذکره چگونه خبر صحیح مسلم و امثال من الاخبار التي توهم القبح
فی الصحابة نزد اهل سنت مطروح یا مأوّل نخواهد بود و چگونه اهل سنت بجواب حدیث
صحیح مسلم و امثال آن بمقابل صحت حدیث لفظی بلفظ مع شنی زائد مقابل داده
بزرگوار اعدا و او را بر او غرض نموده اند که با شرایطی که در اصول مبرهن شده که اگر خبر
نظایر دلالت کند بر خلاف آنچه اجماع اهل سنت بر آن منعقد شده از جمله ایشان
صحابه رسول مختار و عموم و اطلاق آیات بسیار دال بر حسن حال این اخبار و معلوم
تعبیر کشیده مثل صحیح البیان و منبع الصادقین و غیره چنانکه نزول آیات فضایل و عیوب
این ابرار و مشحون بودن کتب تواریخ و سیر بشیوع اسلام از ایشان در اقطار
یار و در و در اخبار بشمار در فضائل این کبار آن خبر یا مأوّل یا مشطوح پس ما علیه

پس بنابر علیهم می گوئیم که شک نیست که شطری از اخبار که در طرق اهل سنت وارد شده
 شده موهم است که امثال بعضی از چنین بزرگان مقدوح باشند لیکن چون چنین اهل
 معارض است آیات کثیره قرآینه و احادیث و افره قویه و اجماع فرقه سینه سینه
 باضمیمه قراین دیگر که بر تامل آن قائم باشند چنانچه محلی از آن غریب بیاید اصحاب
 رضوان الله علیهم ان اخبار را از معرض اعتبار ساقط دانستند بالجملة بمقتضای اینکه
 اهل البیت البصری بانی البیت هرگاه امثال عبدالعزیز بن ابی بن سلول و دیگر مردین را
 که بعضی از آنها شرف صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هم حاصل کرده بودند
 چون در او اثر خلافت طایفه مرعیه جناب نبوت مآب اختیار نمودند بر کافه
 فرقه اهل سنت ضلالت آنها واضح گشت بحیثیتی که هیچ متنفس از اهل سنت در
 کفر و ارتداد آنها مجال شک و شبهه نمانده پس اگر حال شیخین و امثالهم مثل حال چنین
 کسان می بود عقل سلیم حاکم است باینکه بر اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علای
 طایفه مرعیه سینه که همیت در هر طایفه توغلی و تدرب در معرفت رجال می نمودند
 مخفی و محتجبی مانند ایضا فضل جازم است باینکه با وجود اخبار جرح که در حق
 بزرگان مردی گشته هرگاه در عقیده علای اهل سنت که در باب جهالتشان نشانی
 دارند و حسن راه یافت هیچ یک از آنکه خلاف با وجود متاخره گشت اقصا
 در هر باب نکرید پس معلوم شد که این نیست بلکه جهت کمال بزرگو شمر سلسله کلمات
 جهالتشان حضرات عیالشان پیش از ای صواب نمایی ایشان و آنچه والد صاحب رساله
 بعد کلامی که احقر بر چهار است آن سر و کلام خود کرده فرموده اند که آنها یعنی اهل سنت
 و امثال آنها از جمله ارباب سلطنت و اهل دولتی بودند که احتمال بود که روانه بنابر
 در هیئت مثل پناه سینه ان نیز پیش خود احادیث ضایع وضع کرده باشند آنها

در فهم لغتی آن بچند وجه حیرانم اول آنکه بدایع این احتمال در از کار سنیان از تقریریکه
 در باب طرح اخبار متالیب صحابه بر منوال تقریر و الدماجد صاحب سائمه مذکور شده
 دست بردار نخواهند شد و برای طرح اخبار متالیب که کلام در آنست همین وجهها
 تقریری که احقر سر و نموده است بکار خواهند بود و در باب فضائل صحابه ایشان را
 چندان احتیاج بطرف احادیث طریق خود نیست لغرض قرآنی و احادیث امامیه
 که در کافی کلینی و احتجاج و صحیفه کامله و نهج البلاغه و تبیین عموم مثل جامع محلی یا لا اله الا الله
 آن موجود است کافی و درانی پس اگر اهدی یارای آن داشته باشد که بگوید که در
 بنا بر ترغیب و ترهیب مثل روایه سنیان از پیش خود آیات مناقب وضع کرده
 مع بیان شان نزول آن در تفاسیر سنی و شیعه درج کرده باشند و او اشیعه بنا بر
 ترغیب و ترهیب مثل روایه سنیان احادیث مناقب صحابه بصیغه های که نفس در
 عموم است از پیش خود وضع کرده باشند البته برین تقدیر و مفهومی بسنیان میرسد
 و الا فلا دریم اگر معلوم خاص و عام است که معاندین خلفاء و اعرار ازیده باشند میباشند
 نسبت بمعاندین عوام و اشرار حائز ایشان است و اگر میباشند نسبت
 بمعائب کافه انام پس مطابق تقریر صاحب ضرغام که اخبار کتب صحاح خود را
 که در قبح احتمال هشامین دارد است از هر ضلعی است احادیث و سادات آنها قرار
 داده است که نیم که چون خلفای پیشین و ابرار زیاد از حد و عدل و شکر گشتی که کافر
 گشتی نموده بودند احتمال دارد که سادات و ابرار ایشان یعنی اخبار مناقب وضع
 کرده که اشرار و اشرار داده باشند و عموم اگر از وضع احادیث مناقب صحابه که از انانیت
 و بیدار بنا بر ترغیب و ترهیب از ارباب سلطنت و اهل دین عقلی باور می یابند
 که حدیثی در طریق ایشان است که بسند ضعیف میباشند در فضائل مثل حجج و ارباب

و عبد الملک و من بعد هم نیز منقول می شد و فیلس و چون کلام در انبیاء علی
اعتقار بطول برگزیده الحال کتب قلمی را در بعضی استفسار است که زائد بر مطلوب قصید
است نظاره انما سبب النسخه حکم اهل البیت علیهم السلام بختی بختی است
بطرح اشکال اعضاء غرض می کند پس از آنکه است آنکه حکم بموضوع بودن احادیث
قدح هشامین که در کافی کلینی که یکی از اصول اربعه شیعیه است موجود است در تریب
رداده احادیث قدح هشامین و انما لها که آن روایه از رجال کلینی اند چگونه حسب
رفع اعتقاد از صحت کلینی و دیگر روایات روایه قدح هشامین و اعتبارها نمی شود
برای محافظت هشامین و انما لها که قدح ظاهر لطف جابش آن راه یافته روایه
کثیره دیگر روای است متقدیم و مجروح و ضعیف گفتن چگونه است می آید و از آنکه
است آنکه اگر بنا بر صیانت نفوس از مردم انما اظهار چیزی بطریق اقیه اظهار میفرمودند
لفظ قائل اند و دیگر الفاظ که در شاعت و خطا است صریحه از آن است ارشاد
محلی کردند و غیره بعد مراجعت نظر من کافی کلینی بفرمایند که آیا روایات قدح هشامین
و انما لها بعد لحاظ الفاظی که در این واقع است محتمل صدور آن بتفصیل است یا نه
و از آنکه است آنکه حکم بکفر عثمان بن عیسی کمال شد و ادعای اجماع علمای امامیه
بر آن باوجود که هیچ متنفس از امامیه در کفر و زندان آنها مجال شک و شبهه نماند
جراتی است که انچه پیش پدید نیست زیرا که عثمان بن عیسی مذکور نزد اکثر اکابر
علمای امامیه مثل کشتی و در بن الصباح و محدوده و غیر اینها غیر متهم بالکذب بود و نه
الکذور است قدح در او است اعتقاد و اقصیت است و بعضی از اکابر شیعه که در این
از آن اعتقاد نقل کرده اند و نهایت آنچه شیخ الطائفه در حق او گفته توقف در
حدیث است متفرد او است پس در حق شخصی که نزد اکثر علمای امامیه غیر متهم بالکذب است

در بعضی علمای ایشان توبه او از واقفیت نیز نقل کرده باشند و نهایت کار در
 این ایات متفقند او توقف باشد باین مبالغه حکم کفر و زندان نردن و اجماع قطعی باشد
 بر آن نقل فرمودن بر او سر می زناید حالا بشاید دعوی احقر باید شنید که علامه
 حلی در خلاصه الاقوال فی اسما و الرجال میفرماید عثمان بن عیسی ابو عمر الرواسی العامری
 الکلابی ثم من ولد عبید السدین رؤس متشدذ الواد السین الملهی آخر اقال النجاشی
 الصمیم انه مولی بنی زو اس و کان شیخ الواقفیه و وجهها و احدا الوکلاء المستبدین
 بحال موسی بن جعفر علیه السلام و روی عن ابی الحسن قال الکشی ذکر نصر بن المصباح
 ان عثمان بن عیسی کان واقفیا و کان وکیل ابی الحسن موسی علیه السلام و فی یوم
 مال فخط علیه الرضا علیه السلام ثم تاب عثمان و بعث بالمال الیه و کان
 شیخا محرمین سنده و کان روی عن ابی حمزة الثمالی و لا یتهمون عثمان بن
 عیسی قال حمدیه قال محمد بن عیسی ان عثمان رای فی منامه انه یموت بالجیر
 یدفن بالجیر فرفض الکوفة و منزله و خرج الی الجیر و القاه معه فقال لا ابرح حتی تمضی الیه
 سقا یریه و اقام یعبده و یغزو جل حتی بایست و دفن و صرف ابنه الی الکوفه و قال
 الشیخ الطوسی انه کان واقفیا و الوجه عنده التوقف فیما یقر به انتی و یحین
 مغیره بن سعید را نیز علامه مذکور در خلاصه الاقوال مثل صاحب جردیم در کتب
 شدت تشیع نموده و تصریح باجماع قطعی بر کفر و زندان او کرده منتهی الاطلاق
 علی حقیقه الحال فیرجع الی خلاصه الاقوال و از آنجمله است انکه در حق ابی الخطاب
 و مغیره بن سعید نظرایشان اگر توابع ان مردم در امر طرد و ردشان که ظاهر
 بقوت و شجاعت طرد و ردشان و امثالها توجیه بود و نیز توجیه لقبه
 سازند و ایشان از طرف انرا غشیه چه خواهد بود و از آنجمله است انکه شرط

سترط صحت اجماع نزد امامیه دخول امام در آن است و هرگاه امام در حق بعضی اشخاص
 تشیع شیعی فرموده باشد باز اجماع ایشان بر حلالیت شان آن اشخاص چگونه
 مستور می شود و از آنجمله است آنکه چون روایه قریح هشتمین و امثال آنها از امامیه
 و از روایه کلینی اند و آنها را اولی صاحب السالحد و اعدای هشتمین و امثالها
 گفته پس بدون دخول شان در اهل اجماع چگونه اتفاق اجماع صورت خواهد بست
 و از آنجمله است آنکه قاضی نور الله شوستری و دیگر عظامی شنیده اکثر خلفای عباسیه را
 مثل امون و اردون و امثالها را از شیعیان شمرده اند پس در صورت اگر اعدای
 کلام ائمه اظهار از آنکه در عهد عباسیه بودند در تعریف بعضی اشخاص خصوصاً مثل هشام
 بن الحکم که با اردون الرشید رابطه کلی داشت و از جوابات هشام را که در جماعت
 بیان می نمودن مستحسن می انگاشت چنانکه قاضی نور الله شوستری در مجلس هشتم
 از مجلس المومنین که در ذکر ملوک شیعه است در ترجمه اردون الرشید میفرماید که از
 یا ابن اعلمی قاضی است که بواسطه حب جاه از سرزد و در عقیده تشیع راسخ بود
 و از نصرت ائمه سید سرور می بود و با جزم بوجهی که در مجلس پنجم گذشت همواره
 هشام بن الحکم را که یکی از ملائذه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با علمای اهل خلافت
 در مباحثه مذاهب انداختی ایشان را در شکوه مناظره او مالیده و مکرر ساقطی و
 بآن مفتخر میسر و بر روی هشام را جواب از دعا یا مقرر فرمودی انتهی محمول بر تفسیر
 گفته جمعی نسبت به خلفای ائمه را که در طریقه امامیه مروی است لحاظ این خلفای
 شنیده که با خلفای سابقین بودند چنانکه قاضی نور الله شوستری در احتقان الحق
 جانجا از مامون الفاظی ادبی بجنب حضرت عمر بن الخطاب علیه السلام بحکم است
 نقل کرده است بر تفسیر محل نماید جوالبش چه خواهد بود و از آنجمله است آنکه آنچه حاکم

نشان امتثال بنامین بجهت عدم دهن در عقیده امامیه از طرف آنها که اجاب
 قدح در حق شان در طریق امامیه وارد است ثابت نموده اند باین عبارت که در اینها
 عقل حاکم است که با وجود اختلاف جمیع که در حق چنین بزرگان مردی گشته اند و در
 صحیح است چه اعتقاد بجلالت شان شخصی در خرقه موقوف است بر ارتفاع
 اسباب قاصده در آن شخص در طریق آن فرق پس اثبات ارتفاع اسباب قاصده
 در شخص که در طریق آن فرق موجود است محض با اعتقاد آن فرق بجلالت شان انشخص
 نمودن دور صحیح باشد و از آنجمله است آنکه گشتی غیر شکستن و همچنین قتل نفس زکیه
 نمودن از مخصوصات حضرت خضر است و قیاس بکیران بر مخصوصات شخصی از
 علل عقلیه بعید و از آنجمله است آنکه گشتی غیر شکستن تصرف در ملک است لفظ
 طرد و غیر آن در حق غیر مستحق بزرگان آوردن متکبر عرض او و چون ثانی انقطع از
 اول است پس قیاس آن بر اول صحیح نباشد و از آنجمله است آنکه جرح مقدم بر
 تعدیل است چنانکه در کتب اصولیه مشهور است و قاضی نور الله شوستری
 در احقاق الحق گفته قد تقر فی الاصول ان الجرح مقدم علی التعدیل پس خداوند
 که در حق بنامین و امثالها نظر بر کد ام قاعده ترک این اصل معین کرده و از آنجمله
 است آنجمله نقد الاسلام طبرسی در احتجاج گفته احتجاج الی ابراهیم علیه السلام
 جعفر الکاظم علیه السلام فی اشیاء شتی علی المخالفین الحسن بن عبد الرحمن النعمانی قال قلت
 لابی ابراهیم ان هشام بن الحكم زعم ان الله تعالى حبس لیس کینه شتی الخ پس
 برگاه طبرسی بنامین بن الحكم را از مخالفین ایله قرار داده رد شیع از امام برادر
 نقل کرده باشد باز عیس جواب از طرف هشام نمودن خود نفیر مایند که غیر چقدر
 قباحته است چون کلام در این مقام بسیار بطول بکاسید لهذا ترک مستغفرت و دیگر

دیگر که بیست تحریر در خاطر بود مناسب دانسته بر همین دوازده استفسار مکتوب گردید.
 اگر احدی از اخبار شیعه از این استفسار است دوازده گانه جواب عالمانه دهیست
 بنده بالجله منصفان شیعه را باید که صحابه پیغمبر را از پیشین کمتر بشمارند و علمای
 اهل سنت را از حال رذاته مرضیین امامیه غافلانه انکارند پس در رق امثال ایشان
 همچو توجیهات دور از کار کردن بلکه انکار احادیث قدحشان که نفوس صریحه
 در کتب صحیحین و اشیعیه است بعمل آورده و در رق صحابه پیغمبر خدا باب توجیهات
 بنده استن کمر بر بادی خانه انصاف بستن است و چه دوزیم جواب از حدیث
 صحیح مسلم آنکه گوئیم صاحبش فی شرح کافی کلینی در شرح باب البطلان الرویه گفته
 المتشبهات کما یکون فی الآیات کذا یکون فی الاحادیث انتهى و شیخ ابو جعفر
 طوسی در تهذیب در باب الرویه بالثلث میفرماید اما در دست غنیم علیه السلام
 یا نهیم فعله افعلا یخالف ما استقر فی شریعه الاسلام فینبی ان حکم بیطلانها اولها
 علی وجه فی الجمله مطابق الصصح من الاخبار و ان غم تعلم علی التفصیل انتهى و دالیه صاحب
 رساله در صورم در او اسطه جواب عقیده سیر و هم فرموده ما آنکه کم مذمبی خواهد بود
 که بعضی از روایات بی اصل و مادل در آن نباشد انتهى و بنا بر همین قاعده مبرده
 جایجاد در صورم و حسام تب و ایل احادیث امامیه که صاحب تحفه بان تمسک نموده
 است می بردارد و چون همین قاعده در اصول اهل سنت نیز موجود است پس
 بنا بر علی بن ازمیکوئیم که چون ظاهر حدیث صحیح مسلم مستند شرافت قطیه لطافت
 چهار بار عظیم المقدار اغنی شیخین و حضرت امیر و حضرت عباس رضی الله عنهم است
 و آن نزد اهل سنت مخالف استقر فی شریعه الاسلام است و خبری که باین
 صفت باشد با اتفاق شیعه و سنی یا محکوم علیه بیطلان است یا محکم است و هم را دلی

یا ماول است و چون حکم بطلان یا تاویل آن واجب گشت لهذا بعضی علمای اهل سنت
نسبت بهم بطرف رد او آن نموده رد آن حدیث کرده اند چنانکه امام نووی در شرح
صحيح مسلم در شرح این حدیث نقل از القاضی عیاض عن المازری میفرماید و اذا ائست
طرق تاویلها نسب الذنب الی روايتها قال وقد حمل هذا المعنى بعض الناس علی ان
ازال بزین اللفظین من نسخة تورعاً عن اثبات مثل هذا و بعد حمل الوهم علی روايته انتهى
و قابل شدن بوجه رد او در صورت بطلان ماول خبر استنادی ندارد در شرح طریکی
جایجا در تهذیب تصحیح بیان فرموده چنانکه در باب الرجوع فی الوعدیه میفرماید
قال محمد بن الحسن بائض من الخبر من قوله ان ادعى به كلفه فهو جائز و هم من الراوی
انتهی و در کتاب الوقف میفرماید قال محمد بن الحسن بائض من الخبر من قوله ان
صاحب الدار حين ذكر ان رجلاً جعل له رجل سكين دار له فانه غلط من الراوی انتهى
در همچنین در مواضع بسیار لفظ بخورزان بكون الراوی هم و لفظ انا اشتبه الامر
علی فلان و امثالها میگوید و صاحبش فی شرح کافی کلینی در باب الغفال الرویه
در شرح حدیث چهارم آن باب می نویسد لما كان هذه الأحادیث من تقرير الروا
فان رايت القصور في عباراتها فهو من الروا لا هم كانوا عاين في الاكثر انتهى
و نیز شرح مذکور در شرح باب ماجاء فی ثمنی عشر و الفصر علیهم بعد ذکر حدیثی که
است بطرف ابی حنیفه ثانی و هذه الفاطمة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لا يحاربوا أبائكم القدر انهم انتم لعلی بن ابي طالب و لولده و ثانی بکر بن ابي طالب
والله بن قتلوا فی سبیل الله اما علی احیاء عن بیهیم بریز خواند استشهد ان رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم مات شهيداً و الله لم يكذب فافقن اذا جاءوك فان
الشيطان خير فتقبل به فاخذ على عليه السلام بيد الی بکر فاراد الی بنی صلى الله عليه وآله وسلم فقال

فقال يا ابا بكر آمنت بعلي و باحد عشر من اولاده انهم مثلي الا البقرة و ثبت الى ابي
 معاني يدرك فانه لا يخفى بك فدا الحق ميقوما يد قول هذه الفقرة مما اختلف فيها
 بلعن بعضهم بعضاً و نحن مستعذون بابي بل نقول هذا من مخفقات الجاهلين بابي
 و برسوله النبي و يخالفهم عوراست که هرگاه بعضی از متصفین شیعه در جمله حدیث
 طیفی بجهت مشتعل بودن آن بر امانت صدیق اکبر قائل شده که از ارجاهلین باپی
 در رسوله الحاق کرده اند پس اگر اهل سنت نیز یک جمله حدیث صحیح مسلم را بسبب
 بودن آن مستلزم امانت حضرت علی در قضی و دشمنین و توجیه طعن ازان بطرف
 حضرت عباس رده نمایند کدام احتمال از آن لازم می آید نیست تقریر رده حدیث
 صحیح مسلم بجهت قائل شدن بوجه بعضی روایة آن و اگر باب تاویل در آن مفتوح
 گوئیم معنی لفظ الکاذب الواقع فی قول عباس رضی الله عنه فی مخاطبة امیر المومنین
 علی علیه السلام من یکذب حاله قاله فعلى هذا مراد العباس من هذا اللفظ ان الکاذب
 یقول لی عذره و لا یراعی حق العیون و یرای لا یطیعنی فیما امره و معنی الاثم الواقع فی قوله
 رضی الله عنه من صدر عنه الاثم بالنسبة الی اسی غصی امری و معنی الخائن الواقع فیهم
 سرجان فی اطاعتی و معنی الغادر المذکور فیهم الذی لما دافعه له کما فی کتب الله قال
 فی القاموس الغدر ضد الوفاء و مثله فی مجمع البحار و قال فی الصراح عذر بیوفائی پس
 مفاد قول حضرت عباس رضی الله عنه که خطاب بحضرت عمر داشت که بطرف حضرت
 امیر علیه السلام کرده گفته بودند آفتست که ای امیر المومنین قصا بکن در میان من
 و اینکه قائلش مطابق حالش نیست و مراعات حق طاعت نمی نماید و بیوفائی نمی کند
 و اگر چه نسبت این معنی هم بطرف حضرت امیر از عامه مومنین قبیح و شنیع است
 و حالت خجسته الریح من هذا اللفظ القطع لیکن نه از صنو الالب در حالت غضب نیست

بيان معنى الفاظ مقوله حضرت عباس اما معنى سمين الفاظ كما مقوله حضرت عمر است
 ان كنت كذا في مقام معنى الكاذب الخاطي في راء على ظنكم والكذب كثيرا ما يحى هذا
 قال في مجمع البحار ومنه حديث صلوة الوتر كذب ابو محمد اي اخطأ وشبهه بالكذب
 لانه ضد الصواب كالكذب ضد الصدق الى ان قال قد استعملوا الكذب في الخطاء
 نحو كذبتك فينك ونحو ما في كذب الى آخر ما قال في مثله في نهاية ابن الاثير مع زياده
 بعض الشواهد واذا تبين معنى لفظ الكاذب فعلى هذا معنى لفظ الصادق الذي
 يقابله هو المحقق في راء وقد يطلق الصدق على غير الاقوال وان شاع اطلاقه عليها
 في الاستعمال كما ادى الى الله اي الى اطلاق الصدق على غير الاقوال العلامة سعد الله
 والدين التفتازاني في شرحه للفتاوى السنية بقوله واما الصدق فقد شاع في الاقوال
 وصرح المحشي الخياي حيث قال في القول المتعلق بهذا المقام من شرح الفتاوى
 قوله قد شاع في الاقوال يشير الى ان الصدق قد يطلق على غير الاقوال ايضا
 وفي ذكر عمر رضي الله عنه لفظ الصادق في حق ابي بكر تلميح الى ان من اشهر اوصاف
 ابي بكر رضي الله عنه الصديق فلا ياتي منه ما يطلق عليه الكذب واما ذكر الصادق دلالة
 الصديق رعاية للجواز ثم وجهي جهة عند البلقاء كما تقرر في موضعه ومعنى لفظ الاثم
 الواقع في قول عمر رضي الله عنه من ياتي بالافعال المبطله عن الثواب وهو معناه
 اللغو قال الامام الرغب في مفردات القرآن الاثم والاثام اسم للافعال
 المبطله عن الثواب انتهى وهذا الاثم الذي ليس من المبريات مقابلة بالمرد
 في استعمال الفصحاء قال الامام الرغب في الكتاب المذكور قول الاثم بالبر في قوله
 عليه السلام البر ما اطمان اليه النفس والاثم ما حلت في صدره كذا الخازن ليس
 بهذا على معناه الحقيقي لان الجناية عدم النفع في الامانة كما في القاموس لظهور
 فيكون هو الذي

لظهور انه ما كان ثم عقد امانه فكيف يتصور الجبانه التي لا تمكن الا فيها فلي هذا
 يكون المراد بها عدم وقوع النسخ منها اى الشيخين قبله كانا اى سيدنا على وعباس
 لظنانية نفعها لهما ومعنى الغادر عند اطلاقه على الخليفة تارك الثقة والترتبة كما هو
 مصحح في صحيح البخار فعلى هذا فى لفظ الرشيد الذى قابله برقيق الى قوله صلى الله عليه
 وآله وسلم عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدى بان ابا بكر
 رضى الله عنه منهم فكيف يتصور منه الغدر الذى ينافى الرشيد ولما كان اما من اعطى
 رضى الله عنه من معتقده حقيقه خلافة ابي بكر رضى الله عنه وكونه راشداً حسن
 هذا ان التليمان منه ولا يفتح فى صحتها انكار المخالفين ليس مفاد قول حضرت عمر
 رضى الله عنه كذا وخطاب حضرت امير و حضرت عباس فرموده انذا انت كذا
 شما گمان كرد بد ابوبكر صديق را خاطى در راي داتى بآلا يمينى و تارك شفقت
 خير خواجه خدا ميداند كه او است كه تار نيكو كردار هستى تابع حق بود هذا
 ما حصل للعبد الضعيف فى بيان معنى هذا الحديث الشريف و اظن ان مثل هذا
 التفصيل ليس مودعاً فى بطون الانسفا ريل و مادونه مافى شمع اولى الابصار
 و هذا البيان فى ظن العبد الذليل كانه تفسير لا تاويل و ان كان تاويل فهو ليس بعبد
 كما لا يخفى على من له قلب او الفى السمع و هو شهيد وجهه سيوم جواب از حديث
 صحيح مسلم آنكه گوئيم در طريق اماميه احاديث بسيار وارد است كه بظاهر و لا
 دارد بر عدم عصمت آنكه اظهار چنانكه شيخ بهاء الدين عاظمى در شرح اربعين
 شرح حديث ثمانى و العشرين ميفرمايد ما تضمن هذا الحديث من قوله و انك على
 خطيتك لا يستقيم بظايره على قواعد الاماميه القائلين بالعصمة و قد وردت كثره
 فى الادعية المروية عن ائمتنا عليهم السلام كما روى عن الامام موسى الكاظم عليه السلام

انه كان يقول في سجده الشكر رب عصمتك بياني و لو شئت و غرتك لا خسرني
 عصمتك ببري و لو شئت و غرتك لا كهنني ابي آخر الدعاروني صحيفه الكافه
 المنسوبه الى الامام زين العابدين عليه السلام اشياء كثيره من هذا القبيل الى آخر ما قال
 و هرگاه اينهمه احاديث شيعيه كه ظاهر الدلائل بر عدم عصمت ائمه با اعراف
 علمای شيعه است تا ديل پذيرد پس حديث صحيح مسلم كه ظاهر ادوات بر قدح
 بعضی اصحاب كبار و در جرأتا ديل پذيرناشد و چه چهارم جواب از حديث
 صحيح مسلم آنكه هرگاه در قرآن شريف در حق حضرت آدم و ابو البشر آيه عصى
 نادم رب بنحوي و آيه هو الذي خلقكم من نفس واحدة و جعل منها زوجا ليك كن
 فلما نقشها حملت حملا خفيفا فرغت به فلما انزلت دعوا اسد رهبا لمن اتقنا
 صالحا لكون من انك كبرن علما آتاهما صالحا جلا له شر كما فيهما آتاهما فتعالى اسد
 عما يشركون كه تاويل اين آيه خالي از صعوبت نيست و در حق ديكر انبيا آيات
 داله بر عدم وز و ذنوب و اورد باشند و در كافى كلفى در حق حضرت يونس از ابى
 يعقوب از ابى عبد الله عليه السلام مروى باشند ان يونس بن متى و كذا اسد الى نفسه
 اقل من طرفه عين فاحدث ذاك قلت فبلغ بك هذا اصلك اسد فقال لا ولكن
 على تلك الحال كان بلانا و امثال اين آيات و زحافات قابل تاويل باشند
 كتاب تنزيه الانبياء و الائمة براى تاويلات تفسير آيات و احاديث
 مؤلف شده باشد پس حديث صحيح مسلم جراتا و على كه مذکور شده و امثال آن
 مادل نباشد و چه پنجم جواب از حديث صحيح مسلم آنكه در طريق شيعه نيز بعضى احاديث
 قريب المعنى بحديث صحيح مسلم مروى است چنانكه ثقة الاسلام طبرسى در كتاب
 احتجاج از ابى رافع روايت كرده قال كه غلغل الى بك فطلع على و العباس بن سفيان

تید افغان و نغتمان فی میراث النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال ابو بکر یفیکم المقصر
 الطویل یعنی بالقصر علیا و بالطویل العباس فقال العباس انما بنی دوارنه و قد حاک
 علی بنی دین ترکته الی آخر الحدیث و قاضی نور الله شمسوری در احقاق الحق
 در او آخر طعن فک سوال بحی بن خالد بر یکی را در قصه مختصه حضرت امیر و حضرت
 عباس از هشام بن الحکم و جواب لطیف از ان سوال نقل کرده و چون حضرت
 عباس نزد شیعه هم از مقبولان اند چنانکه علامه حسینی در خلاصه الاقوال در ترجمه
 میفرماید العباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم من سادات
 الصحابه و هو من اصحاب علی علیه السلام انتهى و با وجود اینهمه فضایل که حضرت عباس
 با حضرت امیر مختصه نمودند و نسبت اخذ حق خود از ترک آنحضرت بطرف ایشان
 نمودند لابد بشیبه فکر تا دلیلی از طرف حضرت عباس برای حدیث مروی در احتجاج
 و غیر آن کرده باشند پس اهل سنت از مثل آن تاویل در حدیث صحیح مسلم چرا ممنوع
 باشند و چون کلام باین مضامین رسید گوئیم هرگاه همچو احادیث که باره از ان
 بطریق نمونه ذکر یافت و در طایف امامیه مروی باشند و علای ایشان تا دیلات عجیبه
 بکار برده باشند پس ایشان را طعن بر اهل سنت بحدیث صحیح مسلم بخمال اینکه اهل سنت
 قدرت بر تاویل یا رد آن حدیث و اطلاع بر احادیث شیعه که مثل آن یا اشبه آن
 است ندارند بر ما مناسب قوله اما اینکه حضرت امیر المؤمنین با او محاربه چرا
 نکردند پس این همان شبهه دیرینه است که خلیفه ثانی را در صلح حدیبیه عارض شده
 الخ گوئیم ظاهر احاصل این عبارت جو است از قول امام رازی که در او کتبیه مذکور
 است این عبارت و یقیناً لک الی تکفیر امیر المؤمنین چیست لم یحاربه الخ و مخلص
 جواب مطابق معجم صاحب ساله آنکه مشرک و اوقات هر امری مختلف میباشد

و باب مدینه علم عالم بان تفصیل پس اعراض حضرت امیر از محاربه حضرت عمر مثل اعراض
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد از محاربه در صلح حدیبیه این جواب صحیح است
 در قیاس است باینکه در قتال مرتدین سوای اقتدار بر آن شرطی دیگر معتبر نیست و چون
 امام رندی تصریح کرده باینکه در صورت عدم وقوع محاربه بر تقدیر یکم مراد حضرت عمر
 مخیرم منه از طرف خود باشد تکفیر تمامی غیر محاربین لازم نمی آید چیست. قال لو كان
 مراده ان المتكاثرت مباقة في شرع محمد و انما اهلها لزم تكفيره و تكفير كل من لم يكف
 انك ليس اين كلام امام مستلزم ايجاب قتال باشد بکل مومنین آنوقت که عالم
 برادر مفروض حضرت عمر باشند و هرگاه قتال بکل مومنین که تابع خلیفه نباشند
 واجب باشد در این صورت مقتضای کمال مومنین باقی نمی ماند مگر فرد واحد که متقابل
 باشد و اقتدار کل مومنین بر قتال شخص واحد برسد و جویان ظاهر است ^{الغرض} فصلی
 فما ظنک بالفضل و پس امام رازی بعد لحاظ شرط اقتدار استیصال خود قائم
 کرده است در این صورت بجواب او ابداع احتمال فقدان شروط غیر مربوط و قیاس
 ترک محاربه حضرت امیر را بر او دیگر صحایب کبار بر صلح حدیبیه مع الفارق است
 زیرا که صلح حدیبیه با کفار اصلیه اتفاق افتاده بود در وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 مسلم لشکر کشی کرده بطرف کفار شریف فرماشته بودند در ایحال امام را در صلح
 جنگ اختیار است هر چه پیشانیست بطل آن بخلاف ترک محاربه حضرت امیر و قیام
 غیر از جهاد در صورت مجتنبی عنها که برزخ مخالف ترک جهاد جاسیر اهل اسلام
 با فرد واحد است که بجهت تحريم ما احل الشرع ابداد او لازم آمده فعوضا بحد مومنین
 نه از نعم و در این صورت ترک جهاد و جهی ندارد بلکه در این مقام قسمیکه صدق تو اگر با کفر
 مشروط است زکوة بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جهاد قیام فرموده بودند

فرموده بودند چنانکه صاحب تفسیر منبع الصبا و قین در شان نزول کریمه یا ایها الذین
 آمنوا من یرتد عنکم عن دینہ الایہ می نویسد آورده اند که بعد از وفات سید
 کائنات عم تمام عرب مرتد شدند مگر مکه و مدینه و بنی عبد القیس از بحرین بعضی از
 برادران زکوة باز ایستادند و بعد از یکلام میفرماید که در تواریخ مذکور است که سیزده
 قبیلہ از اسلام مرتد شدند در آخر عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنها بنو نضله
 بودند و بنو شمس ایشان ذوالنهار اسود غشی است و قبیلہ دریم بنو حنفیه بودند و دیگر
 اصحاب سید کذاب و ابو بکر چون بکلافت بنیشت خالد و لید را با جماعتی
 بجانب خیبر فرستاد تا او را مقهور گردانند و بعد از آن میفرماید و در عهد ابوبکر
 بنیشت قبیلہ مرتد گشتند حق تعالی شرا ایشان را کفایت کرد و بدست سلمان
 بنسخت آنرا و از بنی مختصرا چنانکه با خرم با اهل اشج بر حضرت امیر و دیگر مومنین موجود
 انوقت واجب بود و چون از آنها باز چو واقعه را بر بعل نیامد پس استحال که
 امام رازی بر تقدیر بر آورده یعنی فاسد از قول حضرت عمر که در بنی از مشقه فرموده
 بیان کرده است لازم باشد آنچه صاحب سبأ اشاره بطرف طعن بر حضرت
 عمر در مقدمه صلح حدیبیه نموده است بدفع است باینکه آنچه از حضرت عمر در
 صلح حدیبیه بظاهر رسیده و ال بر کمال قنوت ایمان و حمیت اسلامی است
 و بعد و در فضائل غیر محمد و ایشان چنانکه صاحب قره العینین فی تفضیل ایشان
 در فضائل حضرت عمر میفرماید و از آنجمله است که در غزوه حدیبیه حمیت اسلام
 بر نازوق غلبه کرد و به تربیت بنوی شکین یافت انہی و آنچه والد صاحب سبأ
 جزئی در ادبنا ب در صوامع نوشته است معلوم داریم بکفایت تطفلی بودن بمقام
 تعرض بآن نگردیده شد اگر چه واجب رساله آنرا بمقام ما نوشتن می تواند بکمال

تقریب و تتبع بنویسد تا در جواب آن عجائب قدرت الهی را تائید نماید قال
چهارم ممکن است که وجه ترک التماس بر تقدیر وقوع آن فیما بین فیه این بوده باشد که
چون نزد سنیان اجتهاد بر پیغمبر خدا جایز است و عمر نیز مجتهدی از مجتهدان بزرگ
ایشان بوده و اختلاف مجتهدین با هم جایز نیست بدینرا هم از همین قسم نگاشته
باشند انتهی اقوال اینکلام تشیع عامیانه است نه جواب عالمانه اگر اشتراط عدم
تعرض بحجاب همچو مقال مانع از تحریر جواب مطابق بسوال نمی بود احادیث تعویض
که در کلینی موجود و بابی برای آن در آن کتاب معقود است در اینجا ذکر می نمود
حال توجیهات این احادیث که والد ماجد صاحب رساله دیگر علمای امامیه اند
و بحجاب عقیده دهم تحفه اثنا عشریه در کتاب حسام مجموع اند ذکر میگردانند
فی الحال بر اعاده شرط سابق الذکر از آن در گذشته به بیان واقع در مسئله اجتهاد
می پردازد که اجتهاد یعنی تردد مجوزین آن نوعی از وحی نفیست فی الزرع و وقوع خطا
در آن ممنوع چنانکه در قره العینین دیگر کتب اصولیه و کلامیه ایشان مذکور است
بمخلاف اجتهاد مجتهدان است که نه وحی است و نه ممنوع الخطا پس تردد مجوزین اجتهاد
بنی احدی را مخالف نفیست با اجتهاد پیغمبر محبت وحی بودن آن جایز نیست و بالمجمله
اتهام اینکه مومنین حاضرین آنوقت حکم بتحریم متعه را از حضرت عمر از قبیل اختلاف
مجتهدین پذیرفته باشند اگر چه اتهام عجیب است لیکن نسبت بحضرت عمر که مقضی قرائن
ترتیب اوله و تقدم قومی بر ضعیف و معلوم آن بودند عجب تر اخراج الذاری عن
شیخ ان عمر بن الخطاب کتب الیه ان جاءک شیء فی کتاب الله فاتق به
ولا یلیک عند الرجال فان جاءک ما لیس فی کتاب الله فانظر سنه رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فاقض بها فان جاءک ما لیس فی کتاب الله و لم یکن فیه

و لم یکن فی سنة من سنة رسول الله فانظروا اجتماع علیها الناس فخذونه فان جاورک لیس
 فی کتاب الله و لم یکن فی سنة رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یتکم علیه احد قبلک
 فاتخذت الاعمین پشت ان شئت ان یجهدوا بک ثم تقدم فقدم وان شئت
 ان تسافر فساخر ولا اری التأخیر الا خیر الاک انما کذا فی قره العینین قال
 و ایضا تحملت کتف خلیفه ثانی حل متعه را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
 و مشروط بشروطی دانسته باشند که در زمان خود اثر آن متعین نه باشد نه ترک آنرا
 مستحسن دانسته باشند چنانچه از روایت کرده اند که گفت انما حل الله المتعه
 للناس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما از قلیل و بار در متعه الحج گفته
 قد علمت ان رسول الله فعلها و اصحابه و لکن کرهت ان یطوبوا بها معرین
 تحت الابرار ثم یرجعون بالحد فطور و سهم انتی ما قول خدا دادند که بنفیس
 خلیفه ثانی چگونگی مستلزم اعراض صحابه از محاربه ایشان و واقع شناسختی که امام
 برین اعراض لازم کرده است محمی شود و عری اگر صحابه است که در ان مقام میگفت که
 و ایضا تحملت که صحابه حل متعه را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
 ما قال البته و حی برای اعراض مذکور میداشت لیکن بنفیس و استن صحابه مؤید تحریم
 و واقع توهم شده از حضرت عمر است بالجمله در ان مقام قول صاحب ساله را با کلام
 امام را از آنکه که بحث در آن می رود بر بطلی معلوم نمی شود قال بنفیس انک معارض است
 بسیار معتدلت خلیفه ثانی مثل ایجاب رجم بر متع و وضع خراج و منع نکاح موالی
 در عریات و قتل جماع و عوض واحد و مفتوح ساختن دروازه که پیغمبر خدا آنرا میداد
 ساخته بود و غیر ذلک و احدی بر آن نکاره کرده انتی اقول چون نزد اهل سنت
 بحکم حدیث علیکم بسنتی و سنتی الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی اخذ لیطریق

مرضیه خلفای راشدین که ائمه اربعه باشند مطابق ابرش ربع مامور به است پس
 آنجا صاحب سال در این مقام بعضی آثار حضرت عمر را بمقابل طه است بدعت نامیده
 اثبات آن بادل مسئله اهل سنت نکرده اشاره اجمالی بطرف آن بطور خطابت
 فرموده حواله آن بر کتاب عماد الاسلام نموده در گذشته مقام استعجاب است
 لیکن چون اجمالا اشاره بطرف بعضی آثار عمری نموده است احقر العباد نیز با آنکه
 بدون تصریح نقل و اثبات یافت تاثر مذکوره برای انتخاب طعن بر حضرت عمر محتاج بجا
 جواب آن نیست محض تطبیق تبرع بر اشاره اجمالی بطرف تطابق آن با کتاب
 سنت و مستط شدن بعضی از آن از قواعد شرعیه و توافق بعضی از آن با مذاهب امامیه
 اثنا عشریه اکتفا می نماید تا ناظر از متاخره کلام صاحب السیما بحیرت و تعجب نگردد پس
 بر ارباب بصیرت مخفی نیست که آنچه از ایجاب برجم بر متمتع گفته است در وقوع
 است باینکه خلیفه ثانی ایجاب برجم بر متمتع ننموده بلکه اخافت بآن تغیر از فرموده
 است و خلیفه را ایقاع نشد و در عقوبت شرع عاجز تر است پس اخفتان
 بطریق اولی جائز نباشد و بنقص اخافت می شود و در اجرای تغیر بر فرنگین مناسبت
 از حضرت عمر مردی است چنانکه صاحب السیما الخفا فرموده عن قیس بن جابر
 عن عمر قال لا اؤتی محلل و لا محلل الا برجمتها انتهى و چون از کتاب تحلیل در شریعت
 نجایت بدو برترنگ آن در احادیث صحیح لفظ لعنت وارد است لهذا حضرت عمر
 بر آن بطور تشدد و وعید تغیر اخافت برجم نموده بودند و همچنین متمتع را اخافت
 برجم نموده بودند و در اخافت برجم و ایقاع آن فرق نمایان و حرق حضرت امیر
 زمانه را بلکه معاملة آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با مردم عکلی و حنین که اعیان
 آنحضرت را کشته و شتران را غارت کرده برده از دین برگشته بودند از قبیل تشدد

قبیل تشدد در تغیر و حد است و از من التظاهر و التواضع مالا یکل التواضع باطن جاهله
 و آنچه از وضع خراج گفته است پس آن بمشوره حضرت امیر علیه السلام واقع شده
 و عمل حضرت امیر بر آن جاری مانده و صاحب تحقیق الحق تسلیم آنهمه فرموده و عذر
 مقرری تقیه پیش نموده است چون ثبوت تقیه بطوری که امامیه بآن قائل اند
 نزد اهل سنت فاسد است خصوصاً در وقت خلافت حضرت امیر پس این عذر
 نزایان بنای فاسد بر فاسد باشد و معجزا محبت تحقیقی اهل سنت تحت
 مشوره حضرت امیر و این باب بحضرت عمر و الباقی آن در وقت خلافت
 خود تمام باشند و آنچه از منع نکاح موالی در عریات گفته است محتاج تصحیح نقل
 زیرا که در کتب معتبره اهل سنت تجوز تزویج موالی با عریات که مخالف نقل
 صاحب است باشد واقع است و الله ما حد صاحب تحفه در ازاله آنها از
 ریاض النضره نقل کرده آن رجلا من الموالی خطب لرجل من قریشی اخذ عطا
 مالا خبیثا فالی القرشی من تزویجها فقال عمر ما منک ان تزوجه فان لا عمل له و قد
 احسن عطیه اخذک فقال القرشی یا امیر المومنین ان لنا حسبا و انه لیس لنا بکفوة فقال
 عمر لقد جاءک بحسب الدنيا و الاخره اما حسب الدنيا فالمال اما حسب الاخره
 التقری تزویج الرجل النکاح المرأة راضیه فراجعها و حتی ما فرضیت فزوجها
 منه انتهى در تقدیر و در روایت منع از آن بطوری که در قوت مثل روایت جواز
 باشد وجه منع ظاهر است چه در میان موالی و عریات کفایت منتفی است
 بر تقدیر وجود روایت منع مع تساوی بینهمافی وجه الثبوت وجه تطبیق در میان
 روایت جواز دینی آنکه جواز در صورت صلاح و فلاح زوج است که قائم مقام حسب
 میتوانست و دینی در حالت عدم آن فی ازاله آنها و الکفارة خیر الزوجه و ولیها لکلا

علیهما العارفان اسقطا حقهما لرعاية مصلحة دینة فذلک محبوب مندوب الیه
 انتهى و نیز گوئیم جائز است که بنی حضرت عمر از نکاح موالی در عریات بطریق ارشاد
 و بیان مصلحت رعایا با باشند بنا بر بیان حرمت آن و این بنی مثل بنی ایشان
 از تزوج با امه باشند کما فی ازالة الخفاء انه ای عمر بنی ان یزوج العربیة الامة
 حال آنکه این بنی بطریق تحریم نبود بدلیل آنکه روایات کثیره از حضرت عمر دال بر
 جواز آن در طریق اهل سنت موجود کما ذکر شد فی ازالة الخفاء و نظائر سنه بطریق
 ارشاد و ضرب من الکراهیه اکثر از آنست که با حصا آید و بنی آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم که در باب اکل لحوم خزان اهل بی در احادیث امامیه وارد است
 نزد علمای ایشان بر همین قسم بنی محمول است چنانکه در تهذیب و مستبصار و من
 لایخضره الفقیه و دیگر کتب شیعیه مصرح است پس در بعضی نوایح حضرت عمر چگونه
 این توجیه متمشی نشود و آنچه از قتل جماعه بعد از واحد گفته است پس چون
 همین حکم در کتب معتبره شیعیه مدین و از ان شرکت ایشان یا حضرت عمر
 در این امر متبیین پس بر او که دلیل آن غیر واجب بلکه صاحب سب را
 بدعت گفتن آن بر ما مناسب حالا بر سماع شواهد این مطلب کوشش باید نهاد
 و در تعجب باید داد قال المحقق فی الشرایع فی کتاب الفصاح فی مسائل
 الاشتراک الا دی ان اشتراک جماعه فی قتل واحد قتلوا به و الولی بالخیار بین قتل
 بعد ان یرد علیهم ما فضل عن دینه المقتول فیاخذ عن کل واحد منهم ما فضل عن دینه عن خیاره
 بین قتل البعض ویرد الیاقون دینه جایزیم الی ان قال الثانیة یقتضی من الجماعه فی
 الاطراف کما یقتضی فی النفس ثم قال الثالث لو اشتراک سنه قتل امر اتان
 فتدبیر لا رد اذا لافاضل لهما عن دینه و لو کن اکثر کما کان لکن مقتلهن بعد و فاضل

بر علی و حسن و زین العابدین بر سر منبر بوقت غلج خلافت دستخط خود از آن یافت و
انکار عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه بلکه بر سر منبر از این رسوم ملعونه را و اجرائی تغییر
بر بعضی ترکبین آن در غیر این بر غیر این اجرائی بود در شهرت و ظهور کمال نور
علی است حق الطور و کتب صحاح سینان و کتب تاریخ ایشان از آن معهود و احتیاج
طبرسی و حضرت امام حسن علیه السلام بود الی ششم و مخروب العاص و امثالها نهایت
کثرت و شاعت مذکور پس آنچه صادر است از نفی انکار بر شیایع اموریه و بتأیید
بطور رسالت که نموده است قال و کسی بر آن انکار نموده قابل عقاب است یا طرآن
حیرت افزای ما هر آن است و آنچه گفته است که با لفظ اکثر اوقات از سلاطین و
سکونت نموده اند الخ پس بعد در یافت قال و اب حضرت عمر با قرآن و ادراک
مردم آن زمان چنانکه در زود و جوده کتب و شرح و بسط مذکور شده مقام استجاب است
نه مستحق جواب قال من است و التفصیل فی هذا المقام غیر حجج الی عماد الاسلام من
مصفیات جناب الدی العلام و ام طاهر العالی علی بر حسن الانام انشی اقول نشاء
الاطلاع التفصیل علی ما افاد به لکن این فی سبیل الوصول الی ما یشبهه الفوائد و نفع
بغیر البیادین بین المرید و المرافقه فان یشیخ یا رساله از من ذکر ما یشبهه نظر الی ما اودع
فیهم من تحقیقات البدیع و بعد النظر الیها فی شرح حالها و مقصدی بلیان ما علیها
ما لها قال فایده خامه در بیان اینکه امام مالک که از ائمه اربعه اهل سنت است
قال بحجوز متقه شده و انکار اهل سنت امر است از کمال عصبیت و عتبات است
تخطبه صاحب هدایه در سناد تخویز متقه بطرف انکار خطای محض است جدا از
در بیان قول مالک بحجوز متقه نیست بلکه جمعی کثیر از علمای اعلام اهل سنن تصریح بآن
نموده اند کما سجد الدین نقض ازانی و شرح مقاصد فرموده فی ذکر جواب مطالب الخ

نکته

الثانی بکذا او منها انه منع منه نکاح و هی ان تقول لامرأة اتمتع بک کذا مدة کذا و کذا
 او متعنی نفسک ایاما بکذا او یودی هذا المعنی و جوزنا مالک و الشیخ و فی مختلفا علی الکلام
 الی اهل معلوم و جوزة فر لا زما انتهی و شیخ بریان الدین حنفی المذهب در هدایه
 نوشته نکاح المتع باطل و هو ان تقول لامرأة اتمتع بک کذا مدة کذا اما لا و قال
 الکسحہ احمد یوحنا تر لانه کان مبایعا فینقی الی ان یظهرنا نسخہ انتهی و بعضه یأثرین
 هدایه از اهل سنن چنین نوشته نکاح المتع یجوز عند مالک و هو الظاهر من قول
 ابن عباس رضی الله عنه و هو یقول اما انفقنا علی انه کان مبایعا فان الشیء من
 علیه و سلم اصل المتع ثلثة ایام من الدبر و الحكم الثابت یقی حتی یظهرنا نسخہ و لکن نقول
 قد ثبت نسخہ الاثر المشهورة الی آخر کلامه و این کلام نه هراچه دلالت دارد بر اینکه مالک
 مالک ایاحت متعه است شمس الدین محمد قسستانی در جامع الرموز شرح متعه و قایم
 در کتاب النکاح گفته و ذکر فی البدایه و شرح المتع بعد انه مبایع عند مالک و قاضی خان
 در فتاوی خود در کتاب النکاح نوشته و لا یفتی النکاح بلفظ المتع و هی باطله
 عندنا خلافا لابن عباس و مالک و قال ابو البرکات فی کتاب النکاح فی فصل المتع
 من کتاب کثر الدقائق و یبطل نکاح المتع خلافا لما لا یشیء صوره المتع ان یقول لامرأة
 فذی هذه الخشرة لا اتمتع بک ایاما و قال مالک یجوز یوحنا تر انتهی پس باوجود تصریح
 ابن طحای فحول اگر احتمال خطا بسوی ایشان متطرق سازند در هر مسئله فقهیه که
 بوجوب است این علم نقل میکنند احتمال خطا و غلط جاری خواهد بود و اما آنچه متهم
 که چون در موطن مالک حدیث تحریم متعه هم ذرا یافته پس در غیبت او مخالفت
 آن روایت چگونه خواهد داشت پس خویش نیست که روایت کردن خبری مستلزم
 فتوای راوی بمضمون آن نیست چنانچه اکثر روایان تجسیم و تشبیه و امثال آن که

علامات ضروریات دین است در کتب ایشان وارد نشده و معجزات اعتقاد و عمل
 بر طبق آن وارد نشده چنانچه ما که مالک است چنین خبر داده را صاحب این کتب حکم قطعی ندانست
 بر وفق آن چنین حدیث عالم نموده باشد اصول امام مالک است هرگز قائل نبود از مشورت
 و از صاحب مدایت در نقل بهیچ مالک خطا واقع شده و بعضی علماء را که صاحب را
 نام برده در سولات خود تبعیت صاحب مدایت نموده اند و در روشنی هدایه و صید
 کتب فقهیه اهل سنت تخطیه صاحب مدایت درین کتاب موجود اگر نقل آن بر وجه
 کلام بطول انجامد در سال بر سه یا ترتیب باید اندازد و ما للاختصار در این مقام کلام علماء
 دال بر حکم فقهایی از اهل سنت است که امام مالک یکی از آنهاست بر حرمت متعه
 نقلی نماید اگر بعد ملاحظه انهم صاحب مدایت بطای صاحب مدایت در کتاب حراز
 متعه لطیف امام مالک قائل نخواهد شد تخطیه علماء حلی بر او لازم خواهد آمد و در غرض
 حکامتری و تیر عبارات کتب مالک دال بر تحریم آن ذکر می کنند که حکم اهل البیت علیهم
 السلام فی البیت بلکه بموجب تصریح خود صاحب مدایت است قال فی الفائدة النکحة
 معلوم است که مذنب ابو حنیفه را حنفیه بهتر میدانند مالک مالک است و مالک است و مالک است
 در این باب اجری با قبول است نسبت بقول صاحب مدایت که حنفی الذنب بود و
 از کتب جاهلی که در قرن متفق و مقدم قرآن نیست شده است و مصنفین آن سعی بلیغ در
 مذایب نموده اند مذنب امام مالک است اهل علم می آرند بعد ملاحظه انهم از نسبت حراز
 بطرف امام مالک باز میگردانند انصاف با اعتداف صاف ستم بر جان انصاف
 قال العلامة الحلی فی کشف الخی و هیبت الامامة الی اباحة کساح المتعه و مخالفه
 الفقهاء و الدلیله انتهى و قال خلیل بن اسحق المالکی فی کتابه المعول لمجوع الروایات
 بیانی مذنب مالک و ما خد الصدقة او علی سنه طینا قرض کائن لا یقسم لها

در خبر غیبت و آنچه کما الشیخ ابراهیم الخ و قال محمد بن محمد بن محمد بن حسین بن احمد البسی
فی المنهج: لوفته علی شرح المبدع فی التفریع فی الفقه المالکی و لا یجوز لکلام المتعبد بهما المتکثر
الی اصل الاصل فی منه ما حرمه مسلم الزناد رسول الله علیه و آله رسماً قال باهیه العیال
قد نسیته اذ نسیته لکرم فی الاستیعاب من الکتاب و ان الله قد حرم ذلک علی یوم القیمه من کل
منه شیء یمنع سبیه و لا تأخذ و ایما یتوهم شیء المازنی و یقرر الاجماع علی منه لم یخالف
احد الا اهل الفقه من المتعبد بهما البهری و زماماروی عن ابن عباس فانه رجوع عنه انتفی
بلکه مالک و در بطلان منه آنقدر مبالغه دارند که لزوم توقیت را مستلزم عدم انقضای
منهج گفته اند فی المنهج الرضی و لا ینعقد بلفظ الا جاریه و الحایره و الی و عینه لا
الا لیس التوقیت و انما لیس التوقیت و دن التذکیر الخ و بر مجتمع اجرای حد واجب
میگویند چنانکه صاحب تحفه بطله در کیه سی و یکم بفرج بیان فرموده و در بر جماعه فی خلافت
الائمه میفرماید و اجبوا علی ان کنه المنه باطل لا خلاف بینهم فی ذلک استی و در کتاب
انصاح که معروف متفق و متفرق است میفرماید و انفقوا علی ان کنه المنه باطل لا خلاف
بینهم فی ذلک استی و با قطع نظر از نهاده گوئیم چون صاحب حدیث نقل می کند می کند
تس اگر نقلش صحیح باشد لابد در کتب مالکیه روایت جواز نهاده از امام مالک مقتول خواهد بود
نس اگر صاحب رساله ای از امام مالک از کتب مالکیه مستخرج از کتابی که توقیت در
عقده اخل باشد و بشرط آن توقیت کنه در میان آمد باشد بر آورده و دید بعد در ریاست
سمت نقل تحسین متبع او خواهم نمود و اگر قابل قبول خواهد بود باطل قبول تراهم کرد و الا
عائش بیان خواهم نمود و المبدع در کتب مالکیه حرمتها آن مخرج است یعنی در شریک و در حق
قولی در حدیث و قال مالک بن حیان بن حنیف فرماید و یذکره فان الذکر فی کتب مالک حره
کنه المنه استی و انکار استی است و انما استی از کمال عصبیت و عصبیت

انچه گوئیم فقط علمای اهل سنت انکار شتاب عوارضه لطیف امام مالک نموده اند که
علامه حنفی نیز در این انکار بایشان شریک نیست لکن از نقد آنجا پس در حق او چه بگوئیم
عوارضه و انکار او را ناشی از جهل بر بیان خواهند نمود قوله و شیخ بر آن اند
عقبنی المذهب بهر دایه نوشته نگذایح المذهب باطل قال مالک چه چنانرا نگوئیم و در مقام
صاحب سله رفع تخطیه از صاحب هدایه در شتاب صحت مذهب اطراف امام مالک میفرماید
چون قال تخطیه صاحب هدایه در اسناد تجویز مذهب لطیف مالک خطای محض است
چه او متفرد در بیان قول مالک بحج از متعینیت بلکه جمعی کثیر از علمای اهل تسنن
بان نموده اند از اهل تسنن در ترداد این چه که صاحب هدایه در شتاب عوارضه لطیف
مالک ما صاحب هدایه شریک اند قول خود صاحب هدایه را که علمای اهل تسنن
در آن قول تخطیه او نموده اند برای رفع همان تخطیه او ذکر کردن از کلام قسم
مصادر و علی المطلب توان بهیچ وجهی که صاحب سله ذکر او را
شان برای رفع تخطیه او میکنند و اخیل توان کرد قوله پس با وجود تصریحات این
علمای فحول اگر احتمال خطای نسبی ایشان متطرق سازند انچه گوئیم اگر با وجود انکار
مالک از فتوای عوارضه چنانکه قاضی انور الله در احقالات الحق میفرماید لا باخ الحقیقه
و لست بغیر الخ با آنکه فهم الا اکثر من فی استیفاء خرمه ذلک و قررہ الحد و القیل علیها
و انما التاخر و من الخ اکثر من اکثر و القوی علی ذلک استیفاء و ما و هو فی حدیث
استیفاء و در حدیث استیفاء و علامه حلی بر برائت امام مالک از ایاحت مذهب
در خصوص غیر کتب متفق متفقین که اختراعات نقل نموده بر اوست امام مالک از این
استیفاء استیفاء نشود و نقل صاحب هدایه از این شخصیت استیفاء میبرد لازم آید که
بر کلام حنفی که استیفاء را بطایفه مخالف المذهب خود کرده است و او بهر بار

بهر از این ازان ابراء کند و تفصیلات لایحه مذموب خود و ثقات دیگر بر آن
این مذموب خود ازان نسبت نقل صحیح ثابت نماید مقبول نغذ و با قطع نظر از این
از عدم قبول قول با کیم تخطیه علامه علی لازم می آید و بی عذر صاحب الرساله شیخ
کل شیخ و از قطع من کل قطع اگر ثبوت خطا از بعضی اکابر در بعضی مواضع خطا
نقل مذموب دیگری بر لایحه تخطیه واضح شود ازان لازم نمی آید ثبوت آن در مواضع
دیگر که در ازان دلیل تخطیه موجود نیست چنانکه از تخطیه شیخ طوسی و شایع کافی کلینی
بعضی رواة ثقات خود را در بعضی روایات که بحواب حدیث مسلم وارد شده اند
در جواب وجه سوم متنبی که در آخر آن فائده ذکر کرده است نقل آن گذشته تخطیه
صحیح روایات آن رواة که در ازان دلیل تخطیه موجود نیست لازم نمی آید و با اینهمه گوئیم
چون صاحب رساله حکم نقلهای که در ازان دلیل تخطیه یافته نمی شود بر نقلی که ازان
مبراست تادیبی می کند پس خداوند که بحواب سؤ قسطانیه که با ثبات خطا در بعضی
بی هیات حکم آن بر سایر بی هیات که از اسباب خطا مبراست ملزم می کنند
چون جواب خواهد گفت محوله اما آنچه متوسم می شود که چون در مواضع مالکیت
تخریم متوسم ذکر یافته الخ گوئیم هرگاه از کلام علامه علی و تفصیلات مالک و موفیق
متفق و منفق حجت متواتر امام مالک با ثبات رسانیدیم باز ما را حاجت نظر
دفع اینکلام حسب رساله باقی نماند و هم عینی در شرح بدایه دفع شبهه که صاحب رساله
انرا بطور جواب ذکر نموده با مینظر فرموده عاده مالک انرا لایروبی حدیثی بر طایفه
الادیه مذموب الیه و نقل به قول اکثر روایات تجسیم و تشبیه اتمال آن که خلاف خود با
این است در کتب ایشان وارد شده الخ گوئیم همین قسم روایات بسیار تشبیه و تجسیم
در کتب معتبره مشهور واقع است پس خصوصیت بند که اهل سنت در این مقام

گویا شد بنا بر آنکه در قطعی بودن مقام جندرو است از کفانی کلینی و تندیست شیخ مگر
 نقل کرده و پس باید فهمت که کلینی در کفانی در باب نوادر روایت کرده است
 ابی عمار قال سمعت ائمه المجتهدین یقولون انما جرب الله و تشریه است کرده
 عن اسود بن سعید عن ابی جعفر علیه السلام نحن لان الله و نحن و الله و نحن عن الله
 و تمام احادیث آن باب متضمن تشبیه است بر شهادت الاطلاق علیه صلوات الله و تسبیح
 در تندیست در کتاب الزیارات روایت کرده عن زید الشحام قال قلت لابی
 عبد الله ما لمرار رسول الله قال کبر زار الله و حق عز و جلاله و ذکر خود را
 استحضار بر آن تشبیه شده است کما یظهر علی السبیل من رجوع الی الله و
 و ما یقتضی نظر ازین گوئیم ترک عمل و اعتقاد بظواهر آمارت و احادیث نزد عقلای اهل
 اسلام جائز نمی باشد مگر بعد از استبانه پس صابر است با بیان کردن که امام
 مالک اگر امام ضرورت گذاشت بر ترک عمل بحیثی تخلف منته که مقبول کافه اهل
 رنزد اینان مؤید با جماعت و اعنی شده تا مقایسه تعارض است با اخبار
 بر احادیث تشبیه تخلف در دست شود و قال و من سبب بین مقام است
 ذکر دو حکایت که علای کسان نوشته اند حکایت مشهور نمودن
 اگر اوستا طلق است که نزد سنیان از اهل الامور حسب الاعمال است و الله
 علای مانی در سبب شیخ عبدالقادر رجبی غازی که او شهادت در تاریخ جواد است
 در احوالی سنیان بعد از حقا و کوفت شده اول مسجد که در آن ایام بر کسیدند
 این بود که بندگان احمیل را شکار آوردن و از آن باشد گفته بیشتر از چهار ماه
 در عطف و از جمع توان کرد و فرمودند که جوان در عقوبان جوانی مقید باین مسئله
 بودی آن مقدار که غرضیتم زمان آنرا و سبب هیچ کردیم حال اطلاع آن چه توان

چنانکه هر که ام جیری می گفتند فرمودند روزی از شیخ عبدالبنی شنیدم که میگفت
 یکی از مجتهدان نامزد زن هم بخیر که به است معروض استند ابن ابی لیلی بر آن رفته اند و
 بعضی نظر بطاهر بیارت توفی خداستالی فاکموا اما طایب کلم من این استی و ملت در باع
 تا به زن رود استند اما اینهمه را بهما رجوع است و عمل را نیستید و چون شیخ عبدالبنی
 را پرسیدند او چنین طور جواب داد که من میان اختلاف می کردم نه اگر فتوی اباحت
 آن داده باشم و استیعنی بر طبع بادشاه که آن آمده و مدو که برین تقدیر شیخ با اتفاق
 و زنده بود که آن زمان جیری دیگر میگفت و حالا دیگر میگید که این هم در دل می گرفت
 و بعد از رد و بل بسیار و خج با و ایست متعنی دادند که بطریق معتدله اند زن که میسر باشد
 خواستنی مباح است و این در مذنب امام مالک رحمه الله جائز است و شیعه خود فرزندانی
 که از متعه حاصل میشود بیشتر از غیران دوست میدارند بر زعم اهل سنت و جماعت و اینها
 هم سخنان جناب گذشت و محلی از آن در کلمات الرشید مذکور شد معطای امام مالک
 نقیب خان نموده که در اینجا حدیثی تفریح بر منع متعه رسانده کرده و شبی قاضی یعقوب و حاجی ابراهیم
 و یک دوستی دیگر از علماء در حجه الیوب بلاد در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارض
 متنیخ شده روایتیکه الله ما حدیثش جمیع کرده بود و در نظر آورد و درین اثنا فقیر را نیز طلبیده
 پرسیدند که شما در این باب چه میگوئید عرض کردم که مال چندین روایت مختلفه و نه اینست که آن
 در بعضی تمام می شود و متعه نزد امام مالک و شیعه با اتفاق مباح و نزدیک است ضعی و امام عظیم حرام مگر
 اگر قاضی الاجمک ابراهیمی آن بگوید آن زمان نزد امام عظیم با اتفاق مباح و بعد از این
 ضعیف و اهل دیگر و حدیث است این بخیر بسیار استحقاق و قاضی معتدله در این باب
 چند قسم میگفت تا به بگویم اگر که معتدله است و قاضی معتدله علی میگردد و قاضی معتدله علی
 در این بابی معتدله است و قاضی معتدله امام شنیده شده تا میاید است دیگر بسیار آوردم

رخ بهار الدین زکریا موتانی در بند کوه بلخ است شیخ الشیوخ شهاب الدین
 رحیمی را اخذ قراوت فاضل بنویسند فیضه از آن بزرگوار و طبع علمای رسمی در حق او
 را انعامی روایات جواز که استخوان این فعل از قصه دلی مقصود باز نمودم معقول
 شد و قاضی یعقوب بن حجر گفت پس من چه میگویم مبارک باشد که صباح است باریست و فرمود
 که قاضی حسین عربی را درین باب قاضی مطلق العنان باشد قاضی یعقوب بن حجر از
 مغرور باشد و قاضی حسین سوانی هم سب خویش بخوار متعده حکم کرد و حال قاضی حسین را در کل
 ساختناتی احوال چون بنای این حکایت و ستم کردن اکبر بادست به صحت شهاب
 جواز آن بطرف امام مانع است و خدا درین کتاب آنرا تفصیل هر چه تا ترو واقع شد
 پس فتوای شیخ عبد القادر بدانی و امثال او بخوار آن نزد مالک و بنای تجویز متعده برای بادشاه
 بر آن جواز بنای فاسد بر فاسد باشد لیکن در این مقام بطرز دیگر که بنیم که سبحان الله هرگاه اول
 افعال اکثر خلفای عباسیه مثل هارون و امون و غیره که بموجب تعریضات قاضی نور الله بنی
 در محاسن ستم از رجال المؤمنین از خلفای شیعیه و متعده بنیم و فضل بودند و ظاهر است که اگر
 متغلبه کرد از خود را بر غم تا بکار خویش بوجه بوجه که شریعی بنمودند بر شیعیه حجت نشود و
 فاسد اصل اکبر بادشاه که حرفه است و استخفاف است و استخفاف است و انفعول فتوای بعضی علمای
 دنیا طلب که هم جنب فیضی و ابو الفضل بودند و آن بعضی هم محض بنابر اصل که در سالیان بادشاهی
 برای خوشنودی او پیش آمد خود حکیم سیر و پادشاهان داده باشند بر اهل سنت اقامت استیلا
 نموده اند و حال حکایت متعده کردن سلطان فیروز شاه که از اولی الامر بود که سلطان را
 که در تاریخ فرشته در احوال سلطان مذکور نوشته چون سلطان فیروز شاه بن داد و شاه
 دکهنی بهیمنی رغبت تمام بغیر او آوردن زنان و ستم بکار و فضلا گفت زیاده از چهار زن
 اصل عقد نمی توان کرد چاره این کار چیست بعضی گفته اند چاره این که از چهار زن یکی اطلاق

طلاق گفته دیگر در عقد باید آورده بعضی را می دیگر پیش نهاده و بگوید ام موافق طبعیت بنده
 اسلام نیفتاده از دو کالت پناه میر فضل الله تجویر رسیدند که علاج آن چیست هر مشایره
 جواب داد که مستدر در زمان حضرت رسول و خلیفه اول بوده و در عهد خلیفه ثانی بر طرف شده
 و با وجود آن در مذمت امامیه که فرقه از ارباب اسلام اند صیاح است اگر سلطان آنها را امتداد
 نکند و بدین است و ملائکست مگر آن شده گفت و گوی بسیار واقع شده چون مسلم
 صحیح بخاری و مشکوٰۃ حدیث در میان آن در نزد معلوم شده که مستدر در زمان پیغمبر بوده است
 هر ائمه سلطان بشمار طائفه امامیه عمل کرده در یک فرقه است حدیث را صیغه شده گفت استحقاق
 اقول این حکایت عجیب تر از حکایت اولی است چه درین حکایت علی نقل صاحب است
 تصریح است باینکه فرزند شاه تجویر دو کالت پناه میر فضل الله بشمار طائفه امامیه عمل کرده و دیگر فرقه
 سه حدیث را صیغه شده گفت پس دنیا طلبی مفتی با حق بودن میر فضل الله که حکمت فخر الله
 و رضای بادشاه بنیاد علیه علیه نهاده ازین حکایت ظاهر و با هر دو حال عقیده او مخفی بر
 اصاغر و اکابر برین تقدیر اگر گوید در شخصی که بشمار فرقه امامیه عمل کرده یا بقول کسی که موافق
 فرقه امامیه تجویر شده برای او کرده صیاح استلال باشد اترااع غلامی متدینین امامیه که
 در فتوای با حجت متدین متدین متدین با حق و گوید در حکایت این چه کی دارد که انزال این گفته
 دیدار را که باعتبار حج سالک خود اعتقاد ^{تخصیص} و حوازیته دارند که کتب که با فرائض افعال است
 ظاهر از خلاف فرقه است خود محض موافق نقابان از حکم برانی به طبیعت غلامی امامیه فتوی بکار
 آن را داشته و کسی که همین عرض فاسد را باعتبار حقیقت و راستی از کتاب متدین نموده باشد
 استنباط نمودن آید قال فایده ساد هده و نقل شخصی شبیهات مخالفی که در کتاب
 استنباط اصل مشرب است متدین از آنکه ظلم و برهان مخفی شده اند و بیان خود را صریح
 آن بوجه علیه مخفی نموده که هرگاه در مابقی واضح گردید که با اتفاق اهل اسلام با حجت شده

بگویند که

از متعبد پیدا شده اند زیرا که برادران اینها نامعلوم اند تا وقتیکه حضور نباشد و در حد
 تقبیر میراث ممکن نیست و تا وقتیکه هفتاد و نه از آن گورست و انوشته و حجب و حرمان
 معلوم نشود پس هم یک و اتم متعین نمی تواند شد و بالجملة در ضمن تکلیف منوط بر هم زدن امر بر
 خصوصاً امر نکاح و امر میراث صریح لازم می آید انتهی اقوال اینکلام و خامست انجام
 مدخول است بحدود اول اینکلام منتهی به عقد فاسد نامیدن و در آن احتمال اشتباه
 بر فاسد مطروق نمودن حقیقه طعن و تشنیع است بر خدا و رسول چه اهل متعه بالاتفاق
 مباح و از سنن سنی غیر خداست چنانچه بوجه حسن بمعنی ثبوت رسیده و گاه تشکیک
 را به انکار واضح و بر دشمن گردیده بالجملة طعن بر سنت منفر خدا کردن و خود را با آن
 شمر دان با عقل و تحقیق از انتهی کلام صاحب السلااقول این صاحب رساله در انتهای
 زبان در اینها کرده چنانچه جویش خلاف شرط این محاله است لهذا از آن اعراض از حد
 بتجرب جواب علی مطالبه فرمودند و میگوید که هرگاه صاحب تحفه نیابت قرآنی و بیانیست
 برانی است و عقد متعه ثابت کرده و از احادیث مرویه حضرت امیر بنای اسلام که منتهی
 در کتب صحیح خود روایت آن کرده اند و از روی روایات صحیح اهل سنت از ائمه اطهار
 و صحابه که بعضی از آن در جواب فائده ثانیه گذشت و فائده از این در جواب فائده
 غاشیه مذکور خواهد شد منسوخ شدن آن بر ثبوت رسیده در تفصیل حکم لغو و متعه
 عین اتباع امر خدا می آید بر رسول سید البشر و از ائمه و ائمه دیگر یا بسته آنرا طعن و تشنیع
 بر خدا و رسولی که شرع داد و ابی را در آن است قائل و از کلام شیخ عبدالحق دهلوی ظاهر
 می شود که ایاحت متعه در زمان سیر الانس و الجن معمول به شیاع بوده و کلامش در کتاب
 در ارج النبوة چنین است که متعه مباح بود در اسلام تا غزوة خیبر پس حرام گردانیده شد
 در فتح مکة الی اینه قالی بعد از آن حرام گردانیده شد انتهی و سبقت از روی کتب فواید

بدر زبانه گاوین آنرا

به ثبوت یوست که برخی از صحابه مانند عبد الله بن عمر و عمران بن الحصین و ابن مسعود و ابن عباس و غیره قائل بحواله متعه بوده اند پس اینهمه تشنیع است در حق ایشان جاری خواهد بود و نیز چون عبد الله بن البربر متعه زاده بود چنانکه از قول طبری ظاهر شد و معلوم است که زیر از عشره مبشره و مادر عبد الله مذکور اسماء دختر ابوبکر بود پس نسبت چنین به فاسد بسوی زیر و دختر حلیفه لغو باشد بنابراین راه دادن کمال بی ادبی است و همچنین فریب امام مالک و حکایت متعه کردن اگر بادست و غیر ذریعته بقضای علای سنیان و ملاحظه احادیث سنیان مذکور گردیده پس تشنیع از کتاب فعل شیع و تجویز آن بر امام خود و ادلی الامر و ظل الهی و این بزرگان را مگر نه پس بر آن نمودن بعد از دین و دین است انتهای **اقول** از کلام شیخ عبدالحی محمدت دهلوی قدس سره ثبوت متعه در بعضی اوقات سید است و همان ظاهر می شود و آن مسلم است پس اثبات آن از قبیل قضایح و اضحاح است باشد کلام در طریان نسخ بر آن و عدم طریان نسخ و اثبات طریان نسخ بر آن از کلام حضرت امیر علیه السلام و دیگر جم غفیر از صحابه کرام ثابت شده و آنچه گفته است که سابق از روی کتب مخالفین به ثبوت یوست که برخی از صحابه پنج جواب در فائده ثانی گذارده پس اعاده حوالی از عاوده و آنچه از متعه زاده بودن عبد الله بن البربر فرموده پس حال این خیال محال در جواب فائده ثانی در دو وجه بیستم گذارده فائده ثانی و تعجب تعجبات همه و جواب قائل بود آن امام مالک بحواله متعه و متعه کردن اگر بادست و غیر ذریعته در رد فائده خامه گذارده فارجع الیه **قال** دویم آنکه تشنیع بر بیان نموده بعد جاری می شود در نکاح و طلاق مثلاً کسی بگوید که اگر عاقلی در اصل نکاح قائل کند بداند که درین عقد فاسد می افتد یا که همه منافی شرع است مثلاً یک سال زید با چهار زن در قندهار نکاح بست و بعد از یکماه مثلاً آنها را طلاق داده بنجار رفت و در اینجا هم چنین نکاح کرد و باز بیگم رفت و علی هذا القیاس و این چهاره مطلق نشد که این زمان حاطه شده اند پس در بنصوری توضیح اولاد لازم آید چون در هر شهر

در هر شهر و هر دیه منتشر شد و نزد یک این شخص نهادند پس سید شمس میریت آن وزیر
 آنها ممکن نشد و مثل اولاد الزامی تربیت برخواستند و اگر آنها از فصل امانت باشند زیاده تر
 رسوائی است که کلاخ آنها با آنکه هرگز صورت نمی بندد و از آنجمله دلی موطوءه و پدر و پسر ملک و دلی دختر
 و دختر دختر و دختر پسر و خواهر و دختر خواهر در بعضی صور خصوصاً چون کلاخ در سفر واقع شود و ستر هم
 در از باشند و در هر منزلی اتفاق کلاخ جدید شود و بعد از آن طلاق دهد و هر مرتبه علوق در از و پدر
 و از آن علقات دختران متولد شوند و بعضی شخص بعد از با توده سال از آن سفر رجوع بکند و پسر او یا
 برادر او بر آن مفارقت بگذرد و بان دختر نکاح نماید و نیز در تقویت لازم می آید عدم نفیض نیست
 کسی که کلاخ کسب یا کرده باشد زیرا که بعد و در نه معلوم است نه مکان ایشان ترک کند و لفظاً با
 بعینه ای آخر قاطع این فاسد و استبعاد است مذکوره بطریق اولی جاریست در صورت
 متکثر تا جایی که اگر سببی باشد یا دیگر خیرفته باشند و در هر شهر و دیار جاری می باشد اعتبار
 نموده بکلیت خود در آورده میباشند و دلی آنها کرده آنها را مورد اعتدال میباشند
 و باج آنها نیست متباین و اگر نموده در بلدی دیگر میرفته باشند پس این را پس بر کلاخ
 اسوه ما سلفه در حقیقت طعن و تشیع بر اصل اسلام و احکام شرع است پس بدانام معلوم است
 این کسر اثر الفیض و تحفظ عن طعن ایمان و حرمت طعن بر اسلام کرده اهل حق را در اسلام
 طعن و تشیع ساخت و در حقیقت این نکاح و شبهات تشیع است از شک و استیفاء
 اد که در صلح حدیبیه بخره واقع شده بود و خارج از خطابات و مواضات خلیفه ثانی بر اشکار ربانی که
 بر زبان در میان حضرت سید الشهدا و امان جاری شده است و بعد از این دعا است و چنین است
 شرح و تفصیل و الی که طبع و فاده خداست خطاب علیه القاب که در بیان این را لم یذکر نام
 سائیش خلعت الشریف پوشیده در با نوح شبیه محمود یعنی اهل خلاف آن است و در
 و عده تفصیل آن در فائده اولی از نه اند این کلام نموده بودیم و اینجا اقتضای کلام

مرام آن عالمیقام که بنام ملک علام با حاد و آن پرداخته بودند فحاشی ظاهر در روشن گردید
اگر مقرر می تویم نماید که مفاسد کثیره که علی قیاس مستعد نسبت به کجایم لازم گردانیده شده
باشد سبب مخالفین بنابر آنچه بر عظم اینان در دنیا محبت است شاید شرط است و معذور است
است بر ناکج کمر گاه از زوجه بش معارفست نماید اینکه وصیت کند به یگان خود را
بامتحان حال آن زن و با اتمه خفای حال حل و اشتباه قرابات صورت نمی بندد در جواب
خویشم گفت اما امر و وصیت ناکج و تقاعد او با جهرش پس در اعتقاد ما مستمع را زیاد تر از آن
استقام در این باب لازم است چنانکه از قدامی علمای ما جناب شیخ مفید در جواب این شبهه
نصیح باین فرموده و شرط است که متعه کننده معتقد از احوال ایمانی خود را و یاد در صورت تعدد
آن قومی از انالی آن شهر را از حقیقت حال نگاه سازد و در صورت ناکج که امتحان و ملاحظه
چال زن را لازم دارند و اگر فرزندی مولد شود او را مطلع سازند تا از نفقه و ما بحسب علیه حقوق
غافل نباشد پس التماس استباه در انجام صورت نمی پذیرد و اما حال استنباه پس از ادافع
در افع استباه و پس محض محیل عالی از تحصیل است چه هر دو شاید مذکور که لازم که تا عرصه زنده
بسیار سال زنده و باقی باشند و هر گاه درین حیات مستوار بیاورد اذ ثوق با اتصال نفس
و حقوق قدم بقدم در استیفاء بوم بعد بوم حاصل نیاست فکیف بالتقاء الی القرون المتطاو و لا
اذا کان المشهود معمرین علاوه اقامتشان در آن بلده تا این مدت بدیدلسی بعید است
صنوف حوادث و ضرب و قیاح سبب است و بر آنگذگی الالی بلدی ببلدی دیگر و سکنین
شهری بدیار آخر میگردد و خصوص هر گاه آن شهید از خیر طین آن بلده نباشند پس
از کجا که تا وقت سعادت او بدین بلده بکلیتم مانده باشند تا این پیچاره را که غافل محض است
آگاه سازند و پس تتر لایعن ذلک پس از کجا که منکوحات مطلقه او و اولادی که از آنها پیروی
بالخصوص در میان آن تا این عرصه متوقف باشند پس محض است که در شهر و دیار

که در شهرهای دیگر می آید و قتر انش با فور خورد و چون این مرد سیاره غافل است و شاهان
 و بنای آن صبیله از شهرهای شهرهای زننه اند آگاه شدن تا که بسیار دشوار است و هرگز
 چندین مردمان از آن گفته اند و گفته اند در یک شهر مجتمع شده چندین زنمان داده و شهرها
 بشمارت شاید این چنین است که اگر کسی از آن طلاق داده نشده باشد و بهشت است
 آن دو نفر با چندین زنمان و اولادشان هرگز صورت نمی تواند بست پس اگر این صفت
 در متعه لازم است در نکاح هم موجود است تا محصل شده و لا محاله تا انفرق نماید و غیره و لکن
 تر لغایم و لکن که پس از دم این شما و است و جریانی است با اوست در خصوص خود و است
 بلکه این خود با این است از آنکه احتیاج به چشم بسط و تفصیل داشته باشد و در اینجا بشرط
 از سر باطل می آید و این قول اکثر متقدمین است که جواب گفته آنرا غرض است در دفع طعن و
 اولاد و غیر آن که صاحب تحقیق بر عقد متعه لازم کرده بمنزل گدای که در اجابت آن ذکر کرده است
 فرموده اند که اگر کسی در نکاح هم جاری نموده طعن را بیشتر از آنکه در آن قرار داده
 تقصیری از این اعضا نیست و اندوخته و انوار در نیمه است و آن طعن حیران است بجنبه اول
 آنکه صاحب است که شایع است و اگر بر خود متعه دارد کرده در نکاح و طلاق هر دو یکبار
 گفته و در میان آن شروع از اجرائی است و این که در چیست طایفه است که عاقل در اصل
 نکاح قایل گندانی حال آنکه لازم هیچ شفاعت بر نفس نکاح ذکر کرده بل بر طلاق که طاری علی
 النکاح میباشد بیان فرموده و چیست طایفه را چهار زن در عقد نکاح طلبت و بعد از
 گناه مثلا آنها را طلاق داده و این نیز بپایان شر که اگر آن شفاعت بر طلاق است و با طری
 او که الزام آن بر نکاح است مطابق نباشد و از آنکه تو هم این شفاعت بر نکاح از هیچ
 عاقل مقصود است لهذا صاحب فرموده است که باید از آن بر طلاق نموده و نه بر نکاح
 قادر با محله تقصیر مذکور در صورت تجویز فراق و اجابت طلاق و ابرار و در دست است

مکرمین طلاق را نمی رسد که بر طبق آنچه فاضل مشایخ در این مقام افاده کرده است باندک تغییری
 گویند که در تکرار طلاق حیاء و غیرت و یاس و تامل و محاسن را که با حجام ملل و تحمل محمود و اضداد
 مذموم و مضر و دست از بیخ وین برگشتن است بلکه اگر عاشق در اهل طلاق تامل نماید بداند
 که درین عقد چه مفسد است که همه منافی شرع و مضاد حکم الهی است از آنجمله تضییع اولاد
 و اطلاق معنوی نسل است زیرا که مثلاً هرگاه شخصی در شهر وارد گردید و بسبب طول عزوبت
 او را شبنم بهمان آمده خوف وقوع در زنا پهر رسید نکاح خودن بقولی مستحب بقولی واجب
 گردید بنا بر آن نکاح نموده و اتفاق علق رود داده بعد چندی بسبب از سباب او را طلاق
 داده بشهر دیگر وارد گردید و در آنجا نیز بسبب طول عزوبت و بهمان شبنم بهین دستور عمل
 همچنین در اکثر بلاد و چون اولاد این شخص در هر شهر و هر دیه منتشر شد و نزدیک این شخص نماید
 رسیدن این شخص تربیت آنها ممکن نشد مثل اولاد الزانی تربیت برخاسته ای از افعال
 دوم آنکه نکاح دائمی از انقضای اجابت یا از آنکه سن بدی است و متوالی ظاهر حکم
 احادیث شیعه که در فائده عاشره بندی از آن مذکور است افضل از نکاح دائمی و طلاق
 از انقضای المباحات گاه هم صریح فی الحدیث و اصل در آن خط است چنانکه صاحب هدایه
 فرقی آن میفرماید ان الاصل فی الطلاق انما هو الخطر لما فيه من قطع الذی تعلقت به المصالح
 الدنیة والدنیة لیس صاحب تحفه بر امری که بکمال شیوه از افضل واجبات یا از اعظم
 سنن بدی باشد تا اگر امشایع شریع بر آن بر این طعن میکنند بمقابل او الزام مذکور
 در انقضای المباحات که اصل در آن خطر باشد جاری کرده طعن بر امشایع که الزام و قرار داد
 نزد عقلان نامناسب سیوم آنکه تشنیع که صاحب در طلاق جاری کرده اصلاً گرد آن نمی گردد
 پس تأیه و رد چه سبب یا نشانی طلاق نزد ما سه قسم است یکی احسن دوم حسن سوم بدعی چنانکه در کتاب
 درسیه یا که متداول بین الطلبة است موجود است قال فی شرح الوفاة فی اول کتاب طلاق احسن

آئینه طلاق فقط فی طهر لادعی فیه رجعت و سهو استی طلاق لغیر الموطوءة و الموطوءة تفریق الثلث
 فی الطهر لادعی فیه فیمین تحییض و بدعیة ثلث او ثلثا بمره او مرتین فی طهر لار حقیقه او واحدة فی طهر
 فیه ارجیض موطوءة و تحییض رجعتها فی الاصح انتهى بنوع من الاختصار پس در طلاق حسن رجعت
 وقوع آن در طهری که دعی در آن اتفاق نیفتاده باشد احتمال حمل و علق نیست و هرگاه احتمال
 حمل در آن نباشد پس تولد اولاد و ترتب شایع بر آن چه معنی دارد و در طلاق بدعی اگر چه احتمال
 علق و تولد اولاد و ترتب شایع بر آن متصور است لیکن بر بدعیه اصح رجعت در آن رجعت
 کما طهر الآن من عبارة شرح الوقایة و اگر طلاق دهنده طلاق بدعی داده رجعت نکرد پس معلوم
 این شایع رجعت بدعی بودن طلاق و سهو مباشرت او و عدم اصلاح آن در پیش آمده از نفس
 طلاق و اختلاف عقد که گویا طلاق در ضمن آن عقد مندرج است و شرط وقوع تفریق فی طهر لاد
 فیه که در ذیل شایع دارد است و آن از سر معدوم پس احتمال حمل بعد التفریق بر بسته قائم و شایع
 موطوء صاحب رجعت بر آن واقع باشد و هرگاه فرق در میان تفریق طلاق و تفریق متعه و در شایع
 بر ثانی نه بر اول معلوم شد و واضح گشت که اجزای شایع دارد بر متعه و در طلاق مخالفت میان آن نیست
 مثل آن بعید از علمای ذی شان و بر همه مخالفت ظاهره البطلان بنیاد شتر است که طعن بنیاده شایع
 بر صاحب تحفه غاید گردن بعید تر از آن چهارم آنکه چون در متعه حضرة زنان نیست بلکه متع خیار
 دارد و هر قدر زنان را که خواسته باشد در جماع عقد تمتع جمع کند و نیز اعلان و شهود در آن
 شرط نیست چنانکه نزد ما مردم در نکاح دایمی شرط است پس هرگاه تمتع در حالت سفوف هر مرتبه
 و همیشه زن را بقدر طاقت و کجایش وقت یک دفعه متعه و در هر منزل اینقدر زنان
 برای متع میبرد چنانکه بر دقتان حال ایران زمین اظهر برین تقدیر رجعت نیست
 کثرت اولاد این شخص و انتشار آن در اقطار و دیار او را تفریق
 نشان بر مسجد و دشوار و نیز رجعت عدم شهود و حساب اولاد بطرف آن شخص

مستند و محض قول زن در این مقام بجهت آنکه تخیر نسبت بر غیر است که فی سبب تسبیح اطلاق
و اطلاق معنی ایشان لازم آنکه بخلاف نکاح دائمی نزد ما که اولاد بنا بر محدود بودن منکوحات تقسیم
گردد اولاد که منتهی به عدم تربیت و طلاق معنی ایشانست غیر ختنه و ثانیاً بر سیدنی چهار زن
برای نکاح دائمی هر منزله شمار و ثانیاً بجهت اعلان آن و وجود سنه و حضور مجلس عقد یا
شبهه و معنی که در نکاح شهادت بتامع نزد ما جایز است یکسانیتی باینه نسبت آن اولاد
بطرف اشخاص باین سبب اگر با وجود ثبوت نسب و ثبوت اولاد اشخاص تسبیح ایشان خواهد نمود
شناخت از قصور او لازم خواهد آمد نه از نفس نکاح و طلاق بخلاف متعه که در این شناخت
مذکوره از عدم علم به ثبوت نسب و غایت کثرت اولاد که در صحت مذکوره از لوازم متعه است
لازم آمده قوی و بهرین تناسب مفاسد و استعادات مذکوره بطریق اولی جاریست و بهرین
مثلاً از هر ایالتی که نیم این الزام محبت تر از الزام سابق است زیرا که اثر است نسبت و دل
نیز نزد ما موقوفه بر دعوت مولی چنانکه در فتاوی حاکمیه و الاثمه از اجازت بالاولاد
لایبست النسب من المولی من غیر دعوته و فی شرح الاثمه لایبست نسب ولد های ولد
الاثمه الا بعد سید و پس اگر مولی دعوت خواهد کرد یا غیر طریق که موقوفه در حالت جلالت
کنیز ازین است طفل مذکور ولد او خواهد بود و در برورش او داخل پس تسبیح و اطلاق معنوی
طفل غیر لازم و اگر از مولی اتفاق دعوت نیفتاده پس با طفل کثیر ولد دیگری خواهد بود نکاح
و در برورش او یا مولای کنیز داخل و یا این الزام خواهد بود و آن خود شرعاً ضایع است و
ضیاع آن استحاله لازم نمی آید قول و یا بیع آنها بدست دیگر می بخورده الی گوئیم این الزام
برج تردید است بر عین تفهیمات ازین همه آن لاحق زیرا که درین صورت نزد ما استبرأ
برشته و احبست فی البدایه من بستره جاریه فانه لا یفرها و لا یسها و لا یقبلها و لا یطهر
الی غیرها لکنه تنی لیسیرها و الاصل فیها فروع علیها بسلام فی سببها و اولی من الاثمه و اولی

الحجالی حتی یضعن جملهن و لا الحجالی حتی یسترن بحیضه افاد و جوب الاستبراء علی الموی فی
دل علی السبب فی المسببیه هو استحداث الملك و الیه لانه هو الموجود فی مورد النقص و هذا لان
الحکمة فیہ التعرف عن برائة الرحم صیانة للبیاة المحترمة عن الاخطا و الا ان عن شیء
و ذلک عند حقیقة انشأه توهم انشغل بما محرم و هو ان یکون الولد انبت لمنه و بحسب
الشرعی لا علی البایع لان العلة فی الحقیقة ارادة الوطی المشتری هو الذی یریدہ و لکن
البایع فحسب علیہ الی آخر ما قال و لیس اگر اوقات استبراء کنیز را حلی ظاهر شد بعد دعوت
بایع اول از خود خواهد بود و الا بعد دعوت از مشتری علی ما فصل فی کتاب الفقه پس در اینجا
توهم ضلیع اولاد اصلانیت فضل عن حقیقة قوله پس این رسم رئیس اهل عیال
اسوة باسلامه در حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام شرعیست سید الانام
مطلوبست الخ کویم در این مقام صاحب سال چشم از عاقبت اندیشی بسته زبان بدشت
کوئی کرده و اینقدر خیال کرده که جایجاد حکمت و حکام واقع نیست که لازم من ذی القو
کون الواجب مادام او متخیر او متخیر او مشغول و کون الزم و کون او اعدای او اطمینان
اصل اسلام توهم نمیکند بلکه مستلزم برات صاحب استقام از مجموع شایع جالبه اللام میداند
صاحب تحقیق نیز بر همین طریق استقالات شرعی بر بسته لازم کرده باطلان این باطله و غیره
نائب شود و بیان حرمت آن موجب طهارت ذلک شرعیست غرض از لزوم مجموع شایع ندارد
که در و آنجا واضح شده که شایع دارد و بر بسته اصلا بر تکلیف و لازم نمی شود و لیس شکی از
شرعیات فرض کرده تشنیعات دارد و برابر آن بر تکلیف مشترک الورد و فرض کرده آنرا
تشیع بر اسلام گفتن از عیال او نام است بالجمله بطریق خیر و خوبی صاحب ریساله غرض
کرده می شود که مجموع تشنیعات فقیه غیر دارد که هر چه اعدای اهل سنت است بر آن چند نقل
آن قاضی شایان نشان تمامیت اندک و غرض ما اینست که اگر سواهی بقر

دیگری از علایم اهل سنت مقتدی جوابی میباید که این محققان خبر داده چنان
 میگفتند که اگر کسی در این طرافت حق میگوید در حقیقت این شکوک و شبهات
 است از شکوک اسلاف او که در صلح حدیبیه و غیره واقع شده اند که هم هر چند جوابی
 اینکلام در ادعای فائده را بجا گذارند لیکن نباید اتمام در این مقام ثانیاً عرض کرد که
 که قصد بدینه فضیلت جلیه است برای امام ما اگر صاحب سبب را در این مقام
 بسیم است پس کسی در این میدان خبری در این باب نبرد تا معلوم شود که این
 ترتیب و تاسخ اولیاد قول و دعوای تفصیل خواهد بود فائده اولی از این رساله
 نموده بودیم که صاحب سبب این دعوای در تالیف است و فائده
 بعد از این مقام اصلاح نسخه خود فرایند قول اگر مشتری تو باشد که فاسد گفته که علی بن
 نسخه نسبت به سبب لازم گردانیده شده بازمیست مخالفین سبب از این که این
 است چنانکه اتفاق در همین فائده اشعار بر آن بقدر کفایت گذشته و فصلی در تقریر
 صاحب سبب که آن خود ابطال این سخن خواهد نمود خواهد آمد با نظر بنیت قول و معنی
 واجب است بر آنکه این گوئیم که احادیث لطیف کلام را می بینیم بهر اتفاق در
 در بیان کتاب دائم و مرتبه مفصل و مبین شده قوله و اما حال است شهادت پس از ادعای کتاب
 را به اشتباه در این محض تمحیص خالی از تحمیل است این گوئیم در این است و در اولی آنکه
 این شبهه جاری است در طلاق نزد امامیه که این دو شاهد و در آن شرطی گفتند و همچنین
 چهار نسبت در تمامی امور که در آن احباب و در این مورد پس اگر کلام سخاوت
 باشد لازم آید که شارع این مال اندیشی را فرد گذارست نموده ترک لطف و کفایت
 کرده باشد چه اکثر تراجعا بعد مضی سنین واقع می شود و بقای هر دو شرط تا انقضای
 نیست پس معاذ الله از تنقیح تشریح شارع حقوق مردم ضایع و اختلاف در معانی

واقع نما سو جو اکیم پنهان جو ابناء شه و اگر گویند که شرع اگر چه نصاب شهادت دو کس را
 مقرر فرموده لیکن زیادت در آن منوع نیست که نیم متر فوجی لشور از زیادت در شه و
 که ام مانع است که رفتنای سفر و دیگر اهل اسلام و ماروین منزل را با وجود و امر شرع و علان
 نکاح و مرید حاجت او لطافت آن بنا بر اثبات نکاح و نسب و دلش بد کند و نیم آنکه
 نکاح نزد ما از اموری است که شهادت بیش مع در آن جایز است قال فی الهدایه لا يجوز
 اثبات آن لیست هدی لشی لم یباینه الا بالنسب الموت و نکاح ارج و از مستبعد است
 که همه شه و معاینه و سمعی میرند یا از شه و وقوع نکاح بر شوند و ناک که ادای زنده ماند و
 و لکن تزلزل عن ذلک پس از کجا که مشکوک است مطلقه او و اولادی که از آنها پسریده یا مخصوص در مسکن
 شان تا این حد توقف باشد پس محتمل است که در شهری دیگر آنج که نیم جو اینر انفاخر قوم
 که در طلاق شکی احتمال علق نیست پس در آن از کجا بود و خواهند آمد و اگر بالفرض بود
 آینه منشا و آن سوء مباشرت طلاق و همه است طلاق از آن طعنی لطاف اصل طلاق
 غیر متوجه شود و لکن تزلزل عن ذلک پس از کجا که این شاعات و جریان این استعدا
 در خصوص موطوءات بلکه یحیی خود ظاهر نیست از اینکه احتیاج تخشیم بسط و تفصیل است
 باشد آنج که نیم چون حال ملک یحیی انفاصا نیست و بافت برسد که این شایع مسکن
 بآن ندارد پس تا بود و وجه بعد قاطع و ظاهر پس اگر صاحب است اصل جواب را
 مع تزلزل ذکر نمی نمود باینست مناسبه قتالی میسوم آنکه در و این شبهه بر حسب
 مخالف اثر نیست از و در آن بر اصل ستمه یا لش که فخر رانی در تفسیر کسب از مشهور آن
 البته قی اذ از ترجیح بالخبریه و حصل بنا که له فالوجه ان ثبت النسب مع القطع بان
 غیر محقق من انه انتهی پس بنا برین میسر اند شد که شخصی نکاح با زن مشرب کند و نکاح و
 با زن مشرب و همچنین با زن جنوبیه و شمالیه و بعد از مدتی آن چهار زن که اینکسر از آنها

مقاربت مکرده چهار دختر مثلا بزایند و این چهاره غافل از آنها آخر الامر آن چهار دختر
در شهر همین گشت و از آن شوهر و از و لاج سابقه خود را طلاق داده با این چهار زن که
دختران بوده اند و بی مشقت بدست آمده عقد نماید پس همان محمد و لازم آید باین
تفصیلت در سواهی و این مسئلہ ایشان ضحکه صیان است و علامه بر آن چهار طفل دختر
و خواهر و عده ممکن پدر از تربیت اولاد و مخصوص این مسئلہ هم لازم می آید علی قیاس
ما قال فی المسئله بلکه این احتمالات در اینجا اقرب و اولی است زیرا که در صورت متعده
تحقق و طی احتمال و نیست که شاید آنها حامله شده باشند و موقوف و احتمال استوار حمل او را
باعث بر اعات فرزند احتیاط از مواقع شبهات کرده بخلاف این مسئلہ که احتمال حمل
بنیال احدی سواهی ابو حنیفه نمی گذرد بلی ممکن است که بواسطت جنی بین نطفه را باشد
تیر سعد بن عبادہ در رحم آن زن رسانیده باشد پس در بیضورت آن مرد بخیار غافل
از حال اهل و عیال زیادہ تر در خوف وقوع در او دیه ملاک ضلال بوده باشد و این
این جواب است طریقه تراجم جوابات سابقه است باینکه علای امامیه نیز بر این حکم
بل اشنع از آن قائل اند چه نزد ایشان طفلی که عمرش سه سال یا زیادہ بر آن باشد اگر چه
خصی یا مقطوع الذکر باشد و بر وجهی که بعدد رایی باشد بعد دخول در قبل با و بر وجهی که
دشمن ماه یا ده ماه از وقت و طی تا وقت ولادت گذشته باشد در بیضورت معلوم
بأن طفل لاحق می شود و او را نفی ولد از خود روا نیست حالا شاید این دعوی باید شنید
پس شاید نیست که علامه حلی در ارشاد الاذنان در کتاب النکاح در مطلب نکاح از مقصد خاص
که در لزوم نکاح است میفرماید من بلغ عشره افراز و انکان خصیا او محبوسا ثم ولد له
ما عقد الاثم بعد الدخول قیلا او در او معنی سته شهر من جن الرطی الی عشره طفلی بود
نقیضه انتی از آنکه در این مقام بر تاجی الظاهر است خصوصاً بعد خصیا او محبوسا و بعد الدخول قیلا او را

باید داشت و نیز در مقام مذکور میفرماید و لو وطئها زان فالولد للزوج انتهى صاحبها
 که درین روایت و روایتی که آن تفسیر کبیر نقل فرموده اند چه فرق است پس اگر شخص
 مشرقی یا مغربی به توکیل نکاح بکند نزد امامیه نسبت ولد با وجود علم و بعضی که بجه از نطفه
 زانی پیدا شده است برای زوج خواهد بود و چون در این مقام حنفیه دست بدانان امامیه
 آنها را از شرک غالب خود ساخته اند پس آنچه صاحب له در این مقام تشبیحات شنیعه الزامات
 بدیعیه بر حنفیه وارد نموده است ایشان را حاجت جواب آن نیست صاحب له
 خود از طرف ایشان تدبیر جواب خواهد فرمود اگر چه در این مقام فقیر را وجه بسیار
 در جواب این تشبیح مخاطر است لیکن بعضی زانحوث لزوم طوالت مقاله و بعضی
 بسبب نقصان آن استجاه شاعت را بطرف امامیه که خارج از شرط این جمله است
 ترک نموده بنا بر ضرورت جواب بر قدر ضروری اکتفا کرده قال چهارم آنکه تشبیح
 نمودن بر جوار مشرک را بیکه در بعضی صورتها جواز و طلی و خرد و موطوءه پس و غیر آن لازم
 می آید قطع نظر از آنکه مشترک الزوم و هست نهایت مستبعد مستحسن از کسیکه
 آنهم آنها تا بل باشند همراه جواز و طلی و خرد در بعضی صورتها توضیح این مقال آنکه نزد
 امام است نخی ایشان دخترى که از زنا بهر سیده باشد و از نطفه اینکس متولد گردیده
 نکاح و طلی کردن با او جائز و مباح است و طلال و طیب فخر رازی میگوید قال ابو حنیفه
 المحلوه من مادر الزانی تحرم علی الزانی و قال الشافعی و انما هیست ببناء نخی لا بحرم
 و نیز در تفسیر کبیر گفته و قال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل بامرأة دخل بها لا یولد له الحد اقوال
 بر محض استبعاد از مسلمند می بودن رد دلیل آن با اقامت استدلال بر بطلان آن است
 تشبیح نهادن از مدعیان بتمرد و تحقیق نامناسب ظاهرا صاحب له را کلام دال بر کفر و
 در موارد مجواب عقیده شان نزد خطباء الی صاحب التحفه فرموده بخاطر فائده و الا بقر

استبعاد محض از مذہب شافعی و تشیع بر آن بدون قدح در مقدمات دلیل ادا
 بر شاد و الدماجد خود خلافت محی و زید و کلامش نیست که میفرماید اما آنچه تشیع
 نموده بر امامیه باینکه ابو اسحق ابراهیم الی نو بخت و محقق طوسی قائل شده اند باینکه
 او تعالی ملتزمی شود بصفات کمال خود پس آنها مجرد دعوی نموده اند تا انکشاف
 بعضی استبعاد کرده شود بلکه آنها موافقت حکما استدلال کرده اند باینکه حق تعالی
 عالم ذات است الی قول غیر مد که بدون قدح در مقدمات دلیل خصم مجرد تشیع نماید
 انتہی حالا احقر دلیل قول مذکور از علمای شیعه نقل میکند اگر صاحب سئله قدیمی در آن
 یا اقامت استدلال بر خلافت آن می تواند کرد و عمل آورد و نقد اثبات عدم تمامیت
 دلیل و ظهور عجزنا من آن مذہب از نصرت آن و از رد دلیل صاحب سئله هر چه خواست
 باشد بر زبان آورد و اگر دلیل شافعی از ایشان نقص پذیر نباشد و یا اقامت نیز
 از در بطلان مذہب شافعی مقبول نباشد پس تشیع بر آن چه معنی دارد و مختصری از
 دلیل شافعی نیست که امام رازی در رساله فضائل شافعی بعد بسط کلام در اول این
 مسئله فرموده ثم الذی یدل علی ان التبتیه غیر حاصله احکام کثیره اجددانه لا تریه
 ولو كانت بناءً لورثته لقوله تعالی وان كانت واحدة فلها النصف و ایضا فلو
 كانت لا یرث منها ذلک الرجل و تأمینها انه لا تجب علیه نفقها و لا کسوتها و تأمینها
 لا یثبت له ولایة الخلع علیها و رابعها لا یشیت له ولایة علی الیها و خامسها تقبل
 شهادتها فی حقها و سادسها لا یجوز له الخلوۃ بها و السطر الیها و سابعها لا یجوز
 المسامحة بها مع ان مسامحة المرأة مع ایها جائز و تأمینها انه یقبل قبلتها و تقطع یدیه
 ما لها و کذا یقید فیها و یجوز له وضع الزکوة فیها و اعلم ان فی الحنفیه من يمنع هذه الاحکام
 الاربع و اما الاحکام الاربعه المقدمه فی مسئله لانزع فیها و اذا ثبت ان النزع

ان الشرع المحقق بالاجاب فی حق کل الاحکام فالقول بانها ملحقه بالاجاب فی جملة
 الاحکام وبالعبات فی حکم واحد فهو تناقض و تهاافت انتهى و بجهت ظهور قوت
 دلیل شافعی در حقیقت نزد امامیه مثل علامه حسینی اعتراف نموده است به نفی نسبت شرعی از
 متولده من الزمان یا اینکه قاضی نور الدین سبکی در احقاق الحق از نقل کرده است
 قال و ذکر المقتضی فی التذکره من ان البتة هی المکونه من منی الرجل فیهما عه شرعاً
 لا یوجب فیهما تنقیح لان المنفی فی الشرع هو تعلق الاحکام الشرعیة من المکات و شبه
 انتهى و ایضا علامه مذکور در ارشاد الاذنان در مطلب اول از مقصد ثالث کتاب
 النکاح که در محرمات است در محرمات نسبیة میفرماید سوا کان النسب عن نکاح صحیح او
 شبهه از آن استثنای شرعاً انتهى و آنچه علامه مذکور از عدم نفی نسبت حقیقیه گفته
 است جو این در کلام امام رازی که اتفاقاً از رساله غصائلی شافعی منقول شده مذکور است
 حیث قال فالقول بانها ملحقه بالاجاب فی جملة الاحکام وبالعبات فی حکم واحد فهو تناقض
 و تهاافت انتهى بالجمله میگوید غیر سید که هرگاه علامه حسینی قابل تنقیح نفی نسبت شرعی از متولده من الزمان
 نسبت زانی و منفی بودن تعلق احکام شرعی از آن مثل میراث و غیر آن پس چگونه قوال و مستند شرعی
 امتناع نکاح زانی بان خواهد بود آیا امتناع نکاح پدر یا مادر از احکام شرعیست و هرگاه علامه حسینی
 جمع باللام باشد نفی احکام شرعی از متولده من الزمان که مستند پس نفی امتناع نکاح نیز در ضمن آن مندرج
 و هرگاه امتناع نکاح منتفی نشود چون آن ثابت است پس نسبی است و از ده کلام علامه و اقامت دلیل شرعی بر
 حکم نکاح از میان احکام چنانکه امام رازی طلب کرده و نیز ذکر دلیل تخصیص آن در کلام او که بصیغہ عموم نفی تعلق احکام شرعی
 نموده است بر سبب ارسال از تمیز و تمیز مختصه گوئیم کلام در نسبت شرعیست نه در نسبت حقیقیه احکام شرعی تعلق به نسبت شرعیست
 نه نسبت حقیقیه که تولد من هو الرجل باشد و هرگاه نسبت شرعی از متولده من الزمان و همچنین تعلق احکام شرعی
 از آن منتفی باشد پس از کلام علامه حکم تمیز نکاح زانی نسبت مذکور لازم آید و طبعی که صاحب البطل شافعی

کرده است بطرف علامه حلی نیز راجع می شود و کلام محقق شیعه در شرایع دلالت صریحه
 بر عدم ثبوت نسب بر نادر اشعار بر وقوع اختلاف نزد علمای امامیه در حرمت مخلوقه
 از امام زانی خیر ما بر زانی و زانیه دارد چیست قال فی کتاب النکاح فی الفصل الرابع من باب
 یثبت مع النکاح الصبیح ومع اشبهه ولا یشیت مع الزنا فلو زنا فاما تخلقی من مائه ولد علی
 الجرم لم یسب الیه شرعا و بل یحرم علی الزانی و الزانیة الوجه انه یحرم لانه مخلوق من
 دوسیم و ولد الله انتهی در اینجا صاحب رساله در الشیخ شیخ بر شافعی دارد و خلاصه کلام در مقام
 اگر مقتوله من الزنا نزدش فحش نیست بلیک از اجابت است چنانکه خود صاحب رساله
 از امام زانی نقل کرده است قال و قال انت فی انها لیست بذات الخبیث نکاح را
 بآن نزد او مستلزم قباحتی نباشد صاحب رساله بر خلاف تصریح شافعی تعبیر از مقتوله
 من الزنا نیست نموده بدون اثبات بقتل آن زبان طعن بر امام شافعی گشاده
 و معیند گوئیم نزد امامیه برای قوی مدخل شخصی زنا بر پدر زانی و بر سیر او و همچنین ام
 فرزنی بها و نیست آن برین شخص حرام نمی شود چنانکه علامه حلی در ارشاد الا ذلک
 میفرماید لا تحرم الزانیة علی اب الزانی و ابیه و ابیه مطلقا علی رای و لا تحرم المرنی بها و لا
 انتهی و صاحب منهاج البدایه فی بیان خمس مایه آیه در تفسیر کریمه حرمت علیکم انهن
 الایه میفرماید و الظاهر ان المراد من تزوجها او و طهرها بکارت و قبه او ملک متعینه دون المرنی
 بها و قبل نعم فی کل و طی و هو بعید لان الاصل فی الاطلاق الحقیقه و لان الزنا لیس حرمت
 مطلقا و لهذا استلزم می حاصل و تنقضی عدتها با لا شهر او الاطهار من غیر اعتبار ضمه انتهی در
 این ترا طعن بر شافعی بجا قوله و نیز در تفسیر کریمه گفته قال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل امرأة
 و دخل بها لایزنها الحد انتهی گوئیم همین است مذنب امامیه نیز درین مسأله که ایکیان
 در در حد و حد توهم و اطلاق صحت عقد را بر محرمات موده شرط میکنند و ظاهر است که این نام

توسیم ادافع تشنیع امام رازی نمی شود پس هر جوابی که صاحب ساله از طرف
 علمای خود بیان خواهد کرد از طرف ابو صفی هم واقع خواهد شد حالا شد این
 دعوی باید بشنید پس باید دانست که علامه حلی در ارشاد الاذنان در رد اهل کتاب
 الحاد و منیفر مایذ فلو توسیم العقد علی المحرمات الموبدة صحیح استقط و لا یسقط الحد بالعقد
 مع العلم فاده و لا بالاستیجار بالوطی معها و لو توسیم المحل به انتهی قال بنجم آنکه
 نزد میباشند کبیه است عره که سواد اعظم اهل سنت اند حسن قبیح استیفاء عقده
 نیست و در مذمت ایشان جائز است که اگر خدا از ما و شراب خواری و وطنی
 اشیاء و نبات را مباح سازد جائز است و همچنین ابرار را در جهنم ابد الا با د
 مقصد باین سخن فراق و فجار را در بهشت و عین حق و اشتقاق بر حق تعالی است
 و همچنین جاری کردن مخدرات بر دست سبیلان کاذب و تکلیف نمودن زمین
 نظیر آن نمودن بر آسمان و دیگر تکالیف الا بطریق جائز است و فصل بن روز بهار
 گفته احسن و لا قبیح بالعقل عند الاستیفاء تکلیف الا بطریق جائز عند الاستیفاء
 لازم است اندیشی و لا یصح منه فعل پس بنابرین میگویم که شمار ابا عقلمانی که
 و کدام ربط و این وجوه قبیح را در دست پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آوردن و عمل خود را
 حاکم ساختن و از اصل مذنب خود دست برداشتن و از غیوب جان خود چشم
 پوشیدن کدام دین دین است و مشهور است که لایحی بالجماریه من کان یثی
 من الرجا حیه انتهی اقول اگر چه تحریر جواب این وجه و وجهی است که خودی آنکه
 این جواب را با سوال ربطی ظاهر بخاطر نمیرسد و دوم آنکه حاصل اینکلام بخیر نفس و
 پیام است و دشنام و انانیت علمای اعلام بحمل احوال ایشان بر خلاف اتم حیره
 و مگر معلوم نمی شود پس اگر حقوق مطابق جواب را با سوال که اقتضای مکافات میکنند

حکام آنکه درین خویش میالایید گفتن کس نیکن زر قبح هر کس که وسایل دین
رعایت نماید و میان حال اعیان عقاید امامیه مفسدا که اید فوات شرط این محال
لازم آید که اگر مثل صاحب که تعداد مسائل مستغربه امامیه نماید عدم تطابق در میان
سوال جواب لازم می آید لیکن بهر حال فی الحال رعایت شرط را مهم دانسته جواب
تشیعات او همین قدر عرض مینماید که تشیع از معاندین قیاس شرعی برک نشد
مشید اساس این قسم قیاس اند و در اصول خود قاعده العقل مقدم علی النقل و قاعده
النصوص محله مقرر دارند و آیات متشبهات را بجهت عدم تطابق آن با عقل
خیر از ظاهر آن صرف مینمایند و امام الشیخ ابو الحسن اشعری نیز که در باب
اعتزال محض حکم دلیل عقلی نموده بود معتزله و علما با قیامت اوله عقلیه بر داخته باشند و
در طریق این کتابها مثل کتاب حکم شرعی که از امام رازی است و کتاب
حقه البالغ که از والده صاحب تحفه است در حکمهای شرعی خیر امام و علل احکام موافقت
شده باشند بعد از عقل و انصاف است آری اگر استعاده را بجهت نقصان
در حق عقل نظر برینکه آنرا بر حقیقتی حاکم نمیدانند و بوجوب عقلی قائل نیستند و
عقل و قاصر در حق او قرار دهند امر آخر است و از آنجا که در این مقام صاحب که بگوید
لفظ که بحث از آن در اصول و کلام میرود و تلفظ فرموده اند ابی اختیار خاطر لطیف
تفصیل جواب آن قائل شده بود که نظر بر خواست مقدم و لزوم طوالت در کلام
غنان خامیه نیز و از آن نموده بود قدر ضروری که باشد از طرف جوابات را بر او
اگر رفتن قول در مذمت این باب است که اگر خدا زنا و شراب خواری را
کوثر چون است عده در اصول خود قاعده لا حسن الا حسن الشیخ و لایقین الا ما قبحه
الشیخ مقرر کرده اند لهذا تقریر علی هذه القاعدة و اظهار الغایه تعالی عن الکباب

سید

ایجاب الواجبات المأمورة و تحريم المحرمات المعلومة میگویند که اگر حق تعالی اضا
واجبات را جائز میساخت عطلا استحال در آن لازم نمی آید لان العقل ليس حاكم
عليه تعالى پس بر صاحب که لازم بود که اولاً البطلان قاعده متفرع علیها می نمود بعد
زبان باین تشبیح می کشود چه تشبیح بر تفریع بدون البطلان متفرع علیها پس بدیع قوله
و یجوز ان یبرر او در جهنم ابد الا با د مغدب ساختن و آن کوشم از آنجا که نزد است عده ادوی
بر واجب تعالی حکم عقلی غیر واجب و اصدیر احق بر انجا بستی تعنی بالادانت غیر لازم و
احتمال حسنه و قبیحه بذاتها برای دخول جنت و نار غیر موجب لهذا ان گفته اند که
بر حق تعالی اعطای جنت بابرار و ادخال فراق در نار غیر واجب بلکه عکس آن محض
نظر بر تجوز عقلی جائز لیکن نظر بر عده صادقه الهی دخول جنت برای مومنین و دخول نار
برای فاسق غیر متغیرین لازم چنانکه در کتب ایشان موضح است و در اینجا صاحب
تنبیه لیسفه تقریر لطیفی دارد باره ازان باختصار کثیر و تفسیریه منقول میشود که گفته است
حق تعالی جایگاه قرآن مجید میفرماید لعذب من یشاء و یعفو لمن یشاء و من یفرغ
قل من یملککم من الله ثم ان اراد ان یهلكکم لیسع من یرحم من فی الارض جمیعاً
و در ادویه صحیفه کامله و غیر آن باین الفاظ یا مثل آن واقع است که الهی لو عد متنی و
عذبت اهل السموات و الارض من عذبتهم و انت غرطالم لهم و از حضرت امام موسی
کافم منقول است که در سجده شکر میفرمود رب عفتک بالی و لو شئت و
عزمتک بالخرستنی و عفتک بصرعی و لو شئت و عزمتک بالکلیه لیس فیها
لعلین بر رحمت این عقیده دیگر زبان طعن بر آن دراز کردن بر نامناسب انتهی کلامه
در صحیفه کامله و اقصت دان گشت تعفوی من استوجب مغفرتک و تعفونی من
استحق غفرانک و اگر غیر واجب استحقاق دانا اهل له باستیجاب اذ کان خیرانی

کلمه شریفه
۲

منك في اول عصمتك النور فان تعذبتني فانت غير ظالم لي قوله و همچنین جاری کردن
 معجزات بر دست متینان کاذب استحق گوئیم نسبت این تجویز لطافت است عجز
 غلط محض است بلکه ایشان قایل اند بانیکه ظهور خوارق عادت بر دست متعالیه
 است بجهت ظهور کذب او نه بر دست متینی بنابر وقوع التباس در میان
 و متینی علامه تعزازی در شرح مقاصد میفرماید و ان ظهرت ای خوارق العادت
 من غیره ای غیر النبی فان كان من الاختيار فكذا لا ای ارض او کر آتیه و الانوار
 محض کظهور النور فی جبین عبد الله و ابتلاء کما اذا ظهر علی یسین ادعی الالهیه فان
 الادله القطعیه قائمه علی کذب بطلان مدعی النبوة فلهذا يجوز ان يظهر علی يد المتكذبه
 المتنبی انتهى قوله و تکلیف نمودن زمین بطیران نمودن بر آسمان الخ گوئیم خروج
 اشخاص ان فی بجانب ملائک آسمانی امر ممکن است و لهذا حضرت ادریس
 عیسی و حضرت خاتم الرسن علیه و علیهم الصلوٰه و السلام خروج بر آن فرموده اند اگر
 این خروج بطریق خرق عادت است لیکن در خوارق عادات امکان شرط است پس
 نظر االی امکاناتها الذاتی تکلیف بان جائز و نظر الی الوعد حیث قال الله تعالی
 لا تکلف الله نفس الا وسعها ای قسم تکلیف غیر واقع علامه تعزازی در شرح
 عقائد میفرماید ثم عدم التكليف بما ليس في الوسع متفق علیه لقوله تعالی لا تکلف الله
 نفس الا وسعها انتهى قوله پس باین میگوئیم که شمار ابا عقلیات چه کار و کدام
 ربط الخ گوئیم مفاد این کلام که خلاصه این جواب معراج حیدر صدق و صواب است هیچ
 بخاطر نمی رسد زیرا که اگر احدی باین فرض و تقدیر بگوید که آری است عجز و اعطیات
 کار می نیست لیکن چون کلام ایشان باین است که عقل را جا کم میدانند
 لهذا ذکر و جوه قبح در اصل مسموع بطریق محبت از امیه نموده اند پس بحوار محبت

۱۴۳
 محبت الزامیه مخاطب این قسم افاده فرمودن باین وجه صحیح را میهندم نمودن و طرز جدید
 برای جواب آن طرح کردن است قابل فایده سه سابعه در دفع شبهاتی که بر دلالت
 آیه کریمه و اصل کلام دارد که این متنبو ابانوا لکم محسنین غریب فحین فاستمتعتم به منهن
 فأتوهن اجورهن فریضه و لاجنب علیکم فیما ترأضتم به من بعد الفریضه ان اسدکان علیکم حکما
 رحمت متذکر کرده اند و ما در این مقام بذکر کلام شاه عبدالعزیز و نقص فقرات آن
 می نمایم قال الفاضل السامع الدلموی فی الفقہیات تبعا لاسلافه انما کونیدک فاستمتعتم
 به منهن فأتوهن اجورهن فریضه در حق متعه نازل است غلط محض است و روایت این
 از عبدالعزیز مسعود و دیگر صحابه محض اقرار است اگر چه در تفاسیر غیر معتبره نیست نیز
 نقل کنند زیرا که خلاف نظم قرآنی است و هر تفسیر که خلاف نظم قرآنی باشد کور است
 از صحابی گویند شمع و مقبول نیست زیرا که حق تعالی اول محرمات را بیان فرموده است
 قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم الی قوله و المحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم بائنه
 و اصل کلام ما در آن کلام معنی مساوی این محرمات بر شما حلال کرده شد مگر باین شرط که آن
 متنبو ابانوا لکم یعنی مال خود را خرج نکنید در مهر و نفقه پس تکلیف فروج و اعاره آن ازین
 شرط باطل شد زیرا که آن سودای نیست است باز فرمود و محسنین غریب فحین یعنی
 در آن حالت که آن زنان را حاضر کنید برای خود محافظت کنید تا به نگرانی ربط پیدا کنند
 نه آنکه محض تضای شهوت منظور دارید و آب خود را بختن و ادویه منی خالی کردن قصد
 نمایند پس متعه ازین شرط باطل شد زیرا که در متعه احتیاط و اختصاص اصلا منظور
 نمی باشد زن متعه را همین معمول است که همراه بایاری و هر سال در نزدی باز اصل
 نکاح منقطع می فرماید فاستمتعتم به منهن الا ان یفرقن یعنی چون در نکاح مهر قرار دهد پس اگر
 منقطع نشد بدو رجوع و رجوع پس تمام مهر لازم می شود بر شما و الا ان یفرقن این آیه را از

ما قبل خود قطع کردن و بر ابتدای کلام محل نمودن صریح باعتبار عریضیت باطل است زیرا که
حرف فایده می کند از قطع و ابتدا و در هر دو طامیب از و بالعبار اما قبل و آنچه روایت گفته
که عبد الله بن مسعود این آیه را باین لفظ می خواند فاستشقم به منین الی اجل مسمی لیس
اول در صحت این روایت حرف است زیرا که در کتب معتبره یافته نمی شود و دوم آنکه
اگر روایت ثابت شود قراءت منسوخه خواهد بود و قراءت منسوخه در اثبات احکام
بکار نمی آید زیرا که قرآن اندون خبر است علی الخصوص که آیات دیگر صریح مخالف این
قراءت باشد منسوخه است سیوم آنکه اگر ازینجه در گذشتیم باز هم بر متعه دلالت
نمیکند زیرا که الی اجل مسمی متعلق باستمع است نه بعقد و بدت معین و متعه متعلق
بنفس عقد می شود نه باستمع لیس معنی آیه چنین شد لیس اگر متعه یافتند از زمان مشکوه
تا مدت معین لیس تمام مهر او ادا نمایند و فائده اقربون این عبارت است که الی
توهم کنند که وجوب تمام مهر متعلق است بگذشتن تمام مدت نه از چنانچه در عرف مشهور است
که ثلث مهر را معجل میکنند و ثلثین را موصول میدارند الی بقا و نکاح پس این تا جصل لیس
تصرف زن و اختیار او حاصل می شود و الا در حکم شرع بعد از یک و علی اگر خواهد تمام
مهر را مطالبه نماید می رسد و اگر الی اجل مسمی قید عقد باشد باید که نزد شیعه متعه الی مدة الامر
و ابد درست نشود حال آنکه باجماع شیعه درست است و سیاق این آیه در حقوق تعالی و دین
لم یستطع منکم طولاً الا ان تزدرو مقدمه نکاح است یعنی اگر اینقدر مال ندارید که مهر و نفقه حراً
توانید و او پس نکاح کنید گزیرگان برادران دینی خود را در میان قطع کلام کردن و عادت
میائمی را بر متعه محل نمودن صریح تحریف کلام است بلکه اگر کسی در سیاق این آیه تا قبل گذشت
متعه صریح در می یابد زیرا که درین آیه گفته اند نکاح گزیرگان فرموده اند اگر متعه را در کلام سابق
تحلیل می نمودند پس چرا می گفتند که من لم یستطع منکم طولاً زیرا که در صورت عدم استطاع

استطاع صلاح حرم در قضای حاجت جماع متعه چه کمی داشت بلکه حکم لکل جدید لذة بهتر و
 خوشتر می نمود مگر کماکان را باین تنقید و تشدد و الزام مشروط و مقید و حلال گردان چه
 در کار بود انتهی **اقول** قوله غلط محض است الخ ناشی از جعل یا تجامل بتداسیر مذموب
 خود شش است چه دانستی که احتمال نزول آیه کریمه را در باب متعه نمی آید و جم غفیر ذکر
 کرده اند چنانچه کلام صاحب گشت و نام زایدی و فخر رازی و دیگر مفسران و آلات
 تمام بر آن وارد و در فائده نایه بمعنی بیان آمد از آنجمله است آنچه فخر رازی در تفسیر کبر
 بعد تحریر احتجاج مجوزین بقول عمرو انما انهی عنهما بر عدم نسخ حکم متعه در زمان جناب است
 مآب چنانچه در ناستی هم گفته و نوشته و هذا هو الحق التي تمسک بها عمر بن الخطاب
 چیست قال ان بعد انزل فی المتعه آیه و ما نهانا عنها ثم قال رجل براهه ما شاء ویران
 عمر بنی عنهما انتهی و بهین مسنون نیست ابوری در تفسیر خود نوشته و معلوم است که عمر آن
 از جمله براهه و اعظم رواه صحاح این نیست پس متفه شدن ناصب باینکه روایت
 متعه از صحابه محض انقرا است از علیه صدق در استی معرا اما آنچه فرموده که اگر چه
 در تفاسیر غیر معبره اینست نیز نقل کنند نهایت عجیب و غریب است زیرا که هرگاه بخواهند
 تفسیر کبر و نیت ابوری و کشف بصداری غیر معبره باشد پس دیگر تفسیر معبره را از آنجا
 خواهند آورد که اعتماد بر آن در تفسیر کلام ملک عالم نمایند و این در حقیقت نقیض
 تفاسیر مذموب خود و علای خود است که پیش از شما بدان بغایت فصیح و مستحسن است
 انتهی **اقول** آنچه بیان احتمال نزول کریمه نماست متعمم الابه را در باب متعه نقل کردند
 اکثر ف و الزامی در تفسیر الکیر و غیره و هو اللفظه نایه نموده پس چنانچه در اینجا ذکر
 اعاده آن در انتقام چه ضرورتی که معلوم است که عمر آن از جمله صحابه و اعظم رواه صحاح
 این نیست پس متفه شدن ناصب باینکه روایت متعه از صحابه محض انقرا است الخ

گوئیم در رد فائده ثانیه تفصیل هر چه تا منتهی گذشته که روایت تجویز متوجه است بر عمران بن
الحصین محض آنکه است آری روایتی که از او منقولست در متنبه الحج و ارد است و
جوابش در شرح مال فائده حادی عشره حالی رای ارباب نظر خواسته و آنچه صاحب
درین عبارت اطلاق لفظ ماضی بر جناب قطاب صاحب تحفه کرده اگر شرط است
در میان نمی بود احقر العباد از کتب شیعه ثابت می نمود که شیعی حقیقی کیست و نایبی
که ام لیکن حالا هیچ نمی نگار و انصاف این امر را بر طبیعت و فاده اوجی که دارد مگر در آن
اینقدر اشعاری کند که احقر العباد باره از مطلب شیخ حقیقی و نصرت ائمه سالها است
که در رساله غره الراشدین و ذلک الفاعلین خدمت صاحب ترجمه آنرا عشره نوشته
چون نقول آن رساله نزد اکثر احباب موجود است هر کسی که خواسته باشد بطرفه
رجوع نماید قوله آنچه فرموده که اگر چه در تفاسیر غیر معتبره نیست نیز نقل کنند بهر
عجیب زیرا که هر گاه مانند تفسیر کبیر نیست بوری و کشف و بیضادی غیر معتبر
باشد پس دیگر تفسیر معتبر از کجا خواهند آورد انچه گوئیم این استیجاب صاحب رساله
نزد هر ماهر لیب عجیب و غریب است زیرا که مراد از لفظ تفاسیر که در کلام صاحب
مد ظله العالی واقع است کتب تفاسیر نیست بلکه اقوال مفسرین قرون ماضیه است
که در بیان معانی آیات قرآنی منقولست و این اطلاق بغایت شیوع است چه علما
بعد نقل معانی آیات جای میگویند هذا تفسیر ای بن کوب و هذا تفسیر ابن مسعود و غیره
میگویند تا تفسیر فلان میگویند مفاد آیه بکذا الی غیر ذلک من الشواهد التي کاوان لا تخصی
و اگر چه ما در این مقام ذکر احتمال صحیح کفایت میکند لیکن بطریق تیرع گوئیم دلیل ظاهر بر
اراده آنکه صاحب تحفه در این مقام شکل اول ترتیب داده و حجت قال زیرا که این تفسیر
خلاف نظم قرآنی است و هر تفسیری که خلاف نظم قرآنی باشد گویا روایت از صحابی کنند

کند مسموع و مقبول نیست انتهى و مثل این در کتاب تهذیب شیخ طوسی در قول
 آتی می آید و ظاهر است که در کبری می مراد از تفسیر بیان معنی آیه است نه کتاب تفسیر چه
 بر تقدیر او داده کتاب تفسیر معنی عبارتش چنین می شود که هر کتاب تفسیر که خلاف نظم
 قرآنی باشد که روایت از صحابی کند مسموع و مقبول نیست و سخافت این معنی اگر چه
 بر تیره کلام علامه محقق نیست لیکن بنا بر مزید افاده کوئیم این معنی باطلست بجهت آنکه کتاب
 تفسیر عبارت از الفاظ متعلق به بیان آن یا معانی آن الفاظ یا هر یک از این دو است
 من اولها الی آخر نه بعضی از آن در شرح کتاب تفسیر من اولها الی آخره مخالفت نظم قرآنی نیست و
 همچنین علامه کتب لغات تفسیر تمام جهات و ابیات از صحابی و اهل سنت پس ثابت شد که مراد
 از لفظ تفسیر در کبری بیان معنی آیه است نه کتاب تفسیر و هر گاه در کبری این معنی مراد
 باشد در صفی هم همین معنی در جواب مراد خواهد بود و الا لام تکرار الا وسط این کلام حساب
 تخلف چنین باشد که در این قول آیه در حق متعه از عین السدید مسعود در دیگر صحاح به معنی آیه
 اگر چه آن روایات در آثای بیان صحابی آیات که آن بیانات نزدیک اهل سنت غیر
 معتبر است نقل کنند زیرا که آن بیانات خلاف نظم قرآنی است و هر بیانی که چنین باشد
 که روایت از صحابی کند مسموع و مقبول نیست و چون مراد حساب گفته در یافت رسید
 پس شبهه غیر معتبر بودن تفسیر کبری و غیره از عبارت صاحب شفعه که صاحب است که بجهت
 عدم التفات بطرف معنی ظاهر آن یادیده و دانسته دارد که درست متوجه نباشد
 چه از ذکر بعضی اقوال غیر معتبره لایسما و اذاکانت نصفه القمر لقرن الا لفاظ الله علی
 البر و آیه در رد ما غیر معتبر بودن تفسیری که مستبعد است لازم نمی آید و اگر چنین باشد پس چون
 را از نزد او را می رسد و ابیات قریح هشتم و امثالها را که در گمانی کلینی و اصفهانی
 واضح است ضعیف گفته از آن ضعیف و غیر معتبر بودن کلینی و اصفهانی لازم آمد قال

این معنی از قول
 شیخ طوسی در کتاب
 تهذیب

عجب است که فاضل ناصب این فضیلتی که دارد نظم قرآنی را بداند و صحابه پیغمبر مثل عبد الله بن عباس و عمران بن الحصین و ابن مسعود آنرا نفهمند و مفسران ایشان مانند تفسیر از ویش پوری و سیوطی و انام و ازلی که سابقا کلام ایشان مذکور کردید از آن خبر نداشتند ان بذاتش عجب انتہی اقوال حال قائل بودن این کبرا مجتهدان و قسمی که مفسرین مذکورین در تفسیر خود مذکور آن کرده اند سابق ازین مکرر مرقوم شده فاضل غفر له کونتم کلام صاحب له معارض است با آنچه که صاحب تهذیب در بابین احل الله کلام بعد ذکر حدیث جمیل بن دراج و حماد بن عثمان و حدیث منصور بن حازم از ابی ایوب علیه السلام گفته بدان الخبران قد وردا است ازین جمالیض لطیف کتاب الله عز وجل و کل حدیث و رد هذا المورد فانه لا يجوز العمل عليه چه مثل صاحب له می تواند گفت که صاحب تهذیب ظاهر قرآن را بداند و اصحاب ائمه مثل جمیل بن دراج و حماد بن عثمان و منصور بن حازم آنرا نفهمند قال علاوه آنکه چون ناظم نظم قرآنی حلیفه ثالثه اند احتیاج بان بر شیعیان است نمی تواند شد انتہی اقوال مطابق تصریحات علای کبار شیعه که اگر از آنها ملقب بصدوق و علم الهدی و ثقة الاسلام احتیاج بان بر شیعیان است نمی تواند شد حالا بعضی از خصوص این اکابر باید شنید پس باید دانست که ثقة الاسلام ابو علی طبرسی در مجمع البیان فرموده ذکر السید الاجل المرتضی علم الهدی ذو المجدا ابو القاسم علی بن الحسین الموسوی ان القرآن کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجموعا مولفا علی ما هو علیه الالب و استدل علی ذلك ان القرآن کان مدرسا یحفظ جمیع فی ذلك الزمان حتی عین علی جماعه من الصحابه فی حفظهم و انه کان یعرض علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یتلی علیه و ان جماعه من الصحابه کعبه العبدین مسعود و ابی بن و غیرهما ختموا القرآن علی الینی صلی الله علیه و آله و سلم عدة ختمات و کل ذلك

وکل ذلک بآذنی تأملی بدل غلی از کان مجموعاً مرتباً غیر منشور و لامقتضیست و ذکر آن
 مخالف من الامامیه و المحسنیه لایقند بجلالتهم فان الخلاف مضاف الی قوم من اصحاب
 الحديث نقلوا اخبار ضعيفه فلو اهتموا لایرجع ثبوتها عن المعلوم المقطوع علی صحه انتهى
 و ملا صدق شرح کافی کلینی و در شرح بابی که در آن ذکر صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه
 علیها السلام است میفرماید و یظهر القرآن بهذا الترتیب عند ظهور الامام الثانی عشر علیه
 السلام و لشهریه و اما قبل الظهور فالواجب ان یسلم بالترتیب الذی ربها عثمان بن عفان
 کما ورد فی صریح عبارات الاثمه انتهى و قاضی نور الله شوستری در مصابح الارباب
 بسجواب طائفه ثمانه از چند رابع میفرماید بالنسبه الی الشیعه الامامیه من قولهم یخرج اربعه
 فی القرآن لیس محال به جمهور الامامیه و اما قال به شریزه حلیه منهم لایعتدوا بهم فاینها
 انتهى و نیز در کافی کلینی در باب الاخذ بالنسبه و دیگر ابواب آن کتاب برای ترک صحیفه
 مخالف همین نظم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 امر است و نیز صاحب تهذیب ترک اکثر اخبار بحجت مخالفت با ظاهر همین نظم قرآنی
 می نماید و اگر چه در این مقام شواهد بسیار از کلام علای اعلام شیعه که دال بر وجوب اتباع
 همین ترتیب قرآنی و تشیع بر منک است محفوظ خاطر است لیکن روایا مختصراً برین
 قدر اکتفا رفت اگر صاحب له بمقابل کلام مدلل اینهمه اکابر علای خود جزیر نشین ننهند
 بر منصف اظهار جلوه گر گرداند قال و میهند اما اعتراض علای ایشان در صورت دلالت
 کریمه بر جواز متعه خللی در نظم قرآن واقع نمی شود و نیز رازی از آنچه کبر رازی نقل کرده که او
 در مقام استدلال بر اینکه مراد از کبریه بیان حکم نکاح داخلی است نه متعه و چه که کرده
 یکی آنکه چون اول ذکر محرمات واقع شده که نکاح با آنها حرام است پس فرموده حرمت علیکم
 اهلانکم بعد از آن فرموده و اصل یکم ما و راود یکم پس مراد از تحلیل در اینجا همان باشد که

که در تحریم موده یعنی تحلیل نکاح نه متعه بعد از آن فخر رازی خود تضعیف این دلیل نموده
گفته که حق تعالی در آیه سابقه ذکر فرموده است اصناف زنان را که وطی آنها بر آدمی حرام
است پس فرموده و اهل لکم ما وراءکم یعنی ماسواى آن اصناف بر شما حلال کرده شده
وطی کردن با آنها که ام ف و اهل و افع می شود در نظم کلام انتهی تا قول این جواب جاب
با کلام صاحب تحفه زبطی بخاطر غیر شد زیرا که مراد صاحب تحفه از نظم قرآنی در ردیف
از کیمه مذکوره ذکر جمله نما است متعمد باین تفریع است که مقتضی حقوق با قبل خود می باشد
حیث قال باز بر محل نکاح متفرع میفرماید نما است متعمد به منهن الایه یعنی چون در نکاح مهر مقرر
گردید پس اگر متعین شد بدخول و وطی پس تمام مهر لازم می شود و بکسر و الا نصف مهر
و این آیه را از ما قبل قطع کردن و بر ابتدا حمل نمودن صریح باعتبار عربیت باطل است زیرا که
حرف ف مانع میکند از قطع و ابتدا و مربوط میبازد و بعد را با قبل انتهی کلامه و حاصل
کلام ابو بکر رازی که امام محمد بن رازی بر آن رد نموده است آنکه حق تعالی اولاد کو محرمات
فرموده در قول خود حرمت علیکم اهلکم الیچ پس در آخر آیه فرموده و اهل لکم ما وراءکم
پس مراد از این تحلیل حلال گردانیدن از چیزی است که در سابق مراد تحریم بود حیث قال
الاول و نه تعالی ذکر المحرمات بالنکاح اولانی قوله حرمت علیکم اهلکم ثم قال فی آخر الایه
و اهل لکم ما وراءکم فکان المراد بهذا التحلیل ما هو المراد هناک بالتحریم لکن المراد هناک
بالتحریم لیس لانی نکاح صحیح انتهی پس محط نظر ابو بکر رازی جمله و اهل لکم و محل بحث صاحب
تحفه نما است متعمد استلال ابو بکر رازی بسوق کلام و استدلال صاحب تحفه بمرآت فاء
و چون در میان کلام صاحب تحفه و ابو بکر رازی چون بائن باشد پس مراد الله که قول
امام رازی که در رد و کلام ابو بکر رازی گفته چگونه دور و کلام واجب تحفه بخاری خود است
قال بلکه میگوئیم که اگر حمل باشد بر حکم نکاح لازم آید و قریح تکرار در بیان حکم نکاح در یک

در یک سوره چه در اول آن حق تعالی فرموده فاعلموا ان الله بعد از آن
فرموده و الله اعلم صدقاتین نخل پس محل این آیه بر متعه اولی باشد از محل آن برداشته
نکاح لازم است که در آن مسکن اولی من التا کید و این وجه را فخر رازی از قبیل شیعان ذکر
کرده و جواب آن نوشته که بعد پس بر اثنی عشر آیات سابقه محل آن بر شصت متعین است
اقول این استدلال که از قدما ی شیعیه متواتر است تمام کمال استعجاب است بدو
اول آنکه قبیح تکرار مسلم نیست زیرا که کریم فاعلموا اطاب لکم من الشیء الا ان الله تعالی
در بیان عدد و ظاهر است در اباحت نکاح صاحب کاشف البیض سیف نماید قوله تعالی فاعلموا
ما طاب لکم من الشیء یعنی و غلت و رباع فانه ظاهر فی ایاقه نکاح لما ذکرنا و نقص فی بیان
العدد لانه سبق لیه آیه فانه لو کان المراد نفس الایاقه لم یبق الی بینه الزیاده حاجه و لا
للبدایه بالعدد فانه و لانه قد علمت الایاقه بفعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم او بر لب آخر
اکن العدد لم یکن معلوما فبین بینه الایاقه انتهی و این کریمه در کتب معتدله اصول فقه
در استدلال در بیان عدد در قوم است و کریمه فاعلموا الله صدقاتین نخل نقص است
در اخطا ظهور و نکاح که لازم متقدم اخطا و مذکور است بطریق مقتضای نقص از آن
مفهوم می شود پس یکایک مسوفی برای بیان عدد است و آیه دیگر برای ادای ظهور در تصور
که اگر کجای آری چون بیان عدد و ادای ظهور هر دو از احکام و توابع نکاح است لهذا در
نکاح در این سوره لازم آمده نه اینکه در یک سوره دو آیه برای اباحت نکاح مسوق شده
دریم بلکه گوئیم ندیم کردیم که هر دو آیه برای بیان حکم نکاح است و تکرار در آن لازم آمده
لیکن تکرار حکمی در یک سوره سبب عادی ندارد بلکه مطابق داب کلام الله است چنانچه احکام
در یک سوره مذکور واقع شده از آنجمله است آنچه حق تعالی در سوره مائده حرمت صید را
محرم در سوره مجاز ذکر کرده اول در اول سوره چیست قال احلت لکم بهائم الا نعام الا ما تبی علیکم

غیر محلی الصید دوم جایی فرموده یا ایها الذین امنوا لا تعلقوا الصید و انتم حرم سیم و آتی که
 بعد آنست چیست قال غرمن قائل و حرم علیکم صید البر ما دنتم حرما و الصیاد همین سوره ذکر
 ی که لو که ما ذل اهل لم قل اهل لکم الطیبات و بعد از آن تقدیر است فرموده و انتم
 لکم الطیبات و نظائر آن فی القرآن العزیز لیس بعزیز و آنچه گفته است که ابو جری را خیر از آنجا
 از قبل شیعیان ذکر کرده جواب آن نموانست که بدیدید فوج است باینکه و الله ما حد صاحب
 در کتاب صوارم و غیر آن جوابات بعضی اوله صاحب تحفه انما غشیه ترک نموده چنانکه در جواب
 عقیده چهارم تحفه در صوارم جایی که صاحب تحفه خطبه الافتخار و خطبه البیان بر حقیقت بدست
 و موفیه استدلال کرده هیچ جواب از آن بیان فرموده بلکه خود صاحب را نیز کلام متفق
 النظام صاحب تحفه را که در بحث متعه در باب مطاعن واقع است پاره پاره کرده در نو
 مستقره آورده و تخریر جایش برداشته و بعضی اوله قویه او را که بعضی قواعد اصولیه متفق علیها
 بین اهل لسته و الامامیه قائم نموده است از میان کلام متفق النظام ساقط کرده چنانکه
 در تائید ثامنیه نقل کلام صاحب تحفه از باب مطاعن نموده چیست قال شاه عبدالعزیز
 و بلوی در تحفه اش میگوید و چه قسم زن متعه را در زوجه داخل توان نمود الی قوله و مسامح
 بودن متعه بدیهی است که عرض او بر یقین آیه خالی کردن او عید منی است نه خانه داری و
 آنچه در لایحه حمایت ناموس غیر ذلک و کلامی که بحد سطر بعد این کلام است از او فائده
 را الله نقل کرده چیست قال صاحب تحفه اسراف آن نموده در باب مطاعن میگوید و آنچه
 میگویند که ابن عباس بخیر متعه میکرد و کاشش اتباع ابن عباس و بر جمیع لازم بگیرند الخ و کلامی
 که باین این دو کلام است ساقط کرده و منجمه کلام مستطاین دلیل است که صاحب تحفه
 افاده کرده است فاعده اصولی نزد شیعه و سنی متفرق است که هر گاه دو دلیل متضادی باشند
 در نفوذ یقین با هم تعارض نمایند در حل و حرمت حرمت را مقدم باید داشت اینجا که

اینجا که نام دلیل است محض تا حال کسی این قراءت را نرفته و در هیچ قرآن رزق رانهای
عرب و حخم ندیده چه طور اباحت را مقدم توانیم کرد انستی بلکه صاحب کتابه جائی در رساله
خود تعرض بر دلیلی تقدم بر دلیل حرمت بر دلیل اباحت بوقت اجتماع آن هر دو در شکی است
نموده پس اگر ترک جواب دال بر غیر از جواب باشد غیر صاحب رساله و والدین و جانش
از دفع بعضی استدلالات صاحب تحفه لازم آید و موعظه کما تری و با اینهمه گوئیم بسبب عدم
تعرض امام رازی بدفع هیچ استدلال محسب الحال که عامه طلبه اینست بر دفع هر ارکان
قوی تر از آن در بادی الرای قادر باشند نسبت غیر از جواب لطیف مثل امام رازی نمودن
بجای مستغرب چه او شخصی است که مثل محقق طوسی جایجا در تصانیف خود بفضل و کمال
او اعتراف می نماید و او را ملک المناظرین میگوید چنانکه در خطبه شرح اشارات میفرماید
و قد شرفهم فممن شرفه الفاضل العلامة ملک المناظرین محمد بن محمد بن حسین الخطیب الرازی
اسد خراجی فی تفسیر ما خفی منه با وضوح تفسیر و اجتهاد فی تفسیر التفسیر فی تفسیر تفسیر و سلک
فی تتبع ما قصد نحوه طریقه الاقتفاء و مبلغ فی التفتیش عما اودع فیہ انصی مدارج الاستقصاء
انستی و در مجتبه در باب دوم از مقاله سوم آن که در هیئت زمین و اختلاف بقاع است
بعد از ذکر شیخ رئیس در اعدل بقاع فرموده و افضل المتلخرین فخر الدین رازی بر او اعتراف
کرده الخ بالجمله بر انجام کار نظر باید فرموده و از ذکر کلمات در حق سخنین ساطین کلام تامل
باید نمود **قال** قوله پس تحلیل فروج الی قوله سودای مفت است اقول بدین است باینکه
بنابر زعم فاسدش لازم می آید که اگر کسی کیزی دیگری همه نماید و بخشد و طی نمودن بآن کینه
حرام بوده باشد زیرا که آن سودای مفت است و ابتعا بال در اینجا بطل نیاید حال آنکه
با اتفاق اهل اسلام جایز است پس در حقیقت مطلق این برهم ساختن اصلی اسلام است
و در پرده تشیع بر شیعیان کار خود می کنند انستی **اقول** از عبارت و افقه الدلائل مستدل

انما حق نظر نمودن در زمان نیست وستم آوردن جواب عالمان نیست چه اسکار از حد نظر
نویس بر انجام می تواند شد پس صاحب لطیف حرف غرغز در تحصیل فضل و کمال کنش
نویس نظر و استدلال است تقصیر این احتمال آنکه کلام صاحب تحفه نفس صریح است در آنکه
که برید و احوال کم آورده کم مفید فضل و سوای این محرمات است بشرط صریح کردن مال در هر دو
نقد و چون در تحلیل فرج و اعاده آن این شرط یافته می شود زیرا که آن سودا می نیست
لین این دو باطل شد و چون کلام صاحب تحفه بلکه مشطون گویند مذکوره نفس صریح است در آنکه
این تحلیل باشد بکلیج است و تحلیل بلکه عین از استشار الا مالک است اما کم مستفاد و اش
ایمان اگر اعم است از آنکه بشر او باشد یا بهیه یا بارت پس جاریه میوه بهی و در یکی از انواع
تحلیل که ملک عین باشد داخل است بخلاف جاریه محله و معاره که ملک عین و اطلاق
و نه مشکوه متبعا به المال او پس در محرمات داخل باشد و در این معام بر ذمه محاسب است
بود که جاریه معاره و محله را از محرمات خارج و در محملات داخل می کردند اینک لفظ
سودای مفت بطریق انواع لفظی کاتر شریحا کرده از جواب اصل مطلب انما حق نظر
نموده میرفت و با این همه گوئیم جاریه میوه بهی سودای مفت نیست بلکه طعام و کسوت
و در وقت بیماری و دیگر ضروریات معیشت او بر میوه بهی لازم نیست سودای مفت
نشد بخلاف محله و معاره که هیچ یکی از این ضروریات برای او در محمل لازم نیست پس
سودای مفت باشد **قال** بلکه کلمه سودای مفت در اینجا هم بر زبان آورده اند و بر آرد
بجایاب رسالت است و این امر اگر چه نظر بلکه میجو در ان الریض علی علیهم السلام که از
بر اینان سر زده بعید نیست لکن شاید اینست هم باب است ادب شده بهی
در حق محقرت راضی نباشند بالجمله معنای او صاحب تذکره صاحب کشف در ذیل
تفسیر کریمه داهره نمونه آن در سبب نفسها یعنی لایه فیض نموده اند باینکه از نفسها

استعداد و فواید آن

از خصایص آنجناب بوده که اگر زنی خود را با آنحضرت همی نماید و بخت بدون مهر را آنحضرت
 حلال میگرداند و نقل نموده اند که از همین قسم بوده اند میهنه بنت عمارت و زینب بنت
 خزيمة و ام شريك و دختر جانر و خوله بنت حكيم پس بغير از عزم فاسد ناصب لازم می آید كه حضرت
 هم سودای مصفت بعمل آورده باشند انتهى اعقول از كلام صاحب است كه كه كواكب مصنف
 تحفه اخذده می فرماید حیرت و خیرت پیش می آید و عجب بر عجب روی نماید و كلامی كه
 در اینجا هم فرموده كل سمه سید محاسب و ذرة اللعاب غرائب است بایشان آنكه خود را از مصداق
 صاحب مدارك و صاحب كشف نقل کرده كه اینهمه تصریح نموده اند باینكه از خصایص آنجناب
 بوده كه اگر زنی خود را با آنحضرت همی نماید بدون مهر را آنحضرت حلال میگرداند و میفرماید
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حكم استعاره مال منصوص عین گویم است كه صاحب مدارك
 تو هم اینجا شبهه خود را از آن نقل کرده و گفته اند را ساقط نموده است و می فرماید و امرأة
 مؤمنة ان و سبت نفسها للفران را و البني ان يستنكحها خالصة لكره دون المؤمنین
 و محققین شیعه نیز از آن پیروی کرده اند از خصایص بنی صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند
 صاحب شریع در ادنل كتاب النكاح میفرماید الثالث فی خصایص النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم و هی خمس عشرة فصلة منها ما هو النكاح و هو تجاوز الرابع بالعقد و كان الوجه الاول
 بعد از اینها دون غیره و العقد بلفظ الهیه و لا یلزم بها مهر ابتداء و لا انتهاء انتهى پس خداوند
 كه از كلام صاحب تحفه كه طعن بر كافی میکند كه در عموم ان یستنكحوا باموالكم داخل اند و بالعقبه
 كه حلت شان بابتعا و بالمال مقید است بدون ابتعا و بالمال تجویز و طی میكنند چگونه مسود و ادب
 آنجناب رسالت آید صلی الله علیه و آله و سلم كه بشهادت كامل نقل ان یستنكحوا باموالكم از عموم
 ان خارج اند متوجه میشود و ملكه آنحضرت را علی الله علیه و آله و سلم از منصب عالی خصوصیت
 فرد آورده در عموم ان یستنكحوا داخل فیه طعن صاحب تحفه لطیف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

متوجه دانستن سوزن و لفظ آن نمودن بحال بی ادبی و معینا گویم آنچه گفته است که پس
 بابر زعم خاصه صاحب لازم می آید که آنحضرت هم سودای مفت بعمل آورده باشند انتهى
 غایت بیغایت دارد زیرا که خود گوید و امراته مومنه ان رست نفسها للنبی الایه از
 کتاب الله نقل نموده پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بعضی زنان بلامهر خداستعالی
 فرموده و از آنجا که او تعالی فعال نماید است و هر چه خواهد بود که خواهد عطا
 نماید پس آنچه در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مطابقی زعم صاحب اله لازم می آید
 است که خداستعالی بعضی و مومنات را بدون مهر خاصه با آنحضرت انعام کرده باشد
 چنانکه خلفا و سلاطین مخصوصان خود عطای امار می کنند و در آن قیاسی متوهم نیست
قال در فتاوی کافری چنین نوشته رجل غایب عن امراته عشر سنین فترجعت باخوه
 كانت المرأة تلد کل سنة ولد اقا لاوله لاول للزوج الاول عند اخیفیه و علیه الفتوی استیسمان
 است چنانچه این سودای مفت خود را چه افراموشش کردند که بر دیگری زبان طعن و تلام
 در از میکنند انتهى **اقول** چنانچه این سودای مفت را افراموشش نکرده اند لیکن
 بجهت شریک غالب بودن امامیه در ریج و خسران این سودا از طرف آن اطمینان
 خاطر حاصل دارند بیا نش اگر علامه حلی در اثر ^{نکرده} الاولاد همان بصراحت افاده فرموده که
 ولد زانیه پس زوج او میباشد چنانکه در کتاب النکاح در مطلب الثالث از مقصد خامس آن
 کتاب که در لواحق نکاح است میفرماید و لو وطئها از ان فالولد للزوج الی آخر الروایه پس
 حکم این روایت اگر شخصی نکاح کرده غائب شود و تا پنجاه سال بلکه قدری نازد بر آن
 در غیبت بگذراند و زنش در هر شش ماه یکبار زنا را ندان این قریب صیه و له که بر کس مالی
 روجه اش ریج حاصل شده برای زوج او خواهد بود و اینجا باید دانست که احقر العباد
 در اینجا بعضی مقامات دیگر محض بغیرت جواب ذکر محجور و آیات امامیه نموده است

نموده است

نموده است زیرا بر شیخ و ایند از کرسیده مستعد دوریه که قاضی نور الله شریستی در مصاب
 التواضع در طائفه شایسته از چند چهارم بان اعتراف صاف نموده است و ذکر مسائل
 عجیب دیگر در این مقام و مقامات دیگر که مناسب نموده از آن بر قدر ضروری جواب داده
 ترک کرده قائل علامه آنکه عطاء بن ابی رباح که از جهل تابعین بوده و ابو حنیفه کوفی در حق
 او کلمه مارائیت فیمین اقصیت افضل من عطاء بن ابی رباح فرموده چنانکه شیخ عبد الحق
 در طبری در رجال مشهور گفته قائل بخوار تحلیل بود این خلکان میگوید که نقل از ابی بن ابراهیم
 از کان یری و طی الجورای باذن اربابین و از ابو الفرج عجل نقل کرده ابن عطاء کان
 تبعث بخواریه الی اصفیاء بن بیان الله منیت حال شیروانان ایشان استی و قول ابن
 طعن بدفع است بخند و اول آنکه معارض است با آنچه که علامه حسینی در نهج الحق بر نهج
 اربعه رد کرده محمد بن ابی اسفند بر اصول و فروع ایشان طعن کرده مخالفت احکام ایشان
 بکمان خود با عقل و نقل ثابت نموده است حال آنکه در اکثری از آن احکام اجد علای امامیه
 یا مطعون فیمین شریعت دارند از کجایه بیستم مسائل در کتاب مذکور بسیار است لیکن در اینجا
 رد ما للاختصار بر ذکر دو مورد اکتفا می رود اول آنکه علامه مذکور در مسنده سابق که در حدیث
 اصول نهج است در فصل ثانی در بحث سابق میفرماید نسبت امامیه و من تابعهم من المعزله
 الی انه لا يجوز لشيء قبل رقبته و نسبت الایة عمدة الی جواره انتی مختصه و حال آنکه
 مثل شیخ مفید که استاد شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی است درین حکم با ائمه شریعت
 دارد چنانکه صاحب معالم الدین از امامیه میگوید علی المحقق عن المفید اقول بخوار انتی قبل
 حضور وقت افضل از من و سبب اکثر اهل طوائف استی بدویم آنکه علامه مذکور در کتاب
 مزبور دیگر موافقات خود و دیگر علای امامیه در مصنفات خود روایت سهواً نموده علی الله
 علیه و آله و سلم را در صلوة از عطاء بن ابی اسفند شمرده اند حال آنکه کلمتی در کافی و شیخ الطائفة

ابو جعفر طوسی در تہذیب با سائند صحیفہ قصہ مذکور را روایت کرده اند و شیخ صدوق ابن
 بابویہ قمی در کتاب بیون اخبار الرضا از ابو الفضل بیروی روایت کرده قال قلت
 لعلہ علیہ السلام یا ابن رسول اللہ ان فی سواد الکوفہ قوما یزعمون ان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ
 لم یقع علیہ السہو فی صلواتہ تعالیٰ کذبوا العظیم السدان الذی لا یسہو سوا اللہ انتہی و البضا شیخ
 مذکور در من لا یحضرہ الفقیہ در آخر باب احکام السہو فی الصلوۃ بتفصیل مرچہ تا مقرر است
 سہو انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نموده و بر سبکین آن رد شیخ فرمودہ و وعدہ
 تصنیف کتابی مستقل در اثبات سہو انحضرت نموده و صاحب کتاب فی شرح کافی کلینی نیز
 در شرح باب حج اند اثبات سہو انحضرت نموده پس انچه صاحب الازطاف علامہ علی
 بحجت ذکر سقیم مطابق بشرک الورد و جواب خواهد داد از طرف اہلسنت نہایت
 اشتہار عطار بن الی راج با امامیہ در امر تحلیل کہ بزعم صاحب لاطعن بشرک الورد
 است همان جواب را قبول خواهد فرمود و دوم آنکہ صاحب نہایت اثنا عشرہ صاحب
 بحواب باب انہم تحفہ اثنا عشرہ مکتوبہ قولی صاحب تحفہ ذکر کردہ شد و متردک
 است مناط اعتراض بر فرقہ نمی تواند شد چنانکہ نقل بعضی عبارات آن در جواب
 فائدہ مانده گذشتہ و چون قول شد و متردک مطابق تصریح او مناط اعتراض بر فرقہ
 نشود پس چگونه قول فرد واحد از فرقہ عظیمہ موجب اعتراض بر آن فرقہ تواند شد سیوم
 آنکہ مناط طعن بر فرقہ مبطل مسلمہ جمہور آن می باشند نہ قولی کہ شخصی از ایشان حسب
 اعتقاد آن فرقہ بخطا کفہ باشد و تمامی علمای الفرقہ خطیہ او در آن قول کرده باشد و آنرا
 بطریق استیجاب و استغراب ذکر کردہ باشند قال الشیخ الکامل المکمل ابو الحسن اذلی
 قدس سرہ فی المنہج الوفی علی شرح المقدمۃ العزیزہ الکماج بمعنی الوطی لا یجوز فی الشرع
 الا بائد امر بن عقد کلاج او ملک بعین لقولہ تعالیٰ و الدین ہم لفردہم حاجتوں الی علی

الاعلی از داجیم او مالکیت ایمانهم برید و لا ثالث لهما و اروی عن عطاء من اباقه الله
 بالحاریه لایعرج علیه انتهى و در کتب طبقات تابعین مذکور است که گویند از عطاء و حکم
 غریب و ریاض فقه مروی است حکم دویم تجویدوی است و طی حواری را یان آن ارباب
 نشان انتهى و چون جمهور علای امامیه و یانیه تحلیل قائل اند طعن صاحب تحفه را نشان
 مستوجه شد بخلاف علای اهل سنت که جمهور ایشان قول تحلیل را که لطرف عطاء منقسم است
 بطریق استیجاب و استعجاب ذکر میکنند و رد آن می نمایند و متجاه طعن بان بر جمهور ایشان
 معنی ندارد چهارم آنکه چون مثل هشام بن الحکم و غیر آن که سبب انحراف و ازای آنها
 بر ائمه اطهار و واجبات عقاید از طریق استیجاب است اظهار تکذیب و نداد آنها به ثبوت
 رسیده باشد چنانکه نقل آن مختصرا الی الکافی در جواب فائده را بعد گشته و کبرای ای
 آنها را از مخالفین ائمه قرار داده باشند چنانکه نقل آن از احتیاج در ردیمان فائده گشته
 و باوجه و آن امامیه آنها را از ثقات شمرده طعن بر آنها نمی نمایند در مقصود است اینها
 بر اهل سنت بجهت توشیح عطاء که نه معصومی تکذیب و طرد نموده و نه کذب از دور
 اصول مذموب یا فروغ آن مسبب الی معصوم او غیره واقع شده و نه رد آیات طعن او
 در کتاهای که نزد اهل سنت در اعتبار و صحت احتیاج مثل کانی کلینی و احتیاج طبرسی
 باشد و واقع است هیچ گونه طعن بر او از جهت حجج آنکه هرگاه باوجه و صحت شنایع
 اعتقادیه و غیر آن از اشغال است من و غیر آنها نسبت آن لطرف ائمه اطهار اعتبار قدح
 نشان نزد شیعه تا اول مذکور باشد چنانکه در الدماجد صاحب الاموالیات بسیار برای آن
 اعتبار در صورتی که کتب معتقدیه شنایع ذکر کرده اند از آنکه است اگر فرموده اند چون باوجه
 اعتبار حجج که در حق چنین بزرگان مروی گشته هرگاه در عقیده علای شود که در باب اختلاف
 نشان ایشان دارند و من راه نیافت پس معلوم کردید که این نسبت بجهت کمال اعتبار

ثلثان حضرت عالتان پیش از این صواب نمائی است ان انتهى مختصر السبلت نیز
 کلام لفظاً باللفظ از طرف عطاء بن ابی ریح در باب جواب خویش گفت **قال** قوله
 باز فرموده محصنین غیر محصنین الخ اقول میفایده کثرت الاحصان العفاف و السفاح
 الزنا و قریب منه فی الکتاب معلوم است که عفاف بلا شبهه و مستحق متبر اند شد
 چنانچه در کتاب لا تقاوت فی ذلک انتهى اقول احصان در لغت بمعنی باز داشتن است
 و بر حریت و عفاف و غیر آن لحاظ همین معنی اطلاق میکنند بنا که صاحب کتاب اصطلاحاً
 القنون میفرماید الاحصان لغة يقع علی معان کثیرا يرجع الی معنی واحد و هو ان یحیی عن نفسه
 و ینتج منه و هو الحرمة و العفاف و الاسلام و ذات الازواج فان الحرمة تخص عن قید
 العبودیة و العفة عن الزنا و الاسلام عن الفواحش و الزوج حصن الزوجة عن الزنا و غیره
 انتهى و امام رغب اصفهانی در مفردات قرآن میفرماید و الحصان فی الجملة المجتمة الفقهاء
 بر وجهها او بمانع او مانع مرتبه چهارم منها يقال امرأة محصنة و محصن فالحصن بکسر الصاد
 يقال اذا قصور حصنها من نفسها و المحصن اذا قصور حصنها من غیرها و اتوهن اجور من حصنات
 و بعده فاذا احصن فان اتین بفاحة فعلن نصف ما علی المحصنات و لهذا قيل المحصنات
 الخ و جهات تصور ان زوجها هو الذی احصنها و المحصنات من لسان بعد قوله مرت
 بالفتح لانه منقول احصن انتهى بالجمله احصان بمعنی نگاه داشتن بر تبه اشهر و اظهم است
 که صاحب نزهة انا عشریه با آنکه بکمال خود از تحفه انا عشریه نموده و در هر مسلک
 راه مخالفتش نموده در تفسیر لفظ محصنین سوای اینکه ترجمه آن بلفظ نگاه داشتن
 نماید چاره ندیده آنرا همین معنی تفسیر نموده عفاف را از تعلقات آن قرار داده
 نه آنکه تفسیر محصنین بمتعففین کرده باشد چنانکه در محبت متوه از تفهیمات کتاب خود
 میفرماید در حالیکه بالی ترویج باسریه گرفتن نگاه دارندگان خود باشند از عفاف

از عفاف و نیابت از زنا کنندگان انتہای پس صاحب تحفه همین معنی لغوی ظاهر
 الدلائل راسخ لازم آن که اختصاص است در اینجا مضمون ذکر کرده و معجزه گوئیم اراده
 همین معنی در اینجا مضمون نیست بدو وجه اولی آنکه در صورت اراده عفاف نزد احصا
 تکرار لازم می آید چه محضین البتہ غیر ما نحن میباشند پس بعد از محضین ایراد غیر
 ما نحن تکرار باشد چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر بعد از ذکر اراده متعقبن از لفظ
 محضین فرموده و هو تکریر التکید انتہای و از آنجا که صاحب را به تبعیت علای خود
 کریمه فمما شتمتم بهمن الایہ ابر متعہ حمل کرده تا تکرار در بیان حکم نکاح بزرگم اول لازم
 نیاید پس مطابق گمان او در اینجا هم اراده محافظت از لفظ محضین همین باشد تا تکرار
 لازم نیاید دوم آنکه چون ثابت شد که معنی حقیقی حصان بازداشتن است وضحت
 اراده آن در کریمه مذکوره بر هر ماهر ظاهر و با هر پس همان معنی مراد باشد چنانکه قاضی
 نورالدین شوستری در احقاق الحق در مسئلہ نسب میفرماید و اما نایا فلان مذکوره من انه
 قد تقریر ان الحقیقه الشرعیۃ اذا دردت علی الحقیقه اللغویۃ یصیر الحکم فی الشرع للحقیقه
 الشرعیۃ دون اللغویۃ مجرد و بیان الاصل عدم النقل الخ پس مطابق تصریح قاضی نورالدین
 باید که معنی لغوی در کریمه مذکوره مراد باشد و در صورت اراده این معنی مطلوب صاحب
 تحفه ثابت و طری صاحب را به تحقق آن در متعہ باطل باشد حال در این کلام نا حسب نیز
 ما خود است از کلام ابو بکر رازی چه او در وجه ثانی از وجه ثلثه که سابقا بیان شده
 شده گفته که حق تعالی لفظ محضین فرموده و احصان متحقق نمیشود مگر در نکاح صحیح دائمی
 و در وجه ثالث گفته که او سبحانه زنا را اسفاج نامیده در قول خود غیر ما نحن باین جهت
 که مقصود از زنا محذور بختن آب است و این معنی در متعہ متحقق پس اسفاج بوده باشد مختر
 رازی که امام اہلسنت است خود طریق نصفت پیچوده در تفسیر و تزییف این مردود

گفته که آنچه نوشته که احسان متحقق نمی شود مگر در نکاح پس دعوی بلا دلیل است اما آنچه گفته
 که متعه سفاح است پس میگوئیم که اطلاق سفاح بر زانی نمی شود مگر ازین جهت که مقصود از آن
 ریختن آب است و در متعه چنین نیست زیرا که مقصود از آن ریختن آب بر طوقی و شروت
 که از جانب خدا اذن بان وارد شده پس اگر بگویند که متعه حرام است خواهیم گفت
 که این ادلی بحث است و ما نیز اسلم نمیداریم پس واضح گردید که کلام ابو بکر رازی
 خود ضعیف است انتهی محصل ترجمه در عاقل منصف پوشیده نیست که چون کلام
 ناصبی در این مقام ما خود از کلام همین ابو بکر است و تحریر رازی اعتراف تضعیف آن
 نموده بمقتضای الحی بعلم و لایعلی کلمه حق بزرگوار جاری شد پس ما صاحب تویر
 تضعیف این نمائند و گفتی ایسند المؤمنین القتل انتهی لا قول چون امام رازی در این مقام
 دعوی ابو بکر رازی را بی دلیل گفته و صاحب تحفه دلیل آن ذکر فرموده پس نقل اشکال
 امام در این مقام از روایت کلام باشد و تفصیل دلیل صاحب تحفه آنکه احسان در لغت
 بمعنی محافظت است و اختصاص لازم نیست و این احسان را حق تعالی قید
 حل آن اساقه حیث قال و احل لکم الی غیره محسنین پس حل آن مقتید بعض محافظت
 اختصاص باشد لا بالمحافظه و عدمها و بالا اختصاص مع بیانیه و لحاظ صرف محافظت
 اختصاص با قطع نظر از لحاظ زمانی آن که مفارقت است نمی باشد الا در نکاح و ادلی
 بخلاف متعه که در آن بوقت عقد چنانکه محافظت و اختصاص نمی وقت شرط میباشد
 همچنان عدم آن نمی وقت آخر منظور پس در آن محافظت و اختصاص و عدم آن هر دو
 معاد در صلب عقد داخل میباشد و چون شرط حل آن و لحاظ بعض محافظت و اختصاص
 مع المناقی و ظاهر است که اختصاص مع اقران المناقی محض اختصاص نیست و در صورت
 قید حل آن محض محافظت و اختصاص است در زن متمتع بهایانته نخواهد شد پس زن مذکور

پس زن مذکوره در حرمت داخل خواهد شد **قوله** ناقلا عن الامام الرازی اما آنچه گفته که
 منع سفاح است پس میگویم الخ گوئیم اطلاق سفاح بر زانی شود مگر باجمت که مقصود از آن
 ریختن آب و قضای شهوت است بدون اقرار قید احصان بآن کجا بین آنها پس چای که
 محض ریختن آب بدون قید احصان یافته خواهد شد زنا خواهد بود و بطرف این جواب
 هم صاحب تحفه اشاره کرده بقول خود چیست قال نه آنکه محض قضای شهوت منظور
 دارند و آب خود ریختن و ادویه منی خالی کردن قصد نمایند پس منع ازین سبب باطل باشد
 زیرا که در متع احتیاط و اختصاص اصلا منظور نمی باشد الخ **قوله** ناقلا عن الامام الرازی
 زیرا که مقصود از آن ریختن آب بطریق مشروع است الخ گوئیم اگر اسکلام امام بطور معاصنه
 است بر دلیل ابو بکر رازی پس بودن آب ریزی در متع بطریق مشروع اولی محبت است
 و اگر بطور مستند منع است پس چون دلیل مقدمه ممنوعه ذکر کردیم منع دسند آن بر دوسط
 باشد **قال** طرفه ترا که در باب مطاعن نوشته که مراد از احصان درین آیه همان
 روحان است که موجب رحم می شود و جزو زانی محض در اینجا با یقینی نوشته که موافقت کردن
 زانی تا دیگری ربط نکنند پس معلوم شد که ازین هر دو کلام که امام است است نزد او که
 در دفع انتی **اقول** این شبهه از طرافت اشکالات و عجایب اعضا است است زیرا که
 اسکلام حدی یک کلام کذب دیگری را در صورت ثبوت تناقض یا منافاه در آن هر دو
 کلام البته متصور و بدون آن غیر میسر پس بر ذمه صاحب است که لازم بود که اولاً تناقض یا
 منافاه در این هر دو کلام ثابت می نمود بعد از آن زبان باین قول می کشود و ثبوت آن در اعتقاد
 از او هم چه آنقا از عبارات کثیف اصطلاحات افشون مستفاد شده که منعی حصان
 که مستوجب رحم زانی است از مصداق معنی احصان باشد و ناخود از احصانی که ذکر کردیم
 آن بنشیند اما مواءم الا که اوست و هرگاه احصانی که مستوجب رحم است از مصداق

احسان لغوی باشد و هر دو معنی با هم علاقه ماخوذ و ماخوذ منه داشته باشند پس تا نفس در
 آنها حکومت متصور شود در معنی اکوئیم عبارت صاحب تحفه مظهر در باب مطاعن نیست در
 قرآن مجید هر جا که تحمیل استماع بر زبان وارد شده مقید باحسان و عدم سلف است
 قوله تعالی و اصل لکم ما وراؤکم ان تبتغوا بما موالکم محصنین غیر مسافحین و المحصنات
 من المؤمنات و المحصنات من الذین اتوا الکتاب ممن قبلکم و الذین آمنوا و اتیمون احوال
 محصنین غیر مسافحین و در وزن متع بالبدیه احسان حاصل نیست و لهذا شیعه نیز از
 سب احسان نمی شمارند و حد جسم بر متع غیر ناکح جاری نمیکنند انقی کلامه الشریف
 و حاصلش چنانکه بر هر ماهر ظاهر و بایر است استدلال است بر نیک بر متع محصن نیست
 زیرا که عظمای امامیه تصریح کرده اند باینکه یکی از شروط احسان عقد دائم است چنانکه علامه
 حسینی در ارشاد الاذمان و در ادل کتاب الحدود و دیگر کبرای ایشان در مولفات خود
 بان تصریح فرموده اند پس متع را مطابق تصریح است علمای شیعه احسان حاصل نباشد حال
 آنکه در قرآن مجید تحمیل استماع بر زبان مقید باحسان است پس عقد متع جهت ارتفاع
 قید احسان از ترکب آن موجب تحمیل استماع بر زبان نباشد صاحب که جواب اصل
 مطلب مطروح ساخته بذکر کلام دیگر که از قبیل مواضعات لفظیه باشد پرداخته قابل در نظر
 عن ذلک پس میگویم که این معنی در متع هم متحقق است چه محاطت زن از اجنبی چنانچه
 در نکاح واجب است همچنین در متع و عدة نیز در هر دو واجب است انقی اقول انفا
 مبعوض بیان آمده که حتی تعالی محض احسان را قید حل و گردانیده و در متع بر عقد
 قید احسان مع المضافی یافته می شود و قید احسان مع المضافی محض احسان نیست پس
 احصانی که در حل است در متع یافته نمی شود و همچنین عاقلی که در قرآن برای مکتوبه
 مطاعن است بر اجتناب متع بها واجب نیست کما سیاق اقول و در وزن متع را

متقدرا همین محمول است که همراه با یاری و هر سال در کناری در حقیقت این کلمه سوره
 در حق صحابه گیار که در زمان جناب رسالت آب صلی الله علیه و آله وسلم متعه کرده بودند
 در صحاح ایشان موجود است جاری است و درستی که جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و حماد
 بن الحارث بن ابي اسحاق بن عمار و غیره از این بی ادبی گوید در حق ایشان نموده و چون
 بنا بر درست طبری سنی است و دختر ابو بکر زن زبیر نیز متعه کرده بود پس می باید که در حق
 دختر خلیفه خود نفوذ باشد مگر بگوید که همراه با یاری و هر سال در کناری با لحظه جاری تعب
 است از این طائفه کسی که در حق زبیر که او را از عشره مبشره می شمارند با وجود آنکه
 او دختر خلیفه ایشان بود چنین تصرف محصنه بعمل آرند انتی اقول درین کلمه نسبت
 بعضی صحابه گیار که بوقت اباحت متعه مذکوب آن شده بودند سوره ادب غرض واقع
 در حق آن متمتع بهایان واقع پس بقت شدن بر آن در زبان را با بهام سب و دشنام
 آوردن ناشایان چه ظاهر است که اگر گفته شود که صحابه مرتکبین متعه در زمان اباحت
 آن همراه با یاری و هر سال مصاحب هم کناری شده بودند در آن کدام اهاهم سوره ادب
 است فضلا عن حقیقه و مع هذا کوئیم تشیع بر چیزی بعد اعتقاد حرمت آن تشیع
 بر کانی که ارتکاب آن بوقت اباحت نموده بودند ترجیح می عقل نمی شود و چنانکه
 اگر کسی در حق شراب بگوید که آن مخس و از عمل شیطان و منبج مفاسد فردان است پس
 ازین مگویش سوره ادب در حق صحابه که در زمان اباحت تناول آن نموده بودند لازم نمی آید
 نیست شرح عدم لزوم سوره ادب از کلام صاحب تحفه مطلقه العالی در حق صحابه گیار رضی
 عنهم اجمعین و بیان واقع بودن آن در حق آن متمتع بهایان مشهوره و اگر همین تشیع
 ظاهر و در حق متمتع بهایان در بیان صاحب تحفه فاصحه او بر ساعت با یاری و هر سال
 در کناری می باشد قول و چون بنا بر درست طبری الخ کوئیم لطافت این روایت را فافاده

آتشه بخواب چه بستم که در آن این است و این را معنون بجهت آن لطیفه نموده ذکر فرموده است
 بشرح و بسط گذشته ناظر غنی یا صریح و اخص منزه العجب فی الما و الصباح **قال**
 و این آیه را از آن قبل خود قطع کردن اگر چه این مهارت در عربیت کذب اقوال
 مفسران صحابه است که اعتراض بدلائل آیه بر جمل متعه نموده اند چنانچه در باب سبب تفصیل
 واضح گردید اما مصدق عربیت خلیفه آنست که حکم بحسن و عذول بودن قوله تعالی
 ان هذا لاسحران میفرمودند چنانچه نقل عن الثعلبی فی تفسیره و همچنین مصدق عربیت
 امام اعظم ایشان است چنانچه ابن خلدون تصریح نموده باینکه ابو حنیفه عیب کرده میشت
 نقلت عربیت تا اینکه می گفت که قصاص واجب نمی شود بقتل کردن بمقتل ثم قال
 و قوله بابا فیسی و صبیح بابی فیسی است انتهى بالجمله قوله تعالی و اصل کلمه ما و از ذلک الایه
 بظاهر حتمی است مطلق بکل و راوی علی بن کنان دوام از هر اثر و ادا است پس حق
 سبحانه تعالی تخفیف قسمی از بکل مطلق را که مستعد باشد نموده میفرماید فما استمتعتم من
 و این عبارت مجری تر است تا قبل و بعد حرم البیعه علیک فانما یبایعها من و اصل کلمات این
 فان استمتعتم منهن فالحکم فیه کذا و ان تحت بکل و دوام فالحکم فیه کیت و کیت چون
 ذکر حکم نکاح در آیات سابقه بر این آیه فرموده بعد در اینجا اقتضای بیان حکم متعه فرموده
 و او را در مقام تفصیل بعد اجمال متابع است در کلام عرب این وجه استفاد از کلام
 جناب شیخ صدیق سعید مفید طایفه اثر انداخته و شک نیست که در مقبول است مطلقا لغت
 و قطع کلام فانه علم از ما سببی لازم نمی آید و احتمالی دیگر نیز آیه ممکن می تواند شد و آن آیه
 که مراد از متعتم انما کتم است باجمالی در صورت متعیه باشد و پس میسر است در بیان این طریق
 و بی درستی و چون دیگر در حد و قطع مالم از ما سببی لازم نمی آید و بعد از هر حدی من است
 الی هر طایفه متعیه است **اقول** آنچه درین مقام نول صاحب تحفه را کذب توان گفت

مفسران صحابه که آنها را بکمال خود مرقفین بدلاست آیه برحل متعه دانسته گفته است
 پس اولاً برناظر لازم است که اقوال مفسرین صحابه را در تفسیر کرمیه فحماً است متفقین
 ثالثاً همین اجماع برین به نظر می که در قرآن موجود است از کلام سابق او بر آورده به بنید
 بعده جوالش از بها بخا دریافت فرماید تا حقیقت الامر بر او منکشف شود و آنچه
 گفته است که اما مصدق عربیت خلیفه ثالث است که حکم لحن و غلط بودن قولی
 حق تعالی آن بدان ساحران میفرمودند الخ جوالش آنکه قرائت حضرت عثمان
 درین کرمیه آن بدین ساحران بود چنانکه قرائت حضرت عائشه و ابن زبیر و سعید
 بن جبیر و حسن و غیرهم همین است پس نزد این قول حق تعالی آن بدین ساحران باشد
 بدان بدان ساحران تا متوجه شود در ایشان طعن حکم لحن در قول حق تعالی حضرت
 عثمان بر جمیع قرائت خود بر قرائت دیگران بواجب قرائت خود با محاوره متعارف
 عرب و کرم لحن در این بر قرائت دیگران نموده اند پس استدلال حضرت عثمان را که
 بر جمیع قرائت خود و مرجعیت قرائت دیگران نظیری که احوال آن قرائت محتاج
 نظرات توجهات آن شده اند قائم نموده اند خطبه در قرآن تا میباید از عجایب کلام
 باشد آری اگر قرائت حضرت عثمان آن بدان ساحران می بود و با وجود آن ایشان بر
 قرائت اخراص می نمودند البته شبهه صاحب را که به تبعیت خود دارد کرده است
 بر این متوجه میشد و پس غلبه امام رازی در تفسیر کرمیه در تفسیر کرمیه مذکور میفرماید القراء
 المشهوره آن بدان ساحران و منهم من ترک هذه القراءة و ذکرها و هو احد القراء المشهور
 بن عثمان بدین ساحران فالواهی قرائه عثمان و عائشه و ابن زبیر و سعید بن جبیر و حسن
 بعده دلیل این قرائت نقل کرده بعد از آن فرموده در روی عثمان انه نظر فی المصحف
 فقال اری فیها لحناً و سیقتهم العرب بالستها انتهى ما اردنا نقله داین جواب که میفرماید قرائت

جواب غلامی است و جواب تحقیقی موقوفست بر بیان معنی آن در این مقام و معنی جمله
 سقیم الرب و چون آن جواب تفصیلی تحقیقی میخوانند و از بقایس فن قیاس است
 و مقام طغی انداخته در تی نظرات ذکر آن داعی ندانسته بر همین جواب غلامی اکتفا کرده
 و آنچه گفته است و همچنین مصدق عربیت امام عظیم ایشان است الخ اگر احقر العباد و مجواب
 این طعن مذکور عربیت دانی اکابر علای شیعه بردارد و فقری بر طر از دل لیکن آنرا در این مقام
 زائد بر حرام و از فضول کلام دانسته ترک کرده بر قدر ضروری از جواب اکتفا می نماید و میگوید
 که مخالفین بر آنکه دین اعتراضات در اکثر فنون عموماً و در فن عربیت خصوصاً وارد نموده اند
 چنانکه بر امامت فنی نیز با وجود کمال مهارت او در فن عربیت متوجه کرده اند چنانکه امام
 را از ی اکثر این شبهات را در مناقبش فنی ذکر کرده از آن جواب فنی شسته همچنین بر امام عظیم
 هم با آنکه تجربه تمام در فن عربیت داشت اشکالات غیر وارد شده و شبهات بارده نموده اند
 و این شبهه هم در همین قسم شبهات معدود و جوابات عدیده از آن در کتب متداوله
 حنفیه موجود و حافظ ابوالموید خوارزمی در ادائل مسند امام عظیم در جوابات اشکالات
 خطیب خوانده می بینید و اما قوله ان اباحیفة لم یجیب قال فی مسند القسطلی الثقل
 و لوراه ابایا قیس فالجواب عنه بوجه ثلثة الاول انه ذکر الانام الحافظ سبط ابن الجوزی
 انه اقرا علی ابی حنیفة و اما المنقول عنه بانی قیس که اما قال القات من ارباب الثقل و الثانی
 انها ثلثة مشهورة قال ابن الابیاری روح هذه ثلثة الحرثین قال شاعرهم **ان ابایا**
و ابایا ابایا قد بلغنا فی المجد غایتا **و قال** سیبویه قد جاء فی القدر ان ذلک فی قوله
 ان ذلک ساحران و انشد الرجاج و هو بیت **الکتاب** **تر و جهاب** این انداز
 ضربیه **دعته الی الی الی** التراب عظیم **قال** العبد الضعیف مولف المطول رح لغز است
 بخط امام مسلمین و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و بارضه عند اولاد تیمم

الدارسی توارنوه عن ابائهم کتبه علیه السلام باخر البنی صلی الله علیه و آله وسلم و رفع البنی صلی الله
 علیه و آله وسلم جیرون و اذاد که آخری من استم منها قره بالجلیل علیه السلام تعمیم الدارسی
 و آخره و کتبه فی آخره بخط الشریف کتبه علی بن ابیطالب و شهید بذک ابوبکر بن ابی قحافه
 و فلان و فلان و ان امیر المؤمنین علیاً فصیح العرب بعد البنی صلی الله علیه و آله وسلم کتبت
 ابیطالب و ابوقحافه لانهما اشترا که کتبت فتم تغییر بها فانی بباب علی بن حنفیه لوقال ابابکر
 لان ابابکر شتهر بذک فلا یغیر و انما کتبت ان من اراد ان یعرف مقدار حنفیه
 فی علم النحو و الاعراب فلیطالع مسائل الایمان من الجامع البکر یعرف تجربه فی علم الاعراب
 لان محمد ارج ما اخذنا و ما اخبرنا الامن بوجاه حنفیه و قد نشر جهات ائمه النوازل حتی و انما فی
 ابوسعید السیرانی و ابوالفضل الفارسی و شهید و اباجمیع علی تفضل صاحبها و بلوغ فی علم النحو
 الدرجه العليا و الهیة القصوی و انه دلیل علی ان الخطیب باطلع من مسائل الایمان و ما یستفید
 بالتعمق و ما رفعت علیها اذ لو وقف علی شئی منها لآخری مثل هذه المرأة و ان غلبه الهی
 لان العالم بمقدار العالم الآخر لا یکنه بالطبع القدر فیه و المکابرة فاما الجاهل فیمتری جهله
 مع اختصار لیس و ادنی تغیر للنظم بالتقدیم و التأخیر لیس جرات کردن بر تقلیط قولی که
 مطابق کلام حق تعالی و قول حضرت علی و قتی و مجاوره بعضی غریب و ما باشد و ائمه نحو مثل
 این ماباری و سبویه و زجاج قیصیح آن ذکر شود نموده باشند و ائمه دیگر مثل ابن حنی و سیرا
 و ابوعلی فارسی شهادت بر غل فاکل آن در نحو و بلوغ ادب درجه قصوی و وصول او به
 او قرآن داده باشند کار پس و لیران است و آنچه گفته است بالحدود تعالی ذوالکرم
 ما و اذ کلم الیه بظاهره متداول است مطلق نکاح رائج کوئیم استکلام به انما ض نظر از آنکه
 بر ظاهرش وارد می شود مد فوج است باینکه انما یجوز من بیان آمده که کرمه داخل کلم الایمان
 فیه محضین غیر مفسدین مثل متو نیست بلکه اضافه این قید در حقیقت برای اخرج است

را آنچه گفته است که چون ذکر حکم نکاح در آیات سابقه بر این آیت فرموده در اینجا اخصار
 بر بیان حکم متعه فرموده است که گوئیم قبل از این ظاهر شده که کریمه و اصل حکم انچه است
 در تقدیر تنزل گوئیم چون سابق ازین مختصر بیان آمده که آیات سابقه مسوق برای بیان
 حکم نکاح نیست بلکه کریمه فاجعوا اطاب لکم الایه مسوق برای بیان عدد و کریمه اولوا النسب و غیر
 مسوق برای ادای صدق است پس اگر حکم نکاح داعی در این مقام مذکور شود اصلا مکرر مقصود لازم
 نمی آید و مفسر گوئیم در اکثر احکام مذکوره در قرآن سائر تاکید و حکم دیگر تکرار واقع است بلکه این
 مکرر ادب کلام است پس اب قرآن را در این مقام ترک فرمودن و اجمالی که امور عمده و
 غیر عمده در آن مطوی باشد در تفصیل آن از ذکر امر عمده یعنی نکاح که مساطب و غیر متنبی نمی آید
 خبر و اعظم نظام عالم و بغایت مهم باشد آن و کثیر الوقوع در میان عالمیان باشد اعراض نمودن
 و امر غیر عمده یعنی متعه را ذکر فرمودن موجب وقوع کمال احتمال در نظم قرآنی است بالجمله
 تفصیل اجمال مقتضی است که آنچه در ماقبل فاجعوا است در مابعد آن مفصل نموده شود و نه آنکه
 قسمی غیر عمده را از قبایم محمل ذکر کرده فرض حواله قسم عمده بر ماقبل که در اینجا بطریق تازه
 یا اقتضاء مذکور است نموده آید و چون ترک بعضی از قبایم مندرجه تحت الجمیع و حرف
 خلاف محاوره ضعیف است لهذا صاحب توجه مذکور نظیری که برای کریمه اصل حکم الهی توله تمام
 ذکر نموده ضرورت در آن نظیر هر دو قسم نکاح ذکر کرده چیست قال و این جاریست مجری قول
 قائل و قد حرم الله علیکم و ما عیانین و اصل لک ما عدا من خان استتبع منهن فالحکم
 فیه کذا ان نکاح الدوام فالحکم فیه کیت و کیت استی و انفق و خیال مکرده که اسکلام
 جاری مجری کریمه مذکور نیست بلکه جاری مجرای آن بر طبق افاده شیخ مفید نیست و قد حرم
 علیکم النسب و اصل لک ما عدا من عند الاستی و بالمال الذی یوجد فی النکاح الدائم و الا
 استتبع فان استتبع منهن فالحکم فیه کیت و کیت و بر خواص و عوام شاعت اینکلام ظاهر

اظهار پس استیاضی ان لم یجدی خالق توئی قدر از عقلا غیر متصور و آنچه گفته است هر
 نما در مقام تفصیل بعد از اجمال شایع است الخ کویم آری ایراد فادو در مقام تفصیل بعد از اجمال
 نامیه از بدایع قالی خود پس اول در صحت این روایت حرف است الخ اقول
 دانستی که قرأت است الی اهل سنی از لغوی و زحمتی و غیره از ابن عباس روایت
 کرده اند و نیز بوری و نحر از ی از ابی بن کعب و هم از ابن عباس آورده و حاکم
 در مستدرک بعد نقل آن گفته و در حدیث صحیح علی شریط مسلم پس انکار این روایت
 ناشی از کمال سفاهت است و این کتب معتبره را غیر معتقد نامیدن از دست خود
 برای خود تیشه زدن است انتی اقول صاحب تحفه انکار این قرائت ننموده
 بلکه حرف در صحت آن فرموده و بر عامه تحصیل اظهار است که انکار روایت خیر ذکر است
 حرف در صحت آن امر آخر پس فرقی در بین دو تفهیم و خود مطالب بکری ناهمیده
 او را گفته گفتن بعد از علمای دقیق نظر و بالجملة لغوی و زحمتی این قرائت را انکار
 صحت ذکر نموده اند تا بقول شان رد صاحب رساله بر صاحب تحفه صورت بند نمود
 گوئیم دال بر گوار صاحب رساله در صوامع بحواب عقیده دارند و هم تحفه انکار قطع الصدور
 بودن بعضی اخبار است کافی کلینی که در دست بیستم و طریقه وارد است نموده و محسن شرح
 مجذولی بیان بس آن رده آن اخبار است را صحت و مرجوح و آن چهار را اساقط اند
 معرض اعتبار گفته حجت قال دماغی گوئیم که هر یک از اخبار است کافی که رده آن منعیف
 مرجوح باشد قطع الصدور اند انتی و همچنین بحواب عقیده بیستم و طریقه و در آن که در حق
 کسانی از موالی آمده که قایل بعید علم و دیگر حدیث است الی در از این خودند و در دست صحت
 فرموده حجت قال میگوئیم شک نیست که شرطی از اخبار بطریق نامیه در دست اند که در کتاب
 دار و نیز اینکه امثال چنین بزرگان مقدم بوده اند بکین چون رده امثال چنین اخبار اگر ضعیفا

مخبر حین و مهذا چنین اعتبار معارض با حدیث بسیار توفیر و اجماع امامیه بود با ضمیمه دیگر
 قرائن که بر ضعف آنها قایم شده چنانچه محلی از ان معتبرست ظاهر می شود اصحاب ما رضوان الله
 علیهم آن اخبار را از مسر عن اعتبار ساقطه اند انقی حال انکه اخلا قریح معجوبش خاص
 در کافی مکتبی که یکی از اصول اربعه شصت است موجود است پس هرگاه دالتهما بخاطر این
 و امثالها که ایضا اظهار بحریه قصوی خدمت و تکذیب شان فرموده اند احادیث مکتبی را
 ضعیف و غیر قطعی الصدور و ساقط از درجه اعتبار و رداده آن احادیث را با سبب
 ضوفا و مجرد حین فرموده باشد پس اگر صاحب تحفه در حق روایتی که در صحیح کتاب
 از صحیح بسته که نزد اهل سنت بجای اصول اربعه شصت اند موجود نباشد لفظ حرف در
 صحت بر زبان آورده باشد و انرا دلال کرده باشد بعدم وقوع آن در کتب معتبره فن
 روایت و مخالفت اکثر آیات بان قراوت چگونه مورد غیظ و غضب صاحب است
 می تواند شد و هرگاه بجهت وقوع روایات ضعیفه ساقط الاعتبار در کافی مکتبی در خارج
 بودن رداده آن خللی در اعتبار آن راه نیابد پس بجهت نقل روایتی که در صحت آن
 باعتبار حق روایت حرف باشد و تخریج آن در کتب مشهوره مسند صحت اتفاق
 نیفتاده باشد چگونه تفسیر کرد و معالم التنزیل را غیر معتبر نامیده شود و آنچه صاحب القم
 نقل آن روایت از مسند ک حاکم کرده پس نقلش صحیح لیکن بودن آن روایت
 در کتاب مذکور خاک حرف حرف در صحت آن که صاحب تحفه فرموده است نمی نماید
 رب احادیث مستدرک اند فن حدیث تعصبات نموده اند و حرف حرف در صحت
 آن فرموده اند چنانکه در جواب فائده مانیه گذشته فائده ثانیه قال دوم آنکه اگر روایت
 ثابت شود الف غشوبت این قراوت ممنوع است و دعوی ان حکم بجهت است و از علم
 ثبت ان در مصحف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید و آنچه در آن کلام حکم بشد و این قراوت

قرار است نموده پس بر تقدیر تسلیم مطلق نشناختن ثابت می شود مگر بعد بسمت عدم حجیت قرار
 شده آن مخالف مذمت امام او است و ظاهر آن حال فاضل معاصر را از مذمت خود
 هم اطلاع گایمقی حاصل نیست چه جای مذمت خصم صاحب اصد بهاری در سلم و شرح
 آن مولوی عبدالحی گفته که القراءه پشت از دهوی ماعدا العشره الذی نقل عن الرسول
 من لا یبلغ حد التواتر و ان کثیر منهم فی القرآن الثانی و هو المراد به هنا و قد یطعن علی نقل
 یا خیار و اصد عن داهد و حو طینه عندنا و اوجب العمل دون العلم خلافا لثانی علی ماکلی امام
 الحرمین و جزم به ابن الحاجب لا و اوجب التتابع فی هیام کفارة الیمین القراءه ابن مسعود
 فضیام ثلثه ایام متتابعات و ذکر الراضی من کبار اصحاب و القاضی ابو الطیب و القاضی
 حسین ان قدم العمل به کثیر الواهد و صحیح السکب فی صحیح الجوامع و شرح المحقر و قد اجمع الصحابه
 علی قطع یمین ائمه القراءه ابن مسعود مع انها من الشواذ کذا فی الاطلاق انتهى اقوال
 ائمه گفته است که از عدم ثبت آن در مصحف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید پس مذمت
 با آنچه که در جواب همین فائده از کتابت فی شرح کافی کلینی از وجوب تسلیم منتهی ترتیب
 عثمانی و نیز از تفسیر جمیع البیان نقایض السید المرتضی ذکر مجموع و موهف بودن قرآن بر سنجی
 که الحال موجود است مع اقامت استدلال بر آن و اطلاق خمسیت بر مگر آن گذشته
 پس آیتی که در نظم مصحف عثمانی باشد بی شبهه منسوخ خواهد بود و آنچه بر تقدیر تسلیم شود
 گفته است که مطلق صاحب تحفه ثابت نمی شود و محاب است باینکه داب علما است
 لفظ بر تقدیر تسلیم حای ذکر می کنند که عدم تسلیم هم مقصور باشد پس بنا بر علی بن ابی طالب
 لازم است که عدم تسلیم شود و آن نموده و اتر آن ثابت نماید وانی نه ذلک حصه جاد و دیگر
 بخار بر شیعه حکم بشود و این قراءت نموده باشند چنانچه طایفه اندیشمندان از یعد و تفسیر
 منیع الصادقین در محبت کریمه فاضل مستقیم به منهن الخ از ثلثه نقل میکنند که گفته است در قراءت

شاذه نقل از عبد الله بن عباس ر عید الله بن مسعود و ابی بن کعبه و غیر ایشان دارند است
 ظاهر است که منتهی الی اهل کسبی انتہی را آنچه گفته است مگر بعد ثبوت عدم محبت قرارت
 شاذه از آنکه گوئیم این اشکال محبت اهل را با ما مقال صاحب تحفه ربلی معلوم نمی شود کلام
 او در این مقام نیست و در آنکه اگر روایت ثابت شود قرارت منسوخ خواهد بود و قرارت
 منسوخ در اثبات احکام بکار نمی آید زیرا که قرآن مانده در خبر است علی الخصوص که آیات
 دیگر صریح مخالف این قرارت شاذه منسوخ است یعنی در آن نفس صریح است در اینکه قرارت
 منسوخ مطلقا اعظم من ان کون متواتره او شاذه در اثبات احکام بکار نمی آید علی الخصوص
 بوقت مخالفت هر یک آیات دیگر آن قرارت شاذه منسوخ پس مقصود او بکار نیاید
 قرارت شاذه منسوخ است در وقتی که آیات متواتره غیر منسوخ دیگر مخالف آن باشد
 و از ان اصلا متوجه هم نمیشود که قرارت شاذه بر تقدیر عدم منسوخیت عدم مخالفت
 آیات دیگر بآن نیز قابل محبت نباشد تا مخالفت آن بخدیب امام اعظم لازم آید لاجله
 خیال نمیرسد که احدی را از اعتقاد عدم محبت قرارت شاذه منسوخ بوقت مخالفت
 آیات دیگر بآن یارای کلامی باشد آری اگر علای کشیده اراده اثبات عدم شاذه و عدم محبت
 و عدم مخالفت آن آیات دیگر نمایند و جوی دارند اینکه از کلام صاحب تحفه برخلاف خطوط
 صریح آن عدم محبت قرارت شاذه فهمیده بران تشیع نمایند پس تسوید وجه قرطاس تحریر
 همچو کلمات فاسد اساس نزد عقلا و مجاد از قبیل سخن بوا و الغدول و اطفال
 سیمم از آنکه از اینجهت از قسم جهل است که محصلی ندارد و تعلی الی اهل کسبی با سماع نه
 بقصد که یا از منقعه گرفته و محض المعنی است زیرا که ظاهر است که مراد از استماع منته کردن است
 بنا بر آنچه در علم اصول فقہ مبین شده از ثبوت حقایق شرعیه که با هر نحو اگر الموضع من و بر همین
 مبنیست بنا بر آنکه اگر علای فریقین در باب استدلال آیات و روایات فهم موثر اراده همین

همین معنی شرعی است. البته باید دید که مطلق استماع را سبب لزوم اجزای هر کدیده
 و معنی لغوی علی الاطلاق سبب لزوم تمام هر عقیده اندیشد پس لابد که از لفظ استماع معنی شرعی
 آن که عبارت از نفسی است در ادوار فرموده باشد و اما اراده و علی مخصوصه از لفظ منع
 چنانچه صاحب پیش خود ترشیده اند پس معنی لغوی منع است و نه شرعی پس لامحاله
 از اراده آن صورتی ندانسته باشد و اما عرضت ذلک پس میگوئیم در صورت تعلقی الی اصل
 معنی لفظی استمعه یا استمع آن بعقیده کی است و قرنی ندارد و کلاما یعنی در اگر مراد از آن
 معنی لغوی باشد پس مطلوب باینتر ثابت است چه تخییر و تعیین مدت استماع در کلام دایمی
 معنی ندارد پس مراد از آن نیز استاره مسوی کلام متوجه خواهد بود و آنچه گفته که پس معنی است
 چنین باشد پس اگر منع یا عقیده از زبان منکوه نامدت معین الخ کلام نیست که احدی از
 عقلاء فضلا عن العلماء بآن مقنونه نمی تواند شد چه و خوب ادای نصف هر محذور عقده تمام
 آن بعد دخول واجب است و تعیین مدت در اینجا معنی ندارد و مگر اینکه از غایت مجود
 فیهی مدت دخول اصل مسمی قرار داده باشد باز هم تعیین مدت بمعنی است اینهمی کلام
 صاحب الرساله اقول که در کلامی که خارج من افواههم کاشن این حرف مهمل امجلی کی گذشت
 و به بیان جهت اجمال نمی بردخت تا ابهام آن موجب ابهام ناظرین میگشت بر آن
 تصحیح آن محامل کثیره بخاطر ایالت آن می گذشت حالاکه خود تفصیل آن فرموده از آن
 استیجابات فرادان لازم آمده از آنجمله است که آنچه فرموده زیرا که ظاهر است که مراد از آن
 متوجه کردن است اینهمی این ظاهر فرمود صاحب که را بعضی قول علمای شیعه قبول می دارند
 و استماع را بمعنی لغوی آن که برخورداری باشد تفسیر کرده اند پس تا به علمای اهل سنت
 چه رسد ملا فتح الله شیرازی در تفسیر منیج الصادقین میفرماید فما استمعتهم پس هر که از آن
 یافته اند به مدد مهن در زبان منکوه فاقوه پس بدینسان از اجزای هر کدیده

چه مبرور مقابل استماع است و محمل آن انتهی و از آنجمله است، بلکه آنچه فرموده که بنا بر آنچه
در علم اصول فقه مبین شده از ثبوت حقایق شرعیة الحج این بیان و تفسیر نیکو که حاصل خراب
قاضی نوزاد شومستری که معتقد فیه و الدما بعد صاحب است مخالف این تفسیر فرموده و قال
القاضی فی احقاق الحق فی مسئله التمسک و اما ما فی ظلال ما ذکره من انه قد تقرر ان الحقیقة الشرعیة
از او ردت علی الحقیقة الشرعیة بصیر الحکم فی السمع الحقیقة الشرعیة دون اللغو فی مردود بان الاصل
عدم النقل انتی ما روفا نقله و نیز علای شیعیه مثل صاحب تفسیر منبع الصادقین فیه بار باره معنی
لغوی استماع در این مقام نمی فرموده و چنانکه الفا منقول شده و نیز علای شیعیه عدم هر اثری
لعل رقبه که حقیقة شرعیة در عقلی شده است و در کلام اصحابیجا از عقلی بصیر این واقع شده
تفسیر نیکو اند علامه حسینی در ارشاد الاذیان در اوائل کتاب التعلیق میفرماید فی الفیض الی انتی
بالکلیات بل بالخرج و هو عبارت ان التخریر و الاطلاق دون فک الترتیب و بالجملة صاحب
صواعق در دفع این شبهه قدیمه که صاحب استماع نقل نموده چنان افاده فرموده که آن شبهه
حقیقة شرعیة ممنوع لاحتمال ان یكون حقیقة لغویة او عرفیة و انما مثبت ذلک بثبت
ان هذا المقدم لم یکن فی الجالبه او کان ولم یکن معنی بهذا اللفظ و دون اثبات ذلک خط
اتقاده انتی و از آنجمله است بلکه آنچه گفته در هم موید اراده چنین معنی شرعی است بلکه تبار
در آیه کریمه مطلق استماع را سبب لزوم اجر گردانیده الحج این نماید و فنی صورتی است
که بر تقدیر عدم اراده متعه ادای تمام مهر بر مجرد نکاح مترتب میشود حالانکه این چنین نیست
بلکه ترتیب آن بر استماع بعد نکاح است چنانکه علای شیعیه هم بدان تصریح نموده اند و نقل
آن از کلام صاحب تفسیر منبع الصادقین گذشتة حیث قال چه مبرور مقابل استماع است
انتی و از آنجمله است بلکه آنچه افاده فرموده است که اراده و طی مخصوصه از لفظ متع چنانچه
است صاحب از پیش خود تراشیده اند الحج عجب تر از افادات سابقه است بحد در اول آنکه

آل آنکه این معنی را صاحب تحفه از طرف خود نه زاننده بلکه در کتب شیعیه مسطور و صاحب تحفه
در مخطوطات حج میفرماید و بی سبب الاول الاستیعاب بالنظر جامع زوجه فی الفرج قیلا او در آن
علامه اعلا ما بالقرن قدس سره حج انتمی و همچنین در لغت مشهوره موقوف و علمه محصلین را معلوم قال الا
الزائد فی تفسیره غما استغنم به منهن ای المجامع کنی عن المجامع بالاستیعاب انتهى و چون ماده
تجمع کنایه عن الجمع عبرتیه مشهورست که کما حق انان این بلاد در خطبه خطب کما حق می نویسند
الحمد لله الذی جعل النکاح سینه لانا و فضلا قاطعا بین الخلال و الحرام و حصنا حصینا
عن الفاحش و الاثم و محتاجی الی الی و الایام لهذا من مطلب جلی از کثیره سود شود
مستغنی و بیم آنکه خطی و مقدمات آن نیز از مصادر حق استیعاب است پس اطلاق استیعاب
داراده قسمی از آن من حیث انه استیعاب معنی لغوی آن باشد که اطلاق الانسان علی زید
من حیث انه انان کما تقر فی مفرده سیوم آنکه با قطع نظر ازین گوئیم تخصیص اکثر عمومیات
و تصدیه اکثر اطلاعات را قاعده در قرآن ببارر محضدات و مقیدات مثل تفصیح معنی ذنیر آن
بر تبه شایع است که احدی را از ناظرین فن تفسیر در آن مجال مقال نیست ذکر شود در آن
بجست غایت ظهور ترک کرده شد چهارم آنکه اگر از پنجم دست کشیم گوئیم که خود صاحب
در قولی که به هر قول سابق برین قول است افاده فرموده که احتمال دیگر نیز در آیه ممکن میشود
و آن هست که مراد از تبصوا باموالکم نیز ابتغاء مال در صورت متعمره باشد انتهى پس
خداوند که تصدیق ابتغاء مال که مطلق است یا ابتغاء مالی که در صورت متعمره باشد آیا
معنی لغوی ابتغاء مال مطلق نیست یا معنی مشرعی آن پس مقام استیعاب است که صاحب
تفسیر است بی دلیل جائز باشد و صاحب تحفه را این رکت مفسرین سیرین و بمطابقت
عرف عام و خاص تفسیر صحیح ناچار از تجمیع آنکه مطابق تفسیر صاحب است که لازم می آید که مجاز را
در قرآن واقع باشد چه مفهوم مجازی نه معنی لغوی است و معنی مشرعی و بوجه دیگر من آن

و اظهر من ان كفى انيت بعضى از وجوه استنباط كه متعلق باین قول بخاطر احواله یافته حاله نظر
 بیان استنباطات متعلقه بذكر احوال او متوجه میشود و میگوئیم آنچه گفته است که اولاً از جهت
 ذلک پس می گوئیم در صورت تعلل الی اجل مسمى بلفظ استتم و یا التعلل ان یعتقد انی است
 الخ مقام حیرت نمایان است زیرا که در میان هر دو فرق لغز زمین تا آسمان است چه در
 اراده معنی تخریجی فاما استتم علی ما قال صاحب الرساله چون اجل مسمى در نفس عقد داخل است
 پس ذکر آن تکرار صریح باشد و صاحب له و امثال او تعین تکرار را مستحکم می دانند
 چنانکه در وجه استدلال بر اراده متعه از کرمه فاما استتم الخ تعین العلماء فرموده اگر محمول باشد
 بر نکاح دائم لازم آید و وقوع تکرار در بیان حکم نکاح در یک مورد نهی پس هرگاه متوجه تکرار
 در یک مورد نزد او مستحکم باشد از ان قیاس باید کرد که بر مذاق او و علای او در یک
 جمله چقدر مستحکم خواهد بود و آنچه فرموده و اگر مراد از ان معنی لغوی باشد الخ تعین متغیر
 نهایت مقام شبیه است چه صاحب تحفه برای دفع همین مطلوب شما احتمال صریح پیدا کرد
 با اینطور که چون مدت احتیاج از سر دینی حکم کاشی عنده بمقدار در علم الهی متعین و تمامی
 اشتغالات دنیا بمقتضای کریمه و الله جعل لكم من جلود الانعام بیوتاً لتستقروا فیها لعلکم توعظون
 یوم اقامتکم و من اهلها و ادباراً و استعاره اماناً و متاعاً الی جن محدوده است پس اگر متعین
 یافتند از زمان مسکونه بکلیج دائمی بادت معین پس باین منع حیدر روزه تمام مهر لازم می شود
 انیت منطبق بر صریح عبارت صاحب تحفه در صورت بروز مستلک الطال این احتمال
 واجب داد اعای ثبوت مطلوب خود با وجود قیام این احتمال از عجائب و آنچه افاده
 فرموده است که اندک صاحب تحفه گفته که پس معنی آیت چنین شد پس اگر تمنع یافتند از زمان
 مسکونه بادت معین الخ کلامیست که احدى از عقلاء فضلاً عن العلماء بان متفوه نمی تواند
 الخ میگوید بنده ضعیف که این افاده صاحب الرساله العجائب و قدوة الغرائب است

الغرائب است زیرا که حق تبارک و تعالی جایجا در قرآن مجید یقین بر حق انتفاع عباد
 و غیر آنرا اعتبار علم ندیم و تقدیر قویم خود میفرماید قال الله تعالی و ان الله استغفر و ا
 ربکم تو بوالله متکلم متاعا حسنا الی اهل مسیحی و قال الله تعالی ثم قضی احلا و احلا
 مسیحی عنده الاية کوا این آیه اقل قلیل باشد پس برین تقدیر معنی گرفته اند مستقیم
 چنین باشد که اگر جمیع یا قلیل از زمان منکوحه بکلیه و انجی تا مدتی که در علم تقدیر الهی
 است کوا آن مدت قلیل باشد پس بدین بیان ترا هر یکی اینان پس آنچه حسب
 رساله یقین مدت را که جایجا در قرآن با اعتبار علم و تقدیر الهی واقع است در اینجا
 بمعنی گفته مقتضای کمال جرات است و کلام او در کرمه بمنکم متاعا حسنا الی اهل مسیحی
 و کرمه ثم قضی احلا و احلا مسیحی عنده و انشا لها جاری است با این طریق که در این هر دو
 کرمه یقین مدت جدا فائده دارد بلکه حذف الی اهل مسیحی از کرمه ان استغفر و ا ربکم
 که در مقام امتنان واقع است مطابق خرعوم او ظاهر است و حذف آن دو کرمه
 ثم قضی احلا و احلا مسیحی عنده بجهت آنکه مفاد لفظ اهل مسیحی عنده از لفظ قضی احلا
 حاصل است چه قضای الهی با اهل بدون آنکه عند الله مقدر باشد غیر مقصور پس انفاذ
 اهل مسیحی عنده بعد از کرمه قضی احلا بر ظن صاحب سالفه فائده نداشته باشد و لایحقی فساد
 هذا الظن فی کلام الملک العلام علی التوام فضلا عن الفضل و الکرام قال قوله و اکرا الی
 اهل مسیحی قید عقد باشد اقول تا حال جناب می را از مذمت شیعیان هم اکی دست
 عجب است که با مدعی خرق و کرامت اینقدر هم کشف بر اینان نش که مذمت جنهم را
 برانند با لحنه نزد شیعیان ایقاع عقد الی مدته العمر یا ادا خون خالی از یقین مدت است
 جانر و درست نیست پس این اقرا در بیان در حقیقت کشف خود را به مختصرین می نماید
 طواف ترا نیکو بر مجود اسناد آن بطرف شیعیان گفته اند موده او عاصیه انخلع

بشود هم بر حوا از آن فرموده اند و از اینجا صدق حدیث مسلم که متعین لفظ کاذا غایب
 هست واضح دلایح می شود **اقول** اطلاع صاحب تحفه بر مذاهب فرق شیعیان فتنه
 هست از مطالعات ایشان واضح دلایح پس آنچه در این مقام صاحب رساله انکار مجرد در
 باب متعه مدعیه عمر نموده است از آن کاری نیکشاید و فایده بدست او نمی آید زیرا
 صاحب ترجمه اثنا عشریه که از متنبون امامیه است و صاحب رساله و الدماجدش از او
 بعضی ثقات تعبیر می نمایند و کتاب او در دو تحفه اثنا عشریه است در کتاب خود که بحواله
 باب نهم تحفه است در دست دلال مصنف تحفه که بر بطلان متعه ملزم تفسیر اولاد و
 اطلاق معنوی نسلی قیامت فرموده است تصریح بجواز مدت مستوعبه عمر در متعه نموده میگوید
 که در مثال مفروض مخدوری که لازم می آید منشاء آن افراق زوجین است خصوصیت
 عقد متعه و اشتراط مدت را در استلزام مخدور دخل نیست چه اگر تعیین مدت بنوعی
 کنند که مستوجب زمان عمر باشد یا بعد از انقضای مدت متعه افزوده باشند نقص مذکور
 دارد نمی شود انتهی و متعده اگر نیم است یا اکثر احوال بطرف اکثر اهل مذاهب اهل سنت است
 اگر عبارات لطیف اگر کتب ایشان اکابر علمای امامیه نموده اند حال آنکه آن شخص خاص آن
 کتب از آن احوال مبرا اند و بیان تقسیم خطا در نقل را اگر چه در آن کفایت می کند لیکن بطریق
 نمونه بزرگتر چند شاهد اکتفا می رود و از آن جمله است آنچه علامه حلی در مصلحه را در سفر معصیت
 در کتاب پنج الحقی لطیف فنی نیست کرده حال آنکه در کتب اهل حق و فقهیه مسطور
 بلکه بر آن طلبه مثل مثل مشهور است که آن امام بنام اصلاً شیخو آن نمیکند و از آن جمله است
 آنچه که والد ماجد صاحب رساله روایت الا ان الی بطلان السید و ابیاب و لیاراد در صومعه بحواله
 عقیده سیزدهم لطیف امام بخاری و مسلم نسبت کرده فرموده اند که این عروین
 العاص شخصی است که بخاری و مسلم هر دو در صحیحین خود از او روایت نموده اند که

نموده اند که گفت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان آل ابي طالب
بسوالی با و لیاء الخ حالانکه در آن هر دو کتاب از نام ابي طالب در مقام ملامت نامی
نشان می‌نماید و عرض چند سال است که مولوی محمد قلی مفتی میر تقی میر و الی صاحب رساله در این
اعداد دور از کار بوجوب بعضی مراسلات احتقر که در آن ذکر این حدیث تقریباً واقع شده است و
بای زده بوده آخر بخاره سواهی سلکوت چاره ندیده بالجمله در کتب و الی صاحب رساله
کتب علامه حسینی و قاضی نور الله شمس الدین از نقول غیر مطابقه بالا اصل قدر کثیر موجود است
چون مقام از تطویل کلام بکثیر انقسم نتواند آبی است لهذا بر همین قدر اکتفا رفته
و از آنکه است این صاحب رساله در فائده تالیه در وجه دوم از جامع ترمذی روایت
ابن عمر نقل کرده باین الفاظ که ساء رجل من اهل بیت من عن شعیب و الخ حال آنکه در
ترمذی که طائفا و موجود نیست گاه مشترک و حائیس هر گاه صاحب رساله برخاست فرضی
صاحب نسخه من استبشیر را باقصی الغایت رسانیده باشد خیر اتم که بعد از این بیانات
واقعی چه خواهد فرمود و آنچه فرموده است طرفه ترا یکم بر مجرد پسند و خوار آن لطرف
شیعیان اکتفا نفرموده الخ اگر این دعوی مجرد صاحب رساله را مسلم داریم
گوئیم چون صاحب نسخه انا عشریه احتمال تعیین بدست نسخه را نبوغی که مسترعب
زمان عمر باشد بطور اطلاق بدون نقیض و از آن عند البعض که گفته اند از ظاهر آن خلاص
درین مسئله معلوم نمی‌شود خصوصاً اگر محسوس شود که صاحب نسخه انا عشریه از اطلاعات
صاحب نسخه که در تحقیقات نسخه مسائل فقهیه را شنیده است و ان نیز گویند ذکر کرده است
کلیت فحیده جایجا نزد اعراض کرده یا سبطی که اطلاق صاحب نسخه مشعر بر کلیت است
و حال آنکه این مسئله مختلفیه است پس مطابق مزعوم صاحب نسخه انا عشریه کلام او که
از اطلاق کلیت نمی‌نهد نص صریح خواهد بود بر کلیت این حکم نزد علمای شیعه و اگر آنرا مختلف

عیناً تسلیم کنیم گوئیم از آنجا که صاحب تحفه در کتاب خود کلام مطابق ادعای شیعه
 میکند و کفرای ایشان در اکثر مقامات در مسائل مختلف فیها ادعای اجماع کرده اند
 پس کلامی که از صاحب تحفه مطابق ادعای کفرای امامیه سه زده شده مقام تشیع نباشد
 و اگر باشد پس کلامی شیعه نیز در لزوم این شناخت شرکت او بلکه درین باب متبوع او
 باشند در بصورت هر جوابی که از طرف کلامی خود تلاش فرموده از طرف صاحب
 تحفه نیز قبول خواهند نمود حال بعضی از متوهمان ادعای اجماع در مسائل غیر مجمع علیها که از
 اکابر شیعه سه زده شده باید شنید پس از آنجمله است آنچه والد ماجد صاحب کلام در صوم
 بحواله عقیده ششم فرموده هرگاه مثل ابوالخطاب و میر بن سعید و عثمان بن عیسی و
 نظای آنها با وجودیکه در اوائل حال خصوصیات بعضی ایجاب داشتند لیکن چون در اواخر
 خلاف طریقه مرئیه جناب الله اختیار نمودند بر کافه فرقه امامیه ضلالت آنها واضح گشت
 بحقیقتی که هیچ متنفس از امامیه در کفر و زندقه آنها مجال شک و شبهه نماند انتهی پس درین
 عبارت والد صاحب کلام اجماع فرقه امامیه بر ضلالت و کفر و زندقه اشخاص مذکورین بیان
 بیان فرموده است که مثل آن عبارت در تفصیص بر اجماع قطعی از علما کثرت واقع شده حال آنکه
 رکنی و حمدویه و غیر آنها توبه او و موت در حال عبادت الهی ذکر کرده اند چنانکه در رد و اواخر
 فائده را بعد در دوحه اول از دوحه جمله که در دفع تشبیه صاحب رساله جدید است صحیح مسلم
 شده است نقل آن گذشته از آنجمله است آنکه سید مرتضی و شیخ طوسی نقل کرده اند
 کرده اند بر پنجاست خمر حال آنکه شیخ ابن بابویه و جعفر و ابن عقیل و طهارت آن قائل اند
 و از آنجمله است آنکه شیخ ابو حفص طوسی در خلاف حکم بوجوب قضا و کفاره باطل است
 ذکر در دوحه دوم و زن فرموده ادعای اجماع کلامی امامیه بر آن نموده است حال آنکه از همان
 بدو رک این مسئله بین علما و امامیه مختلف فیها معلوم می شود و عبارت ششم است اما لفظی

اما الواجب في الدير فان كان مع الانزال فلا خلاف بين الظاهر في انه منصف للمصوم
وان كان بدون الانزال فالمرحوم من غريب الاطياب انه كذا كتب ورجوعه
ان مقام موجب طهارة الكتاب است بعد ابرجسته انه كذا كرده كذا في نحو ذلك
تأني في حق طهارة برای رد دعوی اجماع علای خود و سیمای شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی و سلم
الهدی نوشته است و عبارت شریفه فصل شریف علی مسائل ادعی شیخ الاجماع
مع انه لفظ خالف فی حکم ما ادعی الاجماع منه اخذناه لانه علی ان لایبته الفیقه و رجوعی
الاجماع فقد وقع فیها الخطا و الجواز کثیر من کل احد من الفقهاء و سیمای شیخ و اکثر
مادعی فیه الاجماع من کتاب الکلیات و دعواه فی اختلاف الاجماع علی ان الکتابیه است
و انقصت عدتها قبل ان یسلم الرد و یفسخ الکلیات و قال فی انهم یأبونه و فی کتاب الاختیار
لا یفسخ الی اخر الفصل قال قوله و سابق این آیه الخ اقول مدعی است بحد وجه
ارای انما اصناف کلام بر سه قسم اید کلیم و الی ما یخصص است و حرار و کلام منقطع
متقه باشد و کلام دلی با ایا و جوی و حق سیمای و حقانی بیان منصف اول در اول مورد
فرموده فاکو اما طالب کلمه من است و الایه که از ان بفاصله سیر کلام منقطع که قسم
تانی است و ذکر فرموده اما و است و تبه منین فاقوس الایه بعد از ان قسم باشد
و کلام جوی و اما و باشد و کلام ساخته و استکلام حنا و کلامی سیمای منقطع است پس
نرم علم از کتاب در حدیث کلام که از ابتدا و اما انتها کمال استکلام مرتبه به وجود و دانست
نظام منقطع است ناشی از ان یافعی است انتهى اقول حال حال کلام و عدم
بر تفسیر اراده شده از کلمه فاما استقامت انقاد و جواب کلامی که واجب است از شیخ
نقل نموده مذکور شده پس اعاده بفاصله قال دوم ان کلامی که نظم انیت و در
آیات قرآنی باید ترتیب از ان متوقف باشد یا شیخ که جمیع آیاتی که در کلام وارد

شده باشد علی التوالی بلا فاصله حکمی دیگر در قرآن یافته شود زیرا که بر متبع مخفی و پوشیده نیست
 که اکثر آیات در اکثر مقامات قرآن مجید باین تساق و انتظام یافته نمی شود آیا نمی بینی که در
 ما نحن فیہ در تضاعف آیات حکم نکاح ذکر میراث و تقسیم غنایض فرموده بقوله یوحیکم اسد
 فی اولادکم و سیاق و سباق آن نیز در بیان نکاح است و معلوم است که مناسبت و ارتباط
 عقد متبوع با نکاح دائمی بر است زاده تر است از ارتباط میراث با نکاح کما لا یخفی اقول
 در فائده باینه مشروعا گذشته که مطابق تصریح اکابر علمای شیعه تسلیم ترتیب عثمانی تا بعد
 ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام واجب و لهذا علمای ایشان در تفاسیر خود ربط و ارتباط
 آیات باعتبار همین ترتیب بیان می کنند پس اشکال صوابیت ربط در بعضی آیات
 مشترک الورد و باشد و آنچه در ربط فیما بین انقسام آیات علمای شیعه نوشته باشند
 از طرف علمای اهل سنت نیز قبول فرمایند و از آنجا که مقام قطعی است و بیان ربط در انقسام
 آیات تفصیلی میخواهد لهذا برین جواب اجمالی در اینجا مقام اکتفا رفته و معذرا در تفاسیر مشهوره
 اهل سنت مثل روابط الآیات و تفسیر رحمانی که گویا برای بیان ربط فیما بین الآیات
 مولف شده اند و در تفسیر کبیر دینش پوری و دیگر تفاسیر مسطور ربط آیات بخوبی
 مذکور و مصنف تحفه در هر مجلس وعظ که در هر هفته دو مرتبه متقدم می شود بیان ربط آیات
 میکند لهذا بر طبق اینجا اشکال ربط آیات مرتفع شده فضلا عن الفصل و معذرا گوئیم
 جواب مختصری ازین شبهه در قول اتی می آید قال سیوم انک چون بن نظم قرآنی نظم عثمانی
 است بر شیعیان احتجاج بان نشاید و اگر اراده متبوع از استغنا است مستمم موجب عدم
 بقای نظم و باعث تحریف کلام الهی باشد لازم آید که لیب اداخل آیات میراث در ضمن
 آیات نکاح پسند و تحریف قرآن بسوی عثمانی نماید علاوه آنکه اراده متبوع از آیه خبری و نه تخصیص
 بشیعیان نیست چه دانستی که عمران بن الحصین و عبدالسد بن عباس و غیر ایشان از صحاب

فصل
 ربط آیات

از صحابه و مفسرین و درین تفسیر که بزعم ناصب تحریف کلام الهی است با شیعیان شریکند
بلکه این متیقض و شتاعت عائد می شود بطرف جمیع صحابه چه کسی که بزعم ناصب
معرفت بدالات آیه بر عمل متوجه بود و در برابرین وجه لزوم تحریف در قرآن مجید متسکین
اصحابی را که بزعم دلالت آن بر عمل متوجه داشتند متنبه و آگاهان غشده آنها ازین
صلالت و جهالت بازمی آمدند پس در سکوت و عدم ملاحظه شان شتاعت بطرف
سکین متوجه رجوع می نماید چه آنها را داده و دانسته دیگر اگر چه در ورطه ضلالت نجات
نخستند و با اصحاب برین دقیقه کشفه گشت به صاحب تبعاً بعضی سلامه بآن متفق
گشته متفطن نشد و بودند انتی اقول آنچه گفته است که چون این نظم قرآنی نظم غنائی
است بر شیعیان احتیاج بآن نشاید انتی به فوج است بآنچه که در فائده سایه از کلام صاحب
احتیاج و نظر ای او دال بر وجوب همین نظم و ترتیب گشته پس احتیاج بهین نظم بر شیعیان
راست آید و آنچه گفته است که اگر اراده مستقر از آیه نما است متوجه موجب عدم بقای نظم و ثبت
تحریف کلام الهی باشد انچه گوئیم اختلال نظم در کرمه و اصل لکم ما وران ذلکم انچه از وقوع حکم منفه
در انجای یک آیه که کلام منسب النظام و برای حالت نکاح دائمی مسوق است لازم می آید
خصوصاً در صورتیکه جمله معیده حکم مستقر بدخول حرف فای باشد که اتصال و الصاق را کاملاً قبل
خود تقاضا میکند از وقوع کلام مستقل قرین کلام مستقل دیگر مثل آنکه کسی بگوید که اصل لکم
النکاح و اثبت فیما بینکم النوارث و جعل لکم لنباء و صهر الیس از وقوع آیات میراث درین
آیات نکاح اختلال نظم لازم نیاید و این جواب بر تقدیر تنزیل در محاربات مع الخصم است
و الا در ای مقام آیات نکاح در انجای آیات میراث مقتضای کمال ربط و الصاقی که
صاحب تفسیر رحمانی و صاحب تفسیر روابط الایات و غیرهما از مفسرین نبیند و سنی
بیان کرده اند داخل است نه آیات میراث در ضمن آیات نکاح چنانکه صاحب ساری

کجایان کرده بیا نشیند و در او آخر سیداره کن ترا لوا البرادر کجای بود حکیم الله آیات مرث
 شمر و پیونده و بعد از آن بفاصله سیر آیات محرمات و نکاح مذکور گشته و سیداره و پیونده
 از آن شروع شده و بعد از آن بفاصله قایل باز ذکر میراث بمیان آمده حجت قالی تعالی
 و کمال جلال و تعالی جلال که الوالدان و الاقربان و الدین عقیدت ایمان که تا تو هم نصیبهم
 پس آیات نکاح در آیات میراث واقع شده نه آیات میراث در آیات نکاح و آنچه
 گفته است چه دانشی که عمران بن الحصین و عبد الله بن عباس و غیرت این از صحابه و مفسرین
 این گویند در تفسیر دانشی که عمران بن الحصین هرگز قائل بجز از معتد است نبود و مراد از آن
 معتد در روایت از آن معتد الحج است کما مر بیان فی جواب الظاهره الثانیة و مذهب ائمه
 تنزیل گویند شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی در تفسیر در حق اکثر اخبار خود میگوید در اکثر
 مخالف بظاهر القرآن فلا یضیی ان یعمل علیه بنا که در باب بیان این ظاهر کتاب الله من الساجدین
 بدان القرآن مخالفان علی مایهی بظاهر کتاب الله و الا حینما یسندوا المتصدرون و یا دیگران
 لا یسندوا لهما و دیگر که از ائمه معصومین احادیث مخالفه بظاهر قرآن در طایفه امامیه روی
 باینست پس اگر از بعضی صحابه نیز تفسیری که بظاهر منظم قرآن مخالف است دارد منقول است
 باینست که کدام مقام استنباط است و معاملة که امامیه با جمیع احادیث ائمه اطهار نموده است
 اگر اینست نیز مثل آن با جمیع آثار و ادب که بار نماز چگونگی و روشنی فراموش شده و با این
 گویند از این عباس اگر چه قراوت فما استعظم به منتهی الی اهل سحی و ای است لیکن
 و لالت آن در حقیقت است از صاحب تحفه مسلم نیست که در شرح کتاب الله من الساجدین
 بن حصین و ابن عباس در کرده گفته از گروهی فما استعظم نزد صاحب تحفه بنامشیدان
 مشرب نیستند تا شاعت تواتر لطرفشان در کلام صاحب تحفه از هم آید و
 صاحب رساله در ایقان صحابه دیگر را که از جمله فما استعظم الحی از داده شده الساجدین

نموده باشند نام نبرده تا بعد دریافت احوال ایشان در این اداره پولش تسلیم می آید
 و حاجتی که ذکر سهامی شده است جملش از چهار جایزه است و آنچه گفته است باین
 این منقصت و شناخت تأمل می شود بطرف جمیع صحابه الخ موضوع است بدو وجه اول
 آنکه صحت روایات و ادراکات صحابه بدلائل که می نماید مستقیم الایه بر محل متنبه است
 در غیر متنبه است که ما سابقاً دویم آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم که کنیم از عدم ذکر دلیلی خاص بر
 مطابقت معین بطلان آن دلیل فی نفس الامر لازم نمی آید پس اگر صحابه را هم بر مقتضای اجماع
 که می نمود که بر محل متنبه بودم اختلاف در نظم قرآنی است دلالت نموده باشند این معنی مستند بطلان
 این استدلال نباشد آیا صاحب رساله نمیداند که مطابق روایات متنبه دو از ده کس از اکابر
 صحابه مثل سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و بریده بن الحارث و عیسی بن خیریم و دیگران
 بر حضرت ابوبکر صدیق بر حقیقت خلافت حضرت امیر علیه السلام اقامت حجت کرده اند
 چنانکه طبرسی در احتجاج در حدیثی طویل ذکر آن نموده و میگوید که این صحابه که ام استدل
 بآیات قرآنی مثل انما اولیکم الله و رسوله الایه نموده پس چنانکه نزد شما ازین استدلال است
 بطلان استدلال بر مطلب مذکور از آیات قرآنی لازم نمی آید همچنان نزد ما از عدم احتجاج
 صحابه بر بطلان اعتراف بعضی صحابه محل متنبه بدلائل که می نماید مستقیم بودم اختلاف در نظم
 قرآنی بطلان این استدلال غیر لازم **قال** بگوید اگر کسی در سابق این آیه تامل کند الخ
 مردود است اما اولاً پس با تحقیق که این کلام ناشی از عدم تامل و جمع تفاسیر مذموب
 خود شناس است چه فخر رازی در تفسیر کبر از جمله احوال مفسرین سه و چهار نقل کرده یکی آنکه
 مراد ازین آیه اینست که هر که استیقامت نداشته باشد که نتایج حرد نماید بسبب فقدان
 مال و تنگدستی که قدرت بر جهل و اتفاق حرد نداشته باشد پس برای آنکه حجاری با اثر
 است دویم آنکه مراد اینست که کسیکه قدرت نداشته باشد بود علی و ابی تراب یعنی این آزاد

در جهالت نکاح او نباشد پس او را نکاح آگاهانز نیست و این موافق مذمت ابو حنیفه است
 چه نزد او کسیکه با زن آزاد نکاح کرده باشد برای او نکاح کثیر جائز نیست پس هم از بعضی
 مفسرین گفته اند که مراد نیست که هرگاه کسی بر کثیری فریقته و عاشق شود و ممکن باشد
 او را انکشاف کردن بر زن آزاد پس تعش او با کثیر پس در مقصور است و او را جائز است تزویج
 کردن با کثیر انتهی محصله و صاحب کتاب نیز تصریح کرده با اینکه نکاح جاری نزد شافعی مسرط
 است بخت و استطاعت و اما نزد ابو حنیفه پس غنی و فقیر برابر است و بیابان و حصارگاه
 نمودن با کثیر و او تفسیر نموده آیه گرفته را با اینکه هر کسی کردن آزاد در حلاله او نباشد نکاح
 با کثیری تواند و مراد از نکاح در آیه و طای است انتهی مفسرین بنا برین میگویم که آنچه مذمت
 ذکر ساخته مبنی بر مذمت فحش است و چون دانسته که مطلوب او از این حاصل می شود
 همانرا ذکر ساخته و مذمت امام غفرم خود را پس نیست انداخته و معاذم است که در صورت
 اراده و طای حره از نکاح و ممکن آن در استطاعت و طول شکی نیست در اینکه آیه کریمه شامل
 منکوحه و متنع بهاء بود و خود بهر بود و اصحاب ما رحمه الله علیه یکم تصریح نموده اند بجهت نکاح
 و متنع با کثیر و صورتیکه حره در تحت او باشد مگر با جارت حره خواه منکوحه باشد و خواه
 متنع بهاء هم و ظاهر دلائل اصحاب علی علیهم السلام پس شیعیه اصرار منفع شده و همچنین امام
 با جاییست بنا بر تفسیر اخیر که اذاجار الاحتمال بطلان الاستدلال و اما بنا بر پس از جهت
 که از آیه کریمه مستفاد می شود که نکاح حره موقوف بر سوء غنا است و نکاح ائمه بر عدم
 و سستی و کمبختی و معلوم است که این حکم باطلات و عمومیه صحیح می تواند شد چه اقلی بهر
 بنا بر مذمت ابو حنیفه در هم نیست و آن حکایت درستان تقریباً بقدر ذر و در ویه
 و کسری زیاده می شود و باینکه شافعی اصرار بر آنست که صاحبیت آن دانسته باشند
 که فخرن میبایستی تواند شد و آن بر یک فلوس هم صادق می شود پس زیادتی بهر حره بهر

بر مهر اما ملکیت عیناً باشد پس لابد که از عین مزوره محمول بر اعم بطلب شود بحسب مجاری
 عادت است که زیادتی مهر حره بر مهر امه باشد و برین تقدیری توان گفت که مهر متفق بهایم
 در صورتیکه ثابت عقد و زمان معتد به متعادل و بعضی آید زیاده میدی باشد عاده از مهر امه
 نظر بانیکه احوالات نفقه و غیره بر عهده آن زن خواهد بود و هم می باید که حسب الله قضای
 عده بگیرد و در ایست عده طعام و کسوت و غیره نیز بر ذمه خودش است پس در صورت
 غالباً مهرش زائد بر مهر کثیر بوده باشد و از اینجا ظاهر گردد که عدم لزوم اتفاق متفق بها
 موجب این نمی شود که سعت و طول در بازه متفق بها ضرر نباشد چه ظاهر است که چون
 مستغنی نفقه خود است مهرش زیاد باشد و آن مستغنی طول است بخلاف جاریه که
 نفقه اش غالباً بر ذمه مالکش میباشد علاوه آنکه بر تقدیر تسلیم ساداة مهر امه مهر متفق بها
 میگوئیم که عدم طول اعم است از اینکه بسبب فقره ان مال و سعت باشد و اینکه بسبب عین
 و جدان و عدم تیسره بوده باشد چه در صورتیکه شخصی است طاعت نکاح حره بحسب
 وسعت و خدادشته باشد لیکن ممکن از وظای حره بسبب عدم تیسره آن نهشته باشد
 و اصل در حکم آیه مزوره خواهد بود و نکاح کثیر براد حلال و مباح پس برین تقدیری توانست
 مراد از کثیر چنین باشد که هرگاه سعت مال نفقه نهشته باشد که این حره را در جهاد
 نکاح و انخی خود نمایند آورد و باینکه زن حره شمع و نکاح هر دو میسر نماید و حال از آن
 هر دو عقد داشته باشد پس نکاح و انخی که آن توانند کرد و در ضمن است چنانچه می بخشی
 و فساد می در معنی آیه لازم نمی شود کما لا یخفی و اما قلنا پس می گوئیم که محتمل است مراد از
 آیه این باشد که هرگاه قدرت بر نکاح و عقد یا حرار نهشته باشد نکاح و مدخ با جاری
 می نمایند که در معلوم است که چنانچه مهر حره منقوضه غالباً از مهر امه میباشد بر مهر جاریه منکوحه
 همچنین مهر حره متفق بها بر مهر جاریه متفق بها و اطلاق نکاح بر هر دو قسم مدخ و منکوحه آیه که

که مشتعل است بر تحقیق اینست که از جمله ازواج است و افصح خواهد بود در مضمون است
نظم کلام نیز بر وجهی اتم حاصل می شود قائل و آثار ابعالیس بر تقدیر اینکه مواد از آیه همین معنی بوده باشد
که هرگاه استطاعت نکاح را نمی داشتند بانشید پس نکاح با جوارری نمایند انحصار جوارری در
نکاح جوارری از کجا مفهوم می شود و ممکن که فراد این باشد که در صورت عدم استطاعت آن
نکاح جوارری او مشتمل بر دومی توان کرد چون در آیه سابقه بیان شده شده بود و خود از آن در پیشتر
حکمی و عدم آن نیز بوده و درین آیه مقتضای بر ذکر نکاح اما که محقق عدم طردن بوده فرموده
و انماست مستثنی یعنی باعدای آن نیست چنانچه ذکر کریمه من کان منکم مریضا او علی سفر فعدّه
من ایام اخر زوال و حقیقه و انشاء او که اقطار مریض مسافر بر بیل غریبت نمی دانند بلکه
از قبیل رخصت نمی انگارند انحصار در قضای صوم نمی تواند شد انتهى اقول کلام حساب
تحفه در طلبه العالی که صاحب است که خیال جواب آن نموده در این مقام نیست بلکه اگر کسی بپایان
این آیه تامل کند حرمت مشتمل بر صریح نمی یابد زیرا که درین آیه اکتفا بنکاح کثیر کان فرموده اند
اگر مشتمل بر ادراک کلام سابق تعلیل می نمودند پس چرا می گفتند که من لم یستطع منکم طولا یا زیرا که در صورت
عدم استطاعت نکاح حره در قضای حاجت جماع مشتمل بر کمی داشت بلکه حکم کحل حیدر لده بهتر
و خوشتر می نمود و نکاح کثیر کان باین تقدیر نشد و الا ترازم شد و طوق و حلال کردن چه درگاه
بود انتهى و مفادش مع ذکر بعضی موارد التمس که تامل در بیان کریمه من لم یستطع منکم طولا
الایه بنید حرمت مشتمل است زیرا که حق تعالی درین آیه در صورت عدم استطاعت
نکاح حره اکتفا بنکاح کثیر کان فرموده پس اگر مفاد جمله ما استعقم و انج تحلیل مشتمل می بود چرا
حق تعالی در صورت عدم استطاعت نکاح حره اکتفا بنکاح کثیر کان باین تقدیر نشد و
و الا ترازم شد و طوق و یا ضمانت ملک عین بطرف ضعیف یا طبعین و تو صیف ان بمومات
که این آیه است مستلزم قضی است می فرمودند و آنکه برادران اولی است چنانکه

چنانکه صاحب منهاج الهدایه در بیان احکام مستفاده از کریمه مذکوره میفرماید الربیع
 انه ان صبر عن ترویج الاثم کان ذلک خیر له وانما کان الامر کذا لما یلحقه من العضاة
 ونقص الغریه والیضا فان قد یفرق مولانا بین بریهما بغير اختیار متجشبات و بان یقبلها عن ملک
 الی آخر فان المستقل الیه له نسخ نکاحها و کفی بذلك خصاصة انتی پس نکاح کثیران را
 که منجر لطرف این رسوایها می شود در این مقام ذکر فرمودن و از بیان متعه که مطابق
 ظاهر روایات شیعه افضل از نکاح دائمی است اعراض کردن بعد از آن رحمت
 باشد مذهب حکمت کامله الهی است بآنکه در این مقام سکوت در معرض بیان مفید محض است
 چنانکه صاحب نفعه انوار مفصله در عبارتیکه بحد سطح قبل از قولی که صاحب رساله آنرا
 در اول این فائده اخذ کرده است میگوید و نیز حق تعالی میفرماید فان خضتم الا تعدوا
 فواحدة او ما ملکتم یعنی اگر ترسید که در صورت تعدد منکوحات عدل نخواهید
 کرد پس بر یک منکوحه قناعت کنید یا کثیران جز قضای حاجت نمائید پس در اینجا
 سکوت در معرض بیان مریح مفید محض است خصوصا مقام مقتضی ذکر جمیع اوجه در آن
 عدل واجب نیست بود چه متعه و تحلیل درین امر پیش قدم اند زیرا که در نکاح و ملک
 یعنی آخر نفس حقوق واجب می شود و بشرک ان ظلم مشهوری گردد بخلاف متعه که
 غیر از اجرت متفرقی هیچ حق واجب نیست شود بخلاف تحلیل که محض علوای بی دود است
 غیر از صحت برداری مالک خارج خبری بر ذمه نمی آید الی آخر ما قاله محض کلام صاحب رساله
 در این مقام آنکه در معنی کریمه من لم یسطع الا بال احوال مفسرین مختلف است و امام رازی از
 جمله آن سه وجه نقل نموده اول آنکه هر که استطاعت نکاحی حره بسبب فقر آن مال نداشته
 باشد برای او نکاح جاری جائز است و این فقر موافق مذمتی است دوم آنکه
 کسیکه قدرت نداشته باشد بر وظی حرائر یعنی زن آلوده در جهاله نکاح او نباشد و در

نکاح اما جایز است و این تفسیر موافق مذمت ابو حنیفه است سیوم هرگاه کسی
 بر کینه زنی زلفیه شود و ممکن نباشد او را اکتفا بر زنان آزاد بسبب تشق او با کینه پس او را
 تزویج بکینه جایز است و آنچه صاحب تحفه ذکر ساخته معنی بر مذمت فقهی است و چون
 مطلب خود را بر این تفسیر حاصل دیده بنام استدلال خود بر مذمت فقهی نهاده و سبب
 امام اعظم را طرح داده انتهی لمحض کلامه و بر اطمینان ماثرین واضح است که جواب صاحب تحفه
 با کلام متین صاحب تحفه در این مقام مطابق نیست چه مفاد کلام صاحب است که
 صاحب تحفه تفسیر حدیث من لم یستطع اعدم استطاعت بسبب فقدان مالی اخذ نموده بنا بر
 استدلال خود بر مذمت فقهی نهاده و این کلام او با عبارت صاحب تحفه مربوط نیست
 زیرا که کلام صاحب تحفه علی البتین اتفاق صریح است بر اینکه بنام استدلال او در تولی که
 صاحب است که در این مقام برای جواب اخذ نموده بر سیاق آیه با کفار نکاح اما در صورت
 عدم استطاعت نکاح حره بمشروطه قیود نیست اعم از اینکه تفسیر من لم یستطع بعدم استطاعت
 نکاح حره بفقدان مالی کرده آید یا باینکه زن آزاد در حباله نکاح او نباشد یا بعیران
 پس استدلال صاحب تحفه را نه مذمت فقهی نموده و نه مذمت حنفی منافی بلکه استدلال
 بجهت آنکه لسیاق آیه است بر تفسیر کامل و مقصودش حاصل باشد چه ظاهر است که
 سیاق آیه به اختلاف تفسیر متبدلی نمی شود اگر در این مقام گفته شود که گوید اینجا مفاد
 عبارت صاحب تحفه استدلال لسیاق آیه است لیکن قریب باین مقام فرموده که لسیاق
 این آیه و نه قوله خالی و من لم یستطع من طول الا لای نیر در مقدمه نکاح است یعنی اگر فقیر
 مالی ندارد که مهر و نفقه حرائر تو را بدهد و او را پس نکاح کنید کینه گان برادران دینی خود را
 انچه و این تفسیر مطابق مذمت فقهی است پس استدلال صاحب تحفه یعنی بر مذمت
 است معنی اینست که ما فهم صاحب الرساله و جواب او مطابق باشد با استدلال صاحب

صاحب تحفه مد ظله العالی کوئیم صاحب تحفه اینکلام را در عبارت دیگر کرده و صاحب رساله
تقرضی بآن تنوید قوی کرده و ما بعد آن ذکر است باین عبارت بلکه اگر کسی المانع از آنرا
جواب در این مقام اخذ کرده پس اخذ کردن قوی و تحریر جواب بآن عبارت آن که مطابق
قول سابق بر قول ما خود باشد از دایره علم مستبعد و معجزه اکوئیم در ما سبق هم صاحب تحفه
استدلال باین تفسیر بر حمت متعذر نموده بلکه بسباق آیه که جمله من لم یسلط علیکم طولا
باشد استناد نموده حیث قال و سیاق این آیه و هو قوله تعالی و من لم یسلط فیروز قدیه
کنجاست آنچه در حاصل استدلالش آنکه سیاق آیه مذکوره در مقدمه کنجاست پس جمله
فما استعظم فیروز در مقدمه کنجاست باشد و تقسیم استدلالات از علای شیهه شایع و در کتب ایشان
واقع است چنانکه و الما بعد صاحب الما در صورم در انشای جواب عقیده بنیتم تحفه منفره
که اینجا سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از خلق ایجاد است الخ و صاحب منهاج الهدایه
در تفسیر کریم حرمت علیکم امهاکم الایه می فرماید فی فی التحريم ههنا اجمال لان الاحکام لا یخلق
بالذوات فلا بد وان یکون المراد غیر الذات فلا بد من اخبار و ليس بعض المضمرات اولی من
بعض و ليس معتبه لان الذی یقار بالیه الغم الکناح مع ان الایه فی سیاق ذکره انتهی آری
صاحب تحفه بعد اقامت استدلال بسباق آیه منعی کریم مذکوره بر یک تفسیر ذکر کرده و در استدلال
بسباق آیه و بیان معنی آن بر یک تفسیر که مراد صاحب تحفه است و در بنای استدلال بر یک
تفسیر چنانکه صاحب الما از کلام صاحب تحفه گمان کرده فرق از آسمان تا زمین است بلکه
کوئیم وجه اختیار صاحب تحفه تفسیر لفظ طول را که درین کریمه وارد است بجه و نفقه آنست که
مفسرین شیعه کریمه مذکوره را بمثل آن تفسیر کرده اند صاحب منهاج الهدایه در تفسیر کریمه
مذکوره که من لم یسلط علیکم طولا الخ باشد میفرماید المراد بال طول ههنا المهر و النفقه انتهی و
فی غیره من تفاسیر هم و محقق در شریع میفرماید قبل لا یجوز العقد علی الامه الا بشترطین عدم الطول

و بر عدم الظهور و التفرقة الخ قوله معلوم است که در صورت اراده فعلی حره الخ گوئیم این
 تفسیر مختار علمای شیعه نیست بلکه مختارشان همانست که صاحب تحفه ذکر کرده که امر بیا نه
 فی او اضر القول السابق علی هذا القول پس بنای توجیه از طرف نشان برین تفسیر مستلزم دارد
 اشکالی که صاحب رساله به ترک مثبت امام اعظم بر صاحب تحفه وارد کرده بر نفس خودش باشد
 قوله و اما بناید الخ گوئیم در کتب مذکور از طول مهر و نفقه مراد است چنانکه اتفاق نقل آن
 از مبنای العدا و شتر الخ که نشسته و مهر و نفقه حره گفته اند می باشد بر مهر امه زیرا که در کتب
 حره مهر و نفقه هر دو بر زوج لازم است بخلات امه که با وجود قلت مهر او از مهر حره نفقه اش
 غالباً بر ذمه مالک شتر می باشد علی ما شرح به صاحب رساله و در زیادت مجموع مهر و نفقه حره
 بر مهر امه با افزوده بطور کلیست شکی نیست پس آنچه صاحب رساله از طول محض مهر نصیده
 گرفته مذکور را محمول بر اعم اغلب گفته از حلیه راستی موی باشد قوله بیا بر ذمه شتر
 اقل مهر است الخ گوئیم آری اقل مهر بر ذمه شتر نمی همانست که صاحب رساله ذکر کرده لکن
 رضای مستوفات و اولیای ایشان بر آن عرفا غیر واقع پس ذکر اقل مهر در این مقام لغوی
 بطلوب صاحب رساله نخواهد رسید قوله برین تقدیر می توان گفت الخ گوئیم زیاده
 بودن مهر متعین بها عاده بر مهر امه که مسکوه بکساج دائمی باشد منقوع است چه درین بلاد و کجا
 متعین عادت جاری نیست و در بلادی که جاری است در اینجا هم زیادت مهر متعین بها
 بر امه غیر معقول زیرا که کساج امه که در این مقام منقوع است دائمی است و کساج حره
 منقطع و زیادت مهر کساج منقطع گو یا حره باشد بر مهر امه که مسکوه باشد بکساج دائمی
 نزد عقلا معقول نیست قوله خصوصاً نظر بر اینکه الخ گوئیم در صورت مسکونه بودن کساج
 بکساج دائمی و متعین بها بودن حره زیادت هر حره بر مهر کساج منقطع است بکساج اقل و غیر
 گوئیم اگر چه نفقه و کسوت متعین بها بر ذمه خود شتر میباشد لیکن موی سه هفته یکبار

مستحق بها در نفقه و کسوت عادی است پس ازین وجه زیادت مهر مستحق چهار برابره غیر لازم
قوله بخلات جاریه که نفقه اشغال با بر ذمه مالکش میباشد انتهى گوئیم نفقه جاریه غالباً
 بر ذمه زوج میباشد چنانکه علامه حلی در ارشاد الاذعان میفرماید البحت الثانی فی الموجب
 ای للنفقة وهو العقد الدائم بشرط الکلین التام سواء کانت حره ادا مته او کافرة فلما
 کتمت زمانا من غیر عذر او مکانا سقطت المولی ان ارسل امته لیلاد و نهارا الی الزوج
 و حبس النفقة و الاعلی المولی انتهى **قوله** علاوه برین الخ گوئیم اتفاقاً از منهای الهدایه و تریح
 منقول شده که نزد علمای شیعه مراد از عدم استطاعت طول حره نفقه و کسوت است
 نه عدم ممکن از و طی آن پس بنای جواب بر عدم ممکن و طی نهادن توجیه الکلام بما لا یرضی به
 قائم باشد و نیز گوئیم چون صاحب الیه تفسیر قول حضرت عمر رضی الله تعالی عنه را که انا امر
 باشد به انا بعین حرمتها از قبیل المعنی فی لفظ است عذر غیر مفهوم اعدای از اهل ان تاویل
 علی و توجیه بغایت رنگی بی دلیل زعم کرده پس از وی می پرسیم که آنچه خود شنیدیم
 معنی کریمه من لم یستطع الا یه کفنه باستعارت که مراد از کریمه چنین باشد الخ آیا حقیقتاً ازین
 قبیل است یا نه **قوله** انا تا ان الخ گوئیم این معنی هم غیر مفهوم اهل ان ازین کریمه و از قبیل
 المعنی فی لفظ است عذر و نزد اهل ان و مستدرب بلفظ عرب نکاح دائمی ازین
 متبادر ظاهر و باری غیره و با اینهمه گوئیم صاحب الیه خود تصریح کرده که در صورت اطلاق کلام
 مراد از ان نکاح دائمی می باشد و با قطع نظر از اینهمه گوئیم اگر اعدای از علمای شیعه معنی خرعموم
 صاحب الیه را در تفسیر این کریمه گفته باشند ان و در **قوله** انا را بیا الخ گوئیم چون صاحب
 خود وجه انحصار نکاح در جاری در صورت عدم استطاعت حره بیان کرده نیست تا ان
 پس در اینجا سکوت در موضع بیان صریح مفید حضرت است الی آخر ما قال قد مر نفقه اعدای
 بجواب صاحب تحفه مظهر العالی ابراع احتمالی که آنجا بجهت البطالی آن فرموده باشد منقطع است

خانه شاهر

استجاب در استعجاب است **قال** فانه نامنه در میان اینکده که بحمد الوهین هم لغو جهیم حافظون
 الا علی ازواجهم او مالکیت ایانهم فانه غیر طوین نامخ آیه متعه نمی تواند شد و هیچ وجه منافات
 بجواز متعه ندارد و بدانکه اگر عکای اهل خلاف استناد نموده اند باین آیه بر حرمت متعه و عکای
 کریم ما رضوان الله علیهم از ان اجور است فیه و افیه بجز تحریر آورده اند و مادر انعام اکثفا
 می یائیم بزرگ کلام شاه عبدالعزیز دهلوی که بالفعل در هند و بستان در میان سنیان علم شهر
 برداشته و قبل از ذکر کلامش نقل کلام خواهد نصرا شد کلامی می برداریم تا سرقت همصاحب
 از ان ظاهر شود خواهد فرمود در صواعق تجرید در باب البطلان متعه بعد کلامیکه با سخن فیه تعلق
 ندارد چنین گفته اند ان الله تعالی لم یحل لکم عقال من البهائم الا الزوجه و البهائم فی عقال غیر من کل
 فی موضعین من کتاب الکریم و الحافظون لغو جهیم او مالکیت ایانهم و سواش علی جریده شسته
 لا ینالست من الاذواج لما رواه ابو بصیر فی الصحیح عن الصادق انه سئل عن المتعوی
 من الاربع قال لا ولا من السبعین و لا تنفاد احکام الزوجیه من الفده و الاطهار و الطهار
 و الاحصان و اللعان و الارث و لا یجک من ولان الاستمتاع بالنساء و انما یحل اذا هما
 المتزوج محصنا بقوله عزت کلمه المحصنات من المؤمنات المحصنات من الذین
 او لو الکتاب من قبلکم و اذا اتیت من اجور من محصنین غیر متعین و قوله و احل لکم ما و اء
 انکم ان متعوا ما و اء لکم محصنین غیر متعین و التمتع لیس بحصن انتهى شاه عبدالعزیز دهلوی
 بر دقت عادت مستره خود سه قریه صاعین از صواعق نصرا شد کلامی نموده در کفحه آتش میگوید
 و اظهار بحکالات خودی نماید و چه قسم زن متوراد از زوج داخل توان نمود حال آنکه احکام
 زوج از عده و طلاق و ایلاء و طهار و حصبیل احصان بزرگی و امکان همان و ارث همه
 منتفی است نزد خود ایشان نیز و اذ انست فی شئ منکم فانه حاکمه بدیهی است و قد را
 ابو بصیر عن الصادق علیه السلام انه سئل عن المتعه ای من الاربعه قال لا ولا من السبعین

لعمری که در این کتاب مذکور است

در کتب دیگر مذکور است

در کتب دیگر مذکور است

در کتب دیگر مذکور است

در کتب دیگر مذکور است

من السبعین و این روایت دلیل صریح است بر اینکه زن متعه زوجیت و الادر اربع
 محسوب میشد و در قرآن مجید هر جا در تخیل اجتماع زنان دارد شده مقید با حصان و عدم
 سفاح است قوله تعالی و احل لکم ما در اورد لکم ان تتغوا بما موالکم محصنین غیر مسافحین و در زن
 متعه بالبدیهه احصان حاصل نیست و لهذا شیعه نیز او را سبب احصان نمی شمارند و حد
 رجم بر متع غیر ناکح جاری نمی کنند و مسافح بودن متع هم بدیهی است که عرض او بر محقق آب
 و تخمیه او عیبه منعی است نه خانه داری و اخذ ولد و حمایت ناموس و غیر ذلک انهی کلامه
 و لاینتهی کلامه و این کلام چنانکه می بینی مانع خود و مسروق از کلام مواتع است که بدون اشعار
 بنقل مذکور نموده و کمال بی الضافی است که کسی کلام دیگر را نقل کند و بدون اشعار
 بنقل آن مسند بطرف خود سازد تا نزد ناظرین که بر حقیقت حال مطلع باشند علم افتخار
 بر افرازد اللهم الا ان نقی این نظیر قول خلیفه ثانی انا احرهما و انهی عینما است چه منظور
 جناب ایشان بنابر فرعوم اهل سنت و جماعت بیان نمی فرماید جدا از متعه بود و بدون اشعار
 بنقل اسناد آن بطرف خود فرمودند انهی کلام صاحب الرساله اقول این بی الضافی از صاحب
 رساله و دیگر علما جایز و اتع چنانچه احقر العباد در جواب فائده اندکی بعضی عبارات کتب
 شیعه که صاحب رساله مضامین آنرا از آن کتب اخذ نموده و بدون انتساب آن
 عبارات بطرف آن کتب رساله خود نقل نموده بطریق نمونه ذکر کرده و بچندین در ادعای
 سادسه جائی که صاحب رساله شایع دارد و را بر متعه در نکاح و طلاق جاری کرده بفرجی
 عبارت صاحب نهمه انا عشریه که ماخذ عبارت صاحب رساله است بیان نموده و اگر
 حال اکثر رساله اش همین است لیکن رومالا اختصار الکرام بیان ماخذ بودن عبارت
 مضامین رساله اش از کتب متعارف کلامیه امامیه ترک کرده هر کسی که ادنی تجربه در کتب کلامیه
 داشته باشد بر او مانع خود بودن جل مضامین رساله اش از تفسیر منبع الصادقین و نزهه

آنجا عشریه و پنج الحقی و احقاق الحقی و امثال آن واضح خواهد بود و قطع نظر از تفصیلی که سابق
 ازین در دفع بیست سزقه از طرف جناب سبط صاحب تحفه گفته شده در اینجا بطریقه دیگر
 بتقریر مختصر گوئیم کسی که قول غیر را بدون اشتباک لطف از ذکر نماید او را در اصطلاح
 اهل مناظره مقتبس میگویند و مدعی قرار میدهند سیاق و این مطلب در رساله ما متداوله
 مناظره مسطور و برالیه طلبه مذکور و کتب جمیع فنون از مطالبی که لاحق از سابق بدون
 اشعار بر نقل ذکر نموده معمور پس حکم سزقه بر امثال آن از داب علمای نجایت دور و با اینهمه
 گوئیم دلیلی که صاحب تحفه در این مقام بر جرئت مستند ذکر کرده اعنی انتقار از وجبت از شتم
 بهایجهت انتقاد احکام آن از عده و طلاق و امثال آن اصل این دلیل بر مطلب نجایت
 مشهور و در تفسیر کبر و الباطل الباطل و منبع التبیان و دیگر کتب کثیره مشهوره مذکور پس
 حکم سزقه اینقسم دلیل مشهور بعید از صواب و تخصیص مسدود است آن اثر کتاب صدواقع
 دون غیره من الکتاب الکلامیه و غیره مقام استعجاب آنچه گفته است که اللهم الا ان یق
 این نظیر قول خلیفه ثانی انا احرها و اینی عنها است الخ گوئیم چون اینقسم نقل کلام غیر درین
 اشعار بر آن از صاحب رساله و الذبور که ارشاد دیگر علای شیه بکثرت تمام واقع است
 بطرف و باره از ان الفاشاره رفته پس مقام جرئت نیست که صاحب رساله کلام خود
 و اقوال این اهل کلام را نظیر قول که ام کس خواهد گفت محال و هرگاه انفرادی پس گوئیم
 این کلام داخل است بحد و اما اعلی پس این کلام مقتضی قدح و طام است و در حق صحابه و
 مفسرین و اعلام بدنبش خصوصاً جناب خلافت ماب فاروق عظم سیدان چه اگر این
 آیه دلالت بر جرئت میداشت چرا جناب ایشان تصدیق و مشقت انا احرها بر خود
 کو را را می فرمودند بلکه میبایست که بفرمایند ان اسد هرهما فی قبه بکر اسد بکریند که خلیفه
 ثانی العیاذ بالله بجهنم این محال بوده اند چنانچه از آیه تیمم و آیه تظار و غیر آن یا بجهنم

یا کبریا و جبروت از قائل شود و طاعت را از آتش و آب و آتش که عید الله بن عباس
 علیه السلام برین حصین و جابر بن عبد الله از شاری و ابوسعید خدری و دیگر صحابه قائل
 بحقیقت شده بوده اند و همچنان امام مالک سیان بقول صاحب مدینه شرح
 متقدم و علامای عصر اکبر باریشاه و غیره از شاه بهمنی و اتباع آنها قائل بحقیقت شده
 بوده و در بعضی در حقیقت جواب این شبهه بر عهدیه این بزرگواران سیان است
 لا قول جواب تو هم لازم تدح و طام در حق صحابه کرام از کلام صاحب تحفه در
 فائده مدایع مرسوم است فائده و آنچه گفته است خصوصاً جناب خلافت باب
 فاروق عظیم سیان الخ که هم چون حرمت متهم حکم احادیث بنویس و اشارات
 آیات قرآنی بر حضرت عمو اصریح بود لهذا بیان حرمت آن فرموده و ادله آنرا ذکر
 نمود و در حقیقت بر امام و محتسب بلکه قاضی و مفتی نیز لازم نیست که بر مسند ابدی دل آن ذکر
 نمایند پس خدا داد اند که صاحب رساله بکدام دلیل ذکر حرمت متهم بلکه دلیل خاص
 که کریمه الاعلی از داجم او مالکیت ایمانهم باشد بر حضرت عمر لازم تر از داده بر ترک آن
 زبان طعن بجا گشته و مینماید اگر نیم عدم ذکر دلیلی خاص در موصی مستلزم بطلان
 آن فی نفس الامر نمی شود ای صاحب رساله نمیداند که مسکین امامیه با کثر آیات قرآنی
 مثل کریمه انما ولیکم الله و رسوله و غیره من الآیات الکثیره برخلاف بلا فضل حضرت امیر
 علیه السلام است لال میکند حال آنکه گاهی حضرت امیر با مثال این کریمه بمقابلت داده و فرمود
 اقامت است لالی فرموده اند بلکه جای با عبادیت بنی مختار و بیعت مهاجرین و انصار
 است لالی نموده اند و صاحب احتجاج از داوره صحابه مثل خالد بن سعید بن الواعظ و
 سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و عمار و غیره معنی الله عظیم در یک مجلس گفتار برخلاف است
 حضرت ابوبکر صدیق و استصحاب ایشان و خلافت حضرت امیر از حضرت است

صالحه روایت نموده و هیچ یکی از این صحابه کبار استدلال بآیات قرآینه بر نمیطلب
نموده پس چنانکه خود شنیده از عدم احتجاج حضرت امیر و دیگر صحابه کبار بر خلافت حضرت
ایشان بآیات قرآینه خللی در استدلال بآیات راه نمی یابد همچنان نمود ما از عدم
احتجاج حضرت عمر و دیگر صحابه و غیر هم بحرمت ممتنه بکریمه الاعلی اندو اجماع خللی در صحت
استدلال آنان بحرمت متعبد بکریمه مذکوره متطرق نمی شود و آنچه گفته است کما اینکه
بگویند که خلیفه ثانی العباد باسدایح گوئیم اشکال بر حضرت عمر تأیید تنعم از وقتی که خلیفه
در تألیفات و الذب بر گوار صاحب است که ملاحظه کرده نهایت مشتاق بود که
تقریر انتباه این اشکال را از ایشان استغفار کند و حال آنکه تنعم بر قرائت حضرت
عمر بیان نماید لیکن فی الحال که کلام درین رساله بطول انجامیده لهذا بار شرف
طال ناظرین التماس اجمال مینماید و میگوید که در کریمه و ان کنتم مرضی از علی سفر او جاء
احدکم من النایط او لستم لیس فیلم تجدوا ما و قیموا اصعد اطباء الایم و قرائت
مشو اتر است یکی را بستم چنانکه مذکور شد و لفظ لستم بصیغه مفاعله که درین قرائت
واقع است استعمال از آن کتابه عن الجماع ظاهر است پس برین تقدیر حکم تنعم که ازین
آیه مستفاد می شود شامل نخواهد بود تنعم حدت و جنابت هر دو را در قرائت دوم
لستم لیس بصیغه مجرد برین قرائت کتابت بودن لمس از جماع غیر طاهر است چنانکه
بعضای در تفسیر خود میفرماید و قرائت حمزة و الکسائی لستم و استثناء کتابت عن الجماع
اقبل من اللامنه و هرگاه برین قرائت دلالت لمس بر جماع طاهر نباشد پس مورد
آیه محض برای بیان تنعم حدت خواهد بود و شامل تنعم جنابت نخواهد بود و چون قرائت
حضرت عمر لستم لیس بود و زوایشان آیه تنعم مخصوص بود به بیان حکم تنعم حدت و بر
شامل تنعم جنابت نبود پس حضرت عمر را بجهت آنکه حکم طاهر قرائت لستم کریمه مذکور

مذکوره را مخفیست به تخم حدیث میدارند از آیه تخم جابل گفتن از عجب است و نام است
 و جواب آیه قطار در تخفیه مذکور است پس از صاحب است که تشبیه با تمثال قدیم
 بدون تعرض بدفع جواب صاحب تخفیه مستقیم و آنچه گفته است سابق است یعنی آنچه
 گوئیم سابق است یعنی که عید بن عباس در آن رجوع فرموده و عمران بن الحصین اصلاً
 قائل باین نبوده و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری روایت جواز نموده اند
 نه فتوای بجز از آن داده اند و صاحب رساله خود را در آخر فائده خامه تصریح
 کرده که روایت کردن خبری مستلزم فتوای رایجی بمضمون آن نیست و امام باک
 هرگز بجز از متعه قائل بمغیبت کدام مشهور حافی جواب الفائده خامه و متعه متعه
 پادشاه و غیره و شاه که پیش از حرف حکایت نیست صاحب رساله در آخر
 فائده خامه مذکور کرده جوابش از ما بخا باید جست قال اما نانی پس این آیه
 در سوره مومنین و سوره معارج واقع شده و آیه خامه مستقیم بمنین در سوره آن
 و این مدینه است و سورتین مذکور تین مکمل پس آیه متعه متاخر خواهد بود و از آن نسخ
 متقدم متاخر را معنی ندارد کمالاً مخفی است آنچه اقول جوابش در ادل فائده رابع
 گذشته فائده ثانیة قال اما نانی پس میگوئیم که متعه داخل این آیه است و متع بها
 از جمله از واج بشهادت جاریست و محشری در کشف حیث قائل فی ذیل تفسیر
 الایة المذكوره فان قلت بل فیہ دلیل علی تحريم المتعة قلت لا لان المنکوحه نکاح لم یقع
 من جمیع الازواج اذ اصح النکاح انتہی پس منع کردن شمول زوجیت متمتع بهار است
 از جمیع تفاسیر مذکور و محاورات عرب است انتہی اقول در اینجا مقام نه
 جاریست و محشری معقولی قابل سماع نیست یا نشانی که بعد از ابع احتمال متمتع بها
 در از واج داخل گفته و احتمال فرعون اود و حق اهل نیست نه حجت الراجح است و در حقیقی

خصوصاً وقتی که در نظرات ایشان حدیث ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 که بعضی در اخراج مجتمع بها از ازدواج است حاضر باشد چنانکه در احادیث صحیحین و صاحب
 صواعق ذکر کرده اند و سیاقی میان دو کلام من صاحب الرسال علیه و تعیین پس کلام
 جابر امد متحرلی بر خلاف قول امام صادق نزد اهل سنت خارج از اثره اعتبار شد
 قال اما ربنا پس از اینست که اطلاق روزه بر ما نحن فيه مترادف با نفعی ندارد و چنانچه
 در حدیث منقول از صحیح بخاری که سابق گذشت لفظ رخص لنا ان تزوج المرأة
 بالثوب الی اهل و در صحیح مسلم ان تنكح المرأة بالثوب الی اهل موجود است و از
 تاریخ طبرستان هم سابق مذکور شد که تزویج زیر اسماء بنکاح المتعین اطلاق تزویج بر متعه
 دارد شده و در محشیه ای بان تصریح فرموده و اگر زن متعه از روزه و ملک بچین خارج
 باشد پس متعه که بالا جماع در عهد پیغمبر خدا العمل آمده و مباح بوده باید که خارج از روزه
 ملک بچین باشد و داخل قوله تعالى فاولیک هم العادون صحابه رسول خدا صلی
 علیه و آله وسلم باشند و در اینست که این آیه مقدم است بر آیه متعه انتهی اقول
 جوابش آنکه بر محصلین بر ظاهر است که تعقیق از امارات مجاز است حکایا قال
 ظلم الکفر و نور الایمان علامه نیشابوری در تفسیر خود مینویسد لفظ الکفر حقیقه فی
 من الخمر و الاصل فی الاطلاق الحقیقه و متی استعمل مجازاً فاما استعمل مقیداً کقولنا
 و جاءت سکره الموت الخ و چون در حدیث صحیح بخاری تزویج و در حدیث
 صحیح مسلم نکاح مقید است بلفظ الی اهل و در عبارت طبرستان لفظ نکاح مقید است
 بمتعه پس مطابق قاعده مذکوره اطلاق نکاح و تزویج بر متعه و اطلاق روزه بر مجتمع
 بها بطریق مجاز باشد نه حقیقت و کلام در آنست که روزه شامل مجتمع بها نیست
 حقیقتاً ان از حدیث ابی بصیر از تبار در فهم بوقت اطلاق روزه بطریق مجاز

روزه دایم چنانکه خود صاحب له بان قائل است حیث قال فی الوجہ العاشرة من ہذہ
 الوجہ در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح بر فرد مبتدا در ازان شدہ الخ ثابت و بر ہر ماہ ظاہر
 است کہ بتا در ازامارات حقیقہ است پس ظاہر شد کہ معنی حقیقی روزه نیست مگر مشکوٰۃ دایم
 و اطلاق روزه را بر متمتع بہا بطریق مجاز احدى انکار نمی کند چہ ہر گاہ اطلاق بصیر بر جمعی
 حاتم بر نحیل مجاز اجاز باشد اطلاق روزه مجازا بر متمتع بہا چہ استبعاد دارد و ہر گاہ این
 مطالب بر صفحہ خاطر من گشت بظہور پیوست کہ حدیث صحیح بخاری اعنی رخص لنا
 ان نزوج المرأة بالثوب الی اہل و حدیث صحیح مسلم اعنی ان نکح المرأۃ بالثوب الی اہل
 همچنین عبارت طبری ای تزوج زیر اسماء بکلیح المتعہ بچست تصدیق دلیل است بر مجاز
 این اطلاق نہ دلیل بر ما و بالجملة اگر نکاح مقید بقیدی نکاح حقیقی باشد لازم آید نکاح
 الید نیز قسمی از نکاح باشد چہ در احادیث بنویہ بر جلق زنندہ اطلاق ناکح الید شدہ است
 کما ورد فی الاحادیث ناکح الید ملعون لیکن این اطلاق مقید نزد ہر عاقل اطلاق مجازی
 است پس ہنجان اطلاق نکاح و تزوج مقید بر متمتع بطریق مجاز باشد و آنچه گفتہ است
 و اگر زن متعہ الخ کوئم اگر قاعدہ الضرورت بتبع الخ بطور است و حکم شارع بجواز ان
 در اوقات ضرورت بقدر آن در آنوقت مقتضی استثنای صحابہ مذکورین از حکم آیہ فایک
 ہم العادون نمی بود مخدوری کہ لازم کردہ است لازم می آید و میں فلیس قالی اما خاسا
 پس آنچه از حدیث ابو بصیر ذکر کردہ مطلقا بمطلوب او ربطی ندارد چہ حاصل آن نیست کہ
 انحصار زن متعہ در چہار بلکہ در ہشتاد ہم نیست ہر قدر کہ آدم خواستہ باشد از زن متعہ
 می تواند کرد و این کلام مطلقا دلالت بر سلب زوجیت ندارد مگر اینکه بگوید کہ انحصار
 در اربع از لوازم زوجیت است پس قطع نظر از قصور تحریر او کہ در اینجا مقام بکار بردہ چنانکہ
 بر مصنف بسیب پوشیدہ نخواہد بود و ارمی شود بر او اینکه تذکافہ عقلا دعوی بلائینہ

مسجوع نیست پس اگر بهره از انصاف و یلذتی از طریقی است لال میباشی بستی که اول
 بدلیل بردن ثبات میگردد که انحصار در اربع از لوازم ذوقیت است و این از قوه او بیرون
 بالحد انحصار در عددند که در تحقق بکلیح دائمی است و در مرتبه شرطیت و در انتقام ابراد
 او مشروط خواهد بود انتهی **اقول** این فائده جدید و عاقلانه مقیده از صاحب سیرالمنتهی
 رسیده که جواب بر سهولانی که پسر نشود در حق آن گفته اند که مطلقا بمطلوب مستدل بط
 ندارد و چون صاحب رساله در انتقام انکار ربطا حدیث الابعید باطلوب صاحب تحفه
 نموده اند از اینجه بر بیان ربطی نایم و میگویم که قربت با رب و تقالی در حکم کثرت و
 نزدیکی اما طالب حکم پس اینست که ثلث در باغ فیض بر رسم که متشیع بهادشکوها
 داخل نیست یا نه اگر داخل باشد مطلوب صاحب تحفه حاصل باشد اگر داخل نباشد
 می باید که حکم قید ثلثی و ثلث در باغ که سرقی است برای التبت که در مسابقا مشرعا
 و سیاتی فی جواب الوجه العاشر یا نوده مقید باشد بعد و زیادت بر چهار دان
 جایز نباشد و هر عین مطلوب صاحب التحفه **قال** و اما سادس البین آنچه ذکر کرده
 عده در وزن متع نباشد که نیست که لیب چهل او بدنب خضم خودشن ناشی گشته
 جمله در مشقه و کلیح دائمی هر دو شرط و همچنین اگر چه بر متشیع خیر مستور و مخفی نخواهد بود
 لیکن بنا بر فیه توضیح فیه که عبارت بعضی از کتب است گفتا میر و **قال** المحقق فی اشرا یح
 الثامن اذا انقضی اجلها بعد الدخول فیه فها حیضتان **و قال** استشهد به شیخ الشیخ و عدل
 حیضتان و لو استبرأت ثلثه و اربعون یوما و تعد من الوفاة لیثربین و ثلثه ایام انکا
 رته و ثلثه ایام استبرأت حره و لو كانت حائضا فلیا بعد الاجلین انتهی پس واضح است که در کمال
 فیه هم مشروط بر آنکه لیب نیست و یا جمعی است فیض لیب بر کتب **و قال** از مذنب ختم
 بهم فرساییده باشد چنانچه نقض بر اینم آن فیه است حال تلای اینفرقه تا بخواهم

لعموم الآیه فان المستمع بهار و جهه انتهی موضع الحایه و غیر سید مقتضی علم الیهی قایل بوقوع الیها
 شده و شیخ مفید و سید هر دو قایل بوقوع الحان هم شده اند استناداً الی انها زوجه فیقع بها
 الحان لعموم قوله فی س و الدین بر چون از واجهم انتهی **اقول** صاحب تحقیق این جواب را
 در نفیسات تحفه در منیه سده متعه نقل عن کثر العرفان للمقداد آورده و در آن از منبع
 التبیان نقل فرموده و بیده عبارتة الرد اعلم ان بعض اللوازم مما تنفک عن الزوجه فی بعض
 الاحیان كما عده صاحب کثر العرفان و بعض اللوازم مما لا تنفک عن الزوجه بمقتضى النص
 الیخرج به اعتبار العدد فی المکوحات الاربع و قد جمعت الامامیه علی ان المستمع بها لا لا
 للعدد فیها و قد رووا ذلك عن ابی عبد الله علیه السلام حیث قال لیست من الاربع و لا من
 السبعین فقد بان ان المستمع بها لیست من المکوحات و لا المتعه کما خرج ثم اللوازم الی
 تنفک عن الزوجه فی بعض الاحیان اما تنفک لاجل عوارض طاریه فی الجن كما نشوز الرق
 و الکفر حتی لو زالت تلك العوارض عادت اللوازم باجمعها کما اذا صاححت بعد نشوز
 و عقیقت بعد الرق انکلت بعد الکفر کما ان المستمع بها فانها لاجل دخول الاحیان الیها
 لتلك اللوازم فقد بان الفرق بین الصورتین علی انما لم نجد دلیلاً یخصها بالستمع بها ثانی فیه
 الاحکام لا فی کتب الشیعه و لا فی کتب العامة نعم منتهی سببهم ذکر الدلائل علی کونها سباحه و
 اباحتها لایستلزم تخصیص ثم انه فرق عظیم بین الفکاک لازم و احید و بین الفکاک اللوازم
 کما بها انتهی و آنچه گفته است و لو سلمنا ذلك لیس مسلم منی داریم که از لوازم مطلق و حیث
 است الخ گوئیم چون از نص قرآنی اثر است لوازم مذکوره برای زوجه مطلقه بدون
 تفسیر زوجه بدایمه ظاهرند پس صاحب را در اینجا چه ذکر دلیل صحیح برای تخصیص
 در کار است و از این قسم دعوی مجرد کاری نیست باید چه اگر هیچ تخصیصات و تفسیر
 بی دلیل شرعی در آیات قرآنیه مانعی داشته و داشته باشد هیچ حکم عام و مطلق بر عموماً

بر عموم و اطلاق خود باقی نماند و آنچه گفته علاوه آنکه این برین علاوه سوای بحث تحریر فاعله متعجب
نیست زیرا که هستند آن صاحب بنحیث مجموع این امور یکسانی از علای شیعیه است که آنها
بنحیث جمیع این قائل اند و اگر تفسیری از ایشان بعدم تخلف بعضی از آن قائل باشند استدلال بر آنها
بما هو متفق علیه یا قهراً قائم و علاوه آنکه تخلف از علماء از متعجب بها قول اقوی و ابرج است پس قول
بعدم تخلفه آن که قول ضعیفیه باشد از وجه اعتدال ساقط صاحب متهلج الهدایه فی بیان خصمات
الایامه میفرماید استمع بهار فوج و ان تخلف عننا فی بعض الصفات کاستحقاق المارثه و النسخه
و وقوع الطلاق و اللعان بهاد و شهادت علی قول الاطباء علی الاقوی انتهى موضع الحاقه سه قالی
اما ما این سبب میگویم که باوجه و ادعای تفصیلات تا حال معنی احصان که در آیه مستند در قول سبحانی
تعالی محصنین واقع شده تفصیده و گمان برده که مراد از احصان همانست که موجب رحیم
میشود و این بحال نادانی است چه مراد از احصان در این مقام عفاست عجب است از خواج
سنی و شاه صاحب که ادا آن تفسیر مذکور را هم ندیده و نه از عالمی معنی احصان را تحقیق
کردند بالجمعه بنی آنچه سابق مذکور شد بیضاوی در تفسیر آیه مذکور نوشته الاحصان النسخه فاعله
تحصین النفس عن اللوم و العقاب انتهى و در کشف است الاحصان النسخه و هو تحصین
من الوقوع فی الحرام انتهى و محصول آنچه فخر رازی در تفسیر کیر گفته است است که احصان در
قرآن بحد معنی آمده یکی حرمت است چنانچه در قول حق تعالی و الذین یرمون المحصنات
یعنی الحر اورد باز بفضل کیر گفته و بیم معنی عفاف و آن در قول او سبحانه محصنات غیر مسافرا
در قوله محصنین غیر مسافحین و قوله احصنت خیرهاست و سیوم معنی اسلام قوله فاذا اتجهن
ای اسلمن و چهارم معنی ذات البعل بودن است قوله و المحصنات من لیس و الاما ملک
ایماکم الخ از اینجی جهل خواج سنی و شاه صاحب بتقا سیر علای مذہب خود ظاهر و باهر
کردید که هر جا که در قرآن لفظ احصان دیده بر همان یک معنی حمل کرده بالجمعه احصان بمعنی

محنت نینماخن فیه متحقق و بان معنی که موجب رجم است غیر لازم است مطلقاً و وجوبت را
 و الا بدون تملک دخول هم متحقق میشود و لیس اینتی اقول صاحب رساله که مثل این
 کلام در فائده سابقه افاده فرموده و آنچه در اینجا مقام است در بطرف سبق ذکر آن نموده و نیز
 فائده مذکوره است پس حرج البشر در اینجا باید حجت قال و اما اسحالیس آنچه گفته مسامح
 بودن متمنع هم بدیهی است در جوابش می گوئیم که اگر مراد از سفاح مطلق ریختن آب است
 پس نکاح دائمی و ملک عین هم متحقق است باید که همه سفاح باشد و در خلاف الاجماع
 لیس این نیز لازم است که از سفاح ریختن ماء الرجال را در بعضی موضع مخصوص است
 فرمایند و الاخیل تصنیف لازم خواهد آمد و اگر مراد ریختن آب بر خلاف شیع است پس ظاهر
 است که در ما نحن فیه متحقق نیست بالجمله بیضاوی در تفسیرش تصریح نموده باینکه سفاح
 الزمان سفح و هو صب الماء فانه الغرض منه انتهی و فخر الدین رازی در تفسیر کبر گفته
 الزمان سفحاً لانه لا مقصود فیه الا سفح الماء و المتعده لیست که لکان المقصود منها
 سفح الماء بطریق مشروع ماذون فیه الی آخر کلامه و چون است صاحب دعوی بدیهه نموده اند
 لابد که فخر رازی و غیره علای خود را سوسطای قرار دهند و یاد دعوی تحقق سفاح
 بسفاهت خود اعتراف فرمایند انتی اقول جوابش آنکه متمنع را محض سفاح و قصاص
 شهود منطوری باشد نه فوائد دیگر که بر نکاح ترتیب میشود مثل فائده داری و اخذ دل
 حمایت ناموس چنانکه صاحب تحفه ذکر کرده و غیر آن مثل مباحثت کلی در زوجین بطور
 که هر یکی عرض مال دیگری را مثل عرض مال خود تصور نماید و بحکمت بقای جهت زوجیت
 در دنیا و آخرت بخیر خواهی دیگری گراید پس در اوج مرتبه بر محض ریختن آب است
 بدون ملاحظه اجتماعی فوائد مذکوره و ظاهر است که مطرح نظر متمنع همین ریختن آب میباشد
 که در بعضی اوقات به تبعیت این قصه و اولی هم متولد شود بخلاف نکاح که در آن محض سفح

سبح منقول یعنی باشد بلکه فواید دیگر هم چنانکه بعضی از آن مبرزین بیان آمده در ضمن آن ملاحظ
و مطوی میباشد پس فرق ظاهر شد در میان ریختن آب در کج و ریختن آن در مستوی آنچه
گفته است که اگر مراد ریختن آب خلاف شریع است گوئیم همین مراد است و آنچه گفته پس
ظاهر است که در اینجا نیز قیاس متحقق نیست گوئیم همین معنی در اینجا نیز متحقق نیست زیرا که حق تعالی
ناکین را با آنکه مسافین میباشد غیر مسافین فرموده پس تقدیر مسافین بقید ی مثل غیر مسافین
متضمن تکرار و عطف واجب است و اتفاقا مبرزین بیان آمده که متممین با متار قصد دارد
خود و اتفاقا که لازم از وجوب از متممین هماسافین محض میباشد و بتین شده که آیت
سبح ما و خلاف شریع است پس در مرتبه سبح ما بر خلاف شریع باشد و آنچه گفته است که بعضی
در تفسیرش تصریح فرموده باینکه السباح الزمان السبح الخ گوئیم اتفاقا معلوم شده که عرض شریع
محض سبح ما میباشد و این قسم سبح ما و خلاف شریع است پس در مرتبه سبح ما بر خلاف شریع
باشد بلکه در کلام بیضاوی نیز اشاره بطرف سباح بودن منتهی موجود است چنانکه بعد
سطر از عبارتی که صاحب لا نقل کرده است میفرماید و هی یعنی المنة الکاح الموت قوت
معلوم سیمی به اذا اخرض منه مجرد الاستمتاع بالمرأة و تمتعها بالبطی انتی و وجه اشاره ظاهر
است زیرا که بیضاوی در وجه تسمیه منتهی مجرد استمتاع بالمرأة ذکر کرده و هر عاقل میداند
که این مجرد استمتاع نیست که سبح ما و بقا ضای قوت شهوانیه بدون آنکه نظم خاکی و
تصدولی حصول ولد بان تعلی گیرد و حمایت ناموس و مباحثه کلی در میان محقق و متمم
بها صورت پذیرد بطوریکه هر دو احد عوض و مال دیگری را مثل خود تصور نماید پس متمم مطابق
کلام بیضاوی نیز داخل سباح باشد نه خارج از آن و آنچه گفته است و خیر رازی در تفسیر
گیر گفته الرأسمی سباح الخ جواب اینکلام در جواب فائده سابع گذشته تعلیل طالع نموده و آنچه
گفته است چون شاهد صاحب دعوی دیده نموده اند لابد که خیر رازی و غیره طعای خود را

الخ گوئیم این لفظ غیر مطبوع در فروع است بدو وجه اول آنکه اختلاف در بدیهیات تحقیق
 نیابت شیخ و جای دیگر کتب حکمت و کلام واقع و ذکر تنویر است بر غیبهات بر
 ظهور آن دنیا بر دفع انگار شکر آن داب علمای کبار و اختلاف مثالی و اثباتیه
 در وجود بعد منطور در غایت هشتم که اکثر اقیه دعوی بر پیله در وجود آن دارند و
 مثالیه ازین بدیهه بر سر انگار اند و آنرا فرعون شسته اقیه می انگارند حال آنکه تا حال اکثر
 احدى نشده که کسی از علمای کبار مثالیه را بجهت انگار وجود بعد منطور از منظر ظاهر
 یا شسته اقیه را بنا بر دعوی بدیهه آن سلفیه قرار داده باشند ویم آنکه امام ازین انگار
 سفاح بودن ممتعه بطور شبهه بر او بکر لری از طرف شیخ ذکر نموده و در مقام ایراد شبهه
 انگار بدیهی خفی بنا بر طلب تنبیه بر آن غیر مستحکم و توضیح بان در هشتم مواقع مشتمل
 پس امام رازی مطابق داب نظار بر بدیهی خفی بجهت خفای آن اتجاه منع نموده
 و صاحب تحفه لحاظ اصل بدیهه سفاح بودن ممتعه را بدیهی گفته و احقر العباد اقامت
 تنبیه بر آن کرده در صورت شناعی بطرف مریح یک از امام راز و صاحب تحفه
 متوجه نباشد قال اما عاشر آنچه گفته که هر جا در قرآن که تحلیل استماع بر زبان وارد
 شد مقید با حصان و عدم سفاح است پس محتاج بدلیل است از کجا که احصان و عدم سفاح
 از شرط بوده باشد و از مجود معیت ذکر می باشد اطلاق آن ثابت نمیشود کما لا یخفی فملک
 اذ ائشته کما به و حلقه تر است که در باب تحقیقات نوشته که فقهای شیعه نیز اعتراف
 نموده اند که در حقیقت در میان مرد و زن ممتعه هم نمیرسد و در کتاب تحقیقات این
 باویه مریح موجود است که اسباب حل المرأة عندنا بقدر فحلک الیمن و الممتعه و التحلیل
 اخیری و این که نسبت فیضیه و بیضا نیست مریح و بیضا نیست اطلاق نکاح و تزویج بر
 بنا بر اعتبار صحاح و غیر صحاح این ثابت نیست و در بخشه اعتراف آن نموده و صاحب آراء

صاحب هدایه علی ما سبق گفته که نکاح المقتد باطل از بسبب اطلاق نکاح بر مقتدایت سند غایه
الاحرار کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد مبتدا در آن سنده و توفیق قابل مقتدایت آن
صریح است در اینکه مراد نکاح ذامی است انتهی اقوال این منع از عجاب و زکار و موجب
استبعاد نظر است و در وجه اول آنکه قوله تعالی محصنین غیر مسافحين حال از ظاهر مقتدا
واقع شده و در مطلق خود مستور است که سال قید عامل چه باشد پس حال است مقید
باشد باحصان و عدم سفاح و هو المطلوب و عیضه الدین حسینی در سید الخرد و مطلب
خوبتر بیان کرده است قال لا ابتعا لیس بمطلق حتی یتأهل الوقت والمولد علی هر مقتد
کوبنم محصنین و الاحصان کون المرأه از زوج و الرجل محصن و امکانست تحت زوجه و امرأه محصنه
قال الله تعالی و المحصنات من النساء ای در است الا زوج و قال علیه السلام لا یحل دم امرأ
مسلم الا باحدی ثلث منها و زنا بعد احصان و بنا علی قولهم علی الزانی المحصن الزم و علی غیر
المحصن الجلبه فیه بذا کون المبتعا مقید انما المراد ان یقتوا باحوالکم حال کونکم ذات ازواج
در نه المرأة لاتی زوجه لوجه احدثا لو کانست زوجه لحصل الثوابت منها و بالاتفاق
لا توارثت بینها و یورثت اعداء علیها و بالاتفاق لا تجب و اذا کان ابتعا و الاستحسان
بالحال مقید بکماله الاحصان قال الاحرار فی القید لانه من المقصود فی الکلام نقول ما جاز فی
زید و اگر و غیرت زید افاضاً و قد ذکر الشیخ عبدالقاهر فی دلائل الاستحسان ما من الکلام فیه
امر زائد و بقید بوجه باسواد کان بالنفی او بالاثبات و الا هو الغرض انی من المقصود
و هذا لا شک فی انتهی فعلی من قوله تعالی ان یقتوا باحوالکم مقید کوبنم قرار جیت انی از
اقال لیس هرگاه محصنین غیر مسافحين قید باشد برای ابتعا بلکه بنا بر قاعده استثنای که
عیضه الدین حسینی از دلائل الامحاز نقل نموده مقصد اصلی همین قید است و درین خصوص
مستفاد است از اخبار مشهوره و محرمه و محبت فیه سه سخت مستفاد و وجه دوم

کافه اهل اسلام اجماع دارند بر تفسیر حال انس با حصان و عدم سفاح و احتمالی که در میان
 شیعه و سنی واقع است در نیست که آیا در متعه نیز احصان و عدم سفاح یافته میشود یا نه و
 طریقه تر اینکه خود صاحب رساله در همین فائده در وجه تسمیه تصریح لوجود احصان و عدم
 سفاح در متعه نموده و ظاهر است که وجود احصان و عدم سفاح در متعه بطریق لزوم است
 نه مجرد جمعیت چه اگر بطریق تخصیص نیست بدون تحقق علامه لزومی بود انکساک آن از متعه
 جائز نمی بود و احدی از علمای شیعه بجز آن انکساک احصان و عدم سفاح از متعه قائل نیست
 و آنچه گفته است و این که نسبت فیض و بهتانیت صریح چه با بقا و نسبت که اطلاق
 نکاح و تزویج بر متعه الحاکم گوئیم جوابش نیز سابقا دانستی که اطلاق نکاح و تزویج بر متعه بطریق
 مجاز است کما اطلاق البصیر علی الاعمی و الحاتم علی البخیل و کلام در حقیقت است و آنچه
 گفته است فائده الامر و کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد مبتدا و آن شده
 قرینه تقابل متعه بآن صریح است در اینکه مراد نکاح دائمی است انقی کوئیم همین قرینه تقابل
 مخالفت در میان نکاح و متعه از قول شیخ صدوق ثابت باشد و با اتفاق فریقین اصلا
 در میان مرد و زن بغیر نکاح زوجیت بهم نمیرسد و اختلافی که هست در نیست که متشع بها
 زوجیه هست یا نیست نه در اینکه متشع بها با وجود عدم زوجیت حلال است و هرگاه از کلام
 شیخ صدوق مخالفت در میان نکاح و متعه ثابت باشد بی شبهه در میماند متشع و مستشع
 بها علاقه زوجیت حاصل نخواهد شد پس مدعای صاحب تحفه که عدم بهر رسیدن زوجیت
 در میان مرد و زن متعه است از کلام شیخ صدوق ظاهر الثبوت باشد قال حکایت
 شریفه نیاسب المقام ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب
 کافی آورده سال ابو حنیفه اما جعفر محمد بن النعمان صاحب الطاق فقال ما تقول یا ابا جعفر
 فی المتعه انزعیم انها حلال قال نعم قال فما یمنعک ان تأمر ان یرکبتم و یکسبن

۲۴۳

و یکس علیک فقال ابو جعفر لیس کل الصناعات یزغب منها و انما كانت حلالا لا لدناس
 اقدار و مراتب یقعون اقدارهم و لیکن یا ابا حنیفه ما تقول فی البینة انعم انه حلال قال
 نعم فقال فما یمنعک ان تقعدن و کن فی الحوائت بنادات فیکس علیک فقال
 ابو حنیفه و احده بواحدة و سبکها انما قال لیا ابا جعفر ان الایة الاتی فی سالی
 سائل اعنی قوله تعالی الا علی الا علی او ما ملکک انما انهم فانهم غیر ملوین فمن استغنی و راود
 ما و ملک هم العادین تنطق بحرم المتعة و الروایة عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم قد جارت
 بنحوها فقال ابو جعفر یا ابا حنیفه ان سورة سالی سائل مکیه و آیه المتعة بدینة و رواه
 شاذة و دینة فقال ابو حنیفه و آیه المیراث الصا تنطق بنسخ المتعة فقال له ابو جعفر قد
 الکاح لغير میراث فقال ابو حنیفه من این قلت ذلك فقال ابو جعفر لو ان رجلا من مسلمین
 تزوج بامرأه من اهل الکتاب ثم توفي عنها ما تقول فیها قال لا ترث منه قال قد ثبت لکاح
 بغير ارث ثم اترقا الحکایة اقول اگر چه اخراج این حکایت از کلینی غیر سدید لیکن از
 دقیقه سخنی صاحب سأل نقل آن نهایت بعید حاله اندکی از شرایف و لطائف این حکایت
 باید شنید پس از آنجکه است آنکه جواب مومن الطاق با اشکال ابو حنیفه مسامی ندارد
 زیرا که قیاس متع بر صناعات و اجزای حکم صناعات بر آن ناجائز نیست و نه فرشیع
 از صناعات نیست بل از افضل عبادات است چنانکه بعضی احادیث فصائل آن که
 دلالت بر تساوی رتبه متمتع با جناب رسول مختار و الله اظهار دارد در جواب فائده
 خواهد آمد پس عدم رغبت بهیچ عبادت فاضله و قربت کامله چه معنی دارد و بنید فرشیعی
 از صناعات است پس عدم رغبت بآن بحکم زراتش غیر مستبعد و از آنجکه است آنکه
 کاذبه عقل می دانند که بنید فرشیعی و با وجود حاعات شر و احب اصلا مستلزم
 شناختی نیست آیا شهرهای از شهرهای مشهوره و بلدی از بلاد معشوره نهالی خواهد بود

ازینکه عقیقه ای بسیار دستورات پیشکار در آن یا کثر صناعات مثل فروختن سرکه و اجار
 اشتغال نداشته باشند پس از فروختن غنیمت غیر سرکه که نزد امام عظیم در حلت مثل سرکه است
 بشرطی که در بیع آن ارتکاب محرم مثل اهلال ستر واجب که امری را اندر غنیمت فروشی است
 بعل نیارند شناختی و قباحی لازم نمی آید پس در صورت التزام امام عظیم غنیمت فروشی را
 که از آن قباحی ظاهر و التزام امر متعین و بطوریکه امام عظیم بر مومن الطاق لازم کرده اند
 چگونه متعین شود بلکه الحال هم اگر احدی از حنیفه التزام غنیمت فروشی را بطوریکه مقرر شده
 نماید و از مخالفین خود در حق است التزام امر متعین و خصوصاً قسم ثانی آن کند
 خدا داد که بحجاب او چه خواهند گفت و از آنجمله است آنکه عقل بیع عاقل باور نمیکند که
 امام عظیم مجبور الزام شنیدن از سوانح طبع و دوا و ذهن نقاد و در ترتیب داده و مخاطب بدین
 و تیرش کار نکند و هرگاه مخاطب بطریق مکابره لفظی که با سوال مناسبی و دجی
 از شفاعت نذر و بیزبان آورد برستم ظاهر آن مطلع نشود بلکه التزام محال صحت آن
 نموده خود ملزم شود و گوید که سبک تقدیر بالجملة بعد اتمام شدن الزامی که امام عظیم خط
 مومن الطاق صادر کرده بکلام بی حرز او مقرر شدن بدون ظهور حادثه حرة نزد عقلا غیر متصور
 و اگر چه لطافت این حکایت بسیار است لیکن روزی لا اخصار و لطیف نموده اندکی از بسیار ذکر
 کرده شد **قال** فائدة تاسعة في ذكر اخبار ما قبل سنة بان متشكك شده اند در باب
 شیخ حکم جواز متد و جوب اب از آن بر آنکه علامه سیدان نسبت نموده اند در باب شیخ
 باخبار مدیده و باز آنجمله است آنچه در صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده قالی انما
 كانت المتعني اول الاسلام كان الرجل يقدم البلدة ليس بها معروفة فيزوج المرأة
 بقدر ما يرى الله متعني فليحفظ له متاعه و يصلح له نسبه حتى تزلت الاعلى از و اجمع او ملك
 ايمانهم و قد رواه السيوطي في تفسيره الدر المنثور عن الطبراني و البيهقي في سننه عن

فائدة تاسعة

عن ابن عباس رضی الله عنه ایضا و از آنجمله است آنچه در صحیح بخاری و مسلم از حضرت
 اید الخمرین روایت کرده اند انه قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنی عن بکاح
 المتعة و عن الحوم الحرام الا بینه زفر و فی تفسیر الله المشرور رواه مالک بر عبد الرزاق و ابن
 ابی شیبة و البخاری و المسلم و الترمذی و البیهقی و ابن ماجه انتهى و از آنجمله است آنچه
 مسلم در صحیح خود از مسبره جینی روایت کرده اند انه غری مع البی صلی الله علیه و آله و سلم
 یوم فوج که قال فاقمنا بها خمسة عشر یوماً فاذن لنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی
 متعة النساء و لم یخرج حتی نهانا عنها و از آنجمله است آنچه در صحیح مسلم و در تفسیر در مشهور است
 از سلیم بن الاکوع روایت کرده اند انه قال خص رسول الله صلی الله علیه و سلم المتعة یوم
 او طاس عن ثمان بنی عنهما و از آنجمله است آنچه ابو داود و احمد از مسبره روایت کرده
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بنی عنهما فی حجة الوداع و هرگاه برین حد اطلاق یا بنی پس
 میگوئیم اما اولاً اینکه این اخبار بر تقدیر صحت از حد اخبار احاد است و اصل جواز متعه
 از کتاب الله و از اجماع محقق ثابت است و ظنی یا شیخ قطعی نمی تواند شد و الاصل عدم
 این شیخ قطعی است صحابا الی ان یظهر ان شیخ القطعی و لیس قلیس البته کلام صاحب الرسالة
اقول جواب ثبوت جواز متعه از کتاب الله در رد فائده ثانیة و جواب تحقق جواز
 آن از اجماع محقق در جواب فائده اولی بتفصیلی گذرشته که از ذکر آن تأیید استعدا حاصل
 گشته **قال** و تأیید این روایات مشتمل بر تأیید و تهاوت اضطراب شدیده است
 که ماعقل را در آن تهاوت گردنی است **انفی اقول** در فروع است بحدود اولی آنکه وقوع
 این قسم روایات در کتب احادیث شیعه پیش فرمایش است و اکثری از احادیث متابر
 شیعه را صاحب تمفه در ادخار باب هفتم کرده اما مت است در تمه بحث امامت
 ذکر کرده بلکه اکثر ابواب آن کتاب مشتمل بر احادیث مثبتة مطلوب است و ان احادیث

ترجمه معارض است با حدیث دیگر که در طریق ایشان دال بر مطلب ششم مردی است
 اگر این کلام معروض قبول میاید گوئیم کنین معتبرین نشود یعنی تهذیب و تهذیب است
 نهادن بر وقوع کثرت تناقض و تفاوت و اضطراب در احادیث نشود موجود اند
 مصنف آنرا در کتاب خود اگر ارباب آن بعد ذکر احادیث دال بر مطلوب خود احادیث
 معارضه آن بعنوان امامان و اولاد ایشان عن فلان ذکر کرده در بعضی جا بحسبان خود تاویل نموده
 جمع بین روایات المتعارضه می نماید و در بعضی جا حکم لضعف و احتمال آن نموده و روایت
 معارض مطلوب خود را از درجه اعتبار ساقط می نماید و در بعضی جا با وجود صحت خبر محض
 بنا بر حفظ مذہب خود ترک آن خبر می کند و چون در دو سقیم اخبار مستلزم وقوع اختلاف
 بسیار در میان علماء است لهذا وجود اختلاف و علای نشود بجهت کثرت تعارض اوله
 پیش از حد است و چون حال کثرت تناقض و تفاوت و اضطراب در روایات ششم
 این باشد که بنده از آن بطریق نموده مذکور شد پس ایشان را طعن بر اهل سنت بوقوع احادیث
 مضطربه متعارضه الظاهر در طریق ایشان و اختلاف علای اینفرقه در درجه تطبیق و ترجیح
 بعضی از آن بر بعضی ناموجود باشد ویم آنکه هرگاه درین روایات مضطربه متعارضه الظاهر
 تطبیق بعمل آید چنانچه صاحب تحفه بیان کرده و بسیاری شیخ علیه و السلام دیگر اهل علای ما که
 تذکره ارسخ و اباحت تصریح کرده اند چنانکه امام نووی در شرح صحیح مسلم پیغمبر باید و هو
 الخ تاران الترمذی و الا با حقه کاسا در قین نکات حلالا قبل خیر نم حرمت یوم خیر نم اجبت
 یوم فتح مکه و یوم او طاسک لا تقصا لها به نم حرمت یومئذ بعد ثلثه ایام تحریما مودا الی یوم
 القيمة لا مانع من منع تکریر الا با حقه و الترمذی استی محضرا و بعضی از محدثین اهل سنت الفاظ حرمت
 آنرا که در بعضی مواقع وارد شده محمول بر تکرید و تشریع نموده اند نه بر انشای حرمت در آن
 مواقع چنانکه امام نووی در کتاب مذکور از ما زری نقل کرده حجت قال و اختلف الروایه

الروایه فی صحیح مسلم فی التبی عن المتعه فیه انه صلی الله علیه و آله وسلم نبی عنها یوم فتح مکة فان
 تعلیق بند امن اجازتکاح المتعه و زعم ان الاحادیث تعارضت و ان هذا الاختلاف قیاس
 فیها قلت هذا الزعم خطأ و لیس بذاتنا قضا لا یصح ان ینتی فی زمن اخر توکید الموشهر
 التبی و یسمعه من لم یکن سمعه اولاً انه سمع بعض الروایه التبی فی زمن رسمه بعض من آخر
 فنقل کل منهم باسمه و اضافوا الی زمن آخر التبی و چون تطبیق درین احادیث بفعل آمد که وجوه
 تطبیق مختلف باشد پس تناقض و تفاوت و اضطراب باقی ماند و عمل بر احادیث مضطرب
 مع بقاء اضطرابها لازم نیاید و این وجوه تطبیق اگر چه ممکن است و شیعہ معتقد است لیکن مطلوب
 که معمول بها بودن این روایات بعد تطبیق است ضرری نمی رساند چه بر تقدیر ضعف آن
 از اکثر روایات شیخ الطائفة که بعضی از آن با عرفان عظام علمای امامیه قائل استجاب است
 و قدر نقد فی جواب الوجه الخامس من الفائده الثانیة بعد ترتیب پس مجموعاً و املاات
 شیخ الطائفة را بعد الجمع و التضعیف رافع تناقض و تفاوت و اضطراب و الترتیب املاات
 اهل سنت را رافع آن بر این میزان مساوی رافع دادن است تسویم آنکه اکثر روایات مضطرب
 در شان نزول آیات و در طریق شیعہ و سنی موجود و در تفاسیر فریقین مسرود است پس هرگاه
 آن روایات ماقط از درجه اعتبار و موجب حمل شان نزول آیات نشود پس این روایات
 با وجود تطبیقات کثیره در امطرح شمر چهارم آنکه اگر اخباری را که دالی بر تاریخ خیریم است
 بجهت تناقض و اضطراب ماقط کنیم پس در طریق اهل سنت احادیث بسیار از حضرت امیر
 ابرار و ائمه اطهار و صحابه کبار بلا قید تاریخ در باب حرمة متعه مثل حدیث بی الزمان بحسب
 و غیر آن مروری است چنانکه در جواب فائده عاشره فندی از آن مذکور خواهد شد و ان
 احادیث از قویم تناقض میرا پس حکم آن احادیث نزد اهل سنت حرمت متعه ثابت باشد
 قال ترمذی میگوید که در اول اسلام جائز بود و بود و گوید که در حجج الوداع که اکثر

انحضرت بود صنف کشته انتہی اقوال حرام که در روایت تواریخ و ابوداد و جگانه تبار
 تفاوت متوهم می شود زیرا که ابوداد در روایت بنی در حجه الوداع اخراج کرده و ذکر نهی انت
 مستلزم وقوع تسبیح در آنوقت نیست چه جائز است که بنی از سابق باشد و در حجه الوداع
 ذکر آن بجهت تاکید آن نظر بر اجتماع ناس مثل ذکر اکثر احکام دیگر واقع شده باشد پس
 در حدیث بنی مدینه در حجه الوداع و تسبیح آن قبل از حجه الوداع تارضی نباشد امام نودی در شرح
 صحیح مسلم میفرماید و قد روی ابوداد و من حدیث الربیع بن سبرة عن ابیه النبی عهنا فی حجه الوداع
 و بعد جید سطر گفته و الصصح ان الذی جری فی حجه الوداع مجرد الہنی کما جاز فی غیرہ و اید و یکن
 تجدیدہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یومئذ لا جماع الناس لتبلیغ الشاہ الغائب لتقام الذکر
 و تقدر الشریعہ عینہ نقولہ الی یوم القیمہ انتہی و قسطلانی در شرح صحیح بخاری میفرماید
 لیسنہ سیاق بالی داود و موسی مجرد الہنی فلعلمہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اراد اعادة الہنی
 لیستمد من لم یسجد فی انتہی ما ردنا نقلہ قال و کاہی میگویند کہ در جنگ خیبر منسوخ
 شدہ انتہی باقول اگر چه مصنف تحفه مدظلہ العالی کہ صاحب الامارہ ادانتقام از کس
 سخن باجنب است فائل تسبیح اباحت آن در خیبر نیست و غزوہ خیبر را تا بیج خرم
 محرم حرالیہ قمر میدہد کا سیاتی مع ما علیہ و ما لہ لیکن بر تقدیر تسلیم آن کوئیم کہ حکم جواز
 منفعہ کاہی در حضر در اخبار اہلسنت مروی نیست بلکہ حوازان در بعضی اسفار غزوات
 بابر ضرورت عدم ہجرت اہل النساء با مجاہدین و قلت خبر آنزدہم از انتہی بجهت حرارت
 ملاقات آن بود در مضرت کما ارجوز بہا بکر ضرورت داعیہ و رفع آن بجهت استتفاع
 ان استبعادی ندارد و امام نودی در شرح صحیح مسلم از قاضی فیاض نقل کردہ کہ او گفته و پس
 فی ہذہ الاحادیث کلمہا انتہی کا نیست فی الحضر و ان کا است فی اسفار ہم فی الحضر و عند ضرورت ہم
 و عدم ہجرت مع انہم ملازم عارۃ و ہجر ہم عنہن قلیل انتہی و مثل ابن عساکرست در حوازی و جہا

در جواب فائده ادلی گذشته **قال** و چون دیدند که اینهم درست نمی شود و چون آنهم
در متنی بعد خیر هم بود حدیثی دیگر از کیه خود بر آوردند و گفتند که نسخ آن در فتح مکه بود
اقول هرگاه بیان کرده شد که متقنی اناخت متسنون ضریبست داعیه سبوی
آن مستوجب رفع آن ارتفاع ضرورت مذکوره بود پس روایات داله بر وقوع
تعدد و تکرار در نسخ مستلزم شناعی و قباحی نباشند **قال** و چون اینهم عاری از صحت
بود پس بدان روز طائف کردند **اقول** روایات نسخ آن در طائف از کتب
متداوله حدیث نه پیاد احقر هست و نه صاحب رساله از ادرا این مقام حواله مکتوبی
کرده تا در جایش نقل می آمد که آنان روایت مستحق توجه است یا لایق **قال**
باز از اینهم اعراض کرده در حجة الوداع گفتند بالجمله بدینج اندک اندک در زمان
نسخ می افزودند تا اینکه طفره کرده نوبت بر زمان خلیفه ثانی رسانیدند و از آن روز
نسخ بمرکز قرار یافت **انتی اقول** ادلاجواب کتاب نسخ سبوی خلیفه ثانی در فائده
ثالثه ملاحظه فرمایند بعد از آن اگر باز هموس تلفظ بلفظ استناد نسخ بطرف خلیفه ثانی
باقی ماند ارشاد فرمایند و الا داد انضاف داده از اینقسم حرف شکرت باز آیند
و در این مقام از صاحب رساله استفسار میرود که بر صاحب تحفه باقیام مرقه از صواقیع
که فائده انتخاب را موجب تنگست طعن میکند حالا خود بفرماید که تسق عبارت
ایمقام و اگر مقامات دیگر را خود از تحفه است یا نه میزاد توجه **قال** علای اینست
در جمع این اخبار درست و یا بسیار فند و لکن **ه** لن یصلح الظاهر ما فسد الباطن
یعنی گویند که مراد از فتح مکه همان جنگ اوطاس است که بجهت قرب زمان اطلاق
اوطاس بر آن نموده شد شیخ عبدالحق دهلوی در درج البیوة میفرماید این متوجه
بود در اسلام و در غزوه خیر پس حرام گردانیده شد درین غزوه بعد از آن مجاز

گردانیده شد در فتح مکه و مراد یوم ادطاس است و قسمیه کرده شد بان از جهت قرب
 اتصال لوط بان بعد از آن حرام گردانیده شد بعد از سه روز تخیرم موبد انتهی کلامه و این
 آریل باره قطع نظر از اینکه میزان است چه اطلاق ادطاس بر فتح مکه نهایت مستبعد انتهی
 اقوال مدفعیه در وجه اول آنکه هرگاه دو چیز با هم قریب زمانی یا مکانی داشته باشند
 در محاوره عرب اطلاق اسم یکی بر دیگری شایع و در کتاب اسد دست رسول الله
 واقع مثال اول قول حقیقالی انی ارانی اعصر خرا است و مثال ثانی قول حضرت حق
 عزیز من قائل یرسل السماء علیکم مدرار و چون اینهم محاوره در قرآن شریف را احادیث
 نبویه واقع باشد پس در حق آن میزان گفتن بعد از ادب شده دیرم آنکه گوئیم هرگاه تاویل
 شیخ الطائفة که شیخ عالمی بعد از شافعی یمن در حق آن گفته باشد المصارم قد بینوا الحوا
 قد یکو و سواى آن صد با توجیح شیخ الطائفة و دیگر علمای شیعه بنا بر حمل اکثر احادیث
 بر تفسیر که معظم جوابات ایشان در احادیث منضاده مذموب خود است با آنکه
 از اهل مذمبی که رعایت مذمبشان نسبت تفسیر لطرف ائمه اظهار نموده اند در کتب
 فقهیه که در مشفق و منقشر مولف شده و در کتب مقالات اهل عالم نامی و نشانی پیدا
 نیست و بنا بر دیگر وجه ضعیف ضعیف است مسامحی داشته باشد پس توجیه علمای اهل
 که با طلاق فتح مکه بر ادطاس نموده اند چگونه میزان باشد قال باز هم حماده ضبط است
 نمی کنند چه ترمذی حوازا آنرا مختص بادل اسلام کرده بود و ادطاس و غیره در ادخرا آن
 بوده انتهی **اقول** در روایت ترمذی که در آن حوازمه مختص بادل اسلام مذکور است
 و در ردایانی که تخیرم آن منسوب بطرف ادطاس است تعارضی و اضطراری نیست
 بیانش آنکه آنچه در روایت ترمذی واقع است عن ابن عباس قال انما المتعنه فی اول
 الاسلام الی قوله حتی اذا نزلت الآیة الا علی ارضهم او ما ملکتم ایمانهم قال ابن عباس

ابن عباس کل فرج سوا ما حرام استقی مراد ازین قول ابن عباس نظر بر اطلاق انما المستقی
 اول الاسلام حوازی مطلق آن بلا ضرورت داعیه الیهماست و بنقسم حوازی بعد نزول کعبه
 الا علی ازواجهم او با ملک است اما بنهم مرتفع شده که حوازی آن بوقت ضرورت مثل حوازی اهل
 در حالت مخصوصه باقی ماند چنانکه روایات عدیده از ابن عباس مصحح حوازی آن در حالت
 ضرورت در طریق مذهب است موجود و سابق برین خود صاحب رساله در اوائل فائده را به
 جایی که قول ترمذی از صاحب صوابه نقل کرده روایت حکم ابن عباس بحوازی آن
 در حالت ضرورت نقل کرده و نظر بر ضرورت داعیه در بعضی اوقات حکم بحوازی آن
 بوقت ضرورت بقدر ضرورت شده و بعد از رفع آن ضرورت مرتفع گشته پس مطابق
 روایت ترمذی متفق که بعد نزول الا علی ازواجهم منع شده مطلقه بود و آنچه در
 روایات دیگر حکم بر رفع آن در ادوات و غیر آن واقع شده متفقه بود پس در روایت
 ترمذی در روایات دیگر اضطرابی و تعارضی نباشد لکن اذ آنکه در نسخ ارتفع التعارض
 و الاضطراب **قال** ذییر تحریم موبد بعد از ادوات منافی روایت بود و در احمد است
 که بنی آنرا در حجة الوداع دانسته اند آن مشابه است از ادوات همان آس در کاهه استقی
اقول جواب روایات تحریم آن در حجة الوداع الفاعل قوم شده با سبب آن که بنی
 در آن بنا بر تشبیه و تاکید نسخ است بطور آنکه آن اضطراب من در ادوات ترمذی
 و ابی داؤد **قال** و غیر الدین داری و تفسیر کبیر چنین نوشته اکثر روایات آن ابی
 صلی الله علیه و آله وسلم بنی عن المنة و من لحوم الحمر الا لیه یوم جبر و اکثر روایات آن
 ابلح المنة فی حجة الوداع و فی یوم الفقه و هذا ان یومان متاخران عن یوم جبر و ذلک
 یوم عطف و ما روی انه نسخ المنة یوم جبر لان النسخ متعین تقدمه علی المنسوخ استقی
 و درین کلام تعلیض است بر کتب تفسیر و غیره صحاح خود و بعد الحمد لله رب العالمین

مصدق بخیر بون موتم باید بهم و ایدی المؤمنین گردیده انتهى اقول سبحان الله
خود صاحب رساله چنانست بمن در نقل نموده و بان نقل سقیم تشیع بر اینست فرموده
بجواب این عکس معهود چه عرض کرده آید تفصیل این اجمال آنکه استاب این عبارت
بطرف امام رازی بطور شش مخالف نفس الامر است و بیان واقع آنکه امام سید حجت
از طرف قائلین با بابت متعه در تفسیر کبیر ذکر فرموده و بعد ذکر حجت ثانیه میفرماید
قالوا و حمید علی لطلان القول بالشیخ ان فی الروایات التي بنی علیها علیها و آله وسلم
عن المتعه و عن لحم الحرام الا علیه یوم خیر و اکثر الروایات انه علیه السلام اباح المتعه الى آخر
العبادة التي نقل صاحب الرساله لیس درین عبارت تفصیل است بر اینکه امام قول
قائلین با بابت متعه نقل میکند بلکه امام خود بنا بر عزید اتهام بعد ذکر حجج غلطه مجوزین متعه باز
تفصیل بر نقل کرده گفته فهدا جمله وجوه القائلین بحرام المتعه و بعد آن متوجه بطرف جواب
و تنقید آن شده پس قوی که امام رازی تفصیلات بر منقول بودن آن کرده باشد
آنرا آنست که بطرف اولیست کردن و بر آن بنیاد تشیع نهادن مقام استعجاب است
قال و برخی در صدر جمیع این روایات شده گفته اند که چند بار مباح شده و این منسوخ
گردیده لکن غیث پوری در تفسیر خود المضاف نموده بتضعیف آن پرداخته و گفته قول من
قال انه حصل التحلیل مراراً و الشیخ مراراً ضعیف لم یقل به احد من المتعبین الا الله من ارادوا
ازاله المتعین عن الروایات انتهى اقول اینکلام هم مثل کلامی که امام رازی نقل کرده
مقام استعجاب است چه غیث پوری نیز اینکلام را در انشای اوله مجوزین متعه از آنها نقل
کرده نه اینکه خود انشای آن کلام نموده حجت قال و القائلون با بابه المتعه قالوا لا یتواءم
بالاموال میثاق الاستمتاع بالمرأة علی سبیل التامیه و علی سبیل التوقیت الى ان قال
حمید علی شرب المتعه مما جاء فی الروایات ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یحرم

بهی عن المتعه وعن لحوم الحرم الاطیة یوم خیر و اکثر الروایات انه صلی الله علیه وسلم اباح المتعه
 فی حجة الوداع و فی یوم الفتح و ذلک ان اصحابه شکروا الیه یومئذ طول المعرۃ فقالوا
 من هذه النساء و قول من قال انه حصل التحلیل مرارا و النسخ مرارا و صنف لم یقل به احد من
 المعبرین الا الذین ارادوا ازالة التناقض عن هذه الروایات و بنی عمریدیل علی انه کان
 ثانیاً فی عهد الرسول لما کان ثانیاً فی عہده لم یکن یمنع یقول عمر کما یشاء الیه عمر بن الخطاب
 و اوجب بان المراد من قول عمر و انما انہی عنها انه قد ثبت عندی نسخها فی زمان الرسول
 صلی الله علیه وسلم و قد سلّموا له ذلک ان اجماعاً انتهى و چون تفسیر غنیابوری تہذیب
 تفسیر کبیر است لهذا عبارت تفسیر کبیر نیز از خفایم نقل میکنند تا حال ستم نقل صاحب
 تجلی و ارفع شود قال الامام بعد نقل الدلیل الثانی من ادلة الثانیین باباۃ المتعه قالوا
 و ما یدل ایضاً علی بطلان القول بالنسخ ان الروایات ان النبی صلی الله علیه وسلم نہی
 عن المتعه و عن لحوم الحرم الاطیة یوم خیر و اکثر الروایات انه اباح المتعه فی حجة الوداع و فی یوم
 الفتح و ہذا ان یروان متاخران عن یوم خیر و ذلک علی خلاف دماوی انہ علیہ السلام
 نسخ المتعه یوم خیر لان النسخ یمتنع تقدّمه علی المنع و قول من یقول انه حصل التحلیل مرارا
 و النسخ مرارا قول ضعیف لم یقل به احد من المعبرین الا الذین ارادوا ازالة التناقض عن
 هذه الروایات انتهى و بعد از ان حجت ثانیہ اینان ذکر کرده و بعدہ فرمودہ ہندہ جملہ
 و جوہ الثانیین بجز از المتعه انتہی ظاہر اصحاب حرب کہ خود بطرف غنیابوری و تفسیر کبیر
 در این مقام مراجعت نموده بر نقل دیگران اعتماد نموده و بر خلاف خود تجریر بقول خیر مطابقہ
 بالاصل برداختہ و چگونہ از امام رازی و غنیابوری کہ مہذب تفسیر کبیر است متصور است کہ چون
 تحلیّل و نسخ متعه مراراً میکنند کہ بہ قول ضعیف لم یقل به احد من المعبرین حال آنکہ امام شافعی کہ
 امام شان باشد قائل این قول است صاحب معالم التقریر فرماید قال الربیع بن سلیمان

سنت الشافعی بقول لا اعلم فی الاسلام شداً اهل ثم حرم غیر الملتقه انبی و صاحب المطالب
 الباطل میفرماید قال لست فی ما علمت شداً حرم مرتین الا متعه لست و انبی قال و ثانی
 این روایات بر تقدیر صحت و محبت معارضه اخبار متقدمه و اگر چه عدم نسخ و تحريم عمر
 از آنکه از صحاح و غیره از کتب معتبره سنیان بجز من ارقام نگردد یعنی تواند کرد زیرا که احادیث
 تحريم عمر مثل قوله و انا احرهما و انبی و غیره حدیث عبداللہ بن عمر و عمر بن الخطاب و جابر بن
 عبداللہ انصارى و ابن مسعود و سایر اخبار بکه در فائده ثانیه از کتب معتبره سنیان منقول
 شده ارجح و اقوی و اصرح است از این اخبار بنا بر جزد و وجه اول آنکه بعد از این است
 موافق کتاب آمد است و این روایات مخالف آن دوم آنکه روایات متقدمه
 موافق اصل است که استصحاب حکم در اصالت عدم نسخ باشد بخلاف این روایات و
 مطابق اصل ارجح علی مخالفه میوم آنکه روایات عدم نسخ متفق علییه است و اینها مختلف
 فیہ و اولی متقدم است بر ثانی چه ره ایاتیکه از کتب شمار عدم نسخ دلالت دارد و محبت
 است بر شما و تسلیم این روایات که برخلاف آن دلالت دارد بر خصم لازم نیست فان
 اقرار الحقیقه علی ما یستلزم قبول دون اقرار هم لا یقتضی چهارم آنکه دلالتی که روایات
 نسخ متعارضه دست قطعه است بخلاف روایات سابقه تحريم آنکه روایات تحريم عمر معارضه
 است با جمیع امامیه و اخبار متواتره الشیخ که از امامه دین خلفا من سلف روایت
 نموده اند و با اتفاق از ائمه کرام ما مورائد یستلزم تعلیل و رد کتب سفیهه این
 چنانچه حدیث متفق علییه الی ما رکت سلیم التعلیل فان تمسکتم به لن تضلوا ابودی کتاب
 در عقیده اهل بیتیه و تواتر علی و سلمه و آل و سلمه مثل اهل بیتی کتب سفیهه فوج من رکه با خبری
 من خلفت عنها عرق و مانند حدیث انا عشر خلیفه غیر آن و معلوم نیست که متقدمه قضای
 اهل البیت و اخبار بانی البیت شیعیه بحدیب ائمه و غیره یا این خود اعتراف و اعلم

از غیر خود چنانچه معلوم است که مذہب ابو حنیفہ را حقیقہ تہر میداند و مالک را مالک و
 مذہب شافعی را احمد و اشافعیہ و حنبلیہ شافعی و حنبلیہ شافعی و حنبلیہ شافعی و حنبلیہ شافعی
 الحق اند و بیشتر من اهل البيت کالیا قرء الصادق و غیر تمام الائمہ عنوان السید علیهم
 السلام القیاس کما استشر من ابي حنیفہ و الشافعی و المالک القول بوجوب الفیض کما ذکره
 الفریقی انتہی بالجملہ انکار مذہب اہلبیت بخود و چنین ارباب مثل انکار مذہب ابو حنیفہ
 شافعی و غیرہ است و ارباب انجی اتباع آنها بسوی آنها ننسند بخود و در توضیح اینک شافعیان
 را کہ سلفینہ اہلبیت مدعیان اند و سلفیان شافعیان از این در کتاب صوارم الہیات کہ
 از مصنفات قدس و العنای الاعلام مشہد اند از شریعہ حضرت سیدہ الامام جناب الامام
 دامن علیہ السلام این تا قید و دلائل قاطعہ بحر حق بیان آید کہ احدی از متشیعین را احتمال از این
 نیست چون در این مقام استظار آید کہ اینک شافعیان آمدہ ہند اند کہ اخبار مستند
 کہ طویل الذیل است تیر دہشت ششم کہ احتمال وضع افترا و اخبار ساختہ است
 بخلاف اخبار سابقہ بحسب مجاری حوادث معلوم است کہ بحقیقتی اساس علی بن ابی طالب
 قلوب اکثر الناس راغب وائل میباشد برضا جوئی حکام و سلاطین و زکارد و بطرف جمع
 کردن رعایت دنیا یا پادار پس در وضع اخبار کہ موافق بر حق حکام باشند استعدادی
 نیست لاسیما نظر ما بخیر این الی الحدید نوشتہ کہ فرقی بکریہ برای صاحب خود ہست کہ گفت
 تمہدا علیہ السلام لا تحزن اما بکہ علیہ السلام در مقابلہ موافقات جناب سید المرسلین با حضرت امیر المؤمنین
 وضع نمودند و چنانچہ حدیث سید الواب را کہ برای جناب امیر علیہ السلام بود متعلق خد
 برای او کہ گردانیدند و چنانچہ حدیث اتونی بدو است و بیاض کتب لابی کہ کتابا لا یختلف
 علیہ انسان ثم قال یابی است و المسلمون الا بکہ و نیز این الی الحدید از شیخ خود ابو جعفر استخانی
 مدواریست نموده کہ محبوبی از صحابہ و تابعین را معین کرده بود کہ اخبار قبیلہ کہ متضمن طعن بر امیر المؤمنین

علی بن ابراهیم است و وضع نمایند و ایضا روایت نموده که کسی کس از صحابه از جانب پیغمبر
 سالیانه می یافتند تا احادیث خط خواجه او وضع نمایند انتی من است را تفصیل فعلیه
 بالرجوع الی صوارم الالهیات قطع شبهات عامی الخوی و الالات انتی اقول
 آنچه از محارضا این روایات بر تقدیر صحت و محیت معارضه با اخبار سابقه گفته پس
 گوئیم این روایات نزد ما صحیح و صالح محیت است اگر مخالف بود در صحت و محیت آن تردد
 باشد از آن خللی در تحقیق بودن آن اوله راه نمی یابد و هرگاه توفیق بین روایات
 المتعارضه الظاهر بیان کردیم ما را حاجت بطرف ترجیح نمائید چه حاجت بطرف ترجیح
 در صورت بقای تعارض می افتد نه در صورت عدم آن کما لا یجوز فی علی خلاص من الحدیث
 و نیز بعد بیان توفیق ما را حاجتی بطرف دفع و جرح روایاتیکه صاحب را در فائده
 نالیه نقل نموده بر روایاتی که درین فائده ایراد نموده است فائده لیکن بطریق تبرع
 اجمالاً کلام بر آن میکنیم و می گوئیم قوله اول اگر روایات سابقه موافق کتاب است
 الخ گوئیم از جوابهای که در مطای فی فوائد سابقه مرقوم شده معلوم گشته که روایات تحیم
 متقدم موافق کتاب است و روایات دال بر اباحت مطلقه آن مخالف کتاب است
 قوله دوم آنکه الخ گوئیم حکم استصحاب و اصلت عدم نسخ تا وقت ظهور دلیل نسخ
 مسلم است و بعد آن مجموع و هرگاه ادله نسخ آن بیان کردیم و قدری در جواب فائده
 عاشره بیان خواهم کرد پس استصحاب و اصلت عدم نسخ را نزد اصحاب خبرت
 مساعی مانند قوله سیوم آنکه الخ گوئیم حال روایات عدم نسخ در فائده نالیه مشهوراً
 که نشسته و بر تقدیر تسلیم گوئیم اگر فرض کنیم که روایات عدم نسخ متفق علیها است پس روایات
 حرمت متقدم متفق علیها است و حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم عن المنه و نحو
 الحجر الاطیعه که در تهذیب و استبصار مذکور است دال بر تحیم آن در فرضین موجود است

پس این صاحب میسر از حق ایست گفت در حق امیر جاری میشود و قول بهایم این
الح کوئم نسبت بهایم اینست که در آیات نسخ معتبر که معتبر از حق است قطعیست و در آیات
و از هر دو اصل آن ایست بر و در نسخ ندارد تا آنجا که اصل معارضه رد ایست نسخ
گفته اند فعلا عن ان یکن منبر لایا قولی نسخ انکالح کوئم تحریم جناب نسبت باب
صلی الله علیه و آله و سلم متعلق از او همین بودن حضرت عمر برای تحریم آن معنی
است یا جماع ایست نسبت بهایم اینست که از خطای علی در جواب فائده فائده نقل آن کرده اند
و نیز فائده است نسبت بهایم اینست که در حدیث امیر المؤمنین که در تفسیر و استیصار از کتب شیعه
و در کلام ایست و این است حکایت تفسیر غیر مرده قولی و باقیان در تفسیر الح کوئم این قولی
از حشرات اهل ایمان بلکه در تفسیر است و این نسبت بهایم اینست که در تفسیر از ذکر حجت بر آن
است پس تفسیر باطل آن از قبیل الضلال و انحراف و اثبات ثبات باشد قولی و معلوم
است الح کوئم او معنی آخر است نسبت بهایم اینست که اظهار نسبت بهایم اینست که در تفسیر
مقام غایت است نسبت بهایم اینست که در تفسیر معلوم حق الله الطبیست میدانند
و شیعه را در حق تفسیر میگویند که نسبت بهایم اینست که در تفسیر بدون رواته بلکه تفسیرات
و یکی است آن مختلط باطل شده و چنانکه نقل کرده اند تفسیر کافی کلینی در تفسیر که نوشته
و سیاحتی عن تربیب و هر چند این معنی تفصیلی یعنی میخواهد و تفسیر باره از آن در کتاب
غرة المشرین بیان کرده و از آنجا که این کلام درین مقام است و از آنکه در مختصر منظور
است لهذا بر بعضی است راجع و چند تفسیر بر و طوایط تفسیر ایست نسبت بهایم اینست که در تفسیر
اطهار الکتفا میرود اول آنکه فقهای اربعه ایست نسبت بهایم اینست که از آنکه اظهار اند و در کتاب
تخت اثنا عشر بر و در مواضع حدیده اثبات آن با و تفسیر بر خود در این مقام و در آنجا
پاره از آن مباحث مذکور میشود که شیخ اهل استاذ الکمل معتقدی البریه صاحب الحق

الاثنی عشریه در خانه یاب یازدهم میفرماید باز چون تا س که دهم میفرماید این است
 خواه در فروع فقه و خواه در اصول عقائد خواه در سلوک طریقت بلکه در تفسیر و حدیث
 نیز همه از اهل بیت اخذ نموده اند و بشکلی اهل بیت مشهور و معروف و ائمه اهل بیت عصمت
 در حق شان ملاطقات و مباحثات فرموده اند بلکه اوقات داده و این معنی و کتب
 امامیه با عترت اکتابر علمای ایشان ثابت است و صیغی اگر دیده و نوشته حق پرستی کنند
 آنرا علایحی نیست این مظهر حسلی در پنج الحی و منبج اگر امام عترت نموده است بایک اوجیفیه
 و مالک از حضرت صادق اخذ علم نموده اند و شافعی شافعی که مالک و احمد بن حنبل شافعی
 شافعی و نیز ابو حنیفه از حضرت باقر و زید شافعی نگذاشته اند و حالا امامیه در حق خود
 در غیبت امام چون جامع شریعت و طاعت باشد اعتقاد و جواز طاعت دارند پس
 که در حضور ائمه شریعت و طاعت باشد و از ایشان اجازت اجتهاد و فقهی
 یافته باشد مذموب او چگونه اولی با تابع نباشد ابو حنیفه را با عترت شیخ علی حضرت باقر
 و زید شافعی و حضرت صادق اجازت فتوی داده اند پس جامع بودن او شریعت و طاعت
 بعضی امام ثابت شد هر که او را واجب الطاعت ندانند از شریعت و طاعت مبرا نیستند
 و آن گفته است خصوصاً در وقت غیبت امام الباقی مذموب او اولی باشد و مذموب
 ابن بابویه و ابن عقیل و ابن مسلم بقدر انصاف باید کرد و از تعصب عناد باید گذشت اگر
 روایات ائمت را در این باب اعتبار نکنند روایات امامیه حمزه البته مقبول است و در
 انوار المحاسن الحسن بن علی اسناده الی ابی البختری قال دخل ابو حنیفه علی ابی عبد الله علیه السلام
 فقلت له الصادق قال کانی انظر الیک و انت یحیی سنده فدی عید ما اندرست بکون
 غفرنا لکل مظهر غیا تا بکل مظهر بک یسلک البختری و اذا و قضا و عید بهم الی و اوضح
 الطریق اذا تخیر و انک من الله العون و التوفیق فی یسلک الربانیون بک الطریق الی الله

الی اخره قال دام ظلک علی رؤس الانام ما دامت الشمس طارده للظلام و میگوید بنده ضعیف
 اگر کلام صاحب تحفه در معرض قبول جای نماند گوئیم در کتب فقهیه مثل وایه و شرح و قایده و
 اشباهها نظر باید کرد تا معلوم شود که ایشان جای میگویند که در مبانی ما نور عن علی و سید در
 فضائل الی حنیفه ملاحظه باید نمود تا بدریافت رسید که اکثری از ائمه و امام زادگان در
 اساتذۀ عظام امام عظیم داخل و ایشان را شرف تعدا آنحضرت حاصل امام علامه محمد
 بن علی بن یوسف دمشقی الصالحی الشافعی و عقود الجمان فی مناقب النعمان حضرت امام
 محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت زید شهید و عبد الله بن الحسن بن علی بن
 ابيطالب و عبد الله بن علی بن الحسین بن علی بن ابيطالب و حسن بن حسن بن علی
 بن ابيطالب و حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابيطالب و حسن بن محمد بن علی بن
 ابيطالب علیهم السلام را از حدیث امام عظیم شمرده اگر بدست صاحب رساله احدی
 از علمای شیعه نیز شرف تعدا اینقدر امانان و امام زادگان حاصل داشته باشد افاده نمرد
 چه در استقامت از ادعای تشیع کاری نمیکند یا اثبات و اقیقت آن می باید اگر صاحب
 قدرت بر آن دارد از قوه بغض کرده و آثار آن قلم را از اظهار اینچنین زیادتیا باز دارد و
 ابو حنیفه با ائمه اعلییت شهادت از آنست که محتاج به بیان باشد و در کتب فضائل امام عظیم
 موجود بلکه در بعضی از آن فضلی مکتوبه برای آن محقق و قاضی نو باشد شویستی قصه فتوای
 ابو حنیفه بوجوب نفرت حضرت زید شهید و حل مال مسبری او و بر اینچنین مردم بهر احوالی
 بحسبت خروج برود اتقی در طائفه ثانیة از چند راجع در مصائب النواصب فضل کرده است
 قال و قال صاحب الکشف فی تفسیر قوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین ان ابو حنیفه کاتب
 سبط الجواب نصره زید بن علی بن الحسین و حمل الالی و الخرج مع علی البیض المتکلیب المتشی
 بالامام و الخلیفه کالد و الفی و اشباهه حتی قال لاحرأه انزلت الی ابی الخرج مع ابراهیم

و قد قيل فقال يا ليعني كنت مكان ابيك انتي و نسبت نشأته و نسبت او بنبي الله
 برتبة بود که در مذهب شیعی بود و نسبت ابی امام مالک امام احمد بطرف ائمه
 در منصب نیز هم از باب یازدهم تحفه بتفصیل مذکور و نزد خواص مشهور و اگر احتیاج بودیم
 پذیرائی نماید پس در هیچ الحقی باید دید که علامه حسنی در آن کتاب در بیان فضائل نفسانی
 حضرت امیر المؤمنین صیفاً باید و اما الفقهاء و فقهائهم بر رجوع الیه اما امامیه نظامه و اما ائمه
 همان اصحاب ائمه اخذ خواص ائمه و هر تلمیذ الصادق علیه السلام و اما ائمه فقیه فاضل
 عن محمد بن ادریس است فقی و هو قراء علی محمد بن الحسن تلمیذ ابی حنیفه و علی مالک فرج فقه
 الیهما و اما احمد بن حنبل قراء علی الف فقی فرج فقه الیه و اما مالک قراء علی اثنين اجد هما
 ربیعہ الراعی و هو تلمیذ عکرمه و هو تلمیذ عبد الله بن عباس و هو تلمیذ علی علیه السلام و الثانی
 هو لانا جعفر بن محمد الصادق علیه السلام انتی و فضل بن رزبهان در جواب آن فرموده
 اقول ذکر ان ابا حنیفه قراء علی الصادق ثم ذکر ان ائمه فقی قراء علی محمد بن الحسن تلمیذ ابی حنیفه
 و علی مالک فرج فقه الیهما و یقیم من ذل ان کل من قراء علی احمد فرج فقه الیه فرج فقه
 صحیح الا انتم علی هذا التقدیر الی الصادق علیه السلام و فقه الصادق عنده لا شک ان حق
 و حدیث فکرم منی له اجد ذل الکلام اعراض علی الائمة انتی ما اردنا نقد و از حجاب امور که
 قاضی ندر است شوستری با آن تصدیق که دارد و رجوع فقه فقهای اربعه را بطرف حضرت امیر
 تسلیم نموده بخود ائمه اربعه اهل سنت نقطه قیاس و استحسان الی حنیفه و امر و در گفته جانکه
 در جواب کلام فضل بن رزبهان صیفاً باید و اما امامیه من عبارته الکتاب و طعن آن و بعد محرمه
 الخراب عجب این مراد است من رجوع فقه الی حنیفه و غیره الی امیر المؤمنین علیه السلام ان
 التلمیذ صفاً اخذ عن اسناده فی علم و فقی علیه اسامی تلمیذ فی رجوع الیه لا انتم فاما احمد بن محمد
 عند انفس الیه رجوع الیه فلا یزیم ان یکون الرخص و التشرع استیفاء احد ثبوت الی حنیفه و فقه

مشتب ۲

و منی فیها علی القیاس را استخوان مرد دین را حیوانی علیه السلام انتهى ما از این نقل
دویم آنکه فائده صوفیه اینست لطیف حضرت امیر اظهر غیب است از نو این قسیمی
اتباع امر شده ایم است باشد معلوم خاص و عام است و دوم فقه امیر اظهر از این
غیر منقول و بعد از توهم فقه امیر اظهر از صوفیه که معترض از دنیا و اهل آن میباشد
اولی از احوال تقیه این مختصات از قدما می شنید که بعضی از آنها با خلفای عباسیه را این
کلی داشتند نیست. را بطریق حساب صوفیه لطیف امیر اظهر بحثه واضح است که چون
صاحب ذرات فی الرافض در طائفه را به عشره از چند رابع انکار صوفیه را لطیف
امامیه نسبت کرده قاضی نور الله شری در شرح بر آن نموده بلکه از صاحب
الاسرار حضرت نقیصه حقیقی در تشیع و حضرت شیع حقیقی در تصوف نقل کرده و در این
پاره از آن بقیه قلم آمد که گفته است نسبت انکار الصوفیه اقرا و بعد از آن میفرماید علی الن
کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و شرح المصنوع المسمی بنص المصنوع بعض الکاتبین
به ساقه اوصاف الاستراف للتحقیق الطوسی و بعض الموضح من فضول الکلامیه و کلام الامام
العالم الرانی الشیخ کمال الدین بنتم الجوالی فی ترجمه بکتاب نبع البلاغه و مقرر همان کلام
المرقنویه و کلام هماده و شیخ الکامل الصدوق علی بن سلیمان الجوالی و کلام الشیخ
الثانی فی رساله اسرار الصلوة و رساله مناسک الحج قدس الله اسرارهم میباید عاقل و کاتب
مانند الی اصحابنا من انکار الصوفیه الابرار بل قد اوعی صاحب جامع الاسرار من اصحابنا
ان الصوفی الحقیقی لا یكون الا شیعیاً امامیاً و شیعی الحقیقی لا یكون الا صوفیاً و من هذا
کلامه کیف نبأ الله انکار الصوفیه انتهى و از نقل عبارت مصنف المصنف غرقا می
نور الله شری در تصوف معلوم ناظرین شده و آن مستلزم فائده پس عمده است به تشیع
انکار عبارت مصنف المصنف که قاضی نور الله نقل عن صاحب جامع الاسرار از آن کرده

شیخ زین الدین علی

مفهوم می شود که صوفی حقیقی بنیادش که شیعی امامی و شیعی حقیقی نبی باشد مگر صوفی بود که
صاحب رساله بنام همت معروف بود و طرف رد صوفیه عمده و تکفیر ایشان باشد از این کفر
در مذقّه و با وجود آن قاضی نور الله را در تصانیف خود کمال تعظیم و توقیر یاد کرده پس چون
قاضی نور الله کمالی علو در تصوف داشت چنانکه محلا از عبارت مصائب النواصب که
نزد کور شد و مفصلا از کتاب مجالس المؤمنین معلوم می شود و قاضی نور الله صریحاً در تصوف
و صحر تصوف را در تشریح از صاحب جامع الاسرار نقل کرده پس با و الله صاحب رساله
قاضی تذکره را نیز محقق باید و محقق خود را در اینج استخاضی که در مصائب النواصب نام برده و خل
در عدد عامه صوفیه کرده حکم دیگر صوفیه بر او و استخاضی مذکورین جاری می نمود و یاد دیگر صوفیه را
نیز با سخا طر مشق قاضی نور الله که معتقدیه است از مطاعن عجیب و او نام خریبه که ناظرین
واقفین را حیرت می افزاید معاف میداشت و اندک آنجا که تعصب و الله صاحب رساله در رد
صافیه قایل تا شباهت و دل بی اعتبار میخواست که حرفی چند در این باب نبولر لیکن بنابر
از دم طوالت در کلام و دستخط ادبی بودن متعاقب خود را بکلفت از آن باز داشته مگر برای
تیمیه مضیقین بر اشاره اجمالی اکتفا کرده می آید که طالب حق او لا یتوب صاحب رساله را
که در رد صوفیه است مطالعه نماید بعد از مجالس المؤمنین قاضی نور الله معتقدیه او را از مقام
احوال شیخ اکبر میالدین بن البری و شیخ ابن فارض مصری و دیگر صوفیه و وجودیه ملاحظه نماید
تا عجایب قدرت الهی و دریا بجهت شیوه کمال نزد اهل سنت و جماعت نیز از این روایات از
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و دیگر ائمه اهل بیت در کتب ایشان که جمعا
و فردی برای آن مکتوب شده موجود است چنانکه لای کاهی از محدثین اهل سنت گمانی در
حضرت امیر از کتب اهل طهارت گرفته تا آخر این باب فقه جمع نموده است و غیر شای
تخص برای معروضه است ائمه طایفه در باره تفسیر شده و دیگر تفسیر اهل سنت مثل

مثل تفسیر کبیر و در منثور و معالم التنزیل و کتب حدیث و فضائل ائمه علیهم السلام و در روایات
 ائمه اطهار صلوات الله علیهم بس با اینهمه اگر تشبیه ادعای اعرافیت خود بخیر و بسبب ائمه علیهم السلام
 یا ائمه است نمایند بجز این برای تنگت چاره نباشد و با تقدیر عاقل خیر ازین تقریر واضح
 شده می باشد که ادعای خلقت ائمه است از سینه ائمه کبریا از ادعای خلقت اهل اسلام
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار و صلوات الله علیهم است **قوله** شارح مہناج در این مقام نوشت
 فرموده الخ گوئیم اشتہار انکار بر قیاس و منع ازان از ائمه اطهار در حق قدمای شیعیان مسلم
 است زیرا کہ آنها در اکثر عامی بودند و الفاظ احادیث ائمه را بسبب علی بطوری
 در نقل تفسیر میدادند کہ تصور در عبارات بعینه از حضرت واقع میشد چنانکہ صاحب
 شافعی میگوید کافی کلینی در شرح باب فی الغیۃ تنبیکہ بقول الامام علیهم السلام کہ انما اکمل
 بذرہ الامۃ و تمم مضموا و کلامهم و در کلام ائمه و رسول و خون کلام الامۃ و الدماء و در کلام
 کلامهم و تنبیکہ فی الفاظهم و لہذا یقع فی الفاظهم عدم البطلان انتہی و نیز در مشروح
 باب الطال الرویہ میفرماید و لا کانت هذه الاحادیث من تقررات الرواة فان قلت
 القصور فی عباراتہا فهو من الرواة لانہم كانوا فی اکثر عامین رضوان اللہ علیہم و آلائہم
 علیہم السلام اعلی و ارجل من ان یكون عباراتہم فاصرة فانہم علیہم السلام فی اعلی مراتب الکمال
 و فی عرشتہا لا حول و لا قوۃ الا باللہ انتہی و ہر گاہ این اشخاص بسبب علی مطلب
 عبارت ائمه را نمی فهمیدند و آنرا بی طور تفسیر می نمودند پس ترتیب قیاس صحیح ششم عن
 از ایشان امکان نہشت لهذا در حق تنقیم اشخاص بسبب قیاس و ادواتہ اما
 در حق مثل الی حنیفہ پس انکار ائمه اطهار از قیاس و منع ازان منوع زیرا کہ در کتب حدیث
 و رسائل فضائل ائمه علیہم السلام اخبار حضرت امام جعفر صادق (ع) و ائمه اطهار و ائمه
 در مطالب تفسیر صاحب سبک کہ ہمین مقام فرمودہ حنیفہ ائمه اطهار است و چون حنیفہ

و همچنین بر رویانی که در کتب آن مروی است پس قول شایع منهای شایعی
 بر خلاف رویانی که در کتب خفیه موجود است بر اینان محبت نباشد و عموماً
 با لفظ انکار مذکور به طبیعت نمودن درین ابواب الخ گوئیم از جواب نوادیس بقیه
 مجملات از جواب فائده ناسته مفضل معلوم از باب بصیرت خواهد شد که مذکور
 مشهور است البتة البتة در باب منته حرمت است و انکار مذکور است البتة
 در باب حرمت آن نمودن مثل انکار مذکور الی حقیقت و شایع و غیره جاری
 است که اتباع شایع مروی آنها اسناد نموده اند قوله توضیح اینست الخ گوئیم بعد
 مولف شدن محقق شایع مری مظهری نمود که احدی را از عقلانی با انصاف
 در الکب سفید البتة مختلف از من خفائی با قیامده باشد و آنچه و الا صاحب
 در این باب در صوامع نوشته است دفع آن در تنبیه السفیه و غره الماشدین و دیگر
 کتب که در ناسد کلام صاحب تحفه دفع او نام مقرر چنین مرفه شده به تنبیهات
 حلیه و تنبیهات به مرقوم و انصاف مضاعف آن این وقت احقر را حاضر معلوم
 لیکن جهت استطرادی بودن مقام و طویل الذیل بودن آن کلام و عدم مناسبت
 آن مقام بشرط این رساله تعرض باین مرقوم بکمر در احصای قدری که در دفع ادعای شیعه
 ترکوب بقیه البتة از سامع انزال تیرت نماید و سنای سطرط این رساله هم نباشد
 مذکور می شود و آن است که جناب قاضی نورالدین مستری در مجلس هشتم از مجالس
 المومنین که مقصود است باینکه مجلس هشتم در ذکر ملوک نامدار در سلاطین کامکار
 از فرقه ناجیه اولو البصائر و الا بصائر مقصود و القی و ماردن و مامون و امثالهم را در عداد
 بشیعه داخل کرده و اگر احقر عبارات طویل الذیل آن کتاب را نقل نماید کلام استطراد
 بطول انجامد لهذا امر الان در مشامه آن کتاب نموده چیزی بطریق مختصره حکم مالا یرک

لا بد که ملائیکه کلامی نماید و میگوید که در حال حضور و و انقیاد می نویسد که
منصور مذکور در مقامی که در خوف و احوال ملک شود اظهار تشیع قولا و فعلا می نمود
چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشی و در احوال ماردن می نویسد که از اخلاص آل عباس
بود و بعد از آن می گوید که در عقیده تشیع راسخ بود و از حضرت آنحضرت پیروی نمود
لا حرم یوحیی که در مجلس پنجم که نشست همواره هشتمین امام را که یکی از ملازمه حضرت امام
حضر صادق علیه السلام بود با علای اهل خلاف در مباحثه مذنب انداخته و ایشان را
در شکوه مناظره او مالیده و ملامت ساختی و آن فقیر و مسرور بود و هشتم را جواز
و عطا یا مقدر فرمودی انقوا و در احوال مامون می نویسد که از اخلاص آل عباس بود
و حلم و حکمت و فصاحت و سخاوت و شجاعت داشت بعد از آن میفرماید در کتاب
احتیاج ذکر نموده که روزی مامون یا اصحاب خود گفت که میدانند که مذنب هستند را
از که مومنه ام گفتند نمی دانیم گفت او پدرم فاروق الرشید مومنه ام گفتند این چون
تواند بود و حال آنکه او اهل بیت را میکشت گفت ایشان را بسبب ملک بیکشت این
الملك عقیم انشی و اگر چه حال عقیمست مال عقیده عباسیه بر اهدی از او ساطع است و این
ایضا مخفی نیست لیکن بطریق مؤنه اندکی از حالات اشخاص مذکورین هم از کتاب مذکور یقین
می آید که در حال منصور و و انشی می نویسد که او دشمن آل علی را آشکارا نمیداد و بسبب کس از
سادات و علویان را میکشت و در دیوار مسجد جامع منصور که دو تعداد است بسیاری از
خی فاطمه را زنده در حقش کرد و محمد و ابراهیم انبیای علی بن ابیطالب
فقیه اسلام که بروی خرجه کرده و از لشکر فرستاده ایشان را بقتل آوردند و اعیان آن بود
که ایشان را احوال عقوبت نال که با دست بد طریق عقود شده است حضرت پیغمبر و آن را در
ساخته ذکر در ادین کتاب بنامم و او را در اسمال او را بایستد از انانی و ایمان

چون بنیای کتاب بر رعایت جانب اعتقاد بود و مذهب استوار مذکور در مقامی که او را حق
 زوال ملک نبود الی آخر العبارة التي قلنا اتفاقا في بيان تشيع المنصور الخ و بعد از این
 فرموده محافظت شرط کتاب را اگر تویم و او را بتکلیف گنجانیدیم انتهی و میگوید بنده
 ضعیف که منصفین اهلست را باید که این جانب قاضی و در حق خود فراموش
 نشاند و بمکافات آن محنت زمانی و محنت کوی قاضی ضرر بود و حق عظمای خود
 نباید بشمارند چه زیاده برین جانب مقصود نیست که مثل منصوصه و اتقی را تکلیف
 در خود گنجانید و مثل عمر بن عبد العزیز را اهلست از زالی و شهادت و در حال مآردن اگر شد
 بعد از که محسوس کردن بر شهادت رسانیدن او حضرت امام موسی کاظم را می نویسد که
 مآردن با این اعمال و خاست مآل که بوسط صاحب جاه از موزود در عقیده تشیع و شیخ
 بود الی آخر العبارة التي قلنا في بيان تشيع و در حال امان میگوید که اگر عظمای شیعه
 مانند شیخ ابن بابویه و شیخ مفید بر آنند که امان حضرت امام رضا علیه السلام را
 زهر داد انتهی مآردن نافقه چون محلی از حال این بزرگ شیعه معلوم شد پس از عقلای شیعه
 که آیا هیچ کس را در تحلف نفی شیعه از سینه اهل بیت ربی خواهد بود پس شیعیان را
 علی الاطلاق را کس فینه اهل بیت گفتن بعد از صواب و با وجود ادخال اینهمه متغلبه
 در شیعه اهلست را با وجود انتساب قوی و ثبت جمیع این با اهلست از شیعه حقه که
 اولی باشند خارج گفتن مقام استجاب اولی الالباب محموله ششم آنکه احتمالی وضع و
 آخر الخ آنچه در این توهم و در از کار و جوه بسیار بخاطر رسیده لیکن چون باطنی غایت
 اختصار منظور افتاده لهذا اینرا طبع داده و یک وجه مختصرا گفته کرده و آن این
 است که حدیث نسخ متع از حضرت امیر المومنین و قائد الفراء المجلیین در تہذیب استنباط
 از کتب شیعه و در صحیحین و غیرها از کتب اهلست بر دایت از لایحه استنباط

اجماع انتخاب ولایت باب دیگر رواه ثقاته بمرتبته شهرت مروی است بباب
 طاعت بیع مومن نیست که صاحب رساله انچه حرفهای سفینه و کلمات قطعه در حق
 رواه اخبار نسخ گفته در حق این بزرگواران و حاشا جنابهم عن ذلک بر زبان
 آورد پس چنانکه چگونگی بیان و بیان او بر تحریر آن جز آنست نموده قوله لا نسما
 نظر بر سبکه ابن ابی الحدید نوشته از گوئیم اقرار ابن ابی الحدید بجا نیست و در بیان
 اهل سنت و اهل اقرار غایت خلاف واقع چنانکه نقل آن در رد وجه پنجم از
 فائده ثالثه از شرح عقائد علامه تقی زانی که نوشته با آنکه ابن الحدید ششمین
 هم بود علی ما صرح به صاحب التحفه پس قول مستقری مذکور را با بر اثبات قدح بر حدیث
 فضل حضرت صدیق اکبر و بروی اهل سنت ذکر کردن از جناب باشد قوله
 و نیز ابن ابی الحدید را می گوئیم جواب این کلام نیز مثل جواب کلام اول است و معینا
 گوئیم که این قول بر تقدیر تسلیم دلیل برای ما است در دلیل بر بار نیز که می گوئیم اگر احادیث
 حرمت متعه مثل اخبار دال بر مطاعن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
 می بود پس چنانکه آن اخبار از بیضه شیطان کیاب و قابل استهزا و اولی الالباب است
 همچنان احادیث حرمت متعه نیز غیر معتد بها و ساقط الاعتبار نزد ثقات احادیث
 جناب رسالت مآب می بود و پس فلیس و نیز گوئیم چون احادیث حرمت متعه در کتب
 صحاح شیخو مثل تهذیب و استبصار موجود است پس آنرا در کتاب احادیث موضوعه
 قرار دادن طعن بر صحاح خود کردن است قوله من شاء التفصیل فلید بالرجوع الی
 صوارم الالباب بقطع شبهات عادی الزوار و الالباب استیجاب اول من سار
 تفصیل الجواب و قصار الوط عن الاستنباط فی حدیث متعلقه بنبیه علیه السلام
 الواضح الذی لا یرتاب العاقل فی قیامه قوله لا یرتاب العاقل فی قیامه و استقامت

الخ کویم بعد تسلیم تادی روایات جو از متون با اخبار جماعت آن که هر دو مقید بقید
 تاریخ از بمقتضای اذاتما رضافات قطا پر دو نقطه خواهند شد اجماع اینست
 که مخالفین این آن بان تفصیل نموده اند و نقلش از پنج المخی علاقه علی در جواب
 فائده حاکم گذشته و احادیث مستفیضة شیعیه و سنی که در تہذیب و استنباط از کتب
 شیعیه در صحیحین و غیر نماز کتاب اینست موجود است و احادیث دیگر که بلا تفسیر
 تاریخ در کتب اینست مروی است چنانکه بعضی از آن بالا گذشته و اکثری در فائده شیعیه
 مذکور اند بلا تفاضل باقی و آنچه صاحب رساله ادعای اجماع شیعیه بر جو از متون مذکور است
 بحدود و جہ نامشروع است اول آنکه نزد ایشان در دخول محصوم در اجماع شرط است
 و چون اخبار بسیار از ائمہ اظهار در طریق شیعیه سنی و آل بر جرعت متوجه بود است
 که در نقلها غیر مترقب پس دخول محصوم درین اجماع ادعای ایشان صورت نه نسبت پس
 ساقط الاعتبار گشت دوم آنکه چون در قرن چهارم اجماع بر جرعتستان و آنچه شده
 چنانکه نقل آن در فائده نمائے از شرح مفاد مذکور گشته و سیاقی فی القول الاتی من کلام
 صاحب التحف پس بعد انعقاد اجماع در قرن اولی خلاف من خالف غیر متدبیر باشد اعم
 من آن که چون اهل الخلاف من مذکور آنکے در قرن اولی بعد از سیریم آنکے در احادیث شیعیه
 سنی استناد تحریم آن بطرف جناب رسالت تاب مخصوص است پس انعقاد اجماع
 شیعیه بر جو از آن اجماع بر خلاف مخصوص باشد و هر گاه تری فالجہ بعد علی تمام الخ و
 وضع الحجة قال و از عجائب اموری که در این مقام تماشا کردنی است کلام شاه عبد
 العزیز در علمای است که در باب مطاعن نوشته و از تبحر و فضیلت خود در ادراک داند
 میگوید که نزد اینست صحیح ترین کتب صحیح مسلم و در آن صحیح بود است سید ابن الاکبر و
 شیعیه بن مسعود چندی در در صحاح دیگر بود است ابو هریره نیز موجود است که آنحضرت

که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود متعه را حرام فرمود و بعد از آنکه آن سه روز رجعت
 داده بود و آن تحریم را موبد ساخت الی یوم القیمه در جنگ اوطاس و روایت
 حضرت علی مرتضی تحریم متعه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر شهرت و تواتر
 رسیده که تمام اولاد حضرت امام حسن و محمد بن الحنفیه آنرا روایت کرده اند و در
 موطن و بخاری و مسلم و دیگر کتب معتدله بطریق متعدده این روایت ثابت است
 و شبهه که درین روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریم در غزوه خیبر واقع
 شده بعده در جنگ اوطاس باز حلال شد پس جوابش آنست که اینهمه غلط فہمی
 خود است و الا در روایت حضرت علی در اصل غزوه خیبر را تاریخ تحریم لحوم حمرانیسیه
 فرموده اند نه تاریخ منع لیکن عبارت صحیح آنست که تاریخ برد و باشد این و هم را
 بعضی محقق نقل کرده اند که این من متعه النساء یوم خیبر و اگر حضرت مرتضی علی درین
 روایت تحریم متعه را تاریخ خیبر مخرج کرده روایت می فرمودند و این عباس و
 الزام او چه قسم صورت نمی گشت حالا که در وقت همین رد و الزام این روایت
 فرموده و این عباس را بر تحریم متعه زجر شدید نموده و گفته انگشت رجل یا کس
 هر که غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید گوید دعوی غلطی و در استدلال حضرت علی مرتضی
 میکند و این دعوی شام چهل و هفت او بر است و جماعه از محدثین اہلسنت روایت
 کرده اند از عبد الله و حسن و سیران محمد بن الحنفیہ عن ایہما عن امیر المومنین علیہ السلام
 انتقال خبر فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان انادی بتحریم الفحشاء علیہم شد کہ
 تحریم متعه یک بار یا دو بار در زمان آنسرور شده بود کسی را کہ خبر رسید از آن مخفی شد
 و کسی را کہ ترسید از آن باز نیامد چون در وقت عمر در بعضی جاها این فعل شیعیان منع است
 اطہار و حرمت او و تشہیر و ترویج او و تحریف و تشدید مرکب و رایان نمودن

حجت آن نزد خاص و عام به ثبوت برست و از کلام عمر ثابت نمی شود مگر بودن متعه در
 زمان آنست و از آن لازم نمی آید که توصیف حلت باشد تا بقا حکم حل آن لازم آید و این
 امر بسیار ظاهر است و انتهی اقوال و باند الاخصام قول نزد اهل سنت صحیح ترین کتب
 صحیح مسلم است الخ سبحان الله حال سیدان بغایت عجیب و طریف است گاهی میگویند
 که صحیح ترین کتب نزد ما صحیح بخاریست و مشهور است که اصح الکتاب بعد کتاب الله
 البخاری و گاهی چون مطلب جزو ادب صحیح مسلم می یابند میگویند که اصح کتب صحیح مسلم
 است معلوم نیست که از اصح کتب چه میخواهند و هرگاه در میان صحیحین مثلاً در روایتی
 عارض و ناقض باشد عمل بر کدام یک خواهند کرد و هر حال لابد که انکار و تکذیب
 حدیث صحیح دیگر نمایند و الا اجتماع نقیضین لازم آید پس در بیفتن صحاح نشان مقام
 بوده باشد و سابق اختلاف که در تاریخ نسخ گذشت همه از صحاح بوده پس لابد
 که از صحت صحاح خود دست بردارند و گاه شش فاضل نا عصب بر همین قول خود ثابت
 بماند که اصح الکتاب صحیح مسلم است لیکن میدانم که عتق بکت این عهد مثل اسلاف
 خود بعمل خواهد آورد و با مجله هرگاه صحیح مسلم اصح است نزد شما پس باید که بمقتضای حدیث
 صحیح مسلم که عمر عباس و علی بن ابیطالب علیه السلام گفت فراتهای کا ذبا عا در اخیان
 اعتراف بکذبت و عذر و خجاست خلیفه ثانی فرماید چه احتمالی کذب فاروق العباد باشد
 نیست و معلوم است که بمقتضای التی نفع علی و علی نفع الحی انکاک حق از آن حضرت
 محال و سکوت انجذاب در جواب خلافت ماب دلیل مرجع است بر بقدر حق انحضرت
 قول خلیفه ثانی را و ایضا و اینست که حدیث اباحت متعه و نسخ آن در فتح مکه که قبل از ادعا
 بود و نیز در همان صحیح مسلم موجود است پس چرا اعتبار آن نمیفرماید و حدیث نسخ متعه
 در جنگ خیبر در صحیح بخاری و مسلم هر دو موجود پس چگونه این روایت را از محل اعتبار

اعتبار ساقط فرموده مگر اینکه بگویند که اگر چه این خبر در مسلم است اما بقصد اینکه بخاری
هم روایت کرده از درجه قبول ساقط باشد و ایضا در فائده ثانیه دانستی که حدیث
بقای اصل معتبر تا زمان ابو بکر و بنی عمر از آن برای عمر و بن حریث نیز در صحیح مسلم موجود است
بس این را چه اجوی نیست ما نزد صحیحین دیگر احادیثی که در حدیث نسخ که نزد مسلم
مسلم است چرا مسلم نمی دارد و حق اینست که آنچه موافق مطلب ایشان باشد معتبر
است اگر چه روایت نامسلم باشد و اگر مخالف ایشان باشد غیر معتبر اگر چه در صحیح
صحاح سسته توده باشد انتهی کلام مناسب الرساله اقول آنچه گفته است سبحان الله
حال ایشان بنابرین طریقت است آنچه گوئیم صحیح بخاری و صحیح مسلم هر دو نزد
اهل سنت اصح کتب است بعد کتاب الله چنانکه در کتب اصول حدیث و شروح
حدیث مذکور است در جواب اسرار الاصول سیفر مایه اول من صیغ فی الصحیح المجد الامام
البخاری ثم مسلم و کتابها اصح الکتاب بعد کتاب الله تعالی انتهی بلکه موطای مالک
نیز در همین طبقه داخل است چنانکه مصنف تحفه مدخله الحالی در رساله اصول حدیث در
همین عبارتی که از اول الذکر کوثر خود نقل کرده صیفر مایه طبقه اولی از کتب حدیث است
از موطای صحیح بخاری و صحیح مسلم الی آخر ما قال بس هرگاه صحیحین مطابق تفریح مقبرین
اهل سنت بلکه تصریح صاحب تحفه و الدما حدیث اصح الکتاب و در طبقه اولی از کتب
باشند در بنیضرت توهم قارض در آنچه مشهور است که اصح الکتاب بعد کتاب الله
البخاری و در آنچه مصنف تحفه فرموده که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است نزد
اصحاب اذنان حدیده از عجایب طریقت و تکیده باشد و صاحب تحفه در
کتاب استبان المحدثین تفضیلی بلیغ در بیان حال صحیح بخاری و مسلم و تفضیلی بلیغ بر دیگر
معهده است چون کلام مذکور طویل الذیل و متشقی النظام است لهذا ذکر آن نیز آید

من شار الاطلاع عليه فخرج اليه قوله هرگاه میان صحیحین مثلاً در روایتی تضاد و تناقض
 باشد عمل بر کدام خواهند کرد الخ گوئیم رفتی که در ظاهر دو حدیث صحیحین صورت تناقض
 نمودار خواهند شد در اینجا اهل سنت مثل آنچه کشیده در صورت وقوع تضاد و تناقض
 در میان دو حدیث کافی کلینی و تهذیب بلکه در دو حدیث یک کتاب مثل تهذیب
 که قسم آن در اکثر ابواب آن کتاب بعد ذکر احادیث ذالیه بر مطلق خود احادیث
 معارضه آن اخراج میکنند بکار می برند بعمل خواهند آورد و افعال دیگر قواعد مقرر
 من اصول حدیث مثل ترجیح و غیر آن نموده خبری که بعد افعال آن قواعد صلاح عمل خواهد
 بر آن عمل خواهند نمود قوله بالجمله هرگاه صحیح مسلم اصح است نزد شما الخ گوئیم جایش
 تفضیل تمام در او اخراج داده راجعه گذشته فارح اليه و تقول علیه قوله و الايضاً
 دلالتی که حدیث اجماع مستند و نسخ آن در فتح مک الخ گوئیم جایش نیز انفاذ است
 پس اعاده بنفاذ قوله مگر اینکه گویند الخ گوئیم جواب امثال اینها بحکم است که
 خارج از شرط این محاله است ترک کرده شد قوله و الايضاً در فاعله ثانیه
 دلالتی که حدیث بقای حل مسئله الخ گوئیم جایش نیز در همان مقام دلالتی قوله
 پس این روایت را جراح بجای میماند الخ گوئیم آنچه اهل سنت بعضی احادیث
 مرویه در طریق خود معامله کرده اند علمای شیعه نیز مثل آن با احادیث خود که صاحب
 تحفه لطیفی استشهاد بر مطلق خود ذکر میکنند و صاحب تهذیب بعد ذکر احادیث
 ذالیه بر مطلق بطریق ایراد بر آن اخراج نمیداد معامله نموده اند پس در حق احادیث
 ما و اهل سنت لفظی ادبی بر زمان آوردن و از کردار خود اغراض نظر فرمودن
 موجب استجاب اولی الالباب باشد حال قوله و بروایت حضرت مرتضی علی رضی
 عنه الخ معارض است بروایت لولا ما سبق فی این الخطاب مازنی الا شقی که علمای

که علمای تفاسیر ایشان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند مثل سیوطی در
در منشور ثقلی در تفسیرش و فخر رازی و سیوطی در تفاسیر خود از محمد بن جریر طبری و
بروایت امامیه که تواتر از آنحضرت نقل کرده پس دعوی تواتر نسخ از جناب امیر
علیه السلام کذب و افترای محض باشد انتهى **اقول** جواب اینکلام اگرچه در رد فائده
ناگفته گذشته و در رد فائده عاشره معنی حدیث لولا ما سبقی به این الخطاب خواهد بود
لیکن در این مقام بطرز مختصر گوئیم که تواتر روایت نسخ از حضرت امیر مرتبه شایع است
که در تهذیب و استبصار نیز روایت مذکوره موجود پس روایت نسخ را کذب و
افترا گفتن موثر قبیح در صحاح شیعیه باشد و در این مقام باید دانست که اگرچه احقر
العباد تعرض با غلط لفظیه صاحب رساله درین محاله گفته نموده لیکن در این مقام طریقه
خطای از او واقع شده بیانش آنکه آنچه گفته است که دعوی تواتر نسخ از جناب
امیر علیه السلام کذب و افترای محض باشد انتهى پس است در اینکه صاحب تحفه دعوی
تواتر نسخ متعه از جناب امیر میکند و این نقل خلاف واقع است زیرا که صاحب تحفه
دعوی تواتر نسخ متعه از جناب امیر نمی نماید بلکه دعوی تواتر و شهرت روایت
تحریم متعه که حضرت امیر علیه السلام از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نموده اند کرده است
حیث قال و بروایت حضرت مرتضی تحریم متعه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقدیر
بشهرت و تواتر رسیده الحسب عبارت صاحب تحفه را نیز داده نسبت نسخ به تواتر
بطرف حضرت امیر در عبارت خود افاضه نمودن شایسته این طعن نسخ متعه که منطلق
شیعه در حق حضرت عمر است در قول خود بطرف حضرت امیر عالم گردن است و باید
من ذلك الطعن هذا القول قال قوله و شبهه کشیعه درین روایات سهوده
مردود است باینکه اسناد این شبهه بسوی شیعیان بسبب جعل استحاجت بلکه

فخر از وی و غیره از علای ایشان نوشته اند که بنابر اکثر روایات نسخ متعه در خبر شده
 پس تقصیر شعیان چهاره درین باب چیست **انتهی اقوال** مدفوع است باینکه امام از
 این قول را از طرف مجوزین متوقف نقل کرده و صاحب رساله لفظ قالوا از عبارت امام
 ساقط نموده تا تنصیر عبارت بر نقل زوال پذیرد و توهم انشای آن بطرف امام
 صورت گیرد چنانچه نقل عبارت مذکوره از تقصیر کثیر سابقا در ذیل جواب همین
 فائده گذشته فیلطالع نموده پس خود خطا در نقل نمودن و باستان دادن نقل سقیم چنان
 یا تا جمل را بطرف صاحب تحفه نسبت نمودن از طرائف افادات باشد **قال**
 قوله و اینهمه غلط فیهی خود است الخ بلکه غلط فیهی علای شماست مانند فخر از وی که امام
 شماست چنانچه سابق از کلام او گذشت که گفته اکثر الروایات ان البنی صلی
 علیه و آله وسلم نهی عن المتعه و عن اللحوم الحمر الا لعلیه یوم خیره اکثر الروایات انه اباح المتعه
 فی حجه الوداع الی آخر ما مر من کلامه پس در حقیقت این مکتوب و تبیین در حق فخر از وی
 خواهد بود و نیز سابق گذشت که عبدالحق گفته متعه مباح بود در اسلام در غرض خبر پس
 حرام گردانیده شد در غرض بعد از آن مباح گردانیده شد در فتح مکه الی آخر کلامه
 الذی سبق و نیز مصدق کلام این اعلام در مکتب فرغوم فاسد ناصب است آنچه
 در مشکوه شریف سنیان مکه عن علی کرم الله وجهه ان البنی نهی عن متعه پس ایدم
 خیره و عن اکل اللحوم الحمر الا لعلیه عبارات این روایت صحیح است در تعلق طرف
 نهی از متعه علاوه آنکه عبارت حدیث صحیحین چنین است ان رسول الله صلی علیه و آله وسلم
 نهی عن المتعه و اکل اللحوم الحمر الا لعلیه من خیره و هر که اندک فیهی و عربیتی داشته باشد می فهمد
 که از من خیره متعلق نهی از متعه و اکل لحوم حمر اعلیه هر دو است و الا در کلام تقید لازم آمد
 پس گفتن اینکه روایت غرضه خبر را تاریخ تحریم لحم حمر انسیه فرموده تاریخ متعه

متعه در حقیقت منسخ کردن عبارت حدیث است چه احدى از عقلا و دانشمندان این
کلام نخواهد فهمید که این قید مختص بحرانیست مگر حرانیست که مصداق کشتن الحارثین
استفراغ استند انتهای قول آنچه لطیف امام رازی بظط نسبت نموده چه این
مکر که نسبت و آنچه از مدارج النبوة شیخ عبدالحق نقل نموده پس حرانم که این کلام را
در رد کلام صاحب تحفه و نقل است که صاحب رساله نظر بر آن نقل کلام صاحب
مدارج النبوة نموده بیانش آنکه صاحب تحفه غلط فهمی را لطیف کفی نسبت کرده
که تجزیم متعه را در خیر و تحلیل آن را در ادطاس گفته قائل بقیامت است موده آن شده اند
و در حضرت امیر را بر ابن عباس دلیل این غلط فهمی ساخته چه ظاهراً است که اگر متعه در
ادطاس حلال میشد و بر حلت باقی می ماند در حضرت امیر بر ابن عباس باینکه آنک
رحل بایه الح علی ما اخرجه مسلم و غیره چه قسم صورت می بست و شیخ محقق عبدالحق قدس
سره در مدارج النبوة علی ما نقل عنه صاحب الرساله بااحتیاج آن در غروره خیر
و باز تجزیم آن در غروره مذکور و باز بااحتیاج آن در فتح مکه که عبارت از ادطاس
است و بعد از آن تجزیم موده آن تصریح کرده پس خداوند که کلام شیخ عبدالحق
چگونه منصف مدعای صاحب تحفه که رفع اباحت موده است و مفید مدعای صاحب
رساله که ادعای اباحت موده است خواهد بود و اگر گفته شود که کلام شیخ عبدالحق
قدس سره باین وجه مفید صاحب رساله نیست لیکن بنا بر وقوع تراخ در کلام از
و کلام صاحب تحفه مفید صاحب رساله است بجهت آنکه صاحب تحفه انکار وقوع
تجزیم متعه در غروره خیر نمیدارد و شیخ عبدالحق مثبت آن در غروره مذکور است که تجزیم
این توهم هم بدفع است بدو وجه اول آنکه عبارت شیخ عبدالحق را صاحب رساله
بنا بر اثبات غلط فهمی علای المنسنت در باب فهمیدن غروره خیر تاریخ تجزیم متعه

ذکر فرموده و اتفاق بعض بیان آمده که مقصود صاحب تحفه زبردگسانی است که غرض
 خیر را دقت تحریم و جنگ او طاس را تاریخ تحلیل موبدان قرار می دهند زیرا که ازین
 فحش ان فساد در استدلال حضرت امیر که در باب تحریم متعه بر این عباس نموده بودند
 لازم می آید و چون شیخ عبدالحق تاریخ تحریم اولی آنرا غرض خیر و تحریم دوم او را بعد
 حکم الالباحه فی الاوطاس قرار داده پس جواز هر دو متعه باقی نماند در نصورت استدلال
 حضرت امیر بر این عباس صحیح شد نهایت الامر آنکه بر قول شیخ عبدالحق تبعاً
 ببعض اهل الحديث تحلیل و تحریم متعه دو بار واقع شد و بر قول صاحب تحفه تبعاً
 ببعض الائمة یک بار دویم آنکه علی التحقیق در کلام صاحب تحفه و شیخ عبدالحق
 تدافعی نیست زیرا که کلام صاحب تحفه مبنی بر تحقیق است و کلام شیخ عبدالحق
 مبنی بر ظاهر عبارات بعضی روایات و صاحب تحفه خود دفع این شبهه نموده است
 حیث قال لیکن عبارت موهم آنست که تاریخ هر دو باشد اینوهم را بعضی محقق
 نقل کرده اند که نهی عن متعه النبایوم خبر آنج در هر گاه اختلاف مبنی بظاهر است
 تدافع مندرج کشت و روایتی که صاحب ساله از مشکوئین نقل کرده است
 برای جواب امثال همان روایت صاحب تحفه فرموده است که بعضی اینوهم را
 محقق نقل کرده اند صاحب ساله اعتنائی بطرف این جواب ظاهر الدلائل
 بر مطلوب نفرموده هر چه خواسته بر زبان آورده **قال** و این دعوی شاید
 جهل و حق او پس است لهذا خلف رشیدی که نسبت به بزرگان خود اثبات اهل و
 جنت می نماید چه فخر رازی و عبدالحق و غیره از مشایخ اعتراف نموده اند باینکه
 غرض خیر تاریخ تحریم متعه بود کما غیر مره پس الحمد لله که حق بر زبانش جاری شد
 و جهل و حق اسلاف خود اعتراف نموده علاوه ای که الزام دادن حضرت امیر

حضرت امیر ابن عباس را بر تحلیل متعه از منقربات ایشان است و در کتب شیعیان
 اثری از این پیدا نیست بلکه متناقض روایات خود ایشان است که از حضرت امیر
 در باب اباحت متعه نقل کرده اند پس شیعیان را الزام باین روایت دادن شاید
 چهل و هجتمی قرار دادن در حقیقت شاید بر چهل و حماقت خود آوردن است که لا محاله
 انبی اقول صاحب تحفه جاہل و احمق در این مقام کسی را قرار می دهد که دو نوع تحریم
 متعه در خبر و تحلیل مستمران در او طاس قائل است بجهت آنکه این قول مستلزم
 وقوع احتمال در استدلال حضرت امیر بر ابن عباس می شود که هر مفسر معصوم عبارت
 دام ظل افاده حیت قائل پس هر که غرض خبر را تاریخ تحریم متعه گوید که باید دعوی
 غلطی در استدلال حضرت مرتضی میکند و این دعوی شاید چهل و هجتمی اول پس است
 انبی پس با سکلام صاحب تحفه که در رد قول کسیکه از ان احتمال در استدلال حضرت
 امیر لازم می آید گویند استدلال در طریق اهل سنت جرمی باشد گفته است بر صاحب
 تحفه گفت شدند بعد از ادعای تشیع باشد و چون اتفاق یافت شد که تشیع
 صاحب تحفه بر قائلین تحلیل مستمر متعه در او طاس بنا بر لزوم احتمال در استدلال
 حضرت امیر بر ابن عباس هستند تشیع او بر کانی که بعد تحلیل آن در او طاس باز
 تحریم مود آن قائل اند چه از ان خطی در استدلال حضرت امیر لازم نمی آید پس تشیع
 صاحب تحفه را بطرف امام رازی و شیخ عبدالحق بجهت آنکه ایشان غرض خبر را تاریخ
 تحریم متعه قرار داده اند راجع دانستن بنای فاسد بر فاسد باشد قوله علاوه آنکه
 الزام دادن حضرت امیر ابن عباس را الخ گوئیم چون تحریم متعه را شیخ الطائفة در
 تهذیب و استبصار از حضرت امیر روایت نموده پس با وجود موجود بودن این
 دو شاهد عادل اطلاق اقرار در حق آن بعد از انصاف است قوله در کتب شیعیان

اتری از ان پیدا نیست گوئیم صاحب رساله درین قول صادق است زیرا که مراد از
 دلیلی که روایت تحریم متعه چنانکه در صحاح سنیان مروی است همچنان در صحاح شریفه
 که بعضی از اصول اربعه ایات آن باشند بقیه آنها لا با اثر واقع است پس صاحب رساله
 در نفی اثر این روایت دون نفی عینها صادق باشد **قال** قوله جماعة از محمد بن النخ
 چنین احادیث بی سرو پا که معارض است باضعاف اصناف خود از اخبار متفق علیها
 و از اخبار مستفیضه ملتمو اثره اما میوه در شماری و قطاری نیست لایسما هرگاه
 دلیلی که اسباب موضوع ساختن از خودش آمده حاکم که قط غلط بوده مستبعد است
 بلکه واقع و متحقق است **انتهی** **اقول** چون امثال این احادیث در تهذیب و استبصار
 واقع است پس بران اطلاق لفظ موضوع دلی سر و پایر نایز یا و جواب دیگر از کلام
 او در سابق مشروح است که عاده خالی از عاده **قال** قوله پس معلوم شد که تحریم
 متعه یکبار یا دوبار الحاح معلوم نیست که این افادت بیا تعریع تحریم یکبار یا دوبار بر کدام
 فرموده و کاش بیان میکرد که بار اول در کدام وقت تحلیل و تحریم بعمل آمده و دفعه ثانیه
 که ام وقت و که ام جا حال آنکه در صحیح مسلم که پیشتر نقل کرده و از اصح الکتاب دانسته
 همین یکبار نوشته در چون دانسته که در تفصیل این امر کذب قول خودش خواهد شد از غایت
 عیاد شرم طریق اجمال را پیموده سکوت و اخراض از تفصیل آن کرده به تردید یکبار یا
 دوبار پرداخت **انتهی** **اقول** تعریع تحریم متعه یکبار بر تقدیر عدم وقوع تحریم آن در خرده
 خبر است که موختار صاحب التحفه مذکوره و تعریع تحریم آن دوبار بر تقدیر وقوع آن
 در خرده مذکوره است که موختار شیخ عبدالحق و غیره بنا علی استفاد من ظاهر بعض
 الروایات و تفصیل این اجمال آنکه اگر تحریم متعه در خرده خبر واقع نشده باشد علی ما
 التحقيق عند بعض ائمه الحدیث من اصحاب الدرر ایه پس اباحت آن تا اوطاس

او طاس بخوارسانی که در اول اسلام بود مستمر بوده باشد و تحريم موبدان در او طاس
 واقع شده باشد در بضرورت تحريم آن يكبار ثابت می شود و اگر تحريم آن در بضرورت واقع
 شده علی ما ذهب بعض اهل الحديث كالشيخ عبدالحق وبعض ممن تقدم عليه ویدل علیه
 ظاهر بعض الروایات پس چون بعد از خبر نیز حوازان مردی است برین تقدیر لابد
 در او طاس که بعد خبر است باز دویم تحريم آن واقع شده باشد امنیت حاصل کلام
 صاحب تحفه که از تقریرش ظاهر است پس تقریر واضح را از کلام صاحب تحفه
 تفهیمین یا از آن تجمل و زین و باین که در خود است هزار صاحب تحفه نمودن
 تر و عقلاً قابل تماشای قوله کاش بیان می نمود الخ احقر العباد مطلب صاحب تحفه
 با آنکه ظاهر بود بضرورت امضای تمامی صاحب رساله بطریق ایضاح و اصحاب بیان
 نموده حال ایشان را آنچه بر آن وارد کردن منظور باشد همانند قوله حال آنکه در صحیح
 مسلم الخ گوئیم صاحب تحفه نظر بر این روایت و امثال آن بموافقت بعضی محققین
 اهل سنت که هر قلعه عن افسطانی غرّه خبر را فقط تاریخ تحريم لحوم حمر النیه قرار داده
 و چون از جمیع روایات تحريم آن در بلاد هم مستنبط می شود و بعضی علما تصریح بآن نموده اند
 لهذا بطریق تردید بعد ذکر تحريم يكبار آنرا نیز ذکر کرده قال قول چون در وقت عمر
 در بعضی جاها این فعل شنیع الخ سبحان اسماء ربی را که خدا و پیغمبر خدا حلال دانسته بودند
 فعل شنیع نامیدن کمتر از قول بجز در حق سید البشر نیست که در آیه عن اسلامه یاد
 رسیده و کاش درین سخن خود که اظهار حرمت و تشهیر و ترویج آن نموده صادق می بود
 حال آنکه اظهار حرمت امری دیگر است و اسناد آن بطرف خود امر دیگر است قول امر را
 که خدا و پیغمبر خدا حرام کرده باشند و روایات حرمت آن از حضرت امیر و دیگران غیر
 مردی باشد که امر بعضیها و سببی اکثرانی الفایده الایة آنرا فعل شنیع نامیدن قباحتی

نه ارد بلکه در مصورت آنرا صباح گفتن مستحب خواهد بود قوله حال آنکه اظهار محبت
 الخ گوئیم دفع توهم پسند حضرت عمر تحریم متع را بطرف خود شریعاً در رد و اول
 فائده ثانی که نشئه فالظن نه تری قیبه علیاً علیاً رأت ولا أدن سمعت قال
 قوله و از کلام عمر ثابت نمی شود الخ در هر گاه درین کلام اعراف کرده که متعان
 کلمات علی عهد رسول الله و انا احرمها کلام عمر است پس این سفاهت است که میگویند
 ازین کلام ثابت نمی شود که بوصف علت باشد حال آنکه و انا احرمها صریح است
 در اینکه این تحریم مستند است بسوی او چه تقدیم حین الیه غالباً افاده تخصیص
 حکم میکند بطریق قصر افراد کامر سابقاً فند که انتقی اقوال جواب این ادوایم تفصیل
 تمام در رد وجه اول و سیوم و چهارم از فائده ثانی و دیگر مواضع این عیال که نشئه
 اگر صاحب رساله و اخوان او را بعد ملاحظه آن موس کلامی باقی ماند همچو الفاظ
 درشت و کلمات نادرست بر زبان جاری نمایند و الا جاده الصفات پیاوند
 قال فائده عاشده از ذکر شرطی از اخباریکه امامیه اشاعته به آنرا متواتر
 خلفاً عن سلف از ائمه اظهار صلوة الله و سلامه علیهم روایت نموده اند و آن نص
 صریح در باب ااحت متع است مخفی نماند که سابقاً اشعار نموده شد باینکه بنا بر
 اخباریکه متواتره متفق علیها مثل البیسی کمثل سفینه نوح من رکبها نخی و من تخلف
 عنها هوی و مانند حدیث الی تارک فیکم التقلیل الحدیث و غیر آن از اخبار بسیار
 تمام خلق مأمور اند بتمسک و تبعیت او و هر نوایی البیسی رسالت پناهی و
 اخبار و نجات در ثبت بذل تبعیت ایشان است و هر گاه روایات خفیه و از التفر
 و مالکیه از مالک مثلاً معتبر باشد و در اثبات نهی ب ائمه ایشان کافی باشد
 پس روایت امامیه از ائمه خود چرا محل اعتبار نباشد بالجملة چون استیجاب
 بمورد از آنرا

استیعاب احادیث کتب امامیه جلد غنیمت میخواندند بنا بر علیه رؤوفاً للاختصار مذکر
 باره از اخبار کتب اربعه که از مصنفات ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و شیخ
 صدوق محمد بن بابویه القمی و رئیس الطائفة الحقبة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است
 اقتصار نموده شد انتهی **اقول** اگر چه ائمه اطهار علیهم السلام حکم احادیثی که
 صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شیعه مستفیضة مستند است اند
 و اخبار آن اخبار مفاتیح مفاتیح و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر
 شریعت است لیکن کلام در طریق وصول آن اخبار است و بسا اوقات رواة
 یک فرقه نزد اهل آن مأمون و نزد غیر آن مطعون میباشد لهذا هر فرقه دو آیات
 مرویه را در طریق خود مسلم می دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقذوم می داند
 و همین جهت صاحب رساله الفا را در آخر فائده تاسیم و قاضی نور اید شوستری
 جایجا در احقاق الحق و مصابب النواصب و غیر آن و دیگر علمای شیعه در مصنفات
 خود بموضوعیت بعضی احادیث وارده در طریق اهل سنت بمحض تعصب مشرب
 بدون ذکر کدام قرینه خفیه فضلاً عن البینه القطعیة تصریح کرده اند بلکه بی محایا هر چهار
 مایلام در حق آن احادیث بر زبان آورده اند لیکن احقر العباد در حق احادیث
 ائمه اطهار که در طریق شیعه مروی است بدون قیام کدام بینه یا قرینه قویه بر وضع آن
 اصلاً خدشه بخاطر نمی گذارند پس تا به تلفظ آن چه رسد بلکه آنرا علی الراس والعین
 می برند مگر مثل علمای شیعه تنقید آن احادیث بتوفیق آن یا احادیث وارده در طریق
 اهل سنت یا ترجیح یکی بر دیگری و امثال آن مینمایند حالاً گوش حق یورش بر سر سینه
 توجیهات صحیح المسبانی آن متوجه باید ساخت و عباد بنفسه الفا را در این سر مایه انداخته
 بعد موازنه توجیهات احقر با توجیهات علمای امامیه حال مخالفت در میان آنزد

باید دریافت **قال** قول اول حدیثی است که در کافی از عبد الله بن سلیمان مروی است
قال سمعت ابا جعفر يقول كان علي يقول لولا ما سبقني به ابن الخطاب ما زلت الا شقي
محصلش اینکه جناب امام محمد باقر از جناب امیر المومنین علیه السلام روایت فرموده
که اگر پیش از من عمر متدرا حرام نمیکرد زنا نمی نمود مگر به سختی یا قبیلی و این حدیث را این
بشهر در نهضت از ابن عباس در نقلی و سیوطی از آنحضرت نقل کرده که ما عرف **اقول**
اتحادیت عند التحقيق دلیل بر آن است نه برایانش بلکه لفظ سبق در اصل لغت
بر ممتنع برای تقدم فی السیر است و بر همین اصل است آنچه در قرآن شریف وارد است
و الله السابق للعباد آنچه در محاوره قدیم و جدیده شایع است فلان آخر قصبات
السبق بعد از آن بطریق مجاز در تقدم مطلق اطلاق کرده شده امام رغب اصفهانی
در معجم در است قرآن می فرماید اصل سبق التقدم فی السیر نحو دلباقات سبقا
ثم تجوز فی غیره من التقدم انتهى مختصرا همین معنی ای بمعنی تقدم مطلق وارد است
شهر حضرت امیر علیه السلام **سبقكم** الی الاسلام طرأ صلبا ما بلغت
حکم و صاحب قاموس میفرماید سبقه و لیکه و الفرس فی الحلبه علی دلباقات
سبقا لئلا لیکه سبق الحین استماع الوحی و روحی عن الی حنیفه و هو سابق فایات
حاضر قصبات سبق انتهى مختصرا و ظاهر است که سبق در حدیث مذکور بمعنی تقدم
در غیر سیر است و این معنی هم مثل معنی اول آن که تقدم فی السیر است متقصدی است از آن
سبق بالحق در صفت واحد است تحقیقا کان ذلک الاشتهر که او تقدیر و
چه در صورت اختلاف صفت اطلاق سبق چهی ندارد مثلا اگر کسی بگوید که لولا
ما سبقني زید لحفظ القرآن ما التفت الیه الا قلیل محیش بر ما هر لغت عرب همین
خواهد فهمید که اگر زید در حفظ قرآن بر من سبقت نمیکرفت بلکه من پیشتر از او حفظ

تقدم در لغت
سبق و لیکه و الفرس فی الحلبه علی دلباقات

بحفظ آن می برد اتم التفات نمیکرد بسوی او مگر اندکی نه اینکه اگر نیکوتر آن را
 یا نمیکرفت التفات نمیکرد بسوی او مگر اندکی و چون این مقدمه جمده شد گوئیم
 برین قیاس حاصل معنی حدیث لولا ما سبقنی ابن الخطاب الخ آنست که اگر
 قبل از من ابن الخطاب به بیان حرمت متعه و اشاعت آن نمی پرداخت و من بآن
 آن میشدم و بنا بر ظهور این معنی صاحب رساله هم ناچار در ترجمه حدیث مزبور گفته
 که اگر پیش از من عمر متعه را حرام نمیکرد الخ و معنی ما زنی الا شقی آنکه زنا نمیکرد یعنی متعه
 نمی نمود مگر اندکی بجهت آنکه در صورت عدم سبق شیوع حرمت آن از ابن الخطاب
 احتمال تقیه در روایات من نزد احدی جاری نمیشد و الحال بعضی مردم قوم آنرا ناظر
 که زانیده و برد آیات من هم از آن محتج نخواهد شد و اطلاق زنا بر متعه بعد از اشاعت بر حق
 آن بلفظ لولا ما سبقنی استبعادی ندارد خصوصاً در صورتیکه در اثر حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام علی ما نقل عنه البیهقی در حق متعه وارد باشد هی الرنا بعینه کما سیمانی
 نقله عن القطانی شرح صحیح البخاری و نیز از سعید بن المسیب مروی است انه قال
 رحم الله عمر لولا انه لم یمنع المتعه صار الزنا چهارا که آنی مصنف ابی بکر بن ابی شیبہ
 و اگر در اینجا مقام گفته شود که در بعضی روایات وارد است لولا انی ابن الخطاب
 عنها ما زنی الا شقی لیس جوبش چه باشد گوئیم جوبش آنکه حضرت امیر المؤمنین
 لفظ لولا ما سبقنی به ابن الخطاب الخ ارشاد کرده بودند و چون روایت با
 در آنوقت شایع بود ناقلین مکتبه مفاد آن کلام نرسیده جواز متعه را از آن کما
 برده مطابق فهم خود لفظ لولا ما سبقنی را هم بمعنی لولا انی عمر دانست لفظ لولا
 عمر بجای لفظ لولا ما سبقنی الخ نهادند پس ذکر لفظ لولا انی عمر بجای لولا ما سبقنی
 معنی برده هم را وای است و قائل شدن بوجوب رواة در بعضی روایات بطوریکه

در اصل حدیث کمال احتمال رود و حکم آن متغیر گردد در کتب صحاح شریفه واقع
 و در روایات ایشان شایع چنانچه نقل بعضی از مشواید آن در او آخر جواب
 فائده ثانیة نقل از ایشان شیخ الکافی للکلیفی که شریفه و بعضی دیگر اینست که شیخ
 الطائفة در او آخر باب عدة النساء در شرح مسئله عدة المتوفی عنهما زوجها
 و هو غائب فرموده علی انه يجوز ان يكون الراوی و هم قسح حکم المطلقه فظن انه
 حکم المتوفی عنهما زوجها انتهى و نیز در باب میراث الملائمة میفرماید فاما ما رواه
 محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن موسی الخشاب عن عیاب بن کلوب عن
 استحق بن عمار عن جعفر عن ابيه ان علیا علیه السلام کان یقول ولد الزنا و ابن الملائمة
 یرثه اُمّه و احواله لأمّه و عصبته فافوجه فی هذه الروایة انه يجوز ان يكون قسح الراوی
 هذا حکم فی هذه الروایة انه يجوز ان يكون قسح الراوی هذا حکم فی ولد الملائمة
 فظن انه حکم ولد الزنا حکم فرواه علی طنه دون السماع انتهى و حکم یوسم راوی باعتبار
 تاویل فاسد در آن کتاب بسیارست من شاء الاطلاع علیه فیرجع الیه پس
 اگر بعضی اینست نیز بر فستق شیخ الطائفة و دیگر علمای شیعه احتمال و هم رواه را
 در بعضی روایات راه دهند استبعاد داشته باشند و چون شیخ الطائفة در بعضی
 احادیث محض برای اعمال تطبیق در اخبار متضاده توجیهات دور و دراز
 میفرماید و قیود غیر ظاهره می افزاید پس اگر بعضی از اینست نیز مثل او بنا بر تطبیق
 در میان دو کلام حضرت امیر در امر متعه که شریفه و سنی بر روایت آن متفق اند
 و عتراف بوقوع و هم از بعضی رواه نمایند بر تقدیر فرض بعد از از خاطر علمای
 شیعه اصلا مورد عتابشان نباشد حالانکه برای اعمال شیخ الطائفة
 توجیه غیر ظاهر را محض بنا بر رفع مناقض از احادیث خود ذکر کرده می شود

می بخشد که پیش از آنکه در تهنیت در باب عده الش و میفرماید فان قبل لیس سنی
 شی من غده الاخبار ان المراد بالاماد المذکورات فیمن اجهات الاموال فلم
 خصصت من لانی جمیع الاخبار التي قد تمصها ذکر اجهات الاموال بل فیها ان
 عده الامته مثل عده الحرة منوار فلم تخصها فیها بل انما خصصنا هذه الاخبار والامته
 ایضا لکما فیما فی الاخبار اهتمی ما اردنا نقد و اگر تسلیم کنیم که مفاد خبر لانی عمر
 الخ جو از متعه است گوئیم چون احادیث بجزیم متعه از حضرت امیر در کتب شیعه
 موجود در طریق اهل سنت در وجه شهرت یا ثبوت آن رسیده چنانکه صاحب تحفه
 تصریح فرموده و حازمی در نسخ و منسوخ حدیث می گوید و قد صحیح الحدیث عن
 علی بن ابیطالب علیه السلام فی هذا الباب من غیر وجه و روی عنه المکوفون من
 طرق و هو اشهر من ان یکره اکثر من ان یمهر انتهى لیس خبری که مفاد آن اخبار باشد
 اتفاق شیعه و سنی صلاحیت معارضه ان اخبار نداشته باشد قال دویم روایت
 از ابو جرم است عن ابی عبد الله علیه السلام قال المتعه نزل بها القرآن و حجت بها
 السنه من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انتهى اقول جوابش بدو وجه است
 اول آنکه چون این حدیث از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام مروی است آنجا
 امامت تأیید در عهد متعنه عباسیه بودند و آن ظلمه بابر هوای نفسانی در بطن قول
 ابن عباس کجوا از متعه در اباحت آن غلو تمام داشتند حتی که مامون در حق حضرت
 حمزه رضی الله تعالی عنه بگفت این ایشان از متعه کلمه کمال بی ادبی بر زبان زبان
 رسان خود جاری کرده چنانکه قاضی نور الله شوستری در احقاق الحق در مواضع
 علیه نقل آن نموده و می فرماید ان المامون عمر بن الخطاب بالجل عند الله علیه
 فی نهیه عن حل المتعه لیس جایز است که حضرت امام جعفر صادق بلکه احمد و غیره که

این روایت شیعه است و علی بن ابی طالب علیه السلام را خبر می دهد
 و چون در حدیث آمده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است

در عهد این ملوک بودند بنابر صیانت نفوس مطهره خود ایاحت متعنه بطور تقیه
بر زبان جاری فرموده باشند و چون ازین ملوک جور در صورت حکم بحکم متعنه
خوف هلاک بود پس در این مقام احوال تعدیه باتفاق فریقین جائز باشد و در حدیث
حضرت امام جعفر صادق که بحث در آن میرود ذکر نزول قرآن و جریان سنت بخوار
ان بمطابقت قراءت ابن عباس در کرمه فحما مستتم الایه و دیگر آثار متعنه بطرف
ادقرینه بر توریه و عماشه یا خضم می تواند شد و صاحب ترمذی اثنا عشریه که صاحب
رساله و دالما حدیثش از بعضی ثقات تغییر میفرماید در جواب مسئله طهارت
خمر میگوید از اینجاست که اکثر خلفای بنی امیه و بنی عباس در خوردن خمر بسیار مایل بودند
و بعضی علای عامه معاصر آنها حکم بطهارت آن کرده بودند و اکثر شیعیان با عقلا
اموی و عباسیه و احرار و ملازمان آنها معاشرت می نمودند و شراب بر خورش
ایشان میرسید و در هنگام حضور مجالس آنها در اوقات صلوة جماعت خمر در دست
لاجرم اذن واقع شد که در هنگام ضرورت در وقت مبتلا شدن بحضور این مجالس
نماز در آن لباس بلکی نداشتند و انتهی مختصر ایقدر الحاحه پس هرگاه تقیه در طهارت
خمر محض لمجاظ مباشرت اموی و عباسیه مشرب شراب با وجودیکه اعتقادشان
بطهارت خمر از هیچ کتاب تاریخ ظاهر نمی شود جائز باشد پس در صورت اعتقاد
عباسیه بخوار متعنه اگر امامانی که در اوقات عباسیه بودند بطور تقیه و توریه جواز
آن ارشاد کرده باشند کدام مقام استبعاد است و چه دیم از جواب آنکه
در حدیث بیحوت عنه ذکر متعنه المن و نیست و نه قرینه بر اراده آن قایم پس
جائز است که مراد از آن متعنه الحج باشد و نزول قرآن در آن اشاره باشد بطرف
کرمه فمن تمتع بالعمرة الى الحج الایه و جریان سنت بآن خود ظاهر است پس با وجود

با وجود قیام این احتمال استلال صاحب رساله بر جواب القمه الت مجتبه
 عنه خیال محال قال سیدم خبری است که در وی است از حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام انه قال لیس من آمن لم یؤمن بکرمنا ولم یسجل متعباً انتهى اقول
 درین حدیث هم بر دو جواب مذکور جاری است و مورد جواب ثانی اگر از حدیث
 انضلیت متعه مستقطی شود و انضلیت آن نزد شیعه و امام احمد بن حنبل و
 نزد امام مالک بر قوی و بر مختار بعضی اصحاب شافعی است چنانکه علامه علی
 در کشف الحق میفرماید ذهب الامامیه الی التمتع افضل من القران و الافراد
 انتهى و صاحب رحمه الله میفرماید لما لک قولان ای علی الافضلیه احدی الافراد
 ثم التمتع ثم القران الثانی التمتع افضلها و لاث فنی قولان اصحاب الافراد ثم التمتع
 ثم القران ارجحاً من حیث الدلیل و اختار جماعه من اصحاب التمتع ثم الافراد و هو
 قول احمد انتهى منوع من الاختصار لیس علی ان ابراهی که انضلیت آن نزد شیعه و
 اکثر مجتهدین اهل سنت اتفاق است اولی باشد شیعه و اکثر کونم محصلت که مراد از
 کونم رجوعاً الی امر الحلا و الطاهره باشد نه رجعی که در عموم شیعه است و مراد از
 متعباً التفاعلاً بها باشد که معنی لغوی متعب است و اخذ معنی لغوی در انبیهام ابرح
 است نسبت باخذ معنی ترعی آن مطابق تصریح قاضی نور الله شریستی در احقاق
 الحقی که در مسئله نسب میفرماید ما ذکره من انه قد تقرر ان الحقیقه الشرعیة اذا
 وردت علی الحقیقه اللغویه یصیر الحكم فی الشرع للحقیقه الشرعیة دون اللغویه مردوداً
 الاصل عدم النقل انتهى ما اردنا فلهذا انتهى و نیز در اکثر مقامات فضلاء الامامیه نیز
 در تأویل روایات و توجیه عبارات بنا بر ضرورت توفیق بین الروایات و
 امثال آن ترک معاصی مشرعیه و عرفیه الفاظاً و اراده معانی لغویه میفرماید

سید محمد

مطالع الشیخ محمد بن اسماعیل در این علم

و گفته شود که لا یخفی علی الطلبة فضلا عن الفضلاء پس اگر در این مقام نیز صحبت تطبیق
در میان روایات حرمت متعه که از ائمه اظهار در کتب شیعه و سنی مروی و
در بخاریست که عموم جمله آن در کتب شیعه منقول است لفظ متعه را بر معنی
لغوئی آن حمل نموده آید استبعادی در آن نباشد پس با وجود این احتمال و احتمالات
اتوی بر آن که سابقا نقل کرده است دلالت صاحب رساله بآن بر حرمت متعه محتمل الحال
قال چهارم روایتی است که صالح بن عقبه بواسطت پدر خود از جناب محمد باقر
از اروایت نموده قال قلت له للتمتع ثواب قال ان كان یمرید بذلك اسد
عزوجل و خلافا علی انکرا لم یکلمها کلمة الا لکتب الله له بها حسنة ولم یحیدیه المیهل الا لکتب
الله حسنة فاذا ادلی منها غفر الله بذلك و بنا فاذا اعتزل غفر الله له بعد رابع
من الامار علی شجرة قلت بعد و الشجر قال نعم بعد و الشجر قال و قال ابو جعفر علیه السلام
ان البنی صلی الله علیه و آله و سلم لا یتسوی به الی السماء قال لحقنی جبرئیل و قال یا محمد
ان الله تبارک و تعالی یقول انی غفرت للمتعتین من اممک من الناس **التمتع**
اقول چون حضرت امام محمد باقر علیه السلام در وقت متغیبه مروانیه بودند و
مقتدای شان معاویه بن ابی سفیان قائل بحدیث متعه بود کما صرح به العلامة الحلی
فی کشف الحق پس محتملست که بعضی از متغیبه مروانیه به تبعیت معاویه بحدیث متعه
قائل باشند پس این حدیث خارج باشد بحدیث ثقیه و از اینجا که شیخ الطائفة
در تهذیب در بعضی احادیث احتمال ثقیه را باعتبار نزدیکی که قائلین آن
بجهل یا قلیل و دلیل بودند راه می دهد کما لا یخفی علی من تتبعه پس درین مقام که
مقتدای مروانیه بآن قائل باشند احتمال ثقیه از مروانیه چه استغراب دارد
و استبعاد را و می این حدیث از قول امام و استفسار او بطور تعجب از جمله

از جمله خفایا بعد و ما حر من الهاء علی شجرة قرینه است بریکه انقسم مبالغه و فضائل
 منته از انکه اظهار متعارف نبود پس صد در آن مظهر بقیه احتمال راجح باشد و از همین جا
 است که نقاد اخبار و عده جزای کثیر را بر علی بسیر که ترتیب مثل آن جزا بر مثل آن عمل
 ظاهر مستبعد باشد از علل حدیث قرار داده اند قال پنجم حدیثی است که بکر ابن
 محمد روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام قال سالت عن المنة فقال
 لا کره لرجل المسلم ان يخرج من الدنيا وقد بقیت علیه حله من حلال رسول الله صلی
 علیه و آله وسلم لم یقضها انتهی اقول در این حدیث بر دو جواب حدیث دوم
 مسوق و سیوم انکه سائل از منته سوال کرده و حضرت امام جعفر صادق در جواب
 او حکم حکم آن نفرمودند بلکه ارشاد کردند که لا کره لرجل المسلم ان يخرج من الدنيا
 و قد بقیت علیه حله من حلال رسول الله صلی علیه و آله وسلم لم یقضها ظاهر آنکه
~~طریق اسلوب حکیم~~ است مثل قوله تعالی یا لولیک عن الاله قل ہی مواقیف للناس
 پس برین تقدیر حاصل معنی حدیث آنکه از حوازی منته چه می پرسی مناسب بحال
 توانست که اخذ نسبت نمایی و از سوالات غیر معتد بها باز آیی و چون در تصریح
 بکومت آن خوف مغفرت نفی و حکم مجواز آن خلاف نفس الامر بود لهذا حضرت
 امام مجاهد که مالک خزان حکمت و اله جناب رسالت تاب علیه الصلوة و السلام
 بودند سلوک طریق اسلوب حکیم فرمودند قال ششم خبری است که بکر بن محمد ذکر
 از جناب صادق علیه السلام از او روایت نموده که آنحضرت فرمودند انی لا کره لرجل
 ان یموت و قد بقیت علیه حله من حلال رسول الله صلی علیه و آله وسلم لم یقضها
 فقالت علی بن رسول الله صلی علیه و آله وسلم قال نعم و قرأ هذه الآية و اذا سأل العبد
 الی بعض الی و اجد حدیثی الی قوله یتبایست و انکار او ازین حدیث مستفاد می شود که

جانب انحضرت باز قی متعده فرموده بودند و بعضی از دلایل خود اظهار کرده منع از آنست
این را از فرموده لیکن ادعای او کرد و مورد عتاب الهی گردید و سایر روایت دیگر
چنین است که شان نزول آیه آنست که رسول خدا با کثیر خود ماریه قطیه که مکنی بود نام
ابراهم روزی از روزهای غیبت عایشه در خلوت بود محفصه آگاه شد انحضرت
با وی گفت که این را از ابا عایشه افشا کن و ماریه را بر خود حرام گردانید و محفصه
سخن انحضرت را شنیده با عایشه آن حکایت در میان آورد و هر یک میدرخد
افشای آن سر بخودند انهی اقوال در بخود نیز جواب اول حدیث دوم شش
دویم آنکه این حدیث شاذ است چه در تفاسیر متعارفه شیعه و سنی در تفسیر کریمه
را و در سمر البی الایه ذکر متعده انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم منقول نیست بلکه در
روایت تحجیم ماریه قطیه که صاحب رساله آنرا تعبیر بروایت دیگر کرده نوشته
است مذکور است و احادیث شاذه را اجابهای شیخ الطائفه در تهذیب از
معرض اعتقاد ساقط می کند و لایزال فی من یقنع ذلک الکتاب و نیز صاحب
ترجمه اثنا عشریه در مواضع عبیده آن کتاب بحجوب صاحب تحفه اثنا عشریه
احادیث شاذه را از پایه معارضه احادیث معتبره ساقط الما اعتبار قرا می د
نمایند که در مسئله طهارت بولی که بعد از سه بار افتادن قضیب بر می آید میفرماید
حدیث عیسی بن ابان بر تقدیر صحیح نقلش شاذ است معارض احادیث معتبره
نمی تواند شد انهی پس مقام استعجاب است که علای امامیه احادیث شاذه را
بحجوب اهل سنت از درجه اعتداد ساقط کنند و در معرض استدلال نقیضات
نمایند و عجب تر آنکه صاحب رساله بجهت توهم اضطراب بر بعضی احادیث
اهل سنت که در تعیین تاریخ تحجیم متعده مختلف الظاهر واقع است طعن کرده از

از درجه اعتبار ساقط می نماید و خود بخیریت ظاهر الشد و ذکر مخالف روایات
مشهوره است استدلال بر جواز متعه میفرماید در این مقام باید دانست که صاحب
رساله در روایت تحریم ماریه قطبیه که روایت مشهوره در شان نزول کریمه
و اذ اسر النبی الایه است تغییر مخفی و تبدیل بکار برده لهذا احقر العباد یاره از
روایت مذکوره از بعضی تفاسیر شیعه ذکر میکند تا قسم نقل او واضح شود پس
باید دانست که صاحب خلاصه المنهج در شان نزول کریمه مرقوم می نویسد که سبب
نزول آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روزی ما را قیمت کرده بود
میان روچات اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود باینمیر گفت یا رسول الله اجاز
فرمای تا بدین پدرم حضرت رخصت فرمود بعد از آنکه برفت ماریه قطبیه را
که مادر ابراهیم بود و مقوقس پادشاه اسکندریه او را تحفه نزد حضرت فرستاده بود
سجانه حفصه طلبید و در اینجا بخیریت خود مشرف ساخت و بعد تکمیل نقل این روایت
گفته و حیاشی با سناد خود از عبد الله بن عطاء کی و عبد الله بن ابوجعفر صلوات الله
علیه نقل کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفی
آن حفصه را تا کید فرمود و حفصه را گفت مرا سری دیگر هست یا تو باید که آنرا نیز
با اینکس نکوستی و در گمان آن بکوشی و اصلاحش ننمایی و آن نیست که بعد از من
ابو بکر و پدر تو مالک امت شوند و پادشاهی کنند الی آخر الودایه و بعد از آن در تفسیر
علا عرف بعضه می نویسد که شناسا گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعضه
برخی از آن حدیث را بحفصه خبر داد از اقشای بعضی از آن که تحریم ماریه است و بعضی
اعراض کرد در رسول ص عن بعض از بعضی دیگر یعنی حکومت عمر بن قشای آن نکرد انقی
و بعد ملاحظه قدری که از این روایت مرقوم شده حال تغییر و استقفا در نقل آن که

از صاحب رساله بعضی آمده معلوم می شود **قال** نفهم آنچه عبدالمعین بن سنان از حضرت
 صادق روایت نموده **قال** ان الله تبارک و تعالی حرم علی شرب الخمر المسکر من کل
 شراب و نحو من ذلك المشعة انتهى **اقول** در حدیث نیز جواب اول حدیث
 دوم جاری و دوم اگر عدم مناسبت ظاهره در میان معوض که متعده باشد معوض
 عنه که مسکر باشد قرینه جلیه بر او می آید **قال** هشتم از روی جمیل بن صالح **قال**
 ان بعض اصحابنا قال لابی عبد الله انه دخل من المشعة شئ فقد حلفت ان لا اورد
 متعده ابدأ **قال** ابو عبد الله انک اذا لم تطع الله فقد عصيته انتهى **اقول** در حدیث
 نیز بر همان جواب اول متعوی و دوم اگر جواز متعده و فضائل آن قسمی که فرمودم
 ششده است در اصحاب ائمه شایع می بود انکار اعتقاد بعضی اصحاب از آن
 سخت مستبعد می نمود و در تذکره امام علیه السلام انکار آن بعضی را با آنکه در صورت
 جواز متعده مقام مقتضی رتبه آن بود قرینه جلیه است بر عدم جواز متعده و اخراج کلام
 در مقام توریه و معذرتا که هم جلیه انک اذا لم تطع الله فقد عصيته دلالت بر حلیت و
 حرمت متعده ندارد و این کلام بر هر دو تقدیر صادق چه مفادش آنکه هرگاه طاعت
 خدا کنی عاصی باشی و ظاهر آنحضرت امام بطور توریه اخراج این عبارت ذات اعتبار
 فرمودند **قال** نهیم ما روی عن ابی بصیر **قال** سالت ابا جعفر علیه السلام عن المشعة **قال**
 نزلت فی القرآن فما استختم به منین فاقول من اجور من فریضه ولا جناح علیکم فیما
 ترخصتم به من بعد الفریضه انتهى **اقول** جواب انجذب از جواب حدیث چهارم
 مستفاد **قال** دهم آنچه مرویست از ابن ابی عمر عن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انما نزلت فما استختم به منین الی اهل مسمى فاقول من اجور من فریضه و ششده
 نماند که این روایت مرویست بروایات سیان چنانچه گذشت انانی

انتهى **اقول** درین حدیث جواب اول حدیث دوم سرود و استدلال نیز در آیه
 بر جواز تمتع چنانکه لطف این عباس منسوبست قرینه بر آن موجود و در این مقام
 باید دانست که در حدیث پنجم و دهم اضطراب ظاهر است چه در حدیث پنجم نزول
 کرمه نماستحکم بمنهن فاتحین اجورین الایه بلا زیادت الی اجل مسیحی مذکور است
 و در حدیث دهم نیز نزول مذکور و تعجب که صاحب رساله بر علای اینست
 بجهت وقوع اضطراب در احادیث تحریم تمتع طعن میکند و خود بر جواز آن بحدیث
 مضطرب استدلال می نماید **قال** یا ز دهم ما روی انه قيل لابی عبد الله عليه السلام
 لم يجعل في الزمان أربعة من الشهود وفي القلث بدین قال ان الله تبارك وتعالى
 اهل لكم الممتع و علم انما تشكروا عليكم فجعل الاربعة اشهود احتياطاً لكم لولا ذلك لآتی
 عليكم وظلماً یجتمع اربعة اربعة علی شهادة امر واحد انتهى **اقول** در این حدیث هم جواب
 اول حدیث دوم نافذ **قال** حدیث دوازدهم روی ان المؤمن لا یكمل حتى تمتع
 انتهى **اقول** در این حدیث با آنکه بلا سند و بدون انتساب الی کتاب بصحیفه
 تخریص مذکور است تصریح بمقتضای نیست پس جابر است که مراد از آن تمتع الحج
 باشد بلکه نسبت کمال ایمان بطرف حج تمتع اولی است از نسبت آن لطرف تمتع
 التاجه تمتع الحج عبادت خالصه است به ترک اهل و عیال و صرف اموال و اضحلال
 قوی در عبادت مولی بخلاف تمتع التاجه که ظاهر آن عرضی از آن سوای شهود است
 استلزاماً و جسمانی خیری دیگر نمی باشد **قال** حدیث سیزدهم روی عن جابر بن عبد
 الله ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خطب الناس فقال ايها الناس
 ان الله تبارك وتعالى اهل لكم الفردج علی ثلث معان فردج موردت هو التمتع
 و فردج غیر موردت و هو الممتع و ملک ایما گم انتهى **اقول** این حدیث دال بر جواز تمتع

در عهد آنحضرت فی الجمله و در آن کلامی نیست در بقای اباحت آنست و آن ازین
 حدیث ثابت نمی شود **قال** حدیث چهاردهم ماری عن علی بن الحسن بن رباط
 عن جریر عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سمعت ابا حنیفه یسال ابا عبد الله عن
 المستع قال عن ابی المتقین قال قال سالتک عن متعه الحج فابئنی عن متعه النساء
 احق ہی فقال سبحان الله اما تقر ان کتاب الله عز وجل فما استمتعتم به فانتم اجورین
 فریضه فقال ابو حنیفه والله لکما هنا یتیم لم اقر اما قط انتهی **اقول** در این حدیث جواب
 اول حدیث دویم قائم و اگر چه از این حدیث فوائد دیگر مستنبط می شود لیکن لم یحاط
 اراده اختصار و زائد بر مقصود بودن آن تعرض بآن زفته **قال** حدیث پانزدهم
 عن عمر بن ادینه عن زراره قال جاء عبد الله بن عمر اللیثی الی ابی حفصه علیه السلام
 فقال له ما تقول فی متعه النساء فقال اهلها الله فی کتابه و علی سان بنیه و آله فیهی
 حلال الی یوم القیمه فقال یا ابا حفصه متلک یقول هذا وقد حرّمها عمر و بنی عثمان
 و انکان فعل فقال انی اُغنیذک بالله من ذلک ان تحل شأحه عمر فقال له فانت
 علی قول صاحبک و اما علی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیهلک الاغنیذک ان
 القول یا قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ان الباطل یا قال صاحبک الحدیث
 انتهی **اقول** جواب این حدیث نیز از جواب حدیث چهارم مستنبط و نیز کونیم جائز
 است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام چون میباید گفتند که سائل را عم است باینکه
 تحریم متعه از حضرت عمر بعمل آمده نه از جناب رسالت آب چنانکه خود سائل بآن
 تصریح کرده حجت قال و قد حرّمها عمر الخ لهذا حضرت امام علیه السلام بطریق الزام
 او فرمودند که بر تو لازم می آید که متعه حلال باشد الی یوم القیمه زیرا که نزد هیچ یکی از اهل
 اسلام عمر را منصب تحریم حقیقی که مانع اباحت باشد حاصل نبوده و آنچه درین حدیث واقع

واقع است که فاضل علی قول صاحبک و اما علی قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 الخ معیشة انما هرگاه تو قائل شدی بترجم عمر پس بر تو اعتراض بجواز متعبر بر قول رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم لازم آمد پس الزامی که بتو داده ایم آن قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 تو باشد و ما که ترا الزام بجواز آن حکم کردیم بر قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیانات ما باطل کنیم
 برینکه قول حق همانست که رسول خدا فرموده باشد و برینکه باطل است چیزی که صاحب
 تو برخلاف آن گفته باشد و چون در واقع تحریم آن از حضرت عمر نیست بلکه
 از رسول خداست پس اینهمه در حضرت امام محمد باقر الزما بر فرعون سائل باشند
 نه بر حرمت متعبر بر تقدیر یکدم دلالت روایت بر جواز متعبر گوئیم این روایت
 معارض است بر روایات تحریم آن که از حضرت امیر المومنین علی مرتضی و حضرت
 امام جعفر صادق و غیرهم من اعظم اهل البیت مروی است که ما سبق بعض منها و کما
 سیأتی بعض منها عن قریب قال حدیث نزد منم علی رفته قال سأل ابو حنیفه
 اباجعفر محمد بن النعمان صاحب الطاق فقال لیا اباجعفر ما تقول فی متعة النساء
 الی آخر الروایة و این حدیث ابن النعمان بتمامه مع ترجمه ان در ما سبق مذکور شد لیکن
 بمقتضای **س** اعد ذکر نعمان لئلا ان ذکره **ه** هو المسک ما کورته بمضوع قبل
 از خوف تکرار غیض نشیده بذکر این حدیث مره ثانیة بمبادرت نمودیم انتهی مختصر اوفو
 این روایت را صاحب رساله در ادخرا فائده ثامنه معنون بحکایة شریفه
 نموده ذکر کرده است و شریف ان حکایت در همان مقام مرقوم و چون این روایت
 حکایت صورت مناظره در میان دو عالم است باید که ساختن آنها پس ذکر آن درین
 فائده که معقود برای ذکر احادیث مرفوعة بطرف الله است که صاحب به فی حد الفائده
 غیر مناسب بمقام احتمال رفع این مناظره بطرف الله اظهار مقام تماشای

تصحیح جعفر بن محمد
 در حدیث ابن النعمان

اولی الامر باجماع مقام حریت است که در طریق شیعه احادیث بسیار از سنی مختار
 دال بر اباحث متعده و الفصاحت آن از نکاح دائمی موجود مثل آنکه صاحب تفسیر
 منہج الصادقین از رساله شیخ ابن عبد العالی نقل کرده قال النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم من تمتع حرة درجته کدرجه الحسین و من تمتع حریث درجته کدرجه الحسن و من تمتع
 ثلث مراتب درجته کدرجه علی و من تمتع اربع مراتب درجته کدرجه جعفر و من تمتع
 مذکور گفته و نیز روایت است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود من
 خرج من الدینا لم یتمتع جاء یوم القيمة و هو آخر تم یعنی هر که از دنیا بیرون رود و متع
 نکند روز قیامت بدین نظر و بدینیت باشد مثل کسی که سنی او بریده باشد انتهی کلام
 بلفظ پس خداوند که صاحب رساله نظر بر کدام مصلحت امثال این احادیث
 مرفوعه الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم را که در طریق شیعه موجود است ترک کرده
 روایت ابن نفعان را که سابقا از آن تعبیر حکایت شریفه کرده است باز مکرار
 ذکر نموده و چون حال اجماع است جواز متع البته معلوم شد حال آنکه از احادیث
 حرمت آن نیز که از حضرت رسول مختار و جناب امیر ابرار و دیگر ائمہ اطهار و
 صحابه کبار که در کتب و توفیق یاد رکبت الهیست واقع است بطریق نمونه باید
 پس اول آن حدیثی است که از اعاظم شیعه که شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب
 انتشار از حضرت زید شهید و از محدثین الهیست امام مالک بخاری و
 مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و عبد الرزاق و غیرهم ستاوسه در الفاظ و کلام
 معنی از حسن و عبد الله بن محمد بن محمد بن الحنفیه و غیره بطریق متعدد در صحاح خود
 از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی روایت کرده اند حرم رسولی الله صلی الله علیه
 و آله و سلم یوم ضیعه لحم الحمر الا بلیه و نکاح المتع و یوم حدیثی که اخراج کرده است از

آنرا بهی از حضرت امیر علیه السلام قال بنی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن المتقه
 و انما كانت لمن لم یجد فلما نزل النکاح و الطلاق و العدة و المیراث بین الزوج و المرأة
 فَنُفِثَتْ شیوَمٌ جدیدی که عباس از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده اند قال
 لابن عباس انک رجل یأثرون رسول الله صلی الله علیه وسلم بنی عن المتقه و در صحیح
 مسلم و دیگر صحاح اهل سنت نیز این حدیث موجود است چهارم حدیثی است که مسلم در
 در صحیح خود از زرهری از حسن و عبد الله بن محمد بن الحنفیه روایت کرده عن علی
 رضی الله عنه انه سمع ابن عباس یُکَلِّمُ فی متقه النساء فقال جهلایا ابن عباس فان
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بنی عننا یوم خیبر عن لحم الحمر الا لانیة یختم حدیثی است
 که حازمی آنرا از حسن و عبد الله بن محمد بن الحنفیه از پدر خود روایت کرده اند
 ان علیاً قال لابن عباس اما عَلِمْتَ ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بنی عن لحم
 الحمر الا لانیة و عن المتقه شیوَمٌ جدیدی است که صاحب تحفه آنرا در باب مطاعن نقل
 کرده از عبد الله و حسن مذکورین عن ایما عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال امرنی
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان انا و بنی یختم المتقه شیوَمٌ جدیدی که روایت کرده
 است آنرا ابن ابی شیبہ از عبد الله و حسن مذکورین عن ایما ان علیاً قال لابن عباس
 اما عَلِمْتَ ان رسول الله بنی عن المتقه و عن لحم الحمر الا لانیة شیوَمٌ جدیدی که ابوعبسی
 ترمذی در صحیح خود اخراج کرده است که در حدیث چهارم از مسلم مذکور شده عن علی
 بن ایطالب رضی الله عنه ان البنی صلی الله علیه وآله وسلم بنی عن متقه النساء و عن
 لحم الحمر الا لانیة و عن خیبر و بعد اخراج این حدیث فرموده فی الباب عن سیره الجهنی و
 ابی هریره حدیث علی حدیث حسن صحیح و العمل علی هذا عند اهل العلم من اصحاب البنی
 صلی الله علیه وآله وسلم و غیرهم و انما روای عن ابن عباس من الرخصة فی المتقه

ثم ارجع عن قتادة بن انبر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ما اوردنا نقلة امام
 بخاري في صحيحه خود فرموده قال ابو عبد الله عليه السلام في رواية عن النبي صلى الله
 عليه وسلم انه منسوخ بآيه از احاديثي که در طريق سني و شيعة از حضرت امير عليه السلام
 بطرق صحيحه مروی است و نظر بر جميع طرق اين احاديث ما بر حسب را در قوا تر و
 شهرت روايات نسخ آن که بواسطه حضرت امير عليه السلام از جناب رسالت
 مروی است شکی و شبهه باقي نمی ماند نهم حديثي است که آنرا ايهي از حضرت امام
 جعفر صادق عليه السلام نقل کرده اند سئل عن المسئلة فقال هي الرأيا بعينه که انفي لقصه طاهي
 شرح صحيح البخاري دهم حديثي که مقدمه داد در کثر العرفان از طريق ابلست ذکر کرده
 و قد نقل عنه صاحب تفسير المنيع المصادقين و بژه عبارت در روايت ديگر مروی است
 از عرين الخطاب که رسول خدا اذن داد در عتقه روز بعد از ان حرام کرد اين
 ايهي و بعد از ان صاحب کثر العرفان فرموده که در قول عمر حجت نيست بجهت
 رجوع آن بقول صحابه و اين معارض است بقول ابن عباس و ابن مسعود و غيرهما
 و چون صاحب کثر العرفان تکذيب اين روايت نموده بلکه آنرا تسليم کرده قول
 حضرت عمر قرار داده قول ابن عباس و ابن مسعود در معارض ان گفته و چون از سلسله
 صريح الفاظ حديث ظاهر است که آن روايت قول حضرت عمر نيست بلکه حديث
 مرفوع است پس قول ابن عباس و ابن مسعود و غيرهما صلاحيت معارضه آن نخواهد داشت
 پس تسليم شيخ مقدم حديث مذکور صلاحيت احتجاج بر شيعة خواهد داشت
 چنانکه صاحب رساله نهم خود تسليم بعضی علما ابلست بعضی روايات را احتجاج
 آن بر ابلست درست می کند مثلي روايت ان عمر صعد المنبر و قال ايها الناس ان
 كنت علي عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و انما اني عنها که گمان اخرا

اعتراف شایع معتقد و غیر ادیان در فائده ثانی احتیاج بر این نیست قائم کرده بلکه
در فائده ثانی عشر این گمان اعتراف زعم بصحت آن روایت نموده یازدهم خبر
است که اخراج کرده آنرا به صحیح از ابو ذر قال انما حلت لاصحاب رسول الله صلی الله علیه
و سلم من ثمنه الشاة و ثمنه ایام ثم بنی علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم دو اردم خبر
که فارسی و ابن ابی شیبہ آنرا از ابی اسیر بن سلیمان بن ابیہ اخراج کرده اند ان النبی صلی الله
علیه و سلم رخص فی ثمنه الشاة و عام او طاس ثمنه ایام ثم بنی علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم خبری که
امام رازی آنرا در تفسیر کبیر از لیبیط و احمد بن فضل بن کزوه روایت کرده اند صلی الله علیه و سلم
قال ثمنه الشاة احرام چهارم خبر حدیثی که اخراج کرده است آنرا صاحب معالم الترمذی
با سند خود از ربیع بن سبیره چنین روایت کرده ان ایاه حدثه انه کان مع رسول الله صلی الله علیه
و سلم فقال یا ایها الناس انی کنت اذ نخت لکم فی الاستماع من الشاة و ان الله
قد حرم ذلک الی یوم القيمة فمن کان عنده منهن شیء فلیعل سبیله و لا تأخذوا مما
اقتبس من شئها یازدهم خبر حدیثی که اخراج کرده آنرا ابن ابی شیبہ عن الربیع بن سبیره
عن ابیہ قال روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم قائمین الرکن و الباب و هو
یقول یا ایها الناس انی کنت اذ نخت لکم فی الاستماع الا ان الله حرمها الی یوم
القيمة فمن کان عنده شیء فلیعل سبیله و لا تأخذوا مما اقتبس من شئها یازدهم خبر
که امام مسلم آنرا در صحیح خود از سبیره چنین اخراج کرده و صاحب سنن ابی داود
در مسقط در وجه بیست و یکم از فائده ثانی ذکر نموده و آن حدیث بیست و شش
خبر بن سبیره قال حدثنا لیت عن الربیع بن سبیره الجعفی عن ابیہ سبیره انه قال ان
لارسل الله صلی الله علیه و آله و سلم بالمنقة فانطلقت الی امرأه من بنی عامر
لأنها بکره عقیطه ففرغت علیها انفسا فقالت ما تعطی فقلت روایتی و قال صاحبی

در ای مکان برادر صاحبی احد من ردا می و گشت اشد منفاذا نظر شد الی آخرها
 ثم قال است ورد انک تکفی تکلیف معها ثم ان رسول الله صلی الله علیه وآله
 وسلم قال من کان عنده شی من فیه لیس الا ان یتبع بهن فلیعمل بسبیلها و این حدیث در
 صحیح مسلم بدو طریق مروی است و اگر چه احادیث نسخ جواز متعه که از جناب راست
 باب بواسطه صحابه کبار و اهل بیت اظهار بروایات صحیحه مروی و آثار و اخبار اخیر
 که در این باب در طریق اهل سنت بعنوان صحت منقول است در کثرت حدیث ندارد
 لیکن در اینجا خوف این لزوم الاطلاعه فی المقال و مناقیه لصاحب الرساله بر این
 قدر اکتفا رفت **قال** فائده عادی عشر در ذکر روایات اهل سنت که دلالت
 دارد بر اینکه حج متبع را خلیفه ثانی و ثالث خلفا بعد و رسوله حرام ساختند مثل متعه
 ن و انتهی **اقول** حال متعه الن در فوائده سابقه تفصیل هر چه تا متر بر منصفه ظهور
 جلوه گرفته خلاصه حال متعه الحج بمعرض بیان می آید **قال** و بعد لول کریمه و من شاق
 الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى و نصیبه جهنم و
 و ساءت مصیرا عمل نموده مستحق عذاب و نکال حضرت چهار دو الجلال گردیدند از
اقول سبحان الله شیخ صدوق ابن بابویه قمی و جعفری و ابن عقیل از علمای شیعه که
 حکم لطهارت ضرر کرده اند حال آنکه نجاست آن بکریمه انما الحرمه المیسره و الا لاصاب
 و الا لالام رحس من عمل الشیطان الایه ثابت و شیخ ابو جعفر طوسی بکریمه مذکوره
 بطریق متعدده استدلال بر نجاست آن قائم کرده و نیز جمهور علمای امامیه حکم لطهارت
 آب استنجا نموده اند چنانکه علامه حلی در اثر و الاذعان مسفر باید و المستعمل فی رفع
 الحدث ظاهر مظهر و فی رفع المحض نجس سواد تغییر با نجاسته اولالا ما لا یستنجأ
 فانه ظاهر مالم یتغیر بالنجاسه او یقلع علی نجاسته فایده انتهی و صاحب رجوم

فایده عادی
 عشر

حضرت امام رضا علیه السلام
 فرمودند که اگر کسی
 در این باب شک کند
 باید که به این حدیث
 رجوع کند

۱۰۰
 در جرم الشیاطین از شراح ارشاد الاذیان نقل نموده که در شرح این مقام فرموده و ابو
 زید و زنا فجهان او جهما عدم النجاسة و نیز گفته که شراح هر جور افاده نمود که نقل
 المصنف فی المنتهی الاجماع علی طهارته انتهى و مخالفت این حکم کتاب و سنت و اجماع
 امت عیان و نیز علایق امامیه گفته اند که به لفظ فک رقبه غشوق واقع نمی شود که
 صرح به العلامة الحلی فی ارشاد الاذیان حالا که جایگاه در قرآن شریف از عین فک
 رقبه تعبیر واقع شده و حقیقت مترجمه در این باب کشته قال الله تعالی فک رقبه
 او اطعام فی یوم الحج ایستان عامل بر آید رمن یشاقق الرسول نباشند و حضرت
 عمر و حضرت عثمان بجهت بنی ایستان از مشه الحج که مستند به لای مترجمه بود که میسای
 بیانها عامل بر آید هر جور باشد فاعتبر و آیا اولی الالباب ان هذا فی عجایب
قال مخفی نماید که حجه الاسلام در شریعت مقدسه مطهره منقسم به قسم می شود تمتع و
 قرآن و افراد اما تمتع پس بنا بر تصریح خوارزمی صورتش چنین است که احرام عمره در
 شهر حج بعمل آید و او اخلال عمره را بجا آورد و بعد آن در همان سال حج نماید و این قسم
 تمتع از جهت می نامند که از قیل شدن از عمره تمتع و تله و بنا و آنچه در حالت احرام
 بوده بر آنکس حلال می شود و قبل از احرام الحج و اما قرآن پس آن نیز بنا بر تصریح
 را از بی عبارت است از آنکه احرام حج و عمره هر دو در شهر حج بند و نیست هر دو را
 بعد از خود نماید و همچنین اگر احرام عمره را در شهر حج بجا آورد و قبل از طواف حج را
 متقارن آن سازد پس در مصهور نیز قرآن بعمل آید و اما افراد پس آنهم بنا بر تصریح
 اد عبارت است از آنکه اول حج کند بعد از آن عمره را از ادای عمل نماید یا تمتع شود
 قبل از شهر حج بعد از آن حج کند در همان سال انتهى اقول این تفسیر اقسام تمتع حجه
 الاسلام از قبل البصاح و اصحاب و از کتب متعارفه فقهیه طریقین معلوم عوام و نقاش

این کتاب در شهر نجف
 در شهر نجف در شهر نجف
 در شهر نجف در شهر نجف

و آنچه ندارد این مقام اتم است بیان معانی جمیع و ذکر نوعی که بالاتفاق جائز منطبق
 ذکر نوعی که حضرت عمر و حضرت عثمان از آن نمی میفرمودند و بیان نوعی که آنرا ایشان
 وجود و از مفضلان میداشتند از آنرا بعد از تقصیل آن می برداریم تا بر بنا بر حقیقت
 واقعی یکی مشکف گردد و هر روایت از رویانی که صاحب رساله در این مقام ذکر
 کرده بر موز خود منطبق شود و شبیهاتش از هم باشد پس باید دانست که دالم باید
 صاحب نسخه در از الالحاق من خلاف الحلفای فرماید گاهی لفظ منع اطلاق کرده می
 بر پنج جمعه اگر طواف بیست کند و دیگری با خود داشته باشد باشد که اینها
 این عباس و این مخصوص بود بسال حج اوداع سبب کجای قوم در باب عمره در ایام حج
 و برای ابطال رسم جا نیست و همین است مقصود حضرت عمر و عثمان جایی که نمی
 میکردند از منع بطریق تأکید و گاهی اطلاق کرده می شود بر ادای طواف ندومش
 از طواف زیارت و تقدم سعی بین الصفا و المروة بر طواف زیارت تا آنکه
 صورت عمره پیدا شود و این مجمع علیه قوم است و گاهی اطلاق کرده می شود بر ادای
 عمره در شهر حج و حلال شدن از روی دادا کردن حج در همان سفر با حرام که از خوف
 نکو باشد و حضرت عمر و حضرت عثمان فضل در میان حج و عمره و ادای هر یکی بفر علیحه
 در زمان علیحه بهتر میداشتند و این منع را مفضل با وجود قول مشر و عبت آن و
 این بحث را در آثار حضرت فاروق رضی الله عنه مفضل ترند که در کرم انتی و میگوید
 بنده ضعیف که این بحث در قره العینین نیز مفضل ترند که درست و چون فقیر را
 در این مقام اختصار منظور است لهذا همین قدر را ادانی مطلوب دانسته نقل نموده
 قال و هرگاه هر یکی از این اطلاق یافتی پس می گویم که احادیث دالم بر تحريم عمره
 عثمان حج منع را در کتب اهل سنت بسیار است و ما در اینجا ذکر نموده از آن اکتفا

کتاب التعمید فی التعلیل
 طبعه
 مطبعه
 سنه ۱۲۸۱

گفتنای نایم از آنجمله است این صاحب جامع الاصول از مسلم و نسائی آورده
 ان اباموسی کان یفنی بالمتعة فقال له رجل یؤیدک بعض فیناک فانک لاتوری
 ما احذت امیر المؤمنین علیه السلام قال له فقال له عمر قد علمت ان النبی صلی الله
 علیه وآله وسلم قد فطروا صحابه وکنن کرست ان یظلموا سبعین بن فی الاراک
 ثم یروون فی الحج فقطروا سهم انهی اقول در این حدیث متنه الحج بمعنی قسم ثالث
 مراد است که حضرت عمر از اباد حرد قول بمنبر و حیت آن مفضل میباشند و
 لفظ کرست ان یظلموا سبعین الحج بران دلالت دارد و وجه مفضولیت
 مرعی نماندن ادب حج است چنانکه در این حدیث مصحح است پس این حدیث را در بعض
 استلال و ترجم حضرت عمر متنه الحج را ذکر کردن در جهت این حفظ ادب حج و
 مخالف خدا و رسول فرض کردن و عامل بر آید و من یثقی الرسول کفین مقام
 تاسا باشد قال و از آنجمله است آنچه در صحیح مسلم از مطرف آورده قال یحیی
 الی عمران بن الحصین فی مرضه الذی توفی فیہ فقال انی کنت محمدک باعدیث
 لعل الله ان یتفکک به بعدی فان عشت فاکتم عنی وان مت فحدث بها ان شئت
 انه قد سلم علی و اعلم ان بنی الله صلی الله علیه وآله وسلم قد جمع بین حجه و عمره ثم لم ینزل فیها
 کتاب الله و لم ینه عنهما بنی الله و قال رجل برائه ما شأ و قال حج الودی فی شهر
 مسلم قال رجل برائه یعنی عمر بن الخطاب انهی اقول این انکار عمران بن الحصین بر
 حضرت عمر بخیری است که خودش از فعل بنی غیر خدا جواز حج تمتع مطلقا فهمیده بود
 ظاهر است که فهم عمران بر حضرت عمر محبت نیست تفصیل این اجمال اگر آنحضرت
 صلی الله علیه وآله وسلم بجهت سرق بدی بعد عمره حلال شده بودند و لیکن مردم را
 برائے تمتع ارشاد کرده بودند پس حضرت عمر و اگر صحابه دیگر مثل ابوذر عوفاری

و غیر آن قائل بودند باینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بنا بر مصلحت برفع آثار
باعتبار آنکه آنها متبع و ادراکات حج از آنجا میبودند حکم بفتح حج بجزیره فرموده
بودند فی صحیح البخاری و غیره من الصحاح کما نوافر آن العروة فی اشهر الحج من انجر الفجر انتهى
و حضرت عمر بن قول خود استدلال بکتاب و سنت می نمودند چنانکه در حدیث آن
محل در جواب فاطمه ثانی عشر مفضلای اید و عمران بن الحصین از شاد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را در باب تمتع بر اطلاق آن باقی نمیکند است و اینقسم اختلاف
در اطلاق و تقیید اخبار جمعا لها نزد علمای تمامی مذاهب واقع و در کتب معتبره
شیخ ابوجعفر طوسی در تهذیب در مواضع متعدده تقیید اخبار مطلقه محض
بنا بر رفع تعارض نموده چنانکه در باب عدة النساء میفرماید فان قيل لیس فی شیء
من هذه الاخبار ان المراد بالامامة كورثت فیهن الاهبات الاولاد فلم یخصموا
بهن ولا فی جمیع الاخبار التي قد متتوا ذكر الاهبات الاولاد بل فیهما ان عدة الائمة مثل
عدة الحرة سواء فلم یخصموا فیها فی الاصل فیهما ان الاولاد الصالحون لایستأقض
ان اخبار انتهى و در باب العقود علی الامام و میفرماید و هذا الخبر وان لم ین فیہ ذکر الشرط
صریحا فممنوع نعم انه مراد بدلالة ما قد مناه من الاخبار ان الولد اتحق بالحرية و او اثبت
ذلك فلا وجه لهذا الخبر الا الشرط الذي ذكرناه انتهى و کم فی هذا الكتاب من شواهد
بذا المطلب لیس مقام تعجب است که علمای امامیه را محض بنا بر رفع تعارض از اخبار
خود تقیید و تخصیص آن جائز باشد و حضرت عمر را نظر ما و که کتاب و سنت و تواتر
که برای مجامع ایشان و مشایخه قراین حالی تخصیص امر تمتع بفتح حج بر مردم حاضرین
حجة الوداع جائز نباشد بالجمله شیخ بر حضرت عمر و غیر ایشان لیس قول هنی از تمتع
بنا بر فتح حج بجزیره یا بسبب قول ایشان بر اختصاص افراد و مفسوئت تمتع که بجهت

که بحث تقاض اوله و خصوصیت جواز ملاک است منسوخ حج امره بزمان حجة الوداع
از مسائل مجتهدیهها شده تشیع بر کانه مجتهدان است مجتهد و بنده کردن باب ترجیح
و دیگر قواعد اصولیه در اوله شرعیه باشد قال از انجمله است آنچه در جامع الاصول
ناقله عن البخاری و ابن ابی اسود موسی روایت نموده قال قد ثبت علی رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم و هو بالطحا و فقال بهم اظلمت قال قلت اظلمت باطلال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم قال بل سبقت من یهدی طمعت لا قال فطعت بالبیت
و بالعقاد المروءة ثم حل فطعت بالبیت و بالعقاد المروءة ثم اثبت امرأه من
قوی فستطنتی و غطت راسی فقلت افعی الناس بک فی اماره ابو جهم و غیر
و الی لقائم بالموسم اذ جاء فی رجل فقال انک لا تدری ما احدث امیر المومنین
ایها الناس من کما اقبلناه بشیء فلینبذ فهدا امیر المومنین قادم علیکم فاحتموا فطاعتهم
قلت له یا امیر المومنین ما هذا الذی بلغنی انک احدثت فی شأن النیک فقال
انما نأخذ بکتاب الله فان الله عز وجل قال و احتموا الحج و العمرة لعلکم تأخذوا به
بنینا فان لم یحل حتی یخرج الیهدی و کویا ان یکلام خلیفه ثانی مشعراست بایک منع حج مذکر
قرآن و از دست و نه سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بان جاری شده
حال آنکه اگر عید من تمتع بالعمرة الی الحج الایه صریح در خصوص حج تمتع وارد شده و غیر خود
جایزه در روایت ابو موسی که سابقا از صحیح مسلم و نسائی منقول شده مذکور است
اعتراف نموده باینکه جناب رسالت مآب و اصحاب او این را عمل آورده اند پس
انکار او و ورود این حکم را در قرآن و سنت بنی کم از انکار او و معاللات مبرر اما بعد
و ورود آن در قرآن مجید و انکار او تیمم را بالنسب صریح فرقان حمید نخواهد بود و نه انقضای
عجیب و مکن لبس من لا یدین بالحق عجیب انتهى اقول در این مقام صاحب سال

اعتبار در میان دلیل مافع و ضار بمطلوب خود نفرموده حدیثی که مضاد مطلوب است
 ذکر کرده بیا نش آنکه مطلوب امری که در صدر فائده ذکر کرده آنکه حج تمتع را خلیفه
 ثانی و ثالث خلفا بعد از رسول حرام ساخته و در مدلول کریمه دمن متبعی الی الحج
 الیه را اخل شده نموده باشد منه و چون در این حدیث حضرت عمر فرموده اند انما هذا
 کتاب الله فان الله عز وجل قال و اتوا الحج و العمرة بعد ان تاخذن من مینا فانه لم یحل
 حتی یخرج الیه ای انتهى پس ایشان بر مذهب خود کتاب و سنت استدلال نمودند
 اگر استدل لال کتاب و سنت را مخالفت بآنهر دو نام نهاده اند بجهت این که
 نمی توانیم غایه مافی الباب آنکه آیه دیگر دلالت بر جواز تمتع الحج دارد و آنجا محلا معلوم
 شده و در ما بعد بتفصیل تمام معلوم خواهد شد که حضرت عمر منکر جواز تمتع الحج علی الاطلاق
 نبودند بلکه قسمی خاص را از ان انکار میفرمودند و لیکن قائل با فضیلت افراد بودند
 و از ترجیح بر تمتع ایستادند و ترجیح افراد بر تمتع از کریمه اتوا الحج و العمرة ثابت است
 زیرا که این کریمه مسوق است برای اتمام حج و عمره و در ان اتمام حج و عمره بصیغه امر که
 دلالت بر وجوب دارد نه بر کراهت بخلاف کریمه دمن متبعی الی الحج که مسوق
 است برای سوق هدی و طهر است و رجحان تمتع نه در وجوب آن و لا خفاء فی
 ترجیح الدال علی الوجوب علی الدال علی الجواز و کذا فی ترجیح المض علی الظاهر پس اگر
 ترجیح یک دلیل را بر پس دیگر خلاف خدا و رسول و مستلزم دخول در مورد دمن
 نیشاقی الرسول گفته آید اصطلاح جدیدی خواهد بود و دلائل حد فیه قوله که یا این
 کلام خلیفه ثانی مشهور است باینکه تمتع حج نه در قرآن وارد است نه در سنت بان جاری
 شده انچه گوئیم این استنباط طریف از کلام خلیفه ثانی پس لطیف بیا نش آنکه
 ترجمه استدلال حضرت عمر که بر مختار خود اقامت کرده اند علی باینها صاحب الراسد آنکه

آنکه پس عمر گفت همین محل گنی با بچه در کتاب خداست پس بدستیکه او میفرماید
تمام کنید حج و عمره را و اینکه عمل گنی بطریقه سنت جناب رسالت مآب پس تحقیق
که آنحضرت محل نشسته بودند تا اینکه بخدی محل آوردند انتهی و ازین ترخص ظاهر است
که حضرت عمر برای اثبات محتاج خود دلیل از کتاب و سنت ذکر کرده اند و آنکه
نفی حوازی منع از کتاب و سنت بیان نموده اند و نیز واضح است که استدلال
مختهدی بر مذمت خود در صورتیکه مذمتش فضیلت امری باشد مستلزم نفی
بر دلیل حوازی مطلق طرف مقابل نیست تا کماکان کرده شود که کومفاد استدلال حضرت
عمر اثبات مذمت خود است لیکن آنرا نفی طرف مقابل لازم بار خدا یا گفته
که صاحب رساله بمقتضای مخالفت طوری جدید در مفهوم مخالفت ایجاد کرده
و بعد ازین کلماتی که ذکر کرده از قبیل بنای فاسد بر فاسد است و جواب منکالات
مهر اگر چه در کتب کلامیه مانند مثل تحفه اثنا عشریه و غیر آن مذکور است لیکن در مقام
بطرز دیگر گوئیم و آن اینست که طعن بر حضرت عمر بحکم منع مغالاة در مهر بعد از
ادعای تشیع است زیرا که حضرت عمر منع از مغالاة در مهر محض بنا بر عدم لزوم
تفوق عامه بنا بر مومنات بر حضرت سیده النساء فاطمه زهرا و از ادعای
مطهرات فرموده اند چنانکه ابن جوزی در کتاب منتظم در مناقب حضرت عمر
ذکر کرده و قد نقل عنه صاحب المستطرف فی اواخر الباب السابع قبل حکایة المتکلمة بالقرآن
لما ولی عمر رضی الله عنه الخلافة بلغه ان اُصْبِرْ قَسَمَ اُرواحِ البنی صلی الله علیه و آله و سلم
ضمیمه درهم و آن صدق فاطمه رضی الله عنها علی علی رضی الله عنه از جماعه درهم فداوی
اجتهاد امیر المومنین عمر آن را نپذیرد و رجل علی صدق البضعة البتة فاطمه رضی الله عنها
فصعد المنبر محمد الله و اتی علیه و قال ایها الناس لا تریذوا فی جهور الله و علی

دارم بانه در هم الى اخر الرواية و هرگاه حضرت عمر صراحتاً بآنچه از مخالفه مهر رخ
فرموده باشند پس طعن بر ایشان باین حکم از میان محبت الهیست بماند
و حال توهم انکار حضرت عمر از شتم در جواب فائده نماند که شتم طعن بر او و لا لباب
و ليقضوا الوط من الاستعجاب قوله و هذا تقضیح عجیب لای اقول لولا ما سبق
من شرط الاعراض عن التعرض بحجاب امثال هذا المقال لا تبت فی دفعه بما لیس
بالارباب الکماله و لکن اراغی الشرط المعهوده و اقول متوکلاً علی مفیض الخیرة الخیرة
ان العجب کل العجب عن جراه صاحب الرساله نه علی التفوه بهذه المقاله نه فان
سید ناد امامنا عمر بن الخطاب نه تمسک علی مختاره بکتاب الله و سنته من
ادنی الحکم و فصل الخطاب نه فتمیته هذا التمسک الصیحح بالیقضیح نه و تشبیح
علی من لا یجده من القبیح نه دون الحکم بعدم التحق بقک الرقبه و القول بظلمه
ما الاستخاره و الخیره مع ان کلها مخالفه لما نزلت من النصوص الصریحه عن
صاحب البقی و الاخره که امرت الاشارة الیه الان نه فانظر الیه بنظر الامعان
و القلم فی محط الاقرب الفریده نه و سکت العجائب الوحیده نه فانه عجیب
بکفایت الله که یوجد له فی العجائب مماثل نه و فی البدایع مشکاک قال و از آنکه
است حضرت ابن عمر که در همان کتاب از ترمذی عزب و رشت ان رجل سأل
عن النبی بالعمرة الی الحج فقال عبد الله بن عمر ارایت ان کان ابی بنی عندها و معها
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امرانی ابیخ ام امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فقال الرجل بل امر رسول الله فقال لقد صنعتها رسول الله و مثل انما یست از کتب
سنیان در باب متعبد و هم از ابن عمر آورده اند و سابق برین ارقام آمده
اقول این اختلاف ابن عمر با حضرت عمر از قبیل اختلاف مجتهدین فیما بینهم

فیما بینهم در مسائل اجتہادیه است مثل اختلاف در میان حضرت امیر و ابن عباس
 در مسئله حرق زناده و دیگر صحابه فیما بینهم در انقیام اختلاف مستند بر رجوع طعن
 بطرف احدی از متخالفین یا اطلاق قول یکی بقول دیگری نیست چه هر یک از کتاب
 سنت مستندی ندارد و چون این عمر اخذ بطاهر سنت رسول الله صلی الله علیه
 وآله وسلم می نمود و مجتهد را در استنباط مسائل محل بمقتضای فهم خود واجب تبعیت
 پدر و دیگر اقارب لهذا نفی تبعیت اب در انقیام نمود و چون حضرت عمر مجتهد
 دقیق نظر بود و ترجیح و دیگر قوانین اجتہادیه را بغایت غری می داشتند چنانچه
 تفصیل اینمغنی از کتاب فقه عمری که در ازاله المتخالفین خلافت خلفا مندرج است
 بخوبی واضح می شود لهذا ایشان حکم اولی ساکن خود افراد را بر جمع ترجیح میدادند
 که بعضی مجتهدین آن قرن و قرون بعد بایشان مخالفت داشتند و مجتهدان کونهم مخالفت
 پس باید در صورتیکه هر دو از مجتهدین باشند و با اولی کتاب و سنت تمسک نمایند
 استبعادی ندارد و انقیام اختلاف در مجتهدین امامیه و دیگر مجتهدین تابع است
 بلکه در کتب حدیث شیعه خلافت امام لاحق با امام سابق برتره مرئی است که احصای
 آن متعسر و مقام غایت تعجب آنکه در صحیح ایشان از جناب یک امام در یک
 آن قولین متخالفین فی الظاهر و حکمین متعارضین در بادی نظر مرئی است شیخ الطائفة
 ابو جعفر طوسی در تهذیب در باب من اجل الله نکاحه من الله و من حرم منه منی
 شرح الاسلام روایت کرده عن ابراهیم قال سألته ای ابا الحسن الرضا عن رجل طلق
 امرأته اتزوج أختها قال لا حتى تنقضي عدتها قال و سألته عن رجل كانت له امرأة فماتت
 اتزوج بأختها قال من ساعة ان احت و تترک یعنی در کافی در باب اختلاف الحدیث
 باسناد خود از منصور بن حازم روایت کرده قلت لابی عبد الله علیه السلام ما بالی

اسالك عن المسئلة فتجيبني فيها بالجواب ثم تجيبك غري فحيبها بجواب آخر قال
 انما تجيب الناس على الزيادة والنقصان الخ وهرگاه در طرق شیعه اختلاف
 در روایات امام لاحق با امام سابق بلکه اختلاف در روایت یک امام دارد و
 تاویل پذیر باشد پس وقوع اختلاف در میان روایت حضرت عمر و ابن عمر که امام مقام
 استبعاد باشد چگونه توجیه صحیح آن نزد عقلای متعقلان باشد **قال** از آنجمله است حدیث
 جابر که در ذیل وجوه سابقه مبین گردیده و حاصل معنی آن اینست که ابو نصره گفت که
 این عباس امر میکرد و بجمعه و این زبیر بنی میکرو از آن پس ذکر نمودم این امر را نزد جابر
 بن عبد الله پس جابر گفت بر دست من شهرت یافته حدیث متعه و بامتنعه که دیم در
 زمانیکه بار رسول خدا بودیم پس هرگاه که عمر خلیفه شد گفت بدستیکه حلال میکرد خدا را
 رسول خدا هر چه میخواهست و قرآن نازل شده در مقام خود پس بجا آید حج و عمره را
 نهی که حق تعالی امر فرمود و ترک کنج ناعید این زمان را تا آخر آنچه بانی گذشت
 انتهى **اقوال** در این حدیث تصحیح واقع است باینکه حضرت عمر امر میکرد و نه مردم را بجا
 آوردن حج و عمره نهی که حق تعالی امر فرموده چنانکه صاحب رساله ترجمه ابن هبیل الفاظ
 نموده پس باین امر داخل کردن امر در مورد آیه و من یشاقق الرسول غیر معقول و آنچه
 در این حدیث واقع است که حلال میکرد خدا برای رسول خدا هر چه میخواهست صریح
 است در اینکه حضرت عمر تحلیل و تحریم اشیاء را از قرآن می پندیدند و سواهی رسول
 این منصب را برای دیگری اثبات نمی فرمودند پس چنانکه انصافانی است که بنفیم
 کلام را برای اثبات مخالفت قائل آن با خدا و رسول سمعند آورده شود و احتیاج
 جابر با حضرت عمر از قبیل اختلاف تجدیدین است چنانچه در امور اجتهادیه که متقدم
 رجوع بقاضی بطرف اهل المجتهدین نیست **قال** از آنجمله است آنچه در جمیع جای

صصح بخاری از عمران بن الحصین آورده تزلت آیه المتعنه فی کتاب الله یعنی متعنه الحج
 و امرنا به رسول الله ثم لم تنزل آیه تشیع آیه متعنه الحج و لم یبه عندها رسول الله حتی مات ثم
 قال رجل برائمه یا شایسته ای اقول چون در این حدیث عمران بن الحصین تصریح واقع
 است بمتعنه الحج پس آنچه صاحب رساله ازین حدیث بطریق دیگر که در آن تصریح بمتعنه
 الحج نیست و فائده ثانی است دلالت بر جواز متعنه اله و نموده بعد از صواب باشد
 بالجملة این اختلاف از بیان حضرت عمر و عمران بن الحصین از قبیل اختلاف مجتهدین
 قیامیه است و جواب آیه متعنه الحج که نفس متعنه بالعمرة الح نیست و ترجیح کرمه انما الحج و العمرة
 بران اتفاقا کشته قد ذکر قال و از آنجمله است قول خلیفه ثانی متعنه کانتا فی عهد رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم و انا اخرهما که در مقام بیان متعنه زمان بتفصیل تمام از کتب
 سنیان بجز من بیان آیه انتهی اقول این قول دلالت بر بیان حرمت متعنه الحج ندارد
 چرا که در ایه واحده از صیغه تشبیه در عرب شایع است احتقر العباد بنابر تشبیه غیر متوغلین در
 محاربات عرب چند نقل از علای عربست که مستند بآیات قرآنی و احادیث بنوی
 است برین مطلب ذکر میکند از آنجمله است آنچه ثعالبی در رقة اللغت میفرماید فصل
 فی الاشیئ تشبیه الیها الفعل و هو لا محذور قد نقلت فی بعض الفصول بالیقار به قال الله
 تعالی یخرج منها اللوذی و المرجان فانها یخرجان من اللع لاسن العذب انتهى و علامه
 طبرسی در مجمع البیان در تفسیر کرمه مذکوره فرموده عن الرجاج قال الکلبی و هو مثل قوله
 و جعل القمر فین نوراً و انانی و احمده منین و قوله یا حمزة الجن و الامس الم یا کم رسل مکرم
 و الم رسل من الامس و من الجن انتهى و مثل اینست در بیفادی و تفسیر جامع البیان و
 دیگر تفاسیر اینست و صاحب هدایه میفرماید و الاثنان قد مر انهما کما قالوا احدنا فی الله
 تعالی یخرج منها اللوذی و المرجان و المراد احد هما و قال علیه السلام لا یکن الخیر

و این عمر رضی الله عنها اذاس فرمایند اما در اجتماع المراد احدی آنها انتهی الی غیر ذلک
 من الشواهد الکثیره الموجوده فی الکتب المشهره و فرموده بر اراده واحد این شبهه که
 حضرت عمر اکمل متعالمج منفرموده بلکه از شروع مسند نیستند چنانکه در فائده
 ثانی عشر قصه منی بن معبد و عبارت قره ایمن فی تفصیل الشیخ که الی بر مطلب است مذکور خواهد
قال و از آنجمله است روایت ثلث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الخ
 که در ما سبق بمقل علامه توسی و شرح اصغفانی سمت بیان یافته انتهی اقول
 این روایت را صاحب کماله در وجه ثالث فائده ثانی ذکر کرده و جایش از همانجا
 باید هست و قدری کلام بر آن در فائده ثانی عشر خواهد آمد فانظر **قال** و از آنجمله است
 آنچه صاحب جامع الاصول از مردان بن الحکم آورده قال شهدت عثمان و علیا
 عثمان بنی عن المتعه و ان یجمع بينهما فلما رای ذلک علی اهل بهما لیک بحجه و عمره
 فقال عثمان ترانی انی الناس و انت تفعله قال کنت لادع کسته النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم بقول احد و از آنجمله است آنچه در آن کتاب از بخاری و مسلم روایت
 کرده اجمع علی و عثمان یفغان فکان عثمان بنی عن المتعه و العمره فقال له علی ما تريد
 الی ارفع له النبی علیه السلام انتی الناس عنه فقال له عثمان و عفا عنک فقال الی لا یستطیع
 ان ادعک فلما رای ذلک اهل بها انتهی اقول این اختلاف هم از قبیل اختلاف
 مجتهدین در مسائل اجتهادیه است که بجهت آن شناعی لطرف احد الجانین غیر متوجه
 و در این مقام بر متغفلن خیر محقق نخواهد بود که چون در میان حضرت امیر علیه السلام و حضرت
 عثمان که خلیفه وقت بودند این تقسیم اضرار بر مخالفت جهریه واقع شده باشد که حضرت
 عثمان جمله عفا عنک و حضرت امیر لفظانی لا یستطیع ان ادعک فرموده باشند
 و باز حضرت امیر بر بنقدرا کتفا فرموده الال کج و عمره فرموده باشند باز تقیه

کتب معتبره
 در حدیث و فقه
 و کتب معتبره
 در تاریخ و جغرافیه

باز تفسیر حضرت امیر ازین خلفا قسمی که شیهه بآن اعتقاد دارند بعد از عقل باشد **قال** و این
است آنچه در آن کتاب از عبد الله بن شقیق نقل نموده **قال** کان عثمان بنی عن النعمه
و کان علی با مر بها فقال عثمان لعلی کلمه فقال علی لقد حکمت انما تمتنع من رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم قال اصل و لکن کنا خائفین منه و ایه مسلم و این حدیث صریح است در
عثمان و برادرش در وقت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز امتثال امر آنحضرت را
برضا و رغبت بجا نمی آوردند و باین مصون احادیث دیگر هم هست که بسبب خوف
اطاعت کلام ذکر آن نکردیم انتهى **اقول** جواب این حدیث همانست که در جواب
قول مقدم برین قول و دیگر اقوال مرقوم شده فائز شده و کلام صاحب رساله صریح
در اینکه او معنی جمله انا کنا خائفین نفهمیده چه معنی این جمله علی ماصح به علماء و انست که
از استمرار عادت جاہلیت خوف و شکی نیست نه اینکه امتثال امر آنحضرت بخوف کرده بودیم
نه برضا و رغبت کما زعمه صاحب الرساله صاحب از اهل الحقا میفرماید قوله و لکن کنا
خائفین اینجا خوف از عدد مراد نیست بلکه خوف از استمرار عادت جاہلیت و روح
آن در قلوب است انتهى پس آنچه صاحب رساله در معنی این جمله افاده بخشیده از قوائد
جدیده و استجاء طعن بآن بطرف حضرت عثمان بیای فاسد بر فاسد باشد **قال** فائز
ثانی در ذکر اقوال علمای اهل سنت که تعلق با تمیق دارد بدانکه فضل بن روزهان در ابطال
الباطل در جواب ازین طعن گفته که انما محمد را می رسد که اختیار نماید طریقی را از طرق
متعدده که در شرع جائز باشد و چون حج بسط طرق متعددی شود افراد و قرآن و تمتع
پس جائز است که عمر اختیار نماید قرآن و افراد را و منع کند از تمتع ببار مصلحتی که دیده باشد
و این منافی جزا متع نیست زیرا که امر مباح گاهی منہی عنه می شود از جهت شتمان
آن را امر مکروه و امام راهنی از آن جائز نیست و نیز محتملست که عمر از پیغمبر خدا این را

فائز ثانی

شنیده باشد پس بمقتضای علم خود عمل کرده باشد انهی محصل ترجمه الکلام صریحت در اینکه
 عمر از حج تمتع نهی کرده بود و هوالمطلوب انهی اتحول کلام فضل بن روزبهان صریحت
 در اینکه حضرت عمر اختیار قسمی از حج کرده بود و ظاهر است که مقابل امر مختار
 غیر مختار میباشد نه منی عنه بمعنی حرام و برین تقدیر مراد از لفظ منع و نهی که در عبارت
 فضل بن روزبهان واقع است منع از شد و نهی اولویت باشد و محققین اهل سنت بودن
 این نهی از قبیل نهی اولویت تصریح فرموده اند امام نوادی در شرح صحیح مسلم میفرماید
 قلت و المختار ان عمر و عثمان انما نهوا عن المتعة التي هي الاعتبار في اشهر الحج تمتع
 من عامية و مراد هم نهی اولویت و الترخيب في الافراد لكونه افضل و قد انعقد الاجماع بعد
 هذا على جواز الافراد و التمتع و القرآن من غير كراهية و انما احتلفوا في الافضل منها ان
 كذا في قرعة العین ملکه خود فضل بن روزبهان رحمه الله در عبارتی که صاحب رساله
 محصل ترجمه اش نقل کرده تصریح نموده است باینکه نهی حضرت عمر نهی اولویت بود
 نه نهی جواز حجت قال و این منافی جواز تمتع نیست انچه و مقصود ما در این مقام
 همین است که حضرت عمر غیر تمتع را بمعنی که در عبارت امام نوادی مذکور است فضل
 از تمتع میدانستند بدلیل کتاب و سنت کما مر باینه پس نهی حضرت عمر از اینقسم
 تمتع مطابق تصریح فضل بن روزبهان و دیگر علمای اهل سنت نهی اولویت باشد
 نهی تحریم برین تقدیر که تویم انچه صاحب رساله گفته و اینکلام صریحت در اینکه عمر
 از حج تمتع نهی کرده بود و هوالمطلوب انهی اگر مطلقا ثبوت نهی اولویت
 از حضرت عمر مستند الی الادلة النجیه من الکتاب و السنة است و مراد ما
 و اگر نهی تحریم بلا دلیل شرعی علی خلاف ادب المجتهدین است پس ثبوت آن از
 کلام فضل بن روزبهان قابل تمسای عقلای آفاق قال اما اینکه اجتهاد بود

بود پس مردود است باینکه در محل خود ثابت شده که اجتهاد در مقابل نص جائز
 نیست و اگر مخالفت خدا و رسول را اجتهاد نامند پس هر بدعتی را می توان گفت
 که اجتهاد است بالجمله فرق در میان اجتهاد که ای و احداث بدعت در دین
 نیست انتهى **اقول** مردود است باینکه اگر بطاهر صورت تعارض در اول اختیار
 احدی از قسام منشع نمود از نیکشت البته راه اجتهاد در آن بزمی بود و در صورت
 ظهور آن بسبب اجتهاد ترجیح بعضی اول بر بعضی دیگر جاری و در کلام فضل بن رزبهان
 تصریح است باینکه حضرت عمر طریقی را از طرق متعدده شرعی که در حج جاری است
 اختیار فرمود پس بگویش با اثبات عدم مشروعیت افراد یا عدم مشروعیت
 این اختیار بر ذمه صاحب رساله لازم بود باینکه باینکه در مقدمه تصریح کرده
 اجتهاد حضرت عمر را که مستند کتاب و سنت است کدام بیان و سیاقی فی القول
 الاتی مجرد از آن فرض کرده مقابل نص کتاب زعم نموده اگر اجواب کلام فضل
 بن رزبهان تصور نماید و آنچه گفته است که اگر مخالفت خدا و رسول را اجتهاد
 نامند پس هر بدعتی را می توان گفت که اجتهاد است انتهى کرم تر از اگر کلمات
 صاحب رساله است زیرا که سابق ازین خود در فائده جادی عشر از جامع الأصول
 از حدیث ابو موسی اشعری نقل نموده که حضرت عمر بگوید او فرمودند اننا نأخذ بکتاب
 فان اردو رجل قال و اتوا بالحج و العمره لیسوا نأخذ بکتابنا فانه لم یحل حتی یحر
 الیه ای انتهى لیس اخذ بکتاب و سنت را بدعت نامیدن حیرانم که کدام اصطلاح
 راست می آید **قال** تشخیص نمودن باینکه مخالفت پیغمبر در جائز حکم تحریری دارد باشد
 در میان امور متعدده و طرق متوجه جائز است بخلاف حکم واحد تحکیمت و دعوی
 ملا دلیل است و آیه من یشاق الا یشاق لیه در دو کمال یعنی انتهى **اقول** حکم مخالفت

پیغمبر در جائیکه مجتهدی یکی از امور مخیر فیها را با و له کتاب دست ترجیح دهد قابل تائیدی
 از اهل الالباب و قائل را با نیستیم ترجیح در مورد و من یشاقق الرسول داخل کردن از
 اعجاب العجایب چه اگر اینصفتی مخالفت پیغمبر باشد پس علمای امامیه که تمتع را اگر یکی
 از امور ملته مخیر فیها است بر قرآن و افراد ترجیح می دهند مخالفت پیغمبر کرده باشند
 و موککاتری کمالا بخفی قال اگر چنین اجتهاد جائز می بود چه اجتناب امیر بر عثمان انکار
 می فرمود انتی اقول در فهم معنی اینکلام حیرانم زیرا که جل انکارات مجتهدان فیما بینهم
 در امور مجتهد فیها می باشد نه در امور منصوصه چه باب اجتهاد و انکار یکی بر دیگری
 در آن بند است پس آنچه صاحب رساله عدم صحت انکار را بر تقدیر حرج از این اجتهاد
 مترتب نموده است اصلا بخاطری رسد که متفرع بر کدام قاعده است قال طر فیه
 انک اجتهاد یک مستند بدلیل شرعی نباشد و صادر از قائل افقه ثمنه حتی بالمخدرات
 فی الحال مقبول و معتبر باشد و اجتهاد علمای فحول امامیه که شیعه و اتباع باب مدینه
 علم باشند در باب سلب خلافت متعلین و نیزاری از آنها معتبر و معتقد نباشد انتی
 اقول حلفه کلامی است که ناظر از مشهوره ان استعجاب پیش می آید و سامع را
 از اضمحلال آن حیرت روی نماید بآنکه اجتهاد مثل حضرت عمر را که نزد ما را شریف
 بکتاب الله بوده از مذنب این کتاب فقه عمری در ازاله الحفا مرتب است بمطالع
 اجتهاد علمای امامیه و برودی ماحر دم غیر معتبر میگوید بلکه اراده الزام آن بر ما می نماید و
 بر آنقدر اکتفا فرموده امامیه را اتباع باب مدینه علم میفرماید بالجملة اجتهاد علمای
 امامیه در باب سلب خلافت خلفای متنازع فهم و نیزاری از آنها مخالفت لغوی
 قرآنی که در باب اثبات لیاقت خلافت برای آنها و فضائل عامه صحابه بصیغه عموم و
 در فضائل صحابه متنازع فهم بصیغه خصوص بالا اشارت الصیرک الراجح الیهم دارد است

دارد و در تفاسیر شیعه رتبع آن اشارات لطرف اصحاب متنازع فیهم
 مندرج چنانکه نندی از آن در جواب فایده اولی مذکور شده و قدر کثیر در
 تفاسیر شیعه مثل منبع الیهادین و مجمع البیان طبرسی و تفسیر الوافی و رازی
 و امثالها موجود و نیز این قسم اجتهاد امامیه مخالف احادیث حضرت امیر که
 مستبرئینای صحابه مذکورین خصوصاً و کافه صحابه عموماً است لال حضرت ایشان
 بر صحت خلافت خود به تبعت مبایعین شیخین که مهاجرین و انصار باشند تبیین
 عموم و خصوص در پنج البلاغت و احتجاج طبرسی واقع و همین صیغ شارر صحابه
 در صحیفه کامله و در کتب شیعه از حضرت سجاده و دیگر ائمه امجاد مروی چنانکه بعضی
 از آن صاحب تحفه ذکر کرده و اکثری در کتب شیعه مودع لهذا همچو اجتهاد ایشان
 نزد اهل دیانت مقبول نیست و نیز گوئیم تا ترجمید بعضی از خلفای متنازع فیهم در کتب
 تواریخ و سایر تفاسیر شیعه باید دید که این بعضی در اعلاای کلمه اسلام و عزایا بکار
 لایم و تمسک بظاهر شریعت سید امام حقد را متعام داشته و قطع نظر از این
 گوئیم حکم تنقیب ایشان در امر خلافت و شرکت جمیع صحابه بایشان سوای دو
 چهار کس چهارده الکتبی عن الصادق علیه السلام علی زعم اشیعه و قد مر تعلیقاتی
 الفائده الاولی تعلیم قدح در نوشت بکار و توسیع دائره انکار ایشان بر اهل اسلام
 است چه ایشان خواهند گفت که جمهور صحابه چنانکه بر خلافت باطله اتفاق کردند
 همین طور ایشان مع متغلبین شخصی را بر نبوت برانگیخته خود را از توابعش و انمنده
 خوارق عادات و محاسن صفات آن شخص شهر نموده باشند پس انکار خلافت
 خلفای راشدین و قدح در صحابه که مدعیان حقیقت بر زمین بنیاد توأمر از زعم
 شکستن جمهور اسلام است و مع هذا گوئیم اگر دو این قسم امور اجتهاد اعلاای امامیه

که برخلاف معقول و منصوص است مباحی داشته باشد پس اجتهاد مجتهدین اهل سنت که
 مستند کتاب و سنت و اقوال غیرت طاهره است چنانکه دارد تا عامه ایشان اجتهاد
 مجتهدین امامیه را بر اجتهاد علای خود ترجیح دهند و یا قطع نظر از اینهمه گوئیم اگر احدی
 از ساده لوحان اجتهاد بعضی فرق امامیه سوای اثنا عشریه را که اینهمه مثل اثنا عشریه
 ادعای اتباع باب مدینه علم می نمایند در باب سلب ائمت از بعضی ائمه اثنا عشریه که
 فرعونشان است بر اجتهاد اثنا عشریه ترجیح دهد خدا داند که صاحب کمال
 سبحان الشیخ خواهد گفت و اگر چه این مطلب بس عمده و تفصیل طلب است لیکن
 بنا بر استطرادی بودن مقام بر اختصار و اجمال تمام اکتفا رفت و آنچه صاحب کمال
 امامیه را اتباع باب مدینه العلم فرموده پس بعد دریافت متعدد و نمودن قاضی نور الله
 شوشتری منصوره و انقی و اضراب او را در شیعه چنانکه در جواب فائده ناسعه
 اشاره بآن رفته و بعد اطلاع بر مخالفت شیعه با اکثر امام زادگان چنانکه صاحب
 تحفه در تمهید باب چهارم در میبحث حدیث انی تارک فکم الفلقین الخ که آن بحث
 معنون است فائده آخری اجل من الاولی بعضی را از آنحضرات نام برده و تقسیم
 ادعا از عقلا نادر و اقبال اما اشعاریکه در کلام این ناصب واقع شده باینکه بنی
 تنزیهی بوده پس با وجود مخالفت آن بقول عمرو انا اخرها و اعاقب علیها و نظائر
 آن مفید مطلوب او نم نیست چه بدعت مختص بتحریم نیست بلکه هر حکمی از احکام خاصه
 که صادر از هوای نفسانی باشد بدعت نیست انتهی اقول ای که از مخالفت توحیه
 فضل بن روزهان بقول حضرت عمرو انا اخرها و اعاقب علیها گفته است چه پیش
 آقا در رد فائده عادی عشر جای که صاحب رساله قول حضرت عمر متعلقان کانتا
 فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الخ را استدلالاتی تحریر فرموده

از حق است و منتهی الحج ذکر کرده مذکور است و چون مجتهد فيه بودن را بحیثیت و
 مرجوحیت در مقام حج یاد کرده کتاب دست که مستند حضرت عمر بود واضح شد
 در خصوصت نهی تنزیه ایشان را که مستند کتاب دست است گمانه غرضه
 و فضل بن روزبهان تصریح با علم من اشارات العلماء الاخبار و عنایتهم که
 نقله من الامام النورای مع ذکر کرده بدعت گفتن از بدایع باشد قال اما اینکه
 شاید عمر شنیده باشد نهی تنزیه را از آن پس محمد حسن ظن است و کذب استناد
 عمر تحریم را بنفس خود شنیده است **اقول** بانقسم حسن ظن از علمای شیعه
 متواتر است چنانکه قاضی نور الله بنو ستر عیاد احتقاق الحی در طعن قرطاس
 در تأیید قول علامه خلی و دفع اعتراض فضل بن روزبهان که معبر باین عبارت است
 ثم ما ذکره انما اراد ان یخص حال موتی علی خلافة علی فیهذا من باب الاخبار بای
 الخ فرموده فیه ان الاطلاق علی الغیب قد یكون ما لهما من الله و تأیید و الخ
 که در دامن قول صلی الله علیه وسلم اتقوا من فرأته المؤمن وقد علم ذلك السلف
 الحاضر و هناك بقرائن خفية تعلم نزلک و خبر وای من بعدیم الخ چنانکه نقل آن
 مفصلاً در جواب او اهل فائده رابعه گذشته فافهمه پس هرگاه کبرای شیعه را بخوا
 منع فضل بن روزبهان ابداع احتمال جائز باشد فضل بن روزبهان را در مقام منع
 ابداع بانقسم احتمال چرا جائز نباشد و آنچه گفته است و کذب استناد عمر تحریم را بنفس
 خود حسن انتقی جویش در او اثر فائده حادی عشر گذشته فلیطالع ثم قال علاوه آنکه
 بنابر حدیثی که ابن اثیر در جامع الاصول و بنیای آورده اند قال سه ائمة من مالک النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم ارایت متعیناً به لعامة ائمة لایة فقال لا ابد و فی آخری
 لا ابد الیه ای ہی آخر الیه هر انتقی **اقول** این حدیث دلالت بر جواز تمنع فی نفسه

در بیان
 این حدیث

دارد و آن منافات کبر است آن بجهت اقران عارضه فتح حج بعمره و مرجعیت آن
از افراد در صورتیکه نظر ما اوله شرعیه را بحجت افراد نزد مجتهدی ثابت نشود ندارد
و در سابق بوضوح پیوسته که حضرت عمر بن الخطاب از آن که مفاد حدیث سراقه بن مالک
است نبودند آری افراد را از تمتع افضل می دانستند و حدیث مذکور اصلاً دلالت بر
افضلیت تمتع بر افراد ندارد پس ذکر این حدیث در این مقام غیر سدید و استدلال
بان در مانحن فیه نامفید آری اگر حدیثی دال بر افضلیت تمتع از افراد بمقابل اوله
حضرت عمر که سابقاً ذکر شده موجود داشته باشند پیش نمایند قال
و در مقروضه مقرر گردید که نص مقید نباید منسوخ نمی شود و الا لزم الکذب پس
احتمالی اینکه جواز تمتع منسوخ شده از محل اعتبار سابق است انتی اقول
فضل این روز بهمان و دیگر علای الهی است در این مقام نسبت باقتقاد نسخ تمتع
بطرف حضرت عمر نگوده اند تا بحجاب شان صاحب رساله را عدم صحت نسخ
مقید نباید مفید باشد بلکه ذکر کنی حضرت عمر بطور بنی ارشادی بنا بر مرجعیت
آن باقتقاد حضرت عمر کرده اند که کما مر لفظه من قرأه العین پس این دلیل هم در غیر
محل نزاع قائم آری اگر دلیلی دال بر عدم مرجعیت آن بمقابل اوله حضرت عمر
پیش نظر داشته باشند بروی کار آرند قال و با فرض اگر عمر ادعای شدین
نسخ آن میفرمودند مانند روایت نحن معاشر الانبیاء لانزلت ولا نورثه از آن
قبول ساقطی بود چه روایت کسیکه اعراف نماید باینکه حضرت امیر و کاتب
و عا در دهان می دانستند چگونه معتبر تواند بود انتی اقول روایات کثیره در اکثر
ابواب کافی کلینی بمنی حدیث نحن معاشر الانبیاء لانزلت الخ دارد است از آنجمله
است آنچه در باب صفة العلم مروی است از ابی عبد الله علیه السلام ان الانبیاء

ان الانبياء لم يورثوا دارا ولا دينارا ولا غنما واثروا احاديث من احاديثهم فمما
 لبثي منها اخذوا بغير حق واذ انجمه است آنچه قریب بمضمون این حدیث در باب
 ثواب العلم و المتعلم وارد است و همچنین احادیث بسیار با این معنی در آن کتاب
 موجود بلکه بعضی ابواب بر آن در آن کتاب برای او داشت علمیه منعقد و در آن
 این قسم احادیث بسیار موجود من ثرا الاطلاع علیها فلیجمع الیه لیس حکم بسقوط
 حدیث نخی ماسر الانبیاء الخ از درجه قبول نزد عقلا غیر معقول و معجزه اگر کنم
 نه حضرت عمر دعای نسخ متعالح داشتند و نه احدی از علماء اهل سنت آنرا
 منسوب بطرف حضرت عمر نموده پس معلوم نیست که صاحب رساله در ابطال این
 خیال فاسد الاساس چرا قضیه مداد و قرطاس نموده آری دعوی ایشان فضیلت
 افراد از متع بود و بر آن دعوی از کتاب و سنت استدلال کرده بودند چنانکه خود
 صاحب رساله آن را در این کتاب در فائده حادی عشر از جامع الاصول از حدیث
 ابو موسی اشعری نقل نموده و نهاده الفاظه فقال انما نأخذ بکتاب الله فان الله
 عز وجل قال واتموا الحج والعمرة لله الح لیس در جواب از استدلال حضرت عمر و
 در زیدن و خیال نسخ آن بخاطر گذر آینده متوجه دفع آن گردیدن مقام استعجاب
 اولی الالباب است و آنچه گفته است که روایت کنید که اعتراف نماید باینکه حضرت
 امیر اور الخ گوئیم بجان الله روایات کثیری که الله اظهار آنها را انکذب تفریح
 نموده دعای بد فرموده الفاظه طرد در حق آنها بر زبان رانده باشند نزد شیعه در
 اقصی مراتب قوت باشد در روایت مفروضه حضرت عمر بحجت آنکه ایشان را وی آن
 می نمودند از در اعتبار ساقط جواب لفظ کاذب و غادر و غیره را در رد او گرفته
 را چه که است شأن لفظ الیه الیه لیس بلفظ اعتبار بظاهر اما لایکاد یوجد فی بطون آثار

قال و ايضا دلالت ميكند بر مطلوب ما اينجى محب الله بهارے در ستم فرموده
مسند اتفاق العصر اثناني بعد استقامه الخلاف في الاول عند الاشعرى و احمد
الغزالي و الامام و المختار انه واقع محمد عليه اكثر الحفصية و ان فضيلة لاجماع التابعين
على جواز شقة العمرة و قد كان عمر و عثمان يهني عنه انتهى **اقول** سابق ازین بقلیم آمده
که بنی حضرت عمر از متقی که بدون فتح حج بعمره باشند تنزیهی بود و مجتهدین تابعه نشان
اینقسم بنی را هم مسلم ندانستند و اجماع بر جواز آن بلا کر است صورت لبته چنانکه
نقل آن از امام نوذری گذشته باین عبارت و قد انعقد الاجماع بعد از اعلی جواز
الافراد و التمتع و القرآن من غیر کراهیه الخ پس ثبوت مطلوب صاحب رساله
که واقع بنی تحریری از حضرت عمر در باب تمتع است از عبارت مسلم غیر مستقیم **قال**
سبحان الله اختلاف ایشان بسبب اشتداد خود سنت عمری را ترک
کرده بر خلاف آن اجماع نمودند معلوم نیست که در متعه انچه ضرور و کدام
نقصان باین ابو میرسد که در آن سنت عمر را از دست ندادند انتهى **اقول**
اعل الصنف را از این مقام صاف و واضح می شود که طایفه ای نیست تابع سنت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اند چه هر گاه نزد ایشان امری بسنت نبوی
ثابت می شود بخیال گفت دیگر کسی پاک ندارند و از همین مقام بظاهر می شود
که اگر جواز متعه و نیز نزد ایشان از سنت نبوی ثابت نیست پس اعتناء بطرف
بنی حضرت عمر نمی رود چنانکه در متعه الحج نمی نمایند و ضرورت نقصان متعه فایده
رد فوائد سابقه که منقذ برای این مسئله است مذکور است فیرجع الیه **قال**
مولوی عبد العلی در شرح اینکلام گفته که امام بنی عثمان پس ثابت است و حدیث
عروان که اتفاقاً گذشت نقل کرده بعد از آن گفته که امام بنی امیر المؤمنین عمر پس

پس ثابت نیست پسند صحیح لیکن در روایات غیر معتبره آمده که عمر میگفت سه چیز
 در زمانه پیغمبر جایز بود و من آنرا حرام میسازم مشه حج و متعنا و حی علی خیر العمل
 پس اگر این خبر صحیح باشد معنی آن چنین خواهد بود که این سه امر که احیاناً در زمان صحیح
 علیه السلام واقع شده بود و باز حرام کرده شد من بیان میسازم حرمت آنرا
 و نهی میکنم از آن بسبب اینکه حرمت آن در شرح ثابت شده بعد اباحت آن
 مراد عمر از متعنا الحج فسخ حج بوده بعمره ثم الحج بالا حرام میسازم قبل عرقه و فسخ حج اگر چه
 در حجة الوداع واقع شده لیکن مخصوص بعجابه بوده چنانچه مسلم از ابو ذر روایت
 کرده و اما متعنا نساء اگر چه در روز خیر مباح شده بود لیکن بعد آن تا روز قیامت
 حرام گردید و حی علی خیر العمل نیز در عهد شریف منسوخ گشته و لهذا متواتر شده
 اذان بدون آن و اینکه عمر گفت که هر سه امر در وقت آنحضرت بود پس حش
 امینت که کسی توهم نکند که حکم جواز آن باقی مانده پس برای دفع این و هم این کلام
 گفت ما اطباء کلام را اختیار نکرده ایم مگر بجهت اینکه بعضی سفهای را و فض
 اطفای نور الهی مینمایند و میگویند که امیر المؤمنین حرام کرد آنچه در زمان پیغمبر علیه
 مباح بوده و این گناه کبیره است فلا یلتفتوا الیه انتهى لمخص کلامه اقول الحمد لله
 که این متعصب اعتراف کرد باینکه عثمان از حج تمتع نهی کرد و این در اثبات مطلوب
 کافی است که گفته اند هر طرف که گشته شود سواد اسلام است پس سنیان را
 میرسد که در حق او بگویند که بعضی سفهای فواصیب اطفای نور الهی نموده میگویند
 که عثمان نهی کرد از امری که مباح بود در وقت پیغمبر علیه السلام و این گناه کبیره است
 و از بخاطرها که دید که لطف و دهر بانی سنیان بر حال عمر زیاده است نسبت
 به عثمان که او را از درجه تحریم تجارت دادند و این بیچاره را که قاتر انهی اقول

مولانا عبد العلی بحر العلوم کہ حق ایستادی او بر فضیلتی دیار صاحب است ثابت است
 لحاظ رتبه او نکرده در حق او الفاظی ادبی بر زبان آوردن بعید از سادات عظام
 شرفای کرام و بالجملة کلام صاحب سالہ در این مقام محل استجاب اولی الاحلام است
 بیا نشانی که مولانا بحر العلوم درین محنت علی نقل عنہ صاحب الرسالہ مطابق است
 محققین اولاً کلام در صحت و استنباط بنی متعہ الحج مندرجہ روایات بنی حضرت عمر را
 غیر معتبر و روایات بنی حضرت عثمان را ثابت گفته کما ہو منصوص عن عبارت بعد از آن
 بر تقدیر تسلیم صحت خبر بنی حضرت عمر به بیان معنی آن پرداختہ و فرمودہ کہ مراد
 عمر از متعہ الحج فتح حج بود و بعد از آن الحج بالاحرام فی یوم قبل عرفہ الحج و این معنی خبر
 بنی کہ بحر العلوم بیان فرمودہ مطابق منصوص از حدیث است اعلم ازیکہ ناہی
 فقط حضرت عثمان باشند بایشان و حضرت عمر ہر دو صاحب قرہ العینین
 از امام نووی نقل کردہ قال القاضی میا عن طائفہ حدیث جابر و عمران و ابی ترسی
 ان المتعہ التي اختلفوا فيها انما هي فتح الحج الى العرة الى اخر العبارة التي مرقلها و
 ازین تفصیل واضح شد کہ کلام بحر العلوم در ثبوت بنی از حضرت عثمان و عدم ثبوت
 آن از حضرت عمر است و بر تقدیر ثبوت بنی از حضرت عمر اینچہ معنی آن از طرف
 ایشان بیان نمودہ همان معنی بعینہ از بنی حضرت عثمان مراد است علی ما انفصل
 انہ اهل السنة و الجماعة پس بحر العلوم معنی بنی حضرت عمر بر تقدیر ثبوت آن بیان
 نمودہ و ذکر معنی بنی ثابت حضرت عثمان را مقابلہ علی ترک کردہ و ظاہر است
 کہ بنی از بقسم متعہ مخالف کتاب و سنت نیست بلکہ مثبت ثابت است کما مر ذکر
 از لفظ غیر مرقدہ در مفسر است اینچہ صاحب رسالہ بر تسلیم بحر العلوم بنی حضرت عثمان
 حدیثی بجا آورد و خانوادہ مطلب خود کہ بنی ایشان از امریکہ در وقت آنحضرت مباح

میاج بود و البته است تحسین عالی از تحصیل باشد قابل قوله ولیکن در روایات
 غیر معتبره الخ ناشی از عصبیت و عناد و عدم اطلاع بر روایات مذموب خود شن
 است چه علای اعلام بود مثل علامه توسی و فاضل اصبهانی و غیر ایشان باینکه
 اعتراف نموده اند و در فائده سابقه از روی احادیث صحاح و غیر صحاح به ثبوت
 رسید که عمر بنی از متعده الخ کرده بود پس روایات کثیره صحاح خود را غیر معتبر
 نامیدن سفاهت محض و جهالت بحت است انقی اقول اگر چه جواب ثبوت
 صاحب رساله باین روایت مستند الی العلامة القوشجی و غیره در جواب
 وجه ثالث فائده ثانیه گذشته لیکن در این مقام بطرز مختصر ذکر کنیم و گوئیم که علامه
 توسی روایت این عمر معدا المنبر و قال ایها الناس ثبوت کتب علی عهد رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم الخ در شرح قول صاحب تحریر که منع حضرت عمر را از متعنه متعنه
 در مطاعن ایشان وارد کرده است ذکر کرده و اینقسم ذکر بر صحت روایت که
 کلام بحر العلوم در آنست دلالتی ندارد و همچنین علامه نقض الی یمن طعن را از
 طرف قاضین در خلافت حضرت عمر نقل کرده بطریق ابرار و العنان بتسلیم
 بنی حضرت عمر از آن جواب داده است و هر عاقل معید او ند که تصحیح خبر با الفاظه
 ابرار است و تسلیم منطوق آن نموده جواب دادن خیر و گیر پس از تسلیم ساری
 مقاصد خبر بنی را جوابش بطوری که افع طعن از جانب حضرت عمر باشد بر نومه است
 لازم گشت نه آنکه صحت الفاظ خبر به ثبوت پیوست خصوصاً در صورتیکه ساری
 مقاصد از آنجه حرج و تعدیل اخبار نباشد و آنچه در شرح طوابع اصفهانی بنظر
 نرسیده تا به بیان حالش پرداخته میشود و آنچه گفته است که در فائده سابقه از روی
 احادیث صحاح و غیر صحاح به ثبوت رسید الخ گوئیم بحر العلوم قدس سره بنی حضرت

عمر را غیر ثابت گفته اند و ایاتی را که موهم نبی است بیا نشانکه در فائده سابقه
 بظهور بر سبب که روایت متعان کاشانی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
 النج دلائل بر نبی از متعه الحج نثار و در روایات دیگر که در ان مقام صاحب رساله
 ذکر کرده اگر چه دلائل بر نبی دارد لیکن بعضی را از ان بحر العلوم غیر معتبر فرموده و بعضی
 دیگر که صحیح است روایات صحیح دیگر که دلائل بر حکم حضرت عمر کجاست از مشر و عیت آن دارد
 معارضن آن روایات موجود پس بجهت قعارض روایات نبی حضرت عمر ثابت نمی شود
 بخلاف روایات نبی حضرت عثمان که بلا قعارض است پس نبی حضرت عثمان از ان
 روایات ثابت می شود حال روایات اعتقاد حضرت عمر کجاست از مشر و عیت آن باید
 شنید پس باید دانست که صاحب قره العین قدس سره میفرماید که اصحاب مذکور
 مشهوره روایت کرده اند قصه حبیب بن معبد عن ابی دأل ان رجلا کان نصرانیا
 يقال له صبی بن معبد سلم فاراد الجهاد فقیل له ابدأ بالحج فأتى الاشعري فامر به بمره
 والحج جميعا ففعل فنبذ هو لیس از سر نیز بدین صوحن و سکان بن ربیع فقال احد هما
 لصاحبه لهذا اصل من بغیر اهل فسمها صبی فکبر ذلک علیه فلما قدم الی عمر ذکر ذلک له
 فقال یریت لسته مینک قال و سمعته مره اخرى و قفت لسته مینک اخرجه احمد
 انتهى و بعد ذکر این روایت صاحب قره العین روایت دیگر دال برین مطلب ذکر
 کرده بعه فرموده و این قصه دلائل میکند بر آنکه فاروق انکار نمی کرد متعه را بلکه آنرا
 مشر و عیت است النج و آنچه صاحب رساله کلمه سفا هست محض و جهالت بحث
 در حق بحر العلوم بر زبان جاری کرده جوایش خارج از شرط این حماله است فقال النج
 معنی حدیث از تلقای نفس خود تراشیده پس در حقیقت منسوخ حدیث کرده چنانچه
 سابقا بیان آن نموده شد انتهى اقول جای که صاحب رساله ثبوت عیبه برین

فاسلم ص

برین معنی وارد کرده در اینجا احقر العباد استقامت آن از محاورات اهل لسان
و تصحیح ائمه غربیت بیان نموده فلیطالع ثمه **قال** تعجب هست که عبد الله بن عمر خلف
خلیفه امینی را تفهیمیده و قول پدر خود را ترک نمود و ایشان معنی آنرا فهمیدند انتهی
اقول اگر چه صاحب ساله مثل این کلام در ما سبق بهم ذکر کرده و احقر العباد
جوابش در ان مقام بیان نموده لیکن در اینجا بطرز دیگر میگوید که این قول صاحب ساله
بطلان تاویلات جدیده که از ماورای قرون سابقه مروی است و علمای هر فن ابداع
آن نمی نمایند لازم می آید و میهندا گوئیم چون مذاق بن عمر با خدا بظاهر سنت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بود و بطور حضرت عمر تدقیق نظر در آن پس در صورت مجتهد بودن
هر دو شخص تطابق در فهم آنها غیر لازم **قال** اما آنچه گفته که مراد عمر فتح حج بوده پس
در حقیقت مکتذب علمای خود مثل فضل بن روزهان و غیره است و ظاهر کلام
صاحب مسلم نیز همین است که بنی عمر را مسلم داشته انتهی **اقول** در فهم معنی این کلام
حیرانم چرا که مولانا بحر العلوم درین قول بنی حضرت عمر را مسلم داشته مطابق دیگر
ائمه اهل سنت به بیان معنیش پی برداخته و چون فضل بن روزهان و صاحب مسلم نیز
بنی حضرت عمر را مسلم داشته اند پس کلام بحر العلوم در باب تسلیم بنی مطابق کلام
فضل بن روزهان و صاحب مسلم خواهد بود نه مکتذب آن **قال** و علاوه آنکه اگر
همین مرادی بود پس خلیفه زاده چرا انکار از آن نمود مگر او را اینقدر علم هم نبود که ایشان
حاصل انتهی **اقول** جوابش آنفا و سابقا بارها بقلم آمده تا کجا تکرار آن نموده آید **قال**
و ایضا فصح را امتعه ناسیدن غیر متعارف است و مبتدا از آن معنی شود مگر حج تمتع و آن
دلیل الحقیقه فلا یصار الی غیره و میهندا در زمان پیغمبر هم فتح حج شایع نبوده پس اتمام
در نسخ آن با نشان عمری و علوهیمت ایشان نمیشود انتهی **اقول** اینکلام دال بر عدم

اطلاع صاحب رساله بر حقیقت حال است چه تمتع بمعنی فتح حج بعمره نیز وارد است کما
نقله فی اوائل الفائدة الحادی عشر عن ازاله الحفار و در حجة الوداع صحابه این قسم تمتع
یا مور شده بودند فی صحیح البخاری کا نوا بردن ان العمرة فی اشهر الحج من اخبر الفجور
فی الارض و یجعلون المحرم صفرا و یقولون اذا برأ الدبر و عفا الاثر و استخ صفح حلت
العمرة لمن اعتمر قدم النبي صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابه صحیحه رابعه مهین بالجح فاعتمر
ابن یحیی بن عمرة فتناظم ذلك عندهم فقالوا یا رسول الله ای الحل قال الحل کلمه انتهی پس
در آنوقت بموجب امر مکه ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بابر تمتع بفتح حج فقط
نذکر در بمعنی شایع بود در مصورت آنچه صاحب رساله شصت حج را تمتع خلا
متعارف گفته مقام استجاب مهره فن اخبار باشد قال و ایضا علت نهی عمر که
ظاهر می شود در قول او که هست ابن یظیل اباها معرین تقطرو و سهم جاریست در
حج تمتع و عبه اشتراک الحکم پس بر فرض محال اگر مرادش فتح حج هم باشد اشتراک
علت عمری در باب طعن شیعیان بر ایشان کجائی است انتهی اقول در ماستی که
معلوم شده که این علت برای نهی تنزیهی است کما هو منصوص الروایه و بجبهت وجود
آن علت نهی تنزیهی مطابق فهم حضرت عمر که نزدشان مستند بکتاب و سنت است
و حج تمتع ظاهر و علت نهی تحریمی فسخ حج بعمره در غیر سال حجه الوداع است و هرگاه
وجود این علت در حج تمتع صورت خواهد بست حکم نهی تحریمی بران جاری خواهد شد
جالبه احتمال که برین مورد شیخ نجیال صاحب رساله بکثره و بقله آورد و آنچه بگوید و اصطلاح
اصول را مثل علت و حکم بر زبان آورده خبری گفته است معلوم نمی شود که از ان
چه اراده کرده اگر الفاظش مفهومی صحیح داشته باشد افاده فرماید و آنچه گفته است
اشتراک علت عمری ای کوئیم اگر چه جوایش انفا قوم شده لیکن چون صاحب رساله

خیر است استعمال ترجیح ذات مبارک خود بر شرکای زور که موازنه درین نزد
 باعتراف مفسرین فریقین ناشدنی است بعید از حکمت و همچنین صلوة را که بهترین
 اعمال باشد نیز معامله و برهه و لعب ترجیح دادن بعید از شان الهی پس طعن بر جمله
 الصلوة خیر من النوم بتقریری که صاحب رساله ذکر کرده باید دید که یکی سر میکشد
 اگر احدی از اهل سنت متعین حرف میزند صاحب رساله بخوابش می فرمود که این
 شخص را اعتراض بر قرآن منظور است و میخوابد که درین پرده البطال دین
 نباید حالا که او خود بخواب حرف زده بخد متشنج عرض کرده اند نیست بیان
 بلاغت جمله الصلوة خیر من النوم آدم بر بیان فضل آن بر حی علی خیر العمل پس بر
 و اتقان محاوره عرب مخفی نیست که حملی علی الصلاح و حی علی الفلاح باطن وجه
 و آنکه آن بودای حی علی خیر العمل ادا نموده پس ذکر آن خالی از ذکر آن باشد بخلاف
 الصلوة خیر من النوم که اشعاری برمودای آن در الفاظ اذان زفته بلکه فضل صلوة
 مذکور شده و بعد ذکر آن مناسب افتاد ذکر الصلوة خیر من النوم بابر ادا صلوة
 که فصل آن در حی علی الفلاح مذکور شده نوم را بر آن تفضیل دادن بعید از عقل است
 پس اهل تفسیر را می باید که از خواب غفلت بپوش آمده در جمالت اهل اسلام
 برای قیام محض و ملک مقام حاضر شوند و چون این ترتیب تحریر آمد عقلا را باید
 که لطافت آن نظر کنند تا بدانند که چقدر مستحسن و بلند در فصاحت و جمال و تواتر
 اذان بدون آن لذت عمر مسلم و غیر مسلم و قبل از آن غیر مسلم است اقول الفاظ
 اذان بدون لفظ حی علی خیر العمل در عهد جناب نبوت ماب متواتر و کتب حدیث و
 سیر و تاریخ که در آن کیفیت تقرر اذان در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صیغ
 آن منتقل و مسدود است بر ثبوت تواتر کذای شهود عدول موجود پس انکار تواتر

صیغ اذان بجهتی که الحال موجود است در عهد جناب نبوت مآب بعید از نشان
 ادلی الالباب قال و هرگاه این را دانستی پس بدانکه عبد العزیز و بلوی بنابر عادت
 مستمره خود کلام نخواهد نصرا صدر اسرودق فرموده می گوید اما متعه الحج که بعضی تمتع
 است یعنی عمره کردن همراه حج در یک سفر در شهر الحج بی آنکه بخانه خود رجوع کنند
 پس هرگز عمر از آن منع نگردیده تحريم تمتع بر او اقترای صریح است بلکه افراد حج و عمره
 اولی میباشند از جمع کردن هر دو در احرام واحد که قرآن است یا در سفر واحد که
 تمتع است و هنوز مذنب شافعی و سفیان ثوری و اسحق بن راهویه و دیگر فقهاء همین
 است که افراد افضل است از تمتع و بعد ازین صاحب تحفه شروع کرده در استدلال
 بر افضلیت افراد از بقیه افراد حج چون بجا سخن فیه تعلقی داشت از ذکر آن اسرار
 نمودیم بعد آن میگوید و آنچه عمر از آن منی کرده و آنرا تجویز ننموده متعه الحج یعنی دیگر
 است یعنی فتح حج بسبوی عمره و خروج از احرام حج با فعل عمره بعد از درجهین است
 اجماع است که این متعه الحج بلا عذر حرام است و جائز نیست آری انحضرت علیه السلام
 این فتح از اصحاب خود بنا بر معطلی گناییده بود و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود
 که عمره در شهر حج از آخر حضور میداشتند و میکشیدند اذاعفا لا ترو بر و الدبر و الدبر
 المسفر جارت العمره لمن اعتمر لکن ان فتح مخصوص بود بهمان زمان و دیگران را
 جائز نیست که فتح کنند بغیر عذر داین تخصیص بروایت ابو ذر و دیگر صحابه مآب
 گفت اخرج مسلم عن ابی ذر انه قال کان المتعه فی الحج لاصحاب محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم خاصة و اخرج ابنی عن حارث بن بلال قال قلت یا رسول الله فتح الحج
 لنا خاصة ام للناس عامة فقال لانا خاصة قال النودی فی شرح مسلم و قال المازری
 اختلف فی المتعه التي هی عنها عمر فی الحج فقیل فتح الحج الی العمره و قال قاضی عیاض

قاضی عیاض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین و ابی موسی ان المتعالمی اختلافوا فیها
 انما هی فتح الحج الی العمرة قال و لهذا کان عمر یضرب الناس علیها و لا یضربهم علی مجرد التمتع
 ای العمرة فی اشهر الحج و آنچه از عمر نقل کرده اند که گفته اند قال و انما یضربونها ضعیفین است
 که یعنی من در دلهای شما تاثیر بسیار دارد زیرا که ضعیف و قوی در امور دینی نشدند من معلوم
 شماست شاید که درین پرده و ابرق اهل و زبید و در حقیقت نهی ازین هر دو در قرآن
 نازل است و خود پیغمبر فرموده و قوله تعالی فمن ایتنی و رار ذلک فادلکم العادون
 و قوله تعالی و اتوا الحج و العمرة لکن فاق و دعوا الناس یعنی قرآنی و احکام حدیثی
 چه بخاطر می آورند اینجا احکام سلطانی می باید و لهذا گفته اند السلطان ینزع اکثر ما نزع
 القرآن پس اصناف نهی بسوی خود برای این نکته است انبی اقول قوله تحريم تمتع
 اقراى محض است الحج بدفع است باینکه آفتاب استی که از احادیث صحاح سنین
 باقراف علمای ایشان مثل فضل بن روزهان و ابن ابی الحدید بلکه صاحب مسلم نیز
 از ایشان نهی عمر از حج تمتع ثابت شد پس اگر اقرار باشد و زود بال آن بر کرده نهی
 روایة احادیث و علمای شما خواهد بود اما آنچه ناسب از عمر حکایت کرده از ترجیح
 افراد بر قرآن و تمتع پس مطابقت با اکثر اقوال اکابر و اهل نخلت و مثل امام مالک
 ابی حنیفه و صاحبیه نذر و چه مالک و محمد ابویوسف قائل بوده اند ترجیح حج تمتع بر
 افراد بر عکس قول عمر قال الرازی فی تفسیره قال فی اختلاف الحدیث التمتع افضل
 من الافراد و به قال مالک ثم قال مالک ثم قال و قال ابویوسف و محمد القرآن افضل
 ثم التمتع ثم الافراد و ابو حنیفه اگر چه تمتع را از جمیع تمتع حج ترجیح دانسته اما قائل ترجیح
 قرآن بر بوده که ما صریح الرازی ایضاً لا الافراد علی القرآن و التمتع کلها پس ناسب
 عدالت معترف شود بقصور و غفلت اکابر علمای خود شش که با وصف اینقدر

عمره حساب آنها نفوس خود را از متشتین اذیال خلفای راشدین از کلام عمر که بزعم صاحب
مفردین بدلیل در زبان از صریح حدیث و قرآن بوده غافل و جاهل بودند و یا خطای عمر
خطاب قابل شود و قطع نظر ازین آیه که ماصب عداوت بر ترجیح افراد بر قرآن و
تمتع ذکر کرده محل بحث و نظر است لیکن چون غرض ما در اینجا مقام متعلق باطلال این
احتمال نیست تطویل کلام فائده ندارد و قوله یعنی فتیحه ج الف اقول سابق بام تفصیل
بعض بیان آید که آن تمتعی که عمر از آن نهی کرده و کلام مادران است فتیحه ج مراد می ماند
و الا بر امتثال ابن عمر پوشیده و مخفی نمی بود و انکار آن نمیکرد بقول خود ائمه ابی اربعه
ائمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه در او شکیان متنبه بوده که بعد از عصر خلفای
انفکاء اجماع بر جو از آن شد کما اشارت به صاحب المسلم قوله لکن آن فتیحه مخصوص بود
بهان زمان اقول مقام تعجب نیست که سبب غایت جود دینی که در آنجا و ایتی را
که از مسلم و ابی نقل کرده مؤید مطلب خود انکاشته و حال آنکه آن روایت است
ندارد مگر بر اینکه فتیحه ج مخصوص صحابه آنحضرت بوده و ازین مفهوم نمیشود که شخص
میزان جناب رسالت آب نیز بوده پس بنی عمر صحابه را از آن صریح مخالف آن
روایات است و در عبارتیکه از نوذی نقل کرده خیانتی عجیب گمارده چه او صریح میگوید
که در باب متنبه که عمر از آن نهی کرده اختلاف واقع شده و این متعصب همین یک
قول را که فتیحه ج باشد نقل کرده و قول دیگر را مطلقاً ذکر ننموده و این امر از جناب
ایسلام حق رنج نیست کما لا یخفی قوله و انما یخبر عن عمر نقل کرده اند الف قد عرفتم غیره
ان هذا عرف الکلام عن مدلوله الباطن و لا لانه علیه بنفیه سیاق الکلام و سبب
این توجیه غیر وجهی نظر باینکه در حق عمر روایت میکنند که الشیطان یفر من ظل عمر و هم
نظر بر اینست که تندی و بغی آورده اند که کثیری مغفیه فرمود غیر خدا صلی الله علیه و آله

صاحب رساله مطالبی عرف دیار خود اینها می شنید و درین کلام بکار برده لهذا تعلیم آید
که اینقسم ایهامات فاحشه از شرفای عالی الکعب فی العلوم العقلیه و الفطریه راسخ
المقدم فی المحاورات الرسمیه العرفیه خصوصاً از کسیکه بر مسند اجتهاد دارا المومنین
کهنه نشسته باشد اگر بیاخته واقع شده باشد مستحکم و اگر دیده و فتنه نشسته باشد
شبیخ ترجیح اعمال اینقسم مقال منجرب و دشنام و تفضیح و طام می شود و الاقتضا
عن مثل هذا الكلام واجب علی العلماء الکرام **قال** و ابن ابی الحدید نیز اعتراف
کرده باینکه مرادش حج جمع بوده و در جواب این طعن اکتفا بهین علت کرده
و گفته فاما متعه الحج فقد اعتذر عمر لنفسه و قال ان الحج بهاء من بهاء الله و ان التمتع
یکسفه و یندب نوره در و نفعه و انهم یطلون موسین تحت الاراک ثم یملون بالحج
در و سهیم نقطه و اذا کان قد اعتذر لنفسه فقد کفانا مؤنة الاعتذار انتهى اقول این
عذر بدتر از گناه است زیرا که در حقیقت طعن برخدا و رسول است که امریکه در آن
رواق و نور الهی بر طرف شود جائز و مباح سازند و قبح آن بر شارع مخفی باشد و عمر را
باقا تشکیک با خراف ایشان از فقه نهان هم کمتر بوده معلوم باشد ان هذا لشی عجاب
اقول اعجب من هذا العجب المزعوم عند اصحاب البراعه و الیراعی استدل
صاحب الرساله بکلام ابن ابی الحدید المقرنی علی اهل السنه و الجماعة مع علمه
بان الخلاف بینهما فی غایه الاشتباه و لا کاشتبهار المثل السیاره فلا استدلال
بکلام احدی علی الآخره حمایستغریه کل من نظره و مع ذلك نقول الاعتدال المنقول
فی عبارت اعتدال عن در و الهی المقرنی مع و کفایه عنه عند اولی الابصار غیر خفه
قوله زیرا که در حقیقت طعن برخدا و رسول است الحج کویم اعراض صاحب رساله
بر حمل ان الحج بهاء الحج که ابن ابی الحدید مقرنی آنرا بدون استناد آن بطرف کرام

کتاب مجتهد ذکر کرده است بر اینست غیر متوجه است در تقدیر تسلیم آن گوئیم که حج
فی نفسه نور است باعتبار عبادت بودن آن و منتهی کشف آن می کند بجهت سود
مباشرت مردم و تفسیر سود مباشرت ایشان در نفس روایت مذکور است باین
عبادت و اینهم بطور محسوسین الح و هرگاه کشف آن از سود مباشرت مردم
باشد پس توجیه طعن بمشروعیت آن برخدا و رسول غیر لازم حال و اما مستولان
الح مجتهد که در مابقی تفصیل تمام مبرهنه منتهی اند که قول منتهی متولد و طوری
باشد و لیست چنانچه مالک بنابر تفسیر صاحب هدایه و محشی آن اعتراف کرده ایم
ثبوت نسخ و نهذا قائل بجزا شده اندی اقوال چهارم است که در مابقی تفصیل
تمام مبین شده که قول منتهی متولد ثبوت با دل شریعت خرد امام مالک
از اعتراف بقای جواز آن مبراقی است و همچنین است حال نسخ می علی غیر اصل در
اذان چه اصل جواز آن با اعتراف ایشان ثابت و الاصل عدم نسخ بقوی علی الجواز
استصحاب معلوم نیست که عمر بن ابی و الهام نسخ این احکام معلوم شده و در سبب
از صحابه بران مطلع نشده و یا آنکه مجتهد و ابی نفالی اختراع فرمودند و خدا را
کمالی یعنی انتهی اقوال ثبوت العین غیر انقض صاحب است و ادعای باید که اولاً
از روی راه ایست هیچگاه نیست وجود آن ثابت نماید بعد با صالت عدم نسخ
از عای بقای آن غرایده آنچه گفته معلوم نیست که عمر و ابی و الهام الح گوئیم بجز
العدم خود دلیل نسخ آن بیان فرموده و همیشه تا از می علی خیر اصل نیز در حدیث
منسوخ گشته و ایند احتیوا تر است و اذن بدون آن انقضای بجز العاوم متوان شدن
اذان بدون مجتهدی تا از اصل دلیل نسخ آن قرار داده پس انقضای دوم را اندر
اتجاه اعراض بر حضرت عمر با استماع علم آن ابراف ایشان بوجی و الهام نمودن

بعد از شان اولی الا بصار قال و طاف تر که زیاده فرمودن الصلوة خیر من النوم
و اسقاط حی علی خیر العمل و لالت دارد بر نیک قطع نظر از کمالات دیگر ذهن و ذکاوت
خلیفه ثانی بر وجه قدوسی بوده و الا امری را که بهترین احوال باشد از جواب بر وجه دان
بعد از بیداری و بوشیاری است انتی أقول در فروع است بدو وجه اولی آنکه
اسقاط حی علی خیر العمل و تعویض الصلوة خیر من النوم از آن منتهی است بر تفهیم و شهرت
روایت و موجودی علی غیر العمل و حالش معلوم شده پس اینکلام بنابر بطلان منتهی باطل
باشد و قیوم آنکه این صاحب سوال بطریق استهزا گفته که قطع نظر از کمالات دیگر
ذهن و ذکاوت خلیفه ثانی را به مقام تماشای قدرت الهی است چگونه کلامی بگوید
اراده اش بل باراده منافعی آن بر زبالش جاری شده زیرا که فی الحقیقت قطع
الصلوة خیر من النوم که در اذان نماز صبح مروی است مستحکم و دقیق است بیا نش
آنکه خیریت بخشی ارشی دیگر گاهی بطریق خیریت افضل بر فاضل میباشد که قال فیما
علی علیه و آله و سلم خیر من الایثار الاخر و گاهی تکیه بر خیریت فاضل بر منفصل
می باشد اگر چه آن منفصل نسبت به فاضل ناچیز محض باشد لیکن نظر بر بعضی اعتبارات
مناسبه بحال و مقام مثل آنکه محال است قولا یا غفلا یا اعتقاد یا عمالا ترجیح می دهد منفصل
ناچیز را بر فاضل کامل الغنیة پس بر ای تمیز و تمیز او خیریت فاضل بر محض منفصل ناچیز
بیان کرده می شود و مراد از آن اشاره میباشد بظرف اینکه اگر مخاطب اندکی بطرف
عقل خود رجوع کند در یابد که ترجیحش قولا یا غفلا یا اعتقاد یا عمالا ناچیز را بر فاضل
کامل الغنیة خطای جلی است و چون این مقدمه تمهید شد گوئیم اگر چه در واقع فضیلت
صلوة از نوم تر و هر عاقل واضح است لیکن نوم سحر می باشد از صلوة باز می دارد و
در مورد قول المصلین الذین هم عن صلواتهم میگردانند لهذا باعتبار مناسبه

که ترجیح اوست نوم سحری را بر صلوة جمع آنرا از قبیل حال بحکم افضلیت صلوة از نوم
 فرض کرده حکم الصلوة خیر من النوم را او الفا کرده شد و قاعده تسری العالم منسره الجبال
 بالاعتبارات المناسبة والتعبیر علی اعتقاد بیان فی الواقع در کلام لقا بغایت شایع
 و حکم بخیریت افضل بر نیچو مفضل یا خیر باعتبارات مناسب مقام جایگاه و قرآن
 شریف واقع متنها ما قال است تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة
 من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیوع ذلکم خیر لکم ان کتم تعلمون و صاحب
 تفسیر خلاصه المنهج در تفسیر جمله ذلکم خیر لکم می نویسد که این سعی و ترک بیع بهتر است
 شمار از سوا طاعت و متنها ما قال تعالی قل ما عند الله خیر من اللہو و من النجارة و منها ما قال
 عمر بن قائل آ الله خیر ما لیسر کون و صاحب خلاصه المنهج در تفسیر این کرمه میفرماید
 آیا خدای بختی بهتر است در پیش یا آنچه آسانتر می گیرد مشرکان با خدای از و بهیست
 است که بیع خیری مترتب نمی شود بر عبادت آنچه بآن شرک گرفته اند تا موازنه
 توان نمود میان او و میان آنکس که مبدأ جمیع خیرات است و خالق و مالک آن
 انتهی کلامه بلفظه و صاحب جامع البیان از اینست در تفسیر آن میفرماید و هو الزام
 لهم و تسفیه لوائهم فمن المعلوم ان لا خیر فیما شرکوه اصلا انتهی و صاحب مدارک در تفسیر
 ان کفنه و لا خیر فیما شرکوه اصلا حتی یوازن مینه و عین من هو خالق کل شیء و اسما هو
 الزام لهم و بهکم بجا لهم و ذلک انهم اثر و عبادۃ الاصنام علی عبادۃ الله و لا یؤثر علی
 شیا علی شیء الا کذا یدعو الی ایتاره من زیاده خیر و منفعة فقیل لهم مع العلم بان
 لا خیر فیما اثره و انهم لم یؤثروه لزیاده الخیر و لکن هو عی و عیسا لیتوا عن الخطا و
 المحفوظ و الجمل المربوط و لیعلموا ان الایثار بحسب ان یکون للخیر الزائد انتهی پس اگر
 کسی مثل صاحب رساله بخیر که حضرت حق را که مبدأ جمیع خیرات و خالق و مالک جمیع چیزها

و آنکه در سلم عتاد و دف نوازی میکرد و ابو بکر و عثمان و حضرت امیر در اینجا آمدند و آن کثیر
 مشغول غنا بود پس چون عمر آمد ترسید و آنرا متوقف ساخت بنابر طایفه سنیان
 البته رستی نمی تواند شد لیکن این مشکل است نیست که بنابرین لازم می آید که العیاذ
 بالله نزد خلیفه ثانی اهتمام و حجب صلوة و صوم و غیره و حرمت زنا و شرب خمر
 کمتر از اهتمام در حرمت متعه بود و الا میبایست که درین احکام زیاده تر تا بگوید
 بیان میکردند که انا احرم الزنا و شرب الخمر و اوجب الصلوة و الصوم تا در دهها
 رعایای ایشان اثری میکرد اما حیف است که علمای سنیان این نکته را هم رعایت
 نکردند و گفتند که معنی احرمها این حرمتها است و هرگاه مردمان را معلوم نیست که
 جناب خلافت مآب حاکی محض اند تحریم غیر اینها اثر آن چگونه بظاهر خواهد بود
 بذا آخر ما را درنا ایراده فی هذه الرسالة مع الاستعجال و تشتت البال و السیهی من
 یشاء الی حرط مستقیم و الحمد لله اولاد اخر او باطن و ظاهرا و آخر دعوانا ان الحمد لله
 رب العالمین و قد وقع الفراغ عن تحریر هذه الرسالة المتضمنة بیان اباحة متبعی النساء
 و حجة الاسلام لثبوت خلون من ذیجہ الحرام سنة اربع و ثلثین بعد الف و اربعین من
 الهجرة المقدسة النبویة علی الصادق بها و المر الطاهر من الاف الصلوة و التجهة انتهت
 الرسالة قولم و هرگاه این را دانستی پس بدانکه عبد العزیز و طلوی بنابر عادت مستمره
 خود کلام خواجہ نصر الله را مسروق فرموده نمی گوید الخ میگوید بنده ضعیف که چون جناب
 رساله در بعضی مواضع سابقه عبارات صواب را نقل نموده عبارت تحفه را با عقیده
 که بحسب اتحاد من و توافقی نسخ و باعتبار اشتغال بر دو کتاب بر اول الزامیه از صواب مسروق
 گفته احقر العباد و الجالبین در آن موضع بقلیم آورده و چون در این مقام رجاء الغیب حکم سرتی
 کرده لهذا احقر عبارت صواب در این مقام می نویسد تا حقیقت حال بر ناظر ظاهر ظاهر

باهر شود پس باید دانست که صاحب صواعق در ادای جواب مطاعن حضرت عمر میفرماید و اما
 مستند الحج فانه بنی عن المتعة التي هي فتح الحج الى العمرة دون الاعتناء في أشهر الحج ثم الحج من
 عامه لان فتح الحج الى العمرة كان مختصاً للصحابة في تلك السنة فقط و اما مردودند که لتجاوزوا
 ما كان عليه اهل الجاهلية من تحريم العمرة في أشهر الحج كما اخرج مسلم عن ابي ذر قال كانت المتعة
 بالحج لا بصاحب محمد خاتمة و اخرج ابن سني عن حارث بن بلال قال قلت يا رسول الله فتح
 الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة اما ما درى عنه انه قال متعتان كانتا على عهد
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم و انا انهي عنهما فلا ضيقة مجازية و المراد انا اظهر الهني
 كما يقال بنی التامع عن شرب كل مسكر قليلا كان او كثيرا و اما اثر هذا القول على ذكر
 الدليل و اضاف الهني الى نفسه لكونه اشتد تأثيرا في قلب المنكر الخائف من صولته هذا
 اولاً قد صح عند الامامية ان الائمة ابا جواد التحليل فسخوا حكم الله و حلالها ما حرمة الله
 تعالى فان المحللة ليست من الازواج و لا ملك مبین و التحليل و التعميم نوعان انتهى كلامه
 و به اتم الجواب عن مطاعن سيدنا عمر رض و ما نقلناه هو خاتمه كلامه فی هذا المبحث و بعد
 ملاحظه عبارت صواعق بر خدام احادیث غیر انام و علم کلام و اصول و اضحی شود که
 آنچه صاحب صواعق در این مقام مجمل ذکر کرده جواب مشهور و در شرح حدیث عامه
 کتب کلامیه و اصولیه مفصلاً مسطور و عبارت صاحب تحفه اثنا عشریه قدری که صاحب
 رساله از ان کتاب قطع کرده در این مقام نقل نموده نسبت به عبارت صواعق مفصل
 و متمکین بیان مذہب فقها مثلث فنی و سفیان توری و غیرهما و محتوی بر نقل عبارت
 امام تودى و غیرهما من التحقیقات الزائدة و اگر تمام عبارت صاحب تحفه را که
 در این مقام فرموده ملاحظه کرده آید در میان عبارت او و عبارت صاحب صواعق
 فرق از آسمان تا زمین و نماید پس همچو عبارت ظاهراً الفرق را مبرق از صواعق گفتند

گفتن خصوصاً در صورتیکه هر دو عبارات اجمالاً و تفصیلاً مشترک بیان جواب مشهور باشد
 از جواب است و امام است و اگر مخالفت اطباء کلام مانع نمی بود از حق العباد در جمیع
 مواضع سابقه که صاحب رساله اتهام سرقة آن از صواعق بر صاحب تحفه بسته ذکر عبارت
 صاحب صواعق نموده فرق بین در آن دو بر ناظرین ما هرین ظاهر می نمود قوله بعد
 ازین صاحب تحفه شروع کرده و استدلال بر افضلیت افراد الخ کوئیم عبارتی را که
 صاحب رساله از آنشای کلام صاحب تحفه ساقط کرده استدلال است بکتاب
 سنت و عقل بر افضلیت افراد حج از قسین باقیمین آن که مذموب حضرت عمر بود
 و ایشان نظر بر آن استدلال اتهام در امر بجا آوری ان میفرمودند پس تمامیت ان
 اوله مستلزم صحت مذموب حضرت عمر و عدم تمامیت آن مستوجب عدم صحت مذموب
 ایشان باشد درینصورت نظر در ان اوله صاحب رساله را از امور همه بود آنرا
 غیر متعلق با محن فیه گفته از میان ساقط کردن قابل تماشاست بجان اسد این مطلب
 عمده که مناط بحث است با محن فیه تعلق ندارد و آنچه صاحب رساله بلا مناسبت
 ظاهره اگر مطالب اعتقادیه و مطاعن صحابه و فقهای اهل سنت را بتقریبات عجیبه
 در رساله خود درج نموده متعلق با محن فیه باشد قوله مدفع است باینکه اتفاقاً
 که از احادیث سنن و باعتراف علمای ایشان الخ کوئیم صاحب تحفه دعوی افترا
 بودن تحریم تمتع را بر حضرت عمر مدلل کرده بقول امام محی الدین نووی حیث نقل عنه
 و لهدا کان عمر یضرب الناس علیها ولا یضربهم علی مجرد التمتع الخ و نیز احقر العباد و مشهور است
 آن نزد حضرت عمر از حدیث صبی بن معبد اتفاقاً از قره العینین نقل نموده پس دفع دلیل
 صاحب تحفه و اوله دیگر که بر مشروعیت تمتع نزد حضرت عمر قائم است بر ذمه صاحب
 رساله لازم بود و آنچه احادیث سنن و اعتراف علمای ایشان را مثبت نیما

حضرت عمر از حج تمتع دلسته مدفوع است باینکه احادیث و اقوال علمای مذکوره دلالت
 ندارد بر اینکه حضرت عمر بنی تخیلی از تمتع بمعنی عمره کردن همراه حج در یک سفره و شهر
 حج بی آنکه بخانه خود رجوع کند میفرمودند اگر تخصیصی از احادیث و علمای سنیان برین
 بنی داشته باشد افاده فرماید بلکه در عبارت امام نودی که صاحب تحفه نقل کرده
 تصریح است بعدم منع حضرت عمر از تقسیم تمتع و هرگاه بدریافت رسید که مذمب حضرت عمر
 منع از تمتع مطلق نبود بلکه از قسمی خاص بود که فتح حج عمره باشد پس احادیثی که دال
 بر منع حضرت عمر است محمول است بر تمتع بمعنی فتح حج عمره که اصح به صاحب التحفه
 چون علمای امامیه محض جمالی و آیات اخبار مطلقه را مقید میبازند حکام شواهد
 فی جواب الفاده سابقه علی هذه الفاده پس اگر علمای اهل سنت نیز منع حضرت عمر را
 جمالی و آیات بر قسمی از تمتع که بالاتفاق منوع است محمول نمایند شناعی ازان
 لازم نمی آید و چون معنی احادیث و اقوال علمای سنیان بدریافت رسید معلوم شد
 که علمای اهل سنت افزای بر حضرت عمر نه بسته اند نه نه و بلای آن بر کرده های رفته
 احادیث و علمای ایشان باشد که از عم صاحب السان قوله اما اینچه ناصب از عمر
 حکایت کرده الخ کوئیم اینکلام از عجائب افادات است چه بر هیچ ناظر عبارت
 تحفه مخفی نیست که مطابق مصنف آن در این مقام ذکر مطابقت مذمب بعضی
 بجهت دین اهل سنت مثل امام شافعی و سنیان ثوری ~~و غیره~~ افاده نیست حضرت عمر
 در افضلیت افراد است تا واضح شود که هنوز هم مذمب حضرت عمر نزد بعضی جهل
 امت محمول است پس اگر مذمب ایشان مخالف ظاهر کتاب و سنت می بود
 مثل مذمب سعید بن جبیر در مطلقه ثلث که مخالف ظاهر سنه است قاطعه
 متروک میشد و ازین بیان واضح شد که مقصود عبارت تحفه اثبات توافق فخری

خبری در میان مذہب مجتہدین اہلسنت باشد مذہب حضرت عمر است و صاحب رسالہ
 مخالف خبری را کہ در میان مذہب مجتہدین اہلسنت و مذہب حضرت عمر واقع
 است منافی مطلوب صاحب تحفیند استہ بعضی مجتہدین را کہ مذہب ایشان
 در افضلیت بعضی اقسام حج بر بعضی دیگر مخالف مذہب حضرت عمر است نام گرفتہ
 پس تو ہم تناقض با منافات در جرئین کہ مفاد یکی توافق خبری باشد و مفاد دیگر
 مخالف خبری از اعجاب او ام است **قولہ** پس ناصب عداوت معترف شود
 بقصور و غفلت اکابر علمای خود شش الخ کوئم بر عامہ طلبہ علوم دینیہ ظاہر و باہر است
 کہ هیچ مجتہد را تبعیت مجتہد دیگر در امور اجتہادیہ لازم نیست و نیز بر کافہ علما ظاہر است
 کہ مورد اختلاف مجتہدین مسائل اجتہادیہ می باشد پس بسبب مخالفت مذہب بعضی
 مجتہدین با مذہب حضرت عمر رضی اللہ عنہ با وجود دل بودن آن باولہ کتاب نیست
 استاعتی لطرف این مجتہدین عائد باشد چہ ہر مجتہد مکلف است بعمل نمودن
 پیگیری کہ موردی می شود بطرف آن اجتہاد او نہ با عری کہ در رای مجتہد سابق رسیدہ
 آیا مخالفت امام اعظم با اساتذہ خود در مسائل اجتہادیہ و مخالفت صاحبہ با امام
 اعظم در اینچنین مسائل در ہمچنین مخالفت مجتہد ان امامیہ فیما بینہم در تقسیم مسائل معلوم
 صاحب رسالہ نیست و چون نیست و مستند بہو مخالفت بر مجتہد لاحق طعن نمی کنند
 پس بعضی مجتہدین اہلسنت بہت مخالفت ایشان با مذہب حضرت عمر چرا مورد
 لعن جوابند شد و با ایئمہ کوئم جمهور علای امامیہ مذہب ایشان باہرہ و ابن عقیل و
 بعضی را در طہارت خمر حرام ترک کردند با آنکہ بزعم این استخفا صائلہ طہارتش از احادیث
 عمدہ اظہار و حاشا جنابہم عن لوث بدہ نسبتہ ثابت است اگر بزعم جمهور ایشان
 نش از کتاب و سنت ثابت است پس طعن استخفا صائلہ عائد و اگر ثابت

نیست طعن بطرف جمهور ایشان بجهت ترک مذہب شیخ صدوق و این عقیل
و حنفی و بترک احادیث طهارت و ارجح پس اختلافات غیر الدفع را که در مذہب
شیعه واقع است محو و منسی داشته بر اینست بسبب مخالفت مذہب بعضی
مجتهدین ایشان با مذہب حضرت عمر اعتراف بقصور و غفلت ایشان بر حسب
تحفه لازم دانستن قابل تماشاست قوله اقول سابق باتم تفصیل بمعرض بیان
آمد الخ اقول سابق باتم تفصیل بموقوف اظهار رسانیده شد که مستحق که حضرت عمر
از ان نمی میکردند فتح حج بعمره بود و جواب روایت ابن عمر را باز نوشته شد
تا کجا نکرار آن نموده آمد قوله اقول مقام تعجب نیست که بسبب غایت جمود
ذهنی که دارد روایتی را که از مسلم و نسائی نقل کرده مؤید مطلوب خود انگاشته
الخ اقول تعاریف یک صاحب رساله بحجاب صاحب تحفه میفرماید حیرت داعی افزاید
و آنچه درین قول افاده فرموده از عجب است تعاریف حیرت افزاست بیانش آنکه
صاحب تحفه در این مقام جواب می دهد از روایاتی که دال بر امر آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بتیمم برای اصحاب بود و تقریر جواب بعبارش آنکه اری آنحضرت
این فتح از اصحاب خود بنا بر مصلحتی گشایده بودند و آن مصلحت رفع رسم حایه
بود الی ان قال لیکن این فتح مخصوص بود بهمان زمان و دیگر از اجناس نیست که فتح
گفته بغیر عذر و این تخصیص بر دیت بود و دیگر صحابه ثابت است الخ پس هر فار
خوان می داند که اشاره لفظ بهمان زمان بطرف زمانی است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بنا بر مصلحت یا تمییم تمتع امر فرموده بودند و آن زمان وقت حجه
الوداع بود پس منطوق صریح کلام صاحب تحفه آنست که لیکن قسمی از تمتع که بآن
قسم جناب نبوت آب باصحاب امر فرموده بودند مخصوص بود بزمان حجه الوداع

الوداع دیگر از اجازت نیست نه آنکه محض بزبان جناب رسالت آب نیروده چنانکه صاحب رساله از کلام صاحب تحفه زعم نموده بنیاد شبهه بر آن نهاده است اینست بیان بی التفاتی صاحب رساله در فهم منطوق صریح عبارت صاحب تحفه و آنچه حدیث مسلم و نسائی را در الی بر خصوصیت صحیح بعامة صحابه دانسته نه بزبان حجة الوداع پس جوابش آنکه این معنی توجیه الکلام علی خلاف مراد فائده ایصال الاحسان الی من یعنی لقابله است زیرا که عامه صحابه اعتقاد داشتند باینکه فتح حج بسوی عمره مخصوص بود بسال حجة الوداع بنابر مصلحتی که مکرر بموضع بیان آمده چنانکه صاحب تحفه بیان کرده نه بعامة صحابه اعم از آنکه حاضرین حجة الوداع باشند یا غیرشان داعم از آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین سال از کتاب متع نصبت حج نمایند بعد از آن زمان ایام نودی در شرح صحیح مسلم بعد عبارتی که صاحب تحفه نقل فرموده است مکتوبه را حاضر بهم علی ما اعتقدوه بود سایر الصحابه ان فتوح الحج الی العمرة کما ان یخصم تلك السنة للحکمة التي قد سنا ذکرنا انتی پس اصل مطلب در صاحب تحفه آنکه حکم بتخصیص ان تقسیم متع باصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود ترک کمره دین و بطور تراخ لفظی بجاکاوشش ناروا عبارت نمودن مقام استعجاب است قوله در عبارت که از نودی نقل کرده حیاتی عجیب بکار برده الحج کوئم صاحب تحفه بقدر استشهاده و خوا خود که منع حضرت عمر از قسم خاص متع الحج است از کلام امام نودی اخذ کرده و در اب عامه مؤلفین منعین همین است که بقدر حاجت از کلام غیر نقل می نمایند اگر تقسیم نقل حیانت نام نهاده شود لازم آید که اینهمه مؤلفین حائن باشند یا لعله استحقاق عبارت امام نودی را که صاحب تحفه بنابر عدم تعلق غرض آن ذکر نموده بود نقل می نماید تا بر اهمیت نظر ظاهر شود که صاحب تحفه ترک آن عبارت همین جهت نموده است نه بنابر منصرف بودن

آن بطلب اولیس باید دشت که عبارت امام نودی در این مقام نیست قال
 الا لاری اختلاف فی المنته التي بنی علیها عمر فی الحج فقیل بی فتح الحج الی العمرة و قیل بی
 العمرة فی الشهد الحج ثم الحج من عامر و علی هذا انما بنی علیها ترغیباً فی الافراد الذی هو افضل
 لانه یعتقد لظلالها و تحریرها و قال قاضی عباس الی اخر العبارة التي نقلها صاحب التحفة
 و حاصل این عبارت مسقطه چنانکه بر خاطر ظاهر است آنکه کسانی که از تمتع معنی متعارف
 آن مراد گرفته اند بنی و ابرتر غیب در افراد حمل نموده اند و چون صاحب تحفه بنی را
 بر تحویم حمل کرده اند و اعرض بنقل این عبارت متعلق نشده لهند ترک آن فرموده
 پس اگر در این کلام امری مضر مطلوب صاحب تحفه باشد اعدای از علای شیعه
 بیان فرمایند تا احتمال ترک آن عبارت بخوف حضرت مخفی شود و ازین بیان عیان
 شد که ساحت طهارت صاحب تحفه از لوث خیانت پاک است و اگر کسی
 خواند آن و در آن خیانت علای شیعه باشد پس بطرف جواب فائده سابقه
 رجوع نماید تا بر او خیانت صاحب از علای خلی و دیگر علای شیعه متجلی شود
 قوله قد غرت غیر مره ان هذا صرف الکلام عن طاهره اقول قد علمت مراد آن
 ما قال صاحب التحفة فی بیان معنی قول سیدنا عمر یح عند علماء القنون و ما اد
 صاحب الرساله من انه صرف الکلام عن طاهره فمن بعض الطغیون و من بعض الیه یاکر
 الدالة علی هذا المعنی فی جواب الفأرة الثالثة فتدکر و انظر الیه تا یأتی تحفه فیما یحلوه
 قوله العیاذ بالله نزد خلیفه ثانی الامام و بر بصلوة الحج کوتم العیاذ بالله اگر
 در آنوقت اعتقاد مردم بعام و بموجب صلوة و صوم و غیر آن و حلت زنا و شرب
 و غیر مثل حلت تمتع ممنوع شیوع می یافت و صافست نمی آن نیز بطرف خود بطور
 بیان آن بنا بر تهدید شد بدقتی نمیدشت و هیچ عاقل متدرب تلفظ بمثل واجب

اوجب الشافعی الحمد علی الله اظنه لم یوجبه ابو حنیفہ و بهی المحسب عن القهار و متاک
از مخنوعات شرعیہ بنید اند قوله اما حیف است که علما یسینان این گفته را بهم رعایت
نکردند الخ گوئیم اصلاً مقام حیف نیست بدو و بعد اول آنکه انا این حرمتها مفاد عبارت
اما احرزها است مفاد عبارت انا اینی غنها و تعارض در عبارتین بر هر مایه ظاهر و از
اختیار یک گفته در عبارتین که موردی مطلوب باشد اعتبار آن نکته تعیینها در عبارت دیگر که
آنهم موردی اصل آن مطلب باشد لازم نیست و این معنی بر اهل معانی متقاسی ندارد
و خودیم آنکه تعظیفی و تحریم بدو معنی مستعمل شود یکی اینی و تحریم ظاهر بر اینی
تلفظ نمودن اینی و بیان کردن حرمت و بهین معنی میگوید اینی المحسب عن القهار
و اشاده و حریم الشافعی الثالث و نحوه دویم اینی و تحریم حقیقتین معنی حرام و منجونه
ساختن چیزی و این منصب شایع است و باین معنی وارد است ما آنا کم الرسول فخذوه
و ما نهکم کم نهته و اصل البیع و حرم الربوا در روایت انا احرزها اخذ
هر دو معنی ممکن اما معنی اول پس ظاهر الصحیح است ایسے اختیار اینی ظاهر
تک این حقیقتی نکته می باید لهذا صاحب تحفه مطلبه بیان نکته آن نموده و اما معنی
دویم پس بر تصدیق بر رانده بیان از آن اینی بطریق مجاز مرسل یا مجاز حذف آن معنی صحیح
می شود چنانکه در کریمه و کسئل القرية اینهم توجیه جاری است و معنی قول حضرت عمر برین
تقدیر چنان می نمود که من بیان تحریم حقیقتی تاراج می نمایم بقول و برین تیه حاجت
بطرف بیان نکته نیست تا احدی از علما خلاف آن التفات میکرد و فخر تفصیل محبت
بخیزه الروایه فی جواب الفائده الثالثه بما لا یجوز علیه فارجع الیه قوله و هرگاه مردمان را
معلوم شد که جناب خلافت مآب حاکی محض از الخ گوئیم انا اینی بطور خود پرستی که چون
خلیفه مآب شایع است و شایع تحریم امری فرموده و طبع حاکی آن شده پس نظر الی

الناسي اليه والحق المستمع بامر محرم برعايا الزم شد قوله وهذا اخر ما اردنا ايراد
 في هذه الرسالة الخ اقول في آخر المقالة في هذه المقالة التي عملنا بحال فكلو البال
 شاديش الموزعة للبال مع كثرة الاشتغال في النهر والليال في بندرس
 منقبتي الكمال على قدر ما اعطانيه الملك الكبير المتعال في الهم اجعلها خالصة لخدمته
 الحميد في آخرها كل من كان له قلب الحق السمع وهو شهيد في الحمد لله
 في البدايات النهاية والصلوة على رسوله محمد وآله ائمة الرواية والدراية

تمام شد

منحة في القسم شك في قسم غایت علی و بگو

CALL No. ۲۹۷۶۲

۲۹۷۶۲ ICC. No. ۳۲۱۹

۳۲۱۹

صوالت و مضامین

صوالت و مضامین

No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

